



صَدْرُ الدِّينِ مُحَمَّدٍ الشَّيرَازِي
مَلَاكَدَا

(۱۰۵۰-۱۰۷۹ ق.)

کثر
أَصْنَاءُ الْجَاهِلِيَّةِ

تصحیح و تنقیح
دکتر محسن جفایکیری
استاد دانشگاه تهران

باشراف
استاد سید محمد خامنه‌ای



مرکز تحقیقات کتب و اسناد اسلامی



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی



ضد الدین محمد الشیرازی
ملاصدرا
(۱۰۵۰-۹۷۹ ق.)

کسر
اصنام الجاهلیة

تصحیح تحقیق و مقدمه
دکتر محسن جهاکیری
استاد دانشگاه تهران

باشراف
استاد سید محمد خامنه‌ای

صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، ۹۷۹ - ۱۰۵۰ ق.

[کسر اصنام الجاهلیه]

کسر اصنام الجاهلیه / تألیف صدرالدین محمد شیرازی (ملاصدرا)، تصحیح و تحقیق و مقدمه، محسن جهانگیری؛ باشراف محمد خامنه‌ای. ویراستار: دکتر مقصود محمدی. تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا، ۱۳۸۱.

هشتاد و نه، ۳۳۲ ص: نمونه

ISBN 964 - 7472 - 15 - 3

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیها.

عربی.

کتابنامه: ص. [۳۲۶] - ۳۳۲.

نمایه

۱. تصوف - دفاعیه‌ها و ردیه‌ها.

۲. صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، ۹۷۹ - ۱۰۵۰ ق. الف. جهانگیری، محسن، ۱۳۰۸ - مصحح و مقدمه نویسنده. ب. خامنه‌ای، محمد، ۱۳۱۴. ج. بنیاد حکمت اسلامی صدرا. د. عنوان.

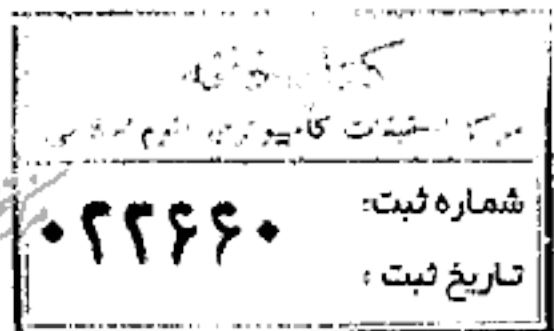
۱۸۹/۱

BBR ۱۱۰۲

۱۳۸۱

۸۱ - ۱۷۴۱۶

کتابخانه ملی ایران



کسر اصنام الجاهلیه

تألیف: صدرالدین محمد شیرازی (ملاصدرا)

تصحیح، تحقیق و مقدمه: دکتر محسن جهانگیری، باشراف: استاد سید محمد خامنه‌ای

ویراستار: دکتر مقصود محمدی

چاپ اول، زمستان ۱۳۸۱، ۲۰۰۰ نسخه

نشانی: تهران، بزرگراه رسالت، روبروی ضلع شمالی مصلای بزرگ تهران،

مجمع امام خمینی (ره)، بنیاد حکمت اسلامی صدرا

صندوق پستی: ۱۵۸۷۵/۶۹۱۹، تلفن: ۸۱۵۳۵۹۴ و ۸۱۵۳۲۱۰، دورنگار: ۸۸۳۱۸۱۷

کتابخانه حقوقی مطلق بنیاد حکمت اسلامی صدرا

ISBN: 964-7472-15-3

شابک: ۹۶۴-۷۴۷۲-۱۵-۳

بسم الله الحکیم العلیم

الحمد لله الذي خلق الخلق بقدرته الفائقة، و دبّر الأمر بحكمته
المتعالية، و أثار العقول بشواهد الربوبية، و عنده مفاتيح الغيب
لا يعلمها إلا هو. و خير الصلاة و السلام و أفضل التحيات على سيّد
الأنبياء و معلّم الحكماء محمّد المصطفى ﷺ و على أهل بيته
المعصومين و صحبه الصالحين و ارثي الحكمة العرشية و مشاهد
المظاهر الإلهية.



از دیرباز، سرزمین ایران گاهواره تمدن و قلمرو علم و حکمت بود که ظهور و طلوع آیین
مقدس اسلام و تعالیم آزادیبخش و آزاده پرور آن، به این تمدن بالنده بشری چهره بهتر و جمال
بیشتر بخشید و در فروغ آن، درخت کهنسال حکمت و دانش برگ و بار تازه یافت و میوه
حیاتبخش و سعادتساز خود را به همه جهانیان ارزانی داشت.

تاریخ تمدن بشری گواهی می‌دهد که همواره رشد و توسعه علمی و فرهنگی و پویایی و
شکوفایی فلسفه و علم و هنر و درخشش استعدادها همراه و در سایه آزادی و از برکات استقلال
بوده است؛ از اینرو پدیده بینظیر تاریخ معاصر، یعنی انقلاب پرشکوه و کبیر اسلامی ایران، که
آزادی و آزادگی را به این ملت باز گردانید و افتخار استقلال و سرافرازی را نصیب این ملت کرد،
همزمان، به رشد و حرکت علمی و توسعه فرهنگی نیز یاری بسیار نمود. بدین لحاظ است که
همایشهای پژوهشی فراوانی در این مدت برپا گردید و زمینه‌های مساعدی برای تحقیقات علمی و
فلسفی و تصحیح و تهذیب و معرفی میراثهای کهن فرهنگی و تألیف کتب و ارائه مقالات تحقیقی
فراهم آمد.

یکی دیگر از عوامل مؤثر این شکوفایی و حرکت پرشتاب فلسفه و علم در ایران، شخصیت بی‌مثال بنیانگذار فقید جمهوری اسلامی ایران، حضرت آیت‌الله العظمی امام خمینی رحمه‌الله بود که حاکمی حکیم و رهبری عارف و فرزانه، و فقیه و حقوقدانی برجسته بشمار می‌رفت؛ و این پدیده، یکبار دیگر اهمیت نقش حکمت و دانش رهبران را در حسن اداره جامعه به اثبات رساند.

در کنار تحولات اجتماعی گسترده دو دهه گذشته ایران - که سبب فراهم آمدن زمینه تحقیق و نشر دانش و بویژه علوم انسانی شد - کوشش به عمل آمد تا غبار فراموشی از چهره بسیاری از بزرگان حکمت و دانش زدوده شود و علما و حکما و عرفا و شعرای بزرگ اسلامی و ایرانی در سایه همایشهایی کوچک یا بزرگ به جامعه ملی و بشری معرفی گردند.

در این میان ضرورت اقتضا داشت که شخصیت بزرگ و بی‌همتایی همچون حکیم صدرالدین محمد شیرازی ملقب به «صدرالمآلهین» و مشهور به «ملاصدرا» نیز - که فیلسوف، قرآن شناس، مفسر، علامه حدیث‌شناس و محدث بزرگ اسلامی در قرن دهم و یازدهم هجری است - به جهانیان شناسانده شود و آثار بی‌مانند او با کاملترین و بهترین صورت تصحیح و مقدمه‌نگاری و پاورقی نویسی و ویرایش گردد و با چاپی شایسته در دسترس مشتاقان حکمت و تفسیر و حدیث و معارف اسلامی و بشری قرار گیرد.



اهداف عالی فرهنگی و علمی و فرمان مقام معظم رهبری جمهوری اسلامی ایران، حضرت آیت‌الله سید علی خامنه‌ای - دام ظلّه - بدین ضرورت جامعه عمل پوشانید و ستادی برای برگزاری همایش جهانی بزرگداشت حکیم نامور، ملاصدرا برپا گردید و گروه‌های بسیاری با شرکت اساتید حوزه و دانشگاه در رشته‌های فلسفه و منطق و حدیث و تفسیر گرد هم آمدند و در کنار دهها فعالیت سازنده، مانند نشر مجله فلسفی، ارتباط با محافل علمی جهان از راه شبکه‌های رایانه‌ای، انجام امور هنری، فراخوان مقالات در سطح جهان و چاپ و نشر آنها، ترجمه و معرفی کتب آن حکیم به زبانهای مشهور بیگانه و ترجمه آن به زبان فارسی، و بسیاری کارهای ضروری دیگر برای برگزاری باشکوه و اثربخش این همایش، به کار تصحیح انتقادی کتب و رسائل صدرالمآلهین نیز اهتمام شد.

امتیازهای تصحیح انتقادی این ستاد در چند عنوان خلاصه می‌شود:

۱. این کار با رعایت اصول تصحیح انتقادی و سازواره‌ای دقیق انجام گردیده است؛ اصولی که

آیین نامه آن در همایشی کوچک به وسیله همین ستاد و با شرکت متخصصان و استادان تهیه شد، و می‌توان آن را معیار (استاندارد) تصحیح در کشور شمرد که با وجود کارایی لازم از شیوه‌های غربی نیز پیروی نکرده است.

۲. مایه تصحیح متون در میان صدها جلد نسخه خطی از بهترین و معتبرترین نسخ خطی فراهم گردیده است که برخی بخط خود مؤلف یا بازماندگان او یا با تصحیح و مقابله آنها بوده، و برخی از این نسخ حتی در فهرستهای چاپ شده کتابخانه‌های عمومی هم دیده نشده و از طریق کتابخانه‌های شخصی بدست آمده است. در مرحله بعد، کار نسخه‌شناسی و درجه‌بندی و ارزیابی این نسخ در جلساتی بتوسط کارشناسان فنّ به انجام رسید.

۳. کوشش شده است روش تصحیح، علامتگذاری، نوع و قلم حروف، کاغذ و قطع و جلد و صحافی تمام کتب و آثار این حکیم هماهنگ و به یک شکل باشد.

به این مرحله بیش از حد معمول تکیه شده است؛ و راجع به خصوصیات ظاهری کتب، مانند قطع و صفحه‌بندی و آرایش و جلد، و بویژه درباره‌ی گزینش حروف دقت بسیار گردیده، و با نظر کارشناسان امور چاپ و نشر کتاب، مدتی نسبتاً دراز بررسی به عمل آمده تا سرانجام حروف کنونی و سایر مشخصات کتاب حاضر به تصویب و اجرا رسیده است.

۴. ویراستاری یکی از امتیازات دوره معاصر است که این ستاد تلاش کرده است آن را بنحوی شایسته‌ای سازمان دهد و با هماهنگی نزدیک با مصححان محترم به انجام رساند؛ کتب و آثار مذکور پس از انجام تصحیح بتوسط محققان و اساتید حوزه و دانشگاه از صافی دو ویراستاری گذشته است، یکی ویرایش ادبی و دیگری علمی؛ که برای هماهنگ شدن روش کار در این زمینه نیز همایشی با شرکت متخصصان تشکیل شد تا بهترین، دقیقترین و سریعترین روشها فراهم و تدوین و تصویب و عملی گردد. البته در موارد معدودی بین ویراستاران و مصححان محترم در گزینش صحیحترین واژه یا عبارت اختلاف نظر وجود داشته که در چنین مواردی نظر مصحح اعمال شده است.

۵. نکته دیگری که در تصحیح و طبع و نشر کتب علمی در ایران تازگی دارد، تکیه بر فارسی بودن مقدمه و پاورقی‌هاست، که نزد تمام ملل دیگر نیز معمولاً ملاک انتخاب زبان مقدمه و پاورقیها، زبان ملی کشور است نه زبان کتاب، هر چند نویسنده کتاب آن را به غیر زبان ملی خود نوشته باشد. و بدور از تعصبات زبانی و ملی، این یک روش منطقی و قابل قبول بود که در عمل

مورد پذیرش قرار گرفت.

جز این نکته که شیوه همگانی ملل بوده است، در بیشتر شیوه‌های تصحیح تلاش شده است که روشهای مورد نظر ابتکاری ما تابع سنن مذهبی و ملی باشد و از تقلید بی‌منطق دیگران پرهیز شود؛ از اینرو شیوه تصحیح و درج پاورقیهای مربوط به نسخه بدلها نیز یک روش مستقل و دور از تقلید است.

۶. تعداد نسخی که پایه تصحیح قرار گرفته‌اند ده نسخه از بهترین و معتبرترینها بوده و ذکر نسخ دیگر ضرورت نداشته است؛ و در صورتی که تعداد نسخ موجود کمتر از ده عدد بوده، به مقدار موجود توجه شده است.



این ستاد خوشوقت است که می‌تواند با عرضه کتب فلسفی، منطقی، قرآنی و حدیث حکیم عالیقدر صدرالمتألهین شیرازی، وی را به بهترین و کاملترین صورت ممکن و بشکلی بیسابقه به اندیشمندان و محققان جهان و ایران - ضمن معرفی برکات اسلام و خدمات دانشمندان ایرانی به حکمت، علم و تمدن جهان - بشناساند و گامی هر چند کوتاه در این میدان وسیع بردارد؛ و ضمن سپاس از توفیقات ربانی، امیدوار است که این خدمت ناچیز، مرضی خداوند متعال و مقبول حضرت صاحب الامر (علیه السلام) و پیوند اهل نظر باشد - **إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى**.

بنیاد حکمت اسلامی صدرا

فهرست مطالب

مقدمه مصحح	هفت - هشتاد و نه
- درآمد	نه
- استادان عارف مشرب صدر	یازده
- مطالعه نوشته‌های صوفیان	شانزده
- نهایت کار او	هیجده
- صدر در مقایسه با صوفیان پیشین	نوزده
- نظر معاصران و اخلاف صدر درباره تصوف و عرفان وی	بیست و دو
- رساله کسر أصدنام الجاهلیة: نام، محتوی و ارزش ادبی	بیست و نه
- منابع رساله	سی و چهار
- چکیده مطالب متن	پنجاه و دو
- روش تصحیح	هفتاد و سه
- شناسنامه نسخه‌ها	هفتاد و چهار
- سپاس	هفتاد و هفت
- تصویر نمونه‌هایی از نسخه‌ها	هفتاد و هشت

- [الديباجة] ٣
- المقدمة: في ما يجب أن يعلم كل أحد لمعرفة حال من يختص بمزيد كرامة أو فضيلة بين سائر الناس ١٥
- كشف غطاء: [في الفرق بين مذهب التحقيق ومشرّب الزنديق] ٢٨
- المقالة الأولى: في أن لا رتبة عند الله أجل من المعرفة بذاته وصفاته وأفعاله وأن العارف هو العالم الرباني وأن كل من هو أعلم هو أعرف وأقرب عند الله ٣١
- فصل [١]: في أن من شرع في المجاهدة والرياضة قبل إكمال المعرفة وإحكامها بالعبادات الشرعية فهو ضالّ مضلّ وغاير ومغوي، والجلوس معه في مجلس جماعته وحضور مريد به مغيث للقلب ومفسد للدين وضار بعقائد المسلمين ٣٥
- تنبيه وتفهم: [إن الذين نصبوا أنفسهم في هذا الزمان في مقام الإرشاد والخلافة جلّهم، بل كلّهم حمقى جاهلون بأساليب المعرفة والرشاد واستكمال النفس واستقامتها في السداد] ٣٩
- وهم وتزييف: [إن بعض البطالين الفريغ الهمم المعطلة النفوس استنقلوا المجاهدة والرياضة والاشتغال بطلب العلوم الحقيقية وكسب المعارف اليقينية] ٣٩
- كشف وتوضيح: إن من الألفاظ المشتركة التي يوجب إجمالها واشتراكها المغالطة للأكثرين. هو لفظ (الذكر) و(التذكير) ٤٢
- فصل [٢]: في بطلان شطحيّات المتصوّفين وضرر استماعها للمسلمين ٤٦
- فصل [٣]: في أن النظر في حقائق الأشياء لا يجوز لمن لم يرتض نفسه ولم يهذب عقله: وفي أنه لا ينبغي تسمية الجاهل بالمعالم الإلهية صوفياً أو فقيهاً أو حكيماً ٥١
- تأييد وتبصره: ذكر الشيخ الفاضل والمحقق الكامل زين الفقهاء والمجتهدين محمّد العاملي - رحمه الله تعالى - في آداب جمعها للمتعلّمين ناقلًا عن بعض المحققين العلماء ثلاثة ٥٥
- ذكر تنبيهي: قد ذكر أهل التواريخ: إن أول من وُصف بالحكمة من البشر

لُقْمَانُ الْحَكِيم	٥٨
المقالة الثانية: في أَنَّ الغاية القصوى في العبادات البدنية والرياضات النفسانية للإنسان هي تحصيل المعارف واكتساب العلوم، لا أية معرفة كانت وأي علم كان، بل المعارف الإلهية والعلوم الربانية، التي في إهمالها والجهل المضاد لها ضررٌ سوء العاقبة والهلاك السرمدي - نعوذ بالله منه	٦٧
فصل [١]: في بيان أَنَّ أيَّ المعارف هي الغاية الحقيقية لوجود الإنسان	٦٩
فصل [٢]: في أَنَّ فائدة كلِّ صفة كمالية في النفس هي استعدادها بالتَّصفية والتَّطهير لفيضان المعارف	٧١
فصل [٣]: في إثبات التفاضل بين العلوم المكاشفة وأنَّ أجلَّها وأشرفها هي معرفة الله	٧٤
فصل [٤]: في بيان تفاضل الأحوال	٧٧
فصل [٥]: في توضيح القول في تفاضل الأعمال	٨٠
وهم وتنبيه: [في فضيلة الأحوال على الأعمال]	٨٢
نقاوة إجمالية: [في تأثير الأعمال الحسنة في القلب تصفية وتنويراً]	٨٤
فصل [٦]: في أَنَّ العالم الرباني مقصود أولي للإيجاد والتكوين	٨٦
تلويح عرشي: [في أَنَّ الحقَّ الأوَّل بمشيئته أفاد الجمال أصالةً وأثنى عليه، وأوجد النكال تبعاً وقبح وزجر عنه]	٩٠
وهم وإزالة: [في القضاء والقدر]	٩١
تذكرة: [من كان ذا بصيرة ثابتة في درك الحقائق يبصر بعين بصيرته النافذة حقيقة كلِّ شيء ومن عميت بصيرته عن درك الحقائق فيمكن له أن يُقاد ولكن إلى حدٍّ ما]	٩٣
تنبيه للغافلين وإيقاظ للنائمين [في خطر سوء العاقبة]	٩٥
فصل [٧]: في سبب سوء الخاتمة	٩٨
فصل [٨]: في ذكر نبذ من علامات المحبين لله وأوصافهم	١٠٣
هداية تنبيهية: [في الحبِّ لله تعالى ومخاوف المحبين]	١٠٩
شك وإزاحة: [في علامات المحبين لله تعالى والأقسام والخواطر] ..	١١٥

المقالة الثالثة: في ذكر صفات الأبرار والعاملين الذين درجاتهم دون درجة المقربين

..... ١٢٧

فصل [١]: في الإشارة إلى كيفية الوصول إلى منازلهم ١٢٩

فصل [٢]: في الإشارة إلى صفة العشق والشوق ١٣٢

فصل [٣]: في توضيح القول بأن مبدأ الأعمال الصالحة في الإنسان هو عشق البارئ

سبحانه والشوق إلى لقائه ١٣٧

فصل [٤]: في أنه لا يعبد الله تعالى أحد من خلّاق هذا العالم إلا العارف بالله بالحقيقة

..... ١٤٠

فصل [٥]: في منفعة العبادات البدنية في جلب المنافع الروحانية وإصلاح الأمراض

النفسانية ١٤٤

فصل [٦]: في تفصيل ما ذكر وكشف ما ستر في بيان وجوه التناسب في الصحة

والسقم بين الظاهر والباطن، وفنون المشاكلة بين الأغذية والأشربة

الجسمانية والروحانية ١٤٩

تتميم: [في عدم الخلاف في أصول الشرائع الحقة والأديان الإلهية وعدم

النسخ في معظمات الأوامر والنواهي وكليات الأحكام وسبب اختلاف

المتكلمين والفقهاء] ١٥٤

زيادة إفصاح لمزيد إفصاح [في طريقة أكثر أهل الكلام] ١٥٦

فصل [٧]: في بيان الغرض من الأفعال والأعمال الإنسانية والغاية في العبادات

والطاعات الشرعية ١٦٠

تسجيل: [في العلم الذي به يحصل للإنسان حقيقة الكمال] ١٦٦

فصل [٨]: في بيان السبب في كون الأعمال القبيحة موجبا للشقاوة الأخروية .. ١٦٨

فصل [٩]: في بيان سبب المغالطة التي توجب عدم التمييز بين الأشرار والأخيار

ورفع التفرقة بين السفهاء والعقلاء والجهال والعلماء ١٧٢

المقالة الرابعة: في مواضع حكمية ونصائح عقلية ومخاطبات روحانية في ذم الدنيا

وأهلها، ينتفع بها من له قلب سليم وعقل مستقيم، دون من لا قلب له ولا

حياة عقلية كالبهائم والحشرات ١٨١

- فصل [۱]: [في نهى الله عن النظر إلى متاع الدنيا وتحسين الآخرة] ۱۸۴
- وصية إلهية: [في وحي الله إلى داود ومحمد (ص)] ۱۸۶
- فصل [۲]: [في وصايا نبوية في الزهد عن الدنيا وأهلها] ۱۸۸
- فصل [۳]: [في وصايا بعض الأنبياء والأولياء] ۱۹۸
- فصل [۴]: [في وصايا فيثاغورسية نقلتها من الرسالة الذهبية] ۲۰۱
- فصل [۵]: [في ذكر طرف يسير من وصايا الحكماء ومواعظهم] ۲۱۰
- خاتمة: [في بيان الغرض من وضع هذه الرسالة] ۲۱۷

پیوستها ۲۲۹-۲۸۰

- اضافات ۲۳۱

- منابع احادیث ۲۴۸

- توضیحات ۲۶۷

فهرستها ۲۸۱-۳۳۳

- فهرست آیات قرآنی ۲۸۳

- فهرست اشعار فارسی ۲۸۸

- فهرست اشعار عربی ۲۹۱

- فهرست نام اشخاص ۲۹۲

- فهرست نام مکانها ۲۹۶

- فهرست نام گروهها ۲۹۷

- فهرست نام کتابها ۲۹۸

- فهرست اصطلاحات و تعبيرات ۳۰۱

- فهرست منابع تحقيق ۳۲۵



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

اهدار
 به روح متعالی استاد علامه آیت الله العظمی
 رضوان الله تعالی علیه
 حضرت سید محمد حجت کوه کمر تبریز
 متوفای ۱۳۷۲ هـ. ق.



مرکز تحقیقات کلمه نور علوم اسلامی

مقدمه مصحح



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

بسم الله الرحمن الرحيم

هزار و سیصد و هفتاد و نه سال ز هجرت روز شنبه ماه شوال
 به پایان آمد این دفتر قضا را سپاس و حمد گویم من خدا را
 که توفیقی چنین ارزانیم داشت که این دفتر به دست من بیاراست
 گزیده دفتری در علم و عرفان گرفته نشأت از آیات قرآن
 حدیث مصطفی و آل او هم در این دفتر چو در گشته فراهم
 نبینی اندر آن جز عقل و برهان نیایی اندر آن جز بطن قرآن
 هم از عقل و خرد پایه گرفته هم از دین خدا مایه گرفته
 نه حکمی بر خلاف شرع باشد نه فکری بر خلاف عقل آید
 ازیرا حق صرف و محض نور است ز شطحیات و از طامات دور است
 هر آن سالک که این دفتر بخواند مر او را علم و عرفان می‌فزاید
 امید است طالبان را کار آید و از ما یادگاری نیک ماند

درآمد

بر اهل فضل پوشیده نیست که صدرا از فرهنگ‌دوستان و اندیشمندان بزرگ
 کشور عزیز ما ایران اسلامی، بلکه تمام دارالاسلام است؛ که شایسته حکمت، تشنه
 معرفت، شیفته حق و حقیقت و برآستی طالبی عاشق و پژوهنده‌ای نستوه بوده؛ به

مطالعه و تحقیق و درس و بحث عشق می‌ورزیده و هیچ وسوسه و مشغله‌ای وی را از کسب دانش و تحصیل معرفت باز نمی‌داشته است. از وقتی خوش و خاطری آسوده نیز بهره‌مند بوده است؛ که به دربارها، دارالحکومه‌ها و ارباب مناصب و صاحبان زر و زور اعتنا نمی‌کرده و حتی از مردم عادی نیز اغلب کناره می‌گرفته است. و اصولاً به امور دنیوی و کارهای روزمره زندگی چندان کار نداشته و جز در حدّ ضرورت و تکلیف شریعت بدین امور نپرداخته است. و تازه این حدّ هم ظاهر امر بوده. که چنانکه خود گوید باطنش خلوت یار بوده است.

از برون در میان بازارم وز درون خلوتیست با یارم^۱

در نتیجه تمام عمر عزیز را در تعلّم و تعلیم، تفکّر و تحقیق و تألیف و تصنیف گذرانید و از انجام کارهای علمی و فرهنگی لحظه‌ای باز نایستاد. پیش استادان بزرگ زمانش تلمذ کرد و شاگردانی فرهیخته و برجسته پرورش داد که در عصر خود از اعلام علم و عرفان بشمار آمدند.

علاوه بر آنکه به تألیفات و تصنیفات مستقلّ دست یازید، به برخی از آثار پیشینیان نیز حاشیه و تعلیقه نگاشت و آثاری فراوان و ارزنده از خود بیادگار گذاشت. مهم‌تر از همه اینکه در فلسفه نظریاتی جدید و افکاری بدیع پدید آورد، که از زمان حیاتش تاکنون مورد توجه و تحسین و تحقیق معارف‌خواهان، طالبان و استادان حکمت قرار گرفته است. همچنانکه در فلسفه مشاء و حکمت اشراق و سیر و سلوک عقلی و عرفان نظری مقامی والا داشت، در سیر و سلوک و تصوّف عملی هم برآستی مرد عمل بود. وحی را نیکو می‌شناخت و به تفسیرش می‌پرداخت. به اصول و فروع دین

(۱) همین رساله، ص ۱۰۵. این بیت از اوحیدی مراغی است. (ر.ک: تذکرة ریاض العارفین، رضاقلی‌خان هدایت،

مبین بدرستی آگاه و معتقد بود. باورهای دینی و عبادات و ریاضات شرعی را شرط اول حکمت و معرفت و سیر و سلوک می‌دانست. در ادای تکالیف شرعی هرگز کوتاهی نمی‌کرد و حتی به انجام مستحبات نیز اصرار می‌ورزید. هفت بار بقصد و نیت خانه خدا و انجام مناسک حج، دست از خانه و کاشانه و زن و فرزند برداشت و در آخرین سفرش به دیدار یار و لقاءالله توفیق یافت.

حاصل اینکه شخصیتی جامع، و در برخی از رشته‌های علمی مبتکر و صاحب‌نظر، و مسلمانی عالم و سخت معتقد و متشرع بود؛ بطوری که می‌توان او را مانند پیشینیان دانایش - ابن‌سینا، ابوحامد غزالی، شیخ اشراق، محیی‌الدین ابن‌عربی و جلال‌الدین مولوی - از مفاخر امت اسلامی و از شخصیت‌های کثیرالابعاد تبار انسانی بشمار آورد. ما اینجا این قصد و وظیفه را نداریم که درباره تمام ابعاد فرهنگی این فرزانه نبیه و عارف عالم، سخن بگوئیم، که این وظیفه دیگران است؛ بلکه مقصود شناساندن بعد عرفانی اوست، که با رساله مورد تحقیق تناسب دارد، آن هم البته باجمال، که تفصیلش مستلزم تألیف رساله‌ای جداگانه است.

استادان عارف مشرب صدرا

از آنجا که بنا بر گفته پیر هرات: «دود از آتش و گرد از باد چنان نشان ندهد، که مرید از پیر و شاگرد از استاد»^۱ لذا مناسب آمد که از استادان عارف مشرب صدرا سخنی بمیان آید، که مسلماً این استادان در تحقق حیث عرفانی و بعد معنوی وی تأثیر داشته‌اند.

صدرا در محضر سه تن از اعلام عصر خود و استادان بزرگ حوزه علمی اصفهان

(۱) رسائل خواجه عبدالله انصاری، ص ۲۹.

درس خواند، که هر سه، با تبخّر در علوم دینی و فلسفی و با وجود اعتقاد راسخ به وحی و عقل، دلبسته و شیفته اشراق و عرفان بودند. و از معارف عارفان بهره‌ها داشتند و در عین حال از تصوّف آمیخته به جهل و بیدینی و فریب و ریا و همچنین از شطحات و طامات برخی از متصوّقان بیزار بوده، انتقادهای می‌کردند.

این بزرگان عبارتند از: بهاءالدین محمد بن عزالدین حسین بن عبدالضمد حارثی همدانی جُبعی یا جُبَاعی معروف به شیخ بهائی متوفای ۱۰۳۰ هـ. ق؛ محمدباقر بن میرشمس‌الدین محمد حسینی استرآبادی اصفهانی معروف به میرداماد متوفای ۱۰۴۱ هـ. ق؛ میر ابوالقاسم فندرسکی معروف به میرفندرسکی متوفای ۱۰۵۰ هـ. ق.

شیخ بهائی تقریباً به همه علوم و فنون زمانش وارد و باصطلاح ذوفنون بود. در علوم دینی مقامی بسیار والا داشت. از فقیهان و مجتهدان عالی مقام عصر خود بشمار می‌آمد. کتاب قابل تحسین جامع عباسی در فقه شیعه امامیه از آثار اوست. او عملاً به کار فقیهان می‌پرداخت. مقام عالی شیخ الاسلامی هرات و اصفهان را داشت. در علوم عقلی نیز شهره بود؛ از ریاضیدانان و معماران نامی عصرش بشمار آمده، در این علوم و فنون نیز از خود آثاری ارزنده و گرانبها به یادگار گذاشت، که اینجا جای ذکر آنها نیست.

اما بیش از همه او صوفیی صافی و عارفی آگاه بود و در رسیدن به حقیقت، علوم رسمی را بچیزی نمی‌گرفت و بیحاصل و بیثمر می‌انگاشت و بیپروا ندا در می‌داد که:

شراب عشق می‌سازد ترا از سر کار آگاه نه تدقیقات مثالی، نه تحقیقات اشراقی^۱

شیخ به عارفان بزرگ، همچون محیی‌الدین ابن عربی و جلال‌الدین مولوی عشق و ارادت می‌ورزید و تا می‌توانست مقامات معنوی و کمالات عرفانی آنها را می‌ستود. از

(۱) شیخ بهائی، کلیات، ص ۷۰.

محبی‌الدین با عنوان باشکوه «عارف کامل» نام برد.^۱ و جلال‌الدین را «حکیم معنوی» شناساند^۲ و این شعر نغز را نثارش کرد:

من نمی‌گویم که آن عالیجناب هست پیغمبر ولی دارد کتاب^۳

شیخ علاوه بر این که در مثنویها و منظومه‌های خود به ستایش از عرفان و عارفان پرداخت، رساله مستقلى هم بنام «رسالة في الوحدة الوجودية» نگاشت که در مصر به زیور طبع آراسته شد، که خلاصه‌ای از وحدت وجود ابن‌عربی است. من‌گزیده‌ای از آن را در سال ۱۳۵۴ بزبان فارسی در مجله اختصاصی فلسفه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران (شماره ۱) به چاپ رساندم.

اما باید توجه داشت که او با همان شدت و حدّتی که به ستایش از عرفان راستین - یعنی عرفانی که همراه با علم و مطابق با شریعت محمدی است - و عارفان کامل - یعنی عارفانی که از فضائل علمی و کمالات دینی برخوردارند - می‌پردازد، از تصوّف بدون علم و دین و از صوفی‌نمایان نادان و ریاکار انتقاد می‌کند و آنان را دشمن علم و دین می‌شناسد و شکمچران و فریبکار و اولیای شیاطین می‌خواند، او رساله «موش و گربه» را جهت برملا ساختن نیرنگها و مکرهای آنها نگاشته است.^۴

میرداماد از فقیهان و حکیمان نامدار عصر خود و از استادان بزرگ حوزه علمی اصفهان بشمار می‌آمد. در فقه کم‌نظیر و در حکمت بینظیر بود. کتاب شفا درس می‌داد. صدرا در حکمت به شاگردی وی افتخار می‌کرد. از ارسطو و ابن‌سینا بیزرگی نام می‌برد و با آب و تاب فراوان به نقل افکار و اقوالشان می‌پرداخت. کتابهایش پر از سخنان ارسطو، ابن‌سینا و فارابی است. او بسختی پایمند عقل و برهان بود و برخلاف

(۱) ر.ک: شیخ بهائی، اربعین، ص ۱۵۲.

(۲) ر.ک: شیخ بهائی، کلیات (نان و حلوا)، ص ۲۴.

(۳) روایات الجنات، ج ۸، ص ۷۴.

(۴) ر.ک: شیخ بهائی، کلیات (رساله موش و گربه).

عارفان، عقل را عقال، برهان را نابسنده و پای استدلالیان را چوبین نمی‌شناخت
و این بیت مولوی را:

پای استدلالیان چوبین بود پای چوبین سخت بی‌تمکین بود^۱
چنین پاسخ داد:

زاهن تثبیت فیاض مبین پای استدلال کردم آهنین
پای برهان آهنین خواهی براه از صراط المستقیم ما بخواه
پای استدلال خواهی آهنین نحن ثبّتناه فی الأفق المبین^۲

اما این همه ظاهر امر بود، که در باطن تمایلی عمیق و گرایشی شدید به اشراق و عرفان داشت. وحی و عقل، شهود و برهان و دین و فلسفه را درهم می‌آمیخت و در سویدای دل، عاشقی صادق و عارفی راستین بود. شعر می‌سرود، خود را به اشراق تخلص می‌کرد و از صمیم قلب می‌گفت:

عشق آتش در مذاقم آب حیوان کرده است می‌پرستی فارغم از کفر و ایمان کرده است
جان فدای آن کمان ابرو که از تیر جفا هر سر مو بر تنم صد نوک پیکان کرده است
داده بر خاک فنا پیدا و پنهان مرا آنکه حسن و عشق را پیدا و پنهان کرده است
گفتی اشراق از غم ما هیچ سامانیت هست؟ آری آری عشق کارم خوش پسامان کرده است^۳

و در مقام بیان اتحاد وجود و موجود و مقصود و معبود مترنم بود که:

هستی به تو قائم است و موجود توئی در کعبه و در می‌کنده معبود توئی
گر قصد حرم کنند و گر سجده بت معبود همه توئی و مقصود توئی^۴

(۱) مثنوی، دفتر اول، ص ۵۶.

(۲) میرداماد، دیوان، ص ۲۱.

(۳) همان، صص ۱۰، ۱۱.

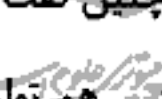
(۴) همان، ص ۵۱.

گذشته از اینها خلسه‌ها و تجربه‌های معنوی این حکیم که در کتاب خلسه الملکوت آمده و بسیار روشنتر و صریحتر از خلسه‌های دیگران از جمله فلوطین در افتاده‌است، سند معتبر و شاهد زنده‌ی حیث قوی عرفانی و بعد وسیع معنوی اوست.

میرفندرسکی این بزرگ استاد نیز تقریباً جامع علوم و معارف زمانش بود، علم را دوست می‌داشت و عالمان را می‌ستود و به سیر و سلوک و تصوف و عرفان دلبستگی ویژه‌ای داشت. در عرفان نظری صاحب‌نظر و در عرفان عملی و سیر و سلوک برآستی سالکی آگاه و مرد عمل بود. عقیده بر این داشت که نیل به حقایق و درک و فهم آنها از طریق استدلالهای منطقی و برهانهای فلسفی امکان نمی‌یابد؛ بلکه راه وصول به آنها ریاضات و مجاهدات شرعی و مکاشفات و مشاهدات عرفانی است. چنانکه سرود:

این سخن را در نیابد هیچ فهم ظاهری  گر ابونصر استی و گر بوعلی سیناستی^۱

و در مقام اشاره به وحدت وجود چنین گفت که:

این جهان و آن جهان و با جهان و بی جهان  هم توان گفتن مر او را هم از آن بالاستی^۲
نیست حقی و نشانی کردگار پاک را نی برون از ما و نه بی ما و نه با ماستی^۳

شایسته ذکر است که این عارف راستین و صوفی صافی هم مانند سایر بزرگان درعین ستایش از عرفان صحیح و عارفان روشن ضمیر و آگاه و صوفیان صادق، از متصوفان جاهل و نادان، بی‌علم و بی‌عمل و بیکار و بی‌عار بستختی نکوهش می‌کند و آنها را همچون موی بغل و زهار و عضوی فاسد و بی‌فایده و بی‌قدر و بی‌عزت می‌داند و در سلسله معدومات بشمار می‌آورد و می‌نویسد: «گاه باشد که در بعض شرایع و ادیان

(۱) محمد صالح خلخالی، شرح قصیده میرفندرسکی، ص ۱۱.

(۲) همان، ص ۲۱.

(۳) همان، ص ۲۹.

قتل و قطع ایشان واجب شود بمنزله ستردن موی^۱.

البته در این که صدرا شاگرد رسمی میرفندرسکی باشد اتفاق نظر نیست. با اینکه برخی او را شاگرد میر شناخته‌اند^۲، اغلب تذکره‌نویسان سکوت کرده‌اند. از گفته‌های خود صدرا هم دلیلی در دست نیست. ولی اگر شاگرد وی هم نبوده و رسماً نزد وی تلمذ نکرده، با توجه باینکه این دو بزرگ در یک زمان و در یک شهر زندگی می‌کرده‌اند، بسیار بعید بنظر می‌آید، که صدرای معرفت‌خواه و عرفان‌دوست، که همواره به درک محضر عالمان و عارفان عشق می‌ورزیده، به محضر این عالم و عارف بزرگ نشتافته، با وی معاشرت و مصاحبت نکرده و از افادات و افاضاتش بهره نبرده باشد.

مطالعه نوشته‌های صوفیان و آثار عرفانی

صدرا به دو زبان تازی و پارسی، که زبان علم و عرفان عصرش بود احاطه کامل داشت و به صوفیان و عارفان بزرگ اسلام با نظری موافق و مساعد می‌نگریست و درعین حال، چنانکه اشاره شد، از وقتی و خاطری آسوده برخوردار بود. او در اثنای مطالعه کتابهای دینی و فلسفی به خواندن نوشته‌های صوفیان و عارفان همت گماشت و چنانکه از آثارش پیداست به مطالعه اغلب کتابهای عرفان و تصوف توفیق یافت؛ و از آراء و افکار صوفیان و عارفان پیشین از جمله جنید بغدادی^۳، حسین بن منصور

(۱) میرفندرسکی، رسالة صناعیه، فصلی در حث بر تحصیل صنایع و ذم اهل بطالت، صص ۴، ۵.

(۲) ر.ک: ریحانة الأدب، ج ۳، ص ۱۴۱۷ تذکره ریاضی العارفین، ص ۲۱۶.

(۳) ر.ک: إيقاظ النائمین، ص ۱۳۰ الأسفار الأربعة، ج ۲، ص ۳۵۰ مفاتیح الغیب، صص ۴۵، ۴۶، ۵۲۹.

حلّاج^١، بویزید بسطامی^٢، ابوسعید ابوالخیر^٣، ابوحفص عمر سهروردی^٤، ابن فارض^٥،
 فریدالدین عطار^٦، جلال الدین مولوی^٧، صدرالدین قونوی^٨، داود قیصری^٩، شیخ محمود
 شبستری^{١٠}، ابوطالب مکی^{١١}، و بیش از همه ابوحامد غزالی^{١٢} و محیی الدین ابن عربی^{١٣}
 آگاهی یافت و در کتب و رسالاتش - مخصوصاً اسفار، الشواهد الربوبیة، المشاعر،
 مفاتیح الغیب، ایقاط النائمین، رسالة فی القضاء والقدر، إکسیر العارفین، الواردات القلبیة
 و همین رساله مورد تحقیق - با آب و تاب فراوان و در مواردی هم بصورت قبول
 وارد ساخت.^{١٤}

- (١) ر.ک: ایقاط النائمین، ص ١٦٤، مفاتیح الغیب ص ٤٦٠.
 (٢) ر.ک: الأسفار الأربعة ج ٣، ص ٣٠١ ج ٨، ص ٣١٠، مفاتیح الغیب صص ٤٨، ١٧٣، ١٧٥.
 (٣) ر.ک: الأسفار الأربعة ج ٢، ص ٣٦٤، مرکز تحقیقات کتب و علوم اسلامی.
 (٤) ر.ک: ایقاط النائمین، صص ٥٢، ١٦٢، الأسفار الأربعة ج ٨، ص ١٢٢٠، مجموعه رسائل ملاصدرا، رسالة فی القضاء
 والقدر، ص ١٢١، مفاتیح الغیب ص ٥٣٣. (٥) ر.ک: ایقاط النائمین، ص ٦٨.
 (٦) ر.ک: همان، ص ١٠.
 (٧) ر.ک: همان، صص ١١، ١٧١، الأسفار الأربعة ج ٢، ص ٣٢٤.
 (٨) ر.ک: ایقاط النائمین، صص ٦، ٨، ١٦، ٢٠، ٢١، ٢٨، ٣١، ٦٦، الأسفار الأربعة ج ٢، صص ٣٢٩، ٣٣٠، ٣٣٣، ٣٣٥،
 ١٣٤٢ ج ٦، ص ١٨١، مبدأ و معاد، ص ٩١.
 (٩) ر.ک: همان، ج ٩، ص ١٣٤٩، مجموعه رسائل ملاصدرا، رسالة فی القضاء والقدر، ص ١٩١.
 (١٠) ر.ک: ایقاط النائمین، ص ٢٥. (١١) ر.ک: الأسفار الأربعة ج ٨، ص ١٣١٩ ج ٩، ص ٢٨٦.
 (١٢) ر.ک: همان، ج ٢، ص ١٣٤٢، ایقاط النائمین، صص ١٥، ٢٣، ٤٧.
 (١٣) ر.ک: الأسفار الأربعة ج ٦، ص ١٨١ ج ٨، ص ١٤٠، ٣١٠ ج ٩، صص ٤٥، ٢٢١، ٢٢٣، ٢٥٠، ٣٦٩، ٢٧٦، ٣٣٦،
 ٣٤٩، ٣٥٧، ٣٦٤، ٣٨٠، ٣٨٢، ایقاط النائمین، ص ٦٥، مفاتیح الغیب صص ٢٨، ٤٨، ١٧٣، ٢٤٢، ٤١٨، ٤٥٩، ٤٦٠،
 ٥٥٠، ٦٠٥، ٦٥٨، ٦٨٢، المبدأ و المعاد، صص ٣٩، ٩١.
 (١٤) هبلها.

نهایت کار و سیر فکری او

بدین ترتیب، صدرا که در آغاز کار، خود را اکثر سرگرم بحثهای فلسفی کرده، به تفکرات علمی و تأملات فلسفی می‌پرداخت و عقل و برهان را طریق وصول به حقیقت می‌انگاشت، در نهایت صوفی صافی، عارفی روشن ضمیر، عاشقی صادق و خلاصه فرزانه‌ای جامع ببار آمد، که هم تبخّر در بحث و برهان داشت و هم توغّل در ذوق و عرفان. همانگونه که به تشریح مسائل غامض فلسفی و آرای فیلسوفان اشتغال می‌داشت، به تبیین حقایق عرفانی و مقاصد عالی عارفان و صوفیان هم همت گماشت و حتی عقاید و اقوال عارفان را با ذوق و شوق و آب و تاب بیشتری بیان داشت. زیرا او عقل را در شناخت حقایق هرگز کافی نشناخت. قیاس متفلسفان را عقیم، راهشان را ناراست و گفتارشان را فتنه و گمراه‌کننده تشخیص داد^۱؛ و معرفت حاصل از کشف و شهود را بر علم حاصل از بحث و استدلال بدین صورت ترجیح نهاد که دومی همچون علم کسی است که شیرینی را بوصف دیگران می‌داند و اولی همچون معرفت کسی که آن را بذوق درمی‌یابد، که مسلماً اولی محکمتر و استوارتر از دومی است. وقوعش نیز ممتنع نیست، که برای انبیاء، اوصیاء، اولیاء و عرفا واقع شده است.^۲

صدرا در کتابها و رسالاتش بکرات و مرّات بدین مهم تصریح کرده است، که اگر بخواهیم به ذکر شواهد و ارائه اسناد بپردازیم، سخن بدرازا خواهد کشید و رساله‌های جداگانه پدید خواهد آمد. برای نمونه در مفاتیح الغیب به صراحت نوشت: «إِنَّ كَثِيرًا مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ إِلَى الْعِلْمِ يُتَكْرَهُنَ الْعِلْمَ الْغَيْبِيِّ الَّذِي يَعْتمد عَلَيْهِ السُّلَاكُ وَالْعُرَفَاءُ وَهُوَ أَقْوَى وَأَحْكَمُ مِنْ سَائِرِ الْعُلُومِ، قَائِلِينَ: مَا مَعْنَى الْعِلْمِ إِلَّا الَّذِي يَحْصُلُ مِنْ تَعَلُّمِ أَوْ

(۱) ر.ک: الأسفار الأربعة، ج ۱، ص ۱۲.

(۲) ر.ک: مقدمة الأسفار الأربعة، (طبع دوم) به قلم استاد محمدرضا مظفر، ص ۵۰.

فکر او رویه^۱.

و در المشاعر، آنجا که درباره این مسئله دقیق و عمیق حکمی، یعنی شمول حقیقت وجود به اشیاء سخن می‌گوید، چنین می‌نگارد: «بل شموله ضرب آخر من الشمول لا يعرفه إلا العرفاء الراسخون في العلم»^۲.

و در ایقاظ التامین بدین نکته لطیف عرفانی، یعنی عدمیت ازلی و ابدی ممکنات اشارت کرد و بدین مطلب تصریح فرمود که: «لا موجود إلا الله وجهه» و تحقیق آن را به کتاب اسفار خود و کتب دو عارف و صوفی بزرگ - ابن عربی و صدرالدین قونوی - حواله داد.^۳

و بنظر من از همه مهمتر اینکه در همین رساله بدین نتیجه رسید که: «وَأَمَّا المحبة الخالصة لله تعالى من غير شرك فلا يتصور لغير العارف»^۴ و همچنانکه از یک عارف مسلمان، مخصوصاً ایرانی و بالأخص شیرازی انتظار می‌رفت، بزبان شعر هم مترجم شد:

آنان که ره دوست گزیدند همه در کوی شهادت آرمیدند همه
در معرکه دو کون فتح از عشق است هر چند سپاه او شهیدند همه^۵

صدرادر مقایسه با صوفیان پیشین

از گذشته معلوم شد که صدرا فرزانه‌ای نبیه و عارفی آگاه بوده، که عرفان و

(۱) مفاتیح الغیب، ص ۱۴۲.

(۲) المشاعر، شعر دوم.

(۳) ر.ک: ایقاظ التامین، ص ۱۵.

(۴) همین رساله، ص ۱۴۲.

(۵) رساله سه اصل (به انضمام منتخب مثنوی و رباعیات ملاصدرا)، تصحیح استاد آقای دکتر سید حسین نصر،

تصوّف راستین را باور داشته و به نشر حقایق عرفانی و تبیین مقاصد عالی عارفان و صوفیان بزرگ دارالاسلام عشق می‌ورزیده است. اما در عین حال، او هرگز در قید و بند سنتهای خانقاهی و رسوم ظاهری متصوّفان و سلسله‌های رسمی صوفیان نبوده و به زنی آنها در نیامده است. با اینکه از صوفیان پیشین، از جمله دو شطّاح بزرگ دارالاسلام حلّاج و بویرید بزرگی یاد کرد^۱ - مخصوصاً حلّاج که از او با لقب بسیار باشکوه «الحلّاج الأسرار» نام برد^۲ - ولی برخلاف آنها اهل شطح و طامات نبود؛ و نه تنها خود از اظهار این‌گونه سخنان پریشان و دور از عقل و شرع خودداری می‌کرد، بلکه آن را زشت و ناپسند هم می‌شمرد^۳ و اصولاً روش و منشی متمایز و ممتاز از آنها داشت. مسلماً بیش از آنها علوم رسمی آموخته و فلسفه خوانده بود. شریعت - حتّاقلاً ظاهر آن - را بیش از آنها گرمی می‌داشت، که آنها تنها متوجّل در ذوق بودند و بیشتر متوجه باطن شریعت ولی او هم متوجّل در ذوق و تآله بود و هم متبخر در بحث؛ هم به باطن شریعت نظر می‌داشت و هم به ظاهر آن عمل می‌کرد.

با اینکه در مسائل عرفان نظری و وحدت وجود، بیشتر به محیی‌الدین و جلال‌الدین مولوی نظر داشت و از این دو بزرگ ستایشها می‌کرد؛ ولی با وجود این، همچون محیی‌الدین، از فلسفه و فلاسفه انتقاد نکرد، اصول فلسفه مشائی را سست و بی‌اعتبار نشناخت و ارسطو را جاهل نخواند^۴، و مانند مولوی فیلسوفان را تحقیر نکرد و خوار و مُستهان نپنداشت^۵ و پای استدلالیان را یکسره چوبین نینگاشت^۶، زیرا چنانکه

(۱) ر.ک: پاورقی ۱ صفحه هفده.

(۲) ر.ک: مفاتیح الغیب ص ۵۵۰.

(۳) ر.ک: همین رساله، صص ۴۶، ۴۷.

(۴) ر.ک: محیی‌الدین ابن عربی، تألیف نگارنده، صص ۱۴۳، ۴۹۸.

(۵) فلسفی منطقین مستهان می‌گذشت از سوی مکتب آن زمان

(مثنوی، دفتر دوم، ص ۱۴۶).

(۶) همین مقدمه، ص سیزده.

می‌دانیم او خود فیلسوفی بزرگ بود، ارسطو را «معلم اول»^۱، «فیلسوف اعظم»^۲ و حتی «معلم الفلاسفه»^۳ می‌شناخت و اصول فلسفه مشائی را قبول داشت. با اینکه در عرفان عملی و تصوف و زهد دینی به ابوحامد غزالی گرایش داشت و از او بزرگی یاد می‌کرد، و به اقوال و آثارش استناد می‌جست - بویژه در این رساله مورد تحقیق که بعداً نشان خواهیم داد -، ولی مانند او مخالفت با فلسفه را وظیفه دینی خود نمی‌شناخت و به نمایاندن تهافت فیلسوفان مشاء همت نگماشت و کتاب و رساله‌ای در تهافت فلاسفه نگاشت؛ و مهم‌تر اینکه تنها تابع رسول نبود، بلکه دست کم بیش از وی از آل رسول پیروی می‌کرد.

در مقایسه با استادان عارفش، باید گفت که او اولاً فیلسوفتر از شیخ بهائی است. زیرا از شیخ اثر فلسفی قابل ذکری باقی نمانده و اصولاً معلوم نیست شیخ در فلسفه متداول زمانش تبقری داشته باشد، در صورتیکه - چنانکه گذشت - صدرا برآستی متبقر در فلسفه مشاء و متوغل در حکمت اشراق بود و در این زمینه‌ها از خود آثاری فراوان بیادگار گذاشت. گذشته از این، او زاهدتر از شیخ بود؛ زیرا برخلاف وی، هرگز به دربارها و دارالحکومه‌ها نزدیک نشده و هیچ کتاب و رساله‌ای را بنام سلطان و حاکمی ننوشته و حتی مناصب رسمی دینی را هم نپذیرفته است.

با استادش میرداماد هم فرقها دارد؛ از جمله اینکه برخلاف میر، مرد ادعا و تفاخر نبوده، باطنی آرام و خاطری آسوده داشته، از صفای صوفیانه و تواضع عالمانه بیشتری برخوردار بوده و مسائل حکمی و عرفانی را هم بسیار صریحتر و روشنتر از میر

(۱) ر.ک: الأسفار الأربعة ج ۱، صص ۲۷۷، ۲۹۷، ۴۲۲ ج ۸، صص ۲۸۲، ۳۱۲.

(۲) ر.ک: همان، ص ۱۸۱ مجموعه (اکسیر المعارفین)، ص ۳۱۸.

(۳) ر.ک: الأسفار الأربعة ج ۸، ص ۲۵۶.

می‌گفته و می‌نوشته است. و به‌نظر می‌آید که در مسائل عرفانی بیش از وی غور کرده باشد.

و اما در مقام مقایسه با میر فندرسکی، باید گفت: این حقیقت مسلمی است که اطلاعات علمی، فلسفی و دینی وی بیشتر از میر بوده، و یا حداقل بیشتر از وی به نگارش و نشر این‌گونه معلومات پرداخته است. گذشته از این، بیشتر از وی پایبند ظاهر شریعت بوده و به احکام دین مبین حرمت می‌گذاشته است؛ که بروایتی جناب میر بهانه اینکه در مکه خون جاننداری باید ریخت از رفتن به حج و زیارت خانه خدا خودداری کرد^۱، ولی چنانکه گذشت صدرا هفت بار با پای پیاده به زیارت خانه خدا و انجام مناسک حج شتافت. و اگر در درستی روایت فوق شک و شبهه‌ای پیش آید، این واقعیت مسلمی است که توجه میر به سرزمین هندوستان بوده و عنایتش به شرح فرهنگ هندوان^۲، در صورتی که کعبه مقصود صدرا مکه مکرمه بوده و آرمانش تفسیر قرآن و نشر معارف مسلمانان^۳.

نظر معاصران و اخلاف صدرا درباره تصوف و عرفان وی

در حیات صدرا و همچنین پس از مرگش، شاگردان و پیروان وی در خصوص حکمت و عرفان و تقدس و تأله استاد و مراد خود سخنها گفته و ستایشها کرده‌اند، که ذکر آنها باعث اطناپ خواهد بود و لازم هم نیست. آنچه در این مقام لازم به‌نظر می‌آید

(۱) در دبستان المذاهب آمده است: «مشهور است از میرزا ابوالقاسم پرسیدند که با استطاعت چرا به حج نمی‌روی؟ جواب داد: برای آن نمی‌روم که آنجا گوسپندی به دست خود باید کشته. (همان، ج ۱، ص ۴۷).

(۲) رک: تذکره ریاض العارفین، ص ۱۱۶۶ عرفان نامه کیوان قزوینی، صص ۵۴، ۵۵ عرفان و ادب در عصر صفوی،

بخش دوم، صص ۷۰۸، ۷۱۵، ۷۱۹.

اشاره‌ای کوتاه به نظریات برخی از اهل فقه و حدیث و باصطلاح علمای شریعت است. از این جماعت برخی او را صوفی شناخته، ولی از هرگونه اظهار نظر و مدح و قدح خودداری کرده‌اند. شیخ یوسف بن احمد بحرانی (متوفای ۱۱۸۶ هـ. ق) صاحب *لؤلؤة البحرين* از این گروه است که به عبارت ذیل بسنده کرده است: «كان حكيماً فلسفياً صوفياً بحتاً»^۱.

برخی، مروج دعاوی صوفیه بشمار آورده، و این را بر وی نپسندیدند؛ و بویژه از اینکه فقیهان را طعن و تجهیل و در مقابل، ابن عربی را ستایش و تجلیل کرده، اظهار شگفتی نموده، بر وی خرده گرفته‌اند. ولی در عین حال جانب احتیاط رعایت کرده و شرط ادب نگه داشته، از طعن و لعنش دوری جسته‌اند. ثقة الاسلام مرحوم حاج میرزا حسین نوری طبرسی (متوفای ۱۳۲۰ هـ. ق) مؤلف *مستدرک الوسائل*، که در شناخت اسناد روایات، احوال روات، طبقات رجال و طبقات علمای اسلام، دانای بزرگ ایران اسلامی است از این گروه است، که از وی با احترام نام برده و او را «حکیم متأله» خوانده، مروج مقالات صوفیان شناسانده و چنین نگاشته است: «الحکیم المتأله الفاضل محمد بن ابراهیم الشیرازی الشهير بـ 'مُلا صدرا' محقق مطالب الحکمة ومروج دعاوی الصوفیة بما لا مزید علیه، صاحب التألیفات الشائعة... وقد أكثر فیها الطعن علی الفقهاء وحنّة الدین وتجهیلهم... وعکس الأمر فی حال ابن العربی [ابن عربی] صاحب الفتوحات فمدحه...»^۲.

البته، چنانکه از محدث و فقیه بزرگی همچون نوری انتظار می‌رفت، نظری معتدل و تا اندازه‌ای وزین است. ولی عمیق و دقیق نیست؛ زیرا صدرا، نه تنها فقیهان پارسا و پرهیزکار را، که حاملان و حافظان راستین دین و شریعت هستند، طعن نکرده،

(۱) *لؤلؤة البحرين*، ص ۱۳۱.(۲) *مستدرک الوسائل*، ج ۳، ص ۴۲۲.

بلکه برای این بزرگواران نهایت احترام را قائل بوده است. در همین رساله می‌خوانیم که محمد بن یعقوب کلینی را «شیخ جلیل»، «امین الاسلام» و «ثقة الاسلام»^۱ و شیخ زین‌الدین شهید ثانی را «شیخ فاضل»، «محقق کامل» و «زین الفقهاء و المجتهدین» خوانده^۲، که نهایت بزرگداشت و احترام است. همچنین در شرح اصول کافی، از فقیهان و محدثان بزرگ شیعه امامیه با القاب و عناوینی نام برده که حکایت از عقیده و باور او به مقام والای علم و فضیلت این بزرگواران دارد، مثلاً شیخ علی بن عبدالعالی کرکی را «شیخ معظم و مفخم»، «مطاع و مؤید و مکرم»، «عالی نسب»، «سامی لقب» و «مجدد مذهب»؛ شیخ شمس‌الدین محمد بن مکی را «افضل اکمل»، «محقق مدقق جامع فضیلتین و حاوی منقبتین»؛ رتبه علما و درجه شهدا؛ شیخ ابومنصور حسن بن مطهر حلی را «شیخ اجل علامه»، «آیه الله»، «جمال الملة والدين»؛ و محمد بن حسن طوسی را «شیخ اجل اکمل» و «شیخ الطائفة» می‌شناسد و از آنها به نقل حدیث و روایت می‌پردازد.^۳

اما راجع به ابن عربی باید گفت که سخن محدث نوری در اینکه صدرا از ابن عربی ستایش کرده، درست است، زیرا چنانکه گذشت صدرا به ابن عربی حسن نظر داشته و او را بکرات ستایش کرده است. ولی قضاوت نوری در خصوص ابن عربی محل تأمل و جای بحث است، که اینجا جای آن نیست. خواننده علاقه‌مند می‌تواند به کتاب محیی‌الدین ابن عربی تألیف نگارنده مراجعه فرماید.^۴

برخی دیگر او را صوفی شناسانده و بدین جهت به طعن و لعنش پرداخته و حتی

(۱) ر.ک: همین رساله، ص ۱۹۴. (۲) ر.ک: همان، ص ۵۵.

(۳) ر.ک: شرح اصول الکافی، ج ۱ (کتاب العقل والجهل)، صص ۲۱۳، ۲۱۴.

(۴) ر.ک: محیی‌الدین ابن عربی، صص ۵۴۵ - ۵۶۲.

تکفیرش کرده‌اند. مؤلف بعث النشور میرزا علی اکبر اردبیلی (متوفای ۱۳۶۴ هـ. ق) از این گروه است، که او را صدرنشین مجلس کفر و صدر الکفره شناخته است^۱؛ که البته نظری است نادرست و ناصواب، نشئت یافته از تعصب و دور از تحقیق.

برخی کوشیده‌اند دامن او را از نسبت و تهمت تصوف - البته تصوف نادرست - پاک گردانند، اگرچه تصوف صحیح و عرفان راستین را از وی نفی نکرده‌اند. مؤلف روضات الجنات میرمحمد باقر خوانساری (متوفای ۱۳۱۳ هـ. ق) از این گروه است؛ چنانکه نوشته است: «وكان منكراً لطريقة الملاحدة من صميم صدره، بحيث قد كتب في ردهم كتاباً سماه كسر أصنام الجاهلية في كفر جماعة الصوفية...»^۲.

اما عده کثیری درحالی که کوشیده‌اند تصوف ناصحیح و آمیخته به جهل و بیدینی و لاقیدی را از ساحت پاک وی دور سازند، علم و حکمت و تآله و تقدسش را ستوده، و وی را صوفیی صافی، عارفی روشن ضمیر، مسلمانی معتقد و متشروع، پیرو پیامبر و آل او و فرزانه‌ای آگاه و جامع، کم‌نظیر و یا بینظیر شناخته‌اند، که میان کشف و برهان و ذوق و بحث جمع کرده و به تطبیق شرع و عقل و ذوق و برهان اهتمام ورزیده است.

مؤلف بهجة الآمال حاج ملاعلی مجتهد علیاری شاگرد شیخ انصاری (متوفای ۱۳۲۷ هـ. ق) عبارت باشکوه ذیل را درباره وی آورده است: «وبالجملة، كان زبدة المصدقين وعمدة الحكماء الراسخين ونور حدة السالكين وحديقة العارفين وصدر المتألهين»^۳.

مؤلف اعیان الشیعه سید محسن امین پس از اینکه او را از اعظم فلاسفه الهی و

(۱) ر.ک: بعث النشور، ص ۴۷.

(۲) روضات الجنات، ج ۶، ص ۱۰۰.

(۳) بهجة الآمال فی شرح زبدة المقال، ج ۶، ص ۲۱۲.

یکی از چهار قطب دوره اسلامی (فارابی، ابن سینا و خواجه نصیرالدین طوسی) معرفی می‌کند و بر دیگران، مخصوصاً در تصوف و عرفان ترجیح می‌دهد، چنین می‌نویسد: «لولا خوف المغالاة لقلت: هو الأوّل من بينهم في المرتبة العلميّة لاسيّما في المکاشفات العرفانیّة، وخلق منه صوفیاً عرفانیاً وفیلسوفاً إلهیاً قلّ نظیره أو لا نظیر له».^۱

مرحوم حاج شیخ عباس قمی (متوفای ۱۳۵۹ ه. ق) محدث مشهور در آثارش، با ذکر عناوینی باشکوه، از قبیل «حکیم متأله»، «فیلسوف معظم کامل»، «زنده کننده حکمت»^۲ و «عالم اهل زمانش در حکمت»^۳ به تعظیم و تکریمش پرداخته و در کتاب فوائد الرضویّة، برای نشان دادن مرتبه تدین و تشرع وی، پیاده رفتنش را هفت بار به حج خاطر نشان ساخته است.^۴ و نیز برای اینکه درجه اعتقادش را به اهل بیت عصمت و طهارت نشان دهد، در حاشیه سفینه البحار نوشته است: من در حاشیه اسفار، در فصل «اتحاد عاقل و معقول» به خط شیخنا الأجلّ المحدث حاج میرزا محمد قمی (متوفای ۱۳۴۱ ه. ق) صاحب کتاب الأربعین الحسینیّة دیدم که از مصتف (صدرا) نقل کرده: من وقتی این مقام را می‌نوشتم که در قریه کهک از قرای قم بودم، برای زیارت دختر موسی بن جعفر علیه السلام به قم رفتم و در این حال برای حلّ این مشکل از او کمک خواستم؛ در نتیجه این امر برای من کشف شد، و این واقعه در روز جمعه اتفاق افتاد.^۵

آیه الله فقید سید شهاب‌الدین مرعشی نجفی با نظر موافق به وی نگریسته، که او را در ردیف علمای بزرگ اسلام همچون شیخ مفید قرار داده و با عنوان مطمئن

(۱) أعيان الشیعة، ج ۹، صص ۳۲۱-۳۲۲.

(۲) ر.ک: فوائد الرضویّة فی أحوال علماء المذهب الجعفریّة، ج ۱، ص ۳۷۸.

(۳) ر.ک: الکنی والألقاب، ج ۲، ص ۳۷۲. (۴) فوائد الرضویّة، ج ۱، ص ۳۸۰.

(۵) ر.ک: سفینه البحار، ج ۲، ص ۱۷.

«صدرالمتألهین» از وی نام برده است.^۱

مناسب آمد جهت حسن ختام، بحث را با نظر خاتم فقیهان و مجتهدان شیعه امامیه شیخ مرتضی انصاری - رحمه الله علیه - خاتمه دهیم که در کتاب الطهارة خود، به مقام علم و تحقیق صدرا اشارت فرموده و از وی با عنوان «المحقق صدرالدین شیرازی» و یا بروایتی «صدرالمتألهین» نام برده است.^۲

نظر نهایی نگارنده: از آنچه در گذشته در جاهای مختلف درباره شخصیت دینی و بعد عرفانی صدرا گفته شد، نظر نگارنده بدست آمد. اما باز مناسب دیدم در اینجا که عنوان بحث «نظر اخلاف صدرا درباره عرفان او» است، نظر نهایی خود را بنویسم و اگر احیاناً تکراری پیش آید پوزش می‌خواهم که «هو المسک ما کثرته یتضوع».

صدرا برآستی فرزانه‌ای نبیه، صوفی صافی، عارفی روشن ضمیر، عالمی جامع، دین‌شناسی عمیق و مسلمانی معتقد و متشع بود، که هم به باطن دین نظر داشت و هم به ظاهر آن عمل می‌کرد. شخصیتش بالاتر و بالاتر از آن بود که به زی صوفیان درآید و خود را در قید و بند سنتهای خانقاهی و رسوم ظاهری متصوفان و سلسله‌های رسمی صوفیان نگهدارد و یا شطحات و ترهات و طامات به زبان آورد.

او به دنیا و فریبنده‌های آن هرگز اعتنا نکرد. ظاهر و باطن و قول و فعلش یکی بود. آنچه گفته، عقیده‌اش بوده و به آن عمل کرده و در واقع زندگیش تجسد و تجسم

(۱) ر.ک: مقدمه عوالمی الاکبری، ج ۱، ص ۱۱.

(۲) من به چاپهای سنگی کتاب الطهارة شیخ انصاری رکن ثانی در کیفیت نیت (طبع ۱۲۸۹، بیجا، و طبع سؤال ۱۳۱۴، بیجا، ص ۸۰) و چاپ جدید (۱۴۱۸، قم، ص ۱۷) مراجعه کردم. عبارت شیخ به این صورت است: «المحقق صدرالدین شیرازی»؛ ولی صاحب طرائق الحقائق (ج ۱، ص ۱۸۲) می‌نویسد: «شیخ بزرگوار شیخ مرتضی - اعلی الله مقامه - در مسئله نیت وضو و تحقیق معنی اراده در کتاب طهارت نقل عبارت از ملاصدرا فرموده: «ما هذا لفظه الشریف قال صدرالمتألهین - اخی آخر ما نقل - اهل فن به خوبی می‌دانند که بین این دو عنوان یون بعید است».

عرفان اوست. نقطه ضعفی در وی مشاهده نشد، جز اینکه نسبت به مخالفان عقیدتی و فکریش بسیار سختگیر است؛ آنها را هرگز نمی‌بخشد و از بکار بردن عبارات و کلمات بسیار زشت و موهن، همچون کور و کر، نادان و کودن و کانا، احمق و اَرذل، گمراه و گمراه کننده، هَمَج زاع، خوک و خر بیدم و گوش^۱ خودداری نمی‌کند، البته از شخص معینی هم اسم نمی‌برد. گاهی هم در سخنانش نوعی ناهماهنگی و پریشانی و اضطراب دیده می‌شود. مثلاً در موارد متعددی از اشاعره بسختی انتقاد می‌کند و آنها را اهل بدعت و ضلالت و قُدوه جهله و اراذل می‌شناساند و عقایدشان را زشت و قبیح و فاسد و مُسْتَنکِر می‌شناسد^۲؛ درحالی که از ابوحامد غزالی، که از استادان بزرگ این جماعت و از حامیان و مدافعان همان عقاید و افکار است، بزرگی، عظمت و فضل^۳ و علم^۴ نام می‌برد و به تعظیم و تبجیلش می‌پردازد و احیاناً او را از اعظم اسلام بشمار می‌آورد و در آثار خود آرا و عقاید وی - البته عقایدی که با مشربش سازگار است - را با تحسین و بصورت قبول و لرد می‌کند.

و در همین رساله (مقاله دوم، فصل ششم) تحت عنوان «وهم و ازاله» در مسئله قضا و قدر، سؤالی و سائلی فرض می‌کند، اما، نه تنها سؤال را پاسخ نمی‌گوید، بلکه سائل را شدیداً توبیخ و سرزنش می‌کند، که اینگونه سؤالات تو را و امثال تو را نرسد، و راسخان در علم نباید به شما جز این پاسخ دهند که خاموش باشید و دم فرو نیاورید.^۵ اهل حکمت می‌دانند که اگر چنین عملی از فقیهی یا متکلمی قابل توجیه باشد، هرگز شایسته حکیمی نیست، آن هم حکیم بزرگی همچون صدرا.

(۱) برای نمونه، ر.ک: همین رساله، صص ۸، ۱۲، ۹۶، ۱۵۶، ۱۷۶.

(۲) ر.ک: الأسفار الأربعة ج ۱، صص ۳۶۴، ۳۶۳، ج ۶، صص ۳۲۱، ۳۶۶؛ ج ۷، صص ۵۷، ۲۹۸.

(۳) ر.ک: همان، ج ۲، ص ۳۲۲. (۴) ر.ک: إيقاظ النائمین، ص ۱۵.

(۵) همانها و مفتاح الغیب، ص ۲۴۳. (۶) صص ۹۱، ۹۲.

همچنین در این رساله درحالی که می‌کوشد عبارت «سبحانی سبحانی» بویزد را توجیه کند، شطح عظیم و قول ثقیل حلاج «أنا الحق» را مسکوت می‌گذارد و از اظهار عقیده درباره آن خودداری می‌کند.^۱ درحالی که در چنین مقامی سکوت هرگز روا نباشد.

باز در همین رساله (مقاله سوم، فصل دوم) آنجا که درباره وصف عشق و شوق سخن می‌گوید این عبارت را می‌آورد: «ولهذا ترى شريعة سيد المرسلين وخاتم الأصفياء - عليه وآله سلام الله الحق المبين - مشتملة على ذكر المحبة والعشق في مواضع كثيرة من آيات وأحاديث عديدة».^۲ درحالی که اهل علم می‌دانند، که کلمه عشق و مشتقات آن در قرآن هرگز به کار نرفته و در احادیث هم نادر است.

البته این قبیل امور از عظمت و بزرگی این حکیم بزرگ چیزی نمی‌کاهد، که می‌توان آنها را از مقوله سهو القلم بشمار آورد. بزرگان گفته‌اند: «الإنسان محل السهو والنسيان»، و علما فرموده‌اند که «الجواد قد يَكْبُرُ والصَّارِمُ قد يَنْبُو».

رساله کسر أصنام الجاهلية

نام: رساله نوظهور و بسیار زیبا و پرمعناست. چنانکه از نامش پیداست در ردّ تصوّف دروغین و در ذمّ و نکوهش متصوّفان نادان و ریاکار نگارش یافته است. تا آنجا که من اطلاع دارم، نوشته‌ای بدین نام در میان آثار اسلاف و اخلاف صدرا ثبت نشده است. عنوان رساله، بت شکنیهای فرانسیس بیکن، فیلسوف تجربه‌گرای انگلیسی را بیاد می‌آورد، که معاصر صدرا بوده، حدود ده سال پیش از وی به دنیا آمده و شانزده سال پیش از وی درگذشته است. بیکن در کتابهای فرزند مذکور زمان، تفسیر طبیعت،

پیشرفت دانش و ارغنون نو، با دقت و مهارت، بتهای نادانی بشر را، که بعقیده وی مانع پیشرفت علم و فلسفه هستند، شناساند و با جرأت و صراحت به شکستن آنها پرداخت؛ هشدار داد که تا این بتها، یعنی آرا و عقاید نادرست از ذهنها زدوده نشود علم و فلسفه پیشرفتی نخواهد کرد^۱.

صدرا هم در این رساله با دقت و امانت به شناساندن بتهای جهل و نادانی زمان و جامعه خود همت می‌گمارد و تأکید می‌کند، تا این عقاید خرافی و نادرست، که نشانه‌های جهل و مکر و فریبند شکسته و از دلها سترده نشود، حقیقت دین و عرفان راستین آشکار نمی‌شود.

محتوی: گفتنی است با اینکه نام رساله بدیع و نوظهور است، ولی محتوایش کهنه و دیرینه است و در آن سخن تازه و مطلب جدیدی که در آثار اسلاف صدرا نیامده باشد به چشم نمی‌خورد. در آینده، آنجا که درباره منابع رساله سخن می‌گوئیم مطلب روشن خواهد شد. پایه و اساس کار صدرا در این رساله انتقاد از صوفیان دروغین است، که در تاریخ فرهنگ اسلامی سابقه‌ای دیرینه دارد. ما می‌دانیم که نه تنها مخالفان تصوف، بلکه عارفان و صوفیان بزرگ عالم اسلام و حامیان آنها هم، در هر فرصتی و بهر مناسبتی بدان اهتمام ورزیده‌اند، که حتی از نقل مجمل گفته‌های ایشان رساله‌ای مفصل پدید خواهد آمد. برای نمونه، ابوالقاسم قشیری (متوفای ۴۶۵ هـ. ق) در این مقام با تأسف می‌نویسد: «پس بدانید - رَجَمَكُمُ اللَّهُ - که خداوندان حقیقت از این طایفه بیشتر برفتند و اندر زمانه ما از آن طایفه نماند مگر اثر ایشان؛ و اندرین معنی، شاعر می‌گوید:

أَقْبَا الْخِيَامَ فَإِنَّهَا كَخِيَامِهِمْ وَأَرَى نِسَاءَ الْحَيِّ غَيْرَ نِسَائِهَا

(۱) احوال و آثار و آراء فرانسیس بیکن، تألیف نگارنده، صص ۱۰۷، ۱۱۲.

خیمه‌ها مانده است به خیمه‌های ایشان ولیکن قبیله نه آن قبیله است...^۱

ابوحامد غزالی (متوفای ۵۰۵ ه. ق) در احیاء علوم الدین تا توانست از این

جماعت نکوهش کرد و آنان را احمق و جاهل و فاجر و منافق خواند.^۲

ابن عربی (متوفای ۶۳۸ ه. ق) پس از نقل بیت مورد استشهاد قشیری، افزود که

امروز نه خیمه‌ای مانده است و نه قبیله‌ای؛ یعنی وضع از زمان قشیری بدتر است، و

همه چیز از دست رفته است؛ که صوفیان این دوره و زمان تنها صوفیان صوفند، یعنی

لباس و صورت ایشانند، نه بروش و سیرت ایشان. خانقاههایشان باشکوه و فراخ و آباد،

ظاهرشان آراسته و پسندیده و فریبا ولی باطنشان خراب و تیره و تباه است. دنیا در

دل‌هایشان بزرگ است و حق در جان‌هایشان کوچک. هرچه می‌یابند، از حلال و حرام،

می‌خورند؛ و هرچه می‌خواهند، از روا و ناروا، انجام می‌دهند. نه علم به حرام از حرام

بازشان می‌دارد، و نه زهد از رغبت به دنیا.^۳

جلال‌الدین مولوی (متوفای ۶۷۲ ه. ق) گفت:

هست صوفی آنکه شد صفوت طلب نه لباس صوف و خیطاطی و دَب

صوفیی گشته به پیش این لثام الخیاطه واللواطه والسلام^۴

سعدی شیرازی (متوفای ۶۹۱ ه. ق) نوشت: «پیش از این طایفه‌ای

بودند بصورت پریشان و بمعنی جمع. اکنون جماعتی هستند بصورت جمع و

بمعنی پریشان».^۵

حافظ شیراز (متوفای ۷۹۰ ه. ق) هم، چنین سرود:

(۱) ترجمه رساله قشیریته، ص ۱۰.

(۲) احیاء علوم الدین، ج ۲، ص ۲۹۲.

(۳) ر. ک: معنی الدین ابن عربی، صص ۱۴۹، ۱۵۰.

(۴) مثنوی، دفتر پنجم، ص ۴۳۱.

(۵) گلستان، باب دوم، در اخلاق درویشان.

نقد صوفی نه همه صافی و بیغش باشد ای بسا خرقه که مستوجب آتش باشد^۱
 عزالدین محمود کاشانی (متوفای ۷۳۵ ه. ق) با زبان نکوهش از متشبهان به
 صوفیان سخن راند و آنها را اهل حقیقت نشناخت.^۲

اوحدالدین مراغی (متوفای ۷۳۸ ه. ق) چنین گفت:

پیر شتاد دانه پاشیده	گردد او چسند نساتراشیده
ریش را شانۀ کرده پتره زده	سرکه بر روی نان و تره زده
پنج شش جا نشانده حلقه ذکر	سر خود را فرو کشیده به فکر
تا که می آورد ز در خوانی؟	یا که سازد برنج و بریانی؟ ^۳

قابل ذکر است که، اولاً صدرا این رساله را فقط در ردّ و قدح صوفیان نادان و
 بیدین ننوشته، بلکه از فقیهان ریاکار و دنیا دوست و ناپارسان نیز خرده گرفته و
 مذمتشان کرده است، که البته این هم تازگی ندارد و مخصوص صدرا و این رساله
 نیست؛ ثانیاً بهمان شدت و حدّتی که از تصوّف دروغین و صوفیان و پشمینه پوشان
 ظاهر ساز و فریبکار و خانقامنشینان دروغ پرداز بهدی و زشتی نام برده، عرفان راستین
 را ستوده و از صوفیان صادق و دیندار مدح و ستایش کرده است. از اینجاست که گفته
 شده: «و اما کتاب کسر اُصنام الجاهلیة، نظر حکیم به متدلّسین و متشبهین است به
 صوفیة، متفقّه و حکما. و کتاب کسر اُصنام الجاهلیة فی کفر جماعة الصوفیة افتراست، بل
 فی مدح جماعة الصوفیة الحقّة».^۴

ارزش ادبی: شکی نیست که ملاً صدرا، در زمینه های فلسفی، عرفانی و دینی، از

(۱) دیوان، ص ۱۲۵.

(۲) مصباح الهدایة ومفتاح الکفایة، ص ۶.

(۳) مثنوی جام جم، ص ۶۴۲.

(۴) طرائق الحقائق، ج ۱، ص ۱۸۲.

عربی‌نویسان بسیار ماهر، حاذق و مقتدر است، که به زبان عربی، یعنی زبان فرهنگی و دینی عصرش درس خوانده و کتاب نوشته ولی البته سخن نگفته است. اما از آنجا که بعداً گفته خواهد شد او در این رساله بیشتر عبارات دیگران را آورده، لذا ارزیابی ادبی رساله بسیار مشکل است و ما از آن صرف‌نظر می‌کنیم. ولی گفتنی است که در مواردی نابسامانیها و لغزشهایی مشاهده می‌شود، که با احتمال قوی سهوالقلم است. موارد مزبور در پاورقیها یادداشت شده است.

رساله کسر أَسْمَاءُ الْجَاهِلِيَّةِ کتاب درسی است: در نهایت، به نظر من شایسته

است که این رساله بصورت یک کتاب درسی عرفان اسلامی در مدرسه‌ها و دانشگاهها تدریس شود، زیرا خلاصه و عصاره‌ای است از عرفان اسلامی؛ که درعین انتقاد از تصوف دروغین و نشان دادن ناهنجاریها، نابسامانیها، نقطه ضعفها و موارد منفی آن، عرفان و تصوف صحیح را آنچنانکه عارفان و صوفیان بزرگ عالم اسلام تصور کرده، با مبانی دینی سازگار یافته و پذیرفته‌اند تعلیم می‌دهد، و چنانکه ملاحظه خواهد شد، گاهی هم تعلیمات خود را با نقل احادیثی از اهل بیت عصمت و طهارت، که در کتب روایی شیعه امامیه آمده، تأیید می‌کند و این به قدر و شرف و وزانت و منزلت رساله می‌افزاید.

مکان، زمان و سنّ تألیف رساله: طبق آنچه در پایان رساله آمده فراغت از تألیف

در اوایل ماه شعبان سال ۱۰۲۲^۱، یعنی بیست و سه سال پیش از مرگ مؤلف رخ داده است، که در این تاریخ از عمر شریفش چهل و هشت سال می‌گذشته است. اگر آغاز ورود او را به قم و حومه آن بین سالهای ۱۰۲۰ تا ۱۰۲۴^۲ و اقامتش را در آن سامان به

(۱) همین رساله، ص ۲۲۸.

(۲) خودنماة صبرا (شماره دوازدهم، تابستان ۱۳۷۷) مقاله استاد سید محمد خامنه‌ای، ص ۲۹.

اختلاف روایات پانزده^۱، یازده^۲ و یا هفت سال^۳ بدانیم. او در سال ۱۰۲۷ - که گفته شد تاریخ فراغت از تألیف رساله است - مسلماً در حومه قم بوده است. و با توجه به آنچه در حاشیه «منه» مشاعر ثبت شده، که تاریخ افاضة «اتحاد عاقل و معقول» ظهر روز جمعه هفتم جمادی الاولی سال ۱۰۳۷ بوده^۴، و نظر به آنچه قبلاً از حاشیه سفینه البحار نقل شد، که صدرا موقع نوشتن «اتحاد عاقل و معقول» اسفار در قریه کهک قم اقامت داشته، و انکشاف این امر در روز جمعه^۵، و حتی بروایتی دقیقاً ظهر روز جمعه^۶ اتفاق افتاده، گمان می‌رود که او در سال ۱۰۳۷ هم در حومه قم بوده باشد. خلاصه با توجه به حجم رساله می‌توان گفت که تمام رساله در حومه قم تألیف شده است.

منابع رساله

تقریباً همه مطالب و اکثر عبارات و احادیثی که در این رساله آمده، جز در موارد معدود، از آثار پیشینیان صدر است؛ که اغلب بدون ذکر نام و نشان و ظاهراً بدون مراجعه به کتب حدیث به نقل آنها پرداخته است. البته در این میان، کتاب إحياء علوم الدین غزالی جای خاصی دارد، که او بیش از همه به این کتاب نظر داشته و مطالب آن را تلخیص کرده است.

چنانکه خود - آنجا که درباره علامات دوستان خدا سخن می‌گوید - تصریح

(۱) سید محسن امین، أعيان الشيعة، ج ۹، ص ۳۲۳، شیخ محمد رضا مظفر، مقدمة اسفار، ص ۱۵۱.

(۲) داریوش شایگان، هانری کرین، آفاق تفکر معنوی در اسلام ایرانی، ص ۲۳۳.

(۳) استاد دکتر سید حسین نصر، مقدمة رسالة سه اصل، ص ۷.

(۴) مشاعر، شعر هفتم، حاشیه «منه»، ص ۷۷. (۵) همین رساله، مقدمة مصحح، ص ۲۶.

(۶) استاد فقیه سید محمد مشکوة، مقدمة المحجة البيضاء، ص ۱۳.

می‌کند که: «فهذه جملة من مجامع علامات المحييين لله تعالى، نقلتها تلخيصاً من كتب العرفاء خصوصاً كتاب الإحياء»^۱. و در خاتمه رساله هم می‌نویسد که: «ولخصناه من بعض كتب العرفاء»^۲.

از آنجا که نقل تمام عبارات و مقایسه و مقابله آنها و استشهاد به همه شواهد به اطناب می‌انجامید از آن صرف‌نظر نموده، فقط به ذکر نام منابع بسنده می‌کنم. البته در عین حال لازم می‌بینم که برای نمونه و داوری خواننده، مواردی را - ولو کوتاه - یادداشت کنم.

پیش از پرداختن به این کار، نکات ذیل را خاطرنشان می‌سازم:

۱. برخی از مطالب رساله در سایر نوشته‌های مؤلف هم آمده است، که ما در مواردی که خود مؤلف از آن نام برده بود، نشانی دقیق آن را در پاورقیها قید کردیم، اما در غیر این موارد لازم ندیدیم؛ زیرا بنظر آنچه ذکرش لازم می‌نماید کتابهایی است که اسلاف مؤلف در این زمینه نوشته‌اند و مؤلف از آنها بهره برده و کسب مطلب کرده است، نه نوشته‌های خود او. همچنین پاره‌ای از مطالب در نوشته‌های اخلاف و پیروان مؤلف مخصوصاً فیض کاشانی هم تکرار شده است. استاد فقید مرحوم محمدتقی دانش پژوه، در مقدمه‌ای که به این رساله نوشته^۳ به برخی از آنها اشاره کرده است؛ ولی من بدلیل فوق هرگز آن را لازم نمی‌بینم. خواننده علاقه‌مند می‌تواند بدانجا مراجعه کند.

۲. در این رساله در جاهایی که خود مؤلف نام کتابی را برده و از آن مطلبی نقل کرده، من در پاورقی نشانی دقیق آن را ثبت کردم. در اینجا از تکرار آن خودداری

(۱) نسخه اصل (دستخط مؤلف)، ص ۷۹. ظاهراً خود مؤلف عبارت مخصوصاً الإحياء را خط زده، و ما هم آن را در متن حذف کردیم. (ر.ک: همین رساله، ص ۱۲۳). ولی چنانکه شواهد نشان می‌دهد واقعیت همین است.

(۲) کسر أعلام الجاهلية مقدمة، صص ۲۸ - ۳۰.

(۳) همین رساله، ص ۲۲۸.

می‌کنم و فقط به ذکر منابعی می‌پردازم، که مؤلف آنها را ذکر نکرده است.

دیباچه

صص ۳-۱۴: مطالب و حتی عبارات از احیاء علوم الدین غزالی است. برای نمونه و مقایسه، برخی از عبارات یادداشت می‌شود.

عبارت غزالی:

حَتَّى أَنْ الْفَلَاحَ لَيَتْرَكَ فَلَاحَتَهُ وَالْحَاثَكَ يَتْرَكَ حَيَاكَتَهُ وَيُلَازِمُهُمْ أَيَّاماً
مَعْدُودَةً وَيَتَلَقَّفُ مِنْهُمْ تِلْكَ الْكَلِمَاتِ الْمَزِيَّةَ فَيَرُدُّهَا كَأَنَّهُ يَتَكَلَّمُ عَنْ
الْوَحْيِ وَيُخْبِرُ عَنْ سِرِّ الْأَسْرَارِ. وَيَسْتَحْقِرُ بِذَلِكَ جَمِيعَ الْعُبَّادِ وَالْعُلَمَاءِ؛
فَيَقُولُ فِي الْعُبَّادِ: إِنَّهُمْ أَجْرَاءُ مَتَعِبُونَ، وَيَقُولُ فِي الْعُلَمَاءِ: إِنَّهُمْ بِالْحَدِيثِ
عَنْ اللَّهِ مَحْجُوبُونَ. وَيَدَّعِي لِنَفْسِهِ أَنَّهُ الْوَاصِلُ إِلَى الْحَقِّ وَأَنَّهُ مِنَ
الْمُقَرَّبِينَ وَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ مِنَ الْفَجَّارِ الْمُنَافِقِينَ وَعِنْدَ أَرْبَابِ الْقُلُوبِ مِنَ
الْحَقْمَى الْجَاهِلِينَ.^۱

عبارت صدرا:

حَتَّى أَنْ أَرْبَابَ الصَّنَاعَاتِ وَالْجِرْفَ يَتَرَكُونَ صِنَائِعَهُمْ وَجِرْفَهُمْ
وَيُلَازِمُونَهُمْ أَيَّاماً عَدِيدَةً وَتَلَقَّفُوا مِنْهُمْ تِلْكَ الْكَلِمَاتِ الْمَزِيَّةَ الْمُرْخُفَةَ
وَأَسْتَحْسِنُهَا، فَضْلاً عَنْ غَيْرِهِمْ مِنَ الْعَوَامِّ. فَهُوَ يَرُدُّهَا لَهُمْ كَأَنَّهُ
يَتَكَلَّمُ عَنِ الْوَحْيِ وَيُخْبِرُ عَنْ أَسْرَارِ الْحَقَائِقِ وَضُمَائِرِ الْقُلُوبِ، بَلْ يُخْبِرُ
عَنْ سِرِّ الْأَسْرَارِ. فَيَسْتَحْقِرُ بِذَلِكَ جَمِيعَ الْعُبَّادِ وَالْعُلَمَاءِ؛ فَيَقُولُ فِي
الْعُبَّادِ: إِنَّهُمْ أَجْرَاءُ مَتَعِبُونَ، وَيَقُولُ فِي حَقِّ أَهْلِ الْعِلْمِ: إِنَّهُمْ بَعْلُومُهُمْ عَنْ
الشَّهُودِ لِمَحْجُوبُونَ، وَبِالْحَدِيثِ عَنْ اللَّهِ مِنْ غَيْرِ الْوَصُولِ مُقْتَنِعُونَ.

ويدّعي لنفسه ولبعض الحمقى من مريديه أنهم الواصلون إلى الحق وأنهم من المقرّبين، والحال أنهم عند الله من الفجار المنافقين وعند أهل الله وأرباب القلوب من الحمقى الجاهلين.^١

مقدمه

بيشتر مطالب و حتى عبارات از إحياء علوم الدين (ج ٣) و كتاب شرح عجائب القلب (صص ١٢ و ١٣) غزّالى است.

برای نمونه عبارت غزّالى:

وكما أنّ المرأة لا تنكشف فيها الصورة لخمسّة أمور: أحدها نقصان صورتها، كجواهر الحديد قبل أن يدور ويشكّل ويصقّل؛ والثاني لخبثه وصدئه وكدورته وإن كان تامّ الشكل؛ والثالث لكونه معدولاً به عن جهة الصورة إلى غيرها، كما إذا كانت الصورة وراء المرأة؛ والرابع لحجاب مرسل بين المرأة والصورة؛ والخامس للجهل بالجهة التي فيها الصورة المطلوبة، حتى يتعذّر بسببه أن يحاذي بها شطر الصورة وجهتها. فكذاك القلب مرآة مستعدّة لأن ينجلي فيها حقيقة الحق في الأمور كلّها، وإنّما خلت القلوب عن العلوم التي خلت عنها لهذه الأسباب الخمسة: أولها نقصان في ذاته، كقلب الصّبي، فإنّه لا ينجلي له المعلومات لنقصانه؛ والثاني لكدورة المعاصي والخبث الذي يتراكم على وجه القلب من كثرة الشهوات، فإنّ ذلك يمنع صفاء القلب وجلاءه فيمتنع ظهور الحق فيه لإظلمته وتراكمه، وإليه الإشارة بقوله - صلى الله عليه وسلم -: «من قارّف ذنباً، فارقه عقله؛ لا يعود

إليه أبداً»، أي حَصَلَ في نفسه كدورة لا يزول أثرها...^١.

عبارت صدرا:

ولنوضح هذه الدّعوى - تفهيماً لمن أراد الفهم - بمثالٍ؛ فنقول: إنّ مثل النفس الإنسانيّة في إدراك صور المطالب الحقّة وحقائق الأشياء كمثل المرأة بالإضافة إلى صور الملونات. وكما أنّ المرأة لا ينكشف فيها الصّور لخمسّة أمور: أحدها لنقصان صورتها، كجوهر الحديد قبل أن يذوب ويُصقّل؛ والثّاني [لخبثها] و [صداها] و [كدورتها] وإن [كانت تامّة] الشّكل؛ والثّالث [لكونها] معدولاً [بها] عن جهة الصّورة إلى غيرها، كما إذا كانت الصّورة وراء المرأة؛ والرّابع لحجاب مُرسَلٍ بين المرأة والصّورة؛ والخامس للجهل بالجهة الّتي فيها الصّورة المطلوبة، حتّى يتعذّر بسببه أن يُحاذي به شطر الصّورة وجهتها. فكذلك جوهر النفس الإنسانيّة مرآة مستعدّة لأن يتجلّى فيها حقيقة الحقّ في الأمور كلّها؛ وإنّما خلت النفوس عن العلوم الّتي جهلتها لأجل أسباب خمسّة:

أولها نقصان في ذاتها، كنفوس البُله والصّبيان؛ فإنّه لا يتجلّى لها صورة المعلومات لنقصانها بحسب الفطرة وعدم خروجها من القوّة إلى الفعل بالرياضات والمجاهدات الفكرية والعملية الدّينية والعقلية. وهذا بإزاء عدم ذوبان الحديد وصيرورته خالصاً صافياً يرتسم فيه الصّور المرئيّة.

(١) إحياء علوم الدّين، ج ٣، صص ١٢ - ١٣. برخی از مطالب در رسائل اخوان الصفا، ج ٣، ص ٤٨٦، ج ٤، ص ٣٣١ نیز

والثاني كدورة المعاصي وخُبثها الذي تراكَم على وجه القلب من كثرة الشهوات واقتراف الخطيئات؛ فإنها تمنع صفاء العقل وجلائه، فممنوع ظهور الحق فيه وشهود الحقيقة له بقدر ظلمته وتراكُمه. وهذا بإزاء كدورة المرأة وخُبثها ورينها وطبعها؛ كما أشار إليه بقوله تعالى: ﴿كَلَّا بَلْ زَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾^١ وقوله: ﴿وَطُغِيَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ﴾^٢، وإليه الإشارة بما رُوي عن النبي (ص): «مَنْ قَارَفَ ذَنْبًا، فَارَقَهُ عَقْلُهُ؛ لَمْ يَعُدْ إِلَيْهِ أَبَدًا»، أي حصل في نفسه كدورة لا يزول أثرها أبدًا...^٣

مقالة أول

فصل ١: بیشتر مطالب از احیاء علوم الدین غزالی است. برای نمونه عباراتی که با عنوان «وهم و تزییف» ذکر شده همان عبارات غزالی است که در الإحیاء (ج ٣، کتاب «ریاضة النفس وتهذيب الأخلاق ومعالجة أمراض القلوب») آمده است. البته با این فرق که غزالی - چنانکه عنوان بحث دلالت می‌کند - تهذیب اخلاق را مورد تأکید قرار می‌دهد ولی صدرا بیشتر روی علم تأکید می‌کند.

عبارت غزالی: «فَالْخُلُقُ الْحَسَنُ صِفَةُ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ وَأَفْضَلُ أَعْمَالِ الصَّادِقِينَ، وَهُوَ عَلَى التَّحْقِيقِ شَطْرُ الدِّينِ وَثَمَرَةُ مَجَاهِدَةِ الْمُتَّقِينَ»^٤
عبارت صدرا: «وَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ الْعِلْمَ صِفَةُ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ وَأَفْضَلُ أَعْمَالِ الْأَوْصِيَاءِ الْمَرْضِيِّينَ، وَهُوَ عَلَى التَّحْقِيقِ شَطْرُ عَظِيمِ مِنْ صِفَاتِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَتْنِ

(١) سورة مطففين (٨٣)، آية ١٤.

(٢) سورة توبه (٩)، آية ٨٨.

(٣) همین کتاب، صص ١٦ - ١٨.

(٤) إحياء علوم الدین، ج ٣، ص ٤٧.

متين من الدين»^(١)

عبارة غزالي:

كما أنَّ الأخلاق الجميلة هي الأبواب المفتوحة من القلب إلى نعيم الجنان وجوار الرحمان، والأخلاق الخبيثة أمراض القلوب وأسقام النفوس. إلا أنَّه مرض يفوت حياة الأبد؛ وأين منه المرض الذي لا يفوت إلا حياة الجسد؟! ومهما اشتدَّت عناية الأطباء بضبط قوانين العلاج للأبدان وليس في مرضها إلا فوت الحياة الفانية، فالعناية بضبط قوانين لأمراض القلوب - وفي مرضها فوت حياة باقية - أولى؛ وهذا النوع من الطلب واجب تعلّمه على كل ذي لب.^(٢)

عبارة صدرا:

كما أنَّ المعارف والأخلاق الجميلة والآداب المرضية هي الأبواب المفتوحة إلى نعيم الجنان وجوار الرحمن؛ فالجهل والإصرار وطلب العلو والاستكبار وسائر الاعتقادات الرديّة والآراء الفاسدة كلّها نيرانات مُلتَهبة في نفوس معتقديها وخرقاتٌ مشتعلة في قلوبهم، مؤلمة لها إلى وقت معلوم، معذبة لها إلى أجل معدود، ومهلكة لها ومُهوية بعد ذلك إلى الجحيم. والأخلاق الخبيثة أمراض القلوب وأسقام النفوس؛ إلا أنَّه مرض يفوت حياة الأبد، وأنّى منه المرض الذي لا يفوت به إلا حياة الجسد؟! ومهما اشتدَّت عناية أطباء الأبدان بضبط قوانين معالجة الأبدان وحفظ صحتّها ودفع الأمراض عنها، وليس في مرضها إلا فوت حياة فانية؛ فبالضرورة يكون عناية أطباء

النفوس - الذين هم الأنبياء والأولياء عليهم السلام - بضبط قوانين
العلاج لأمراض النفوس - التي مُعظمها الجهل وبخصوصاً إذا كان
راسخاً - وفيها فوت حياة باقية، أشدّ وأولى. وهذا النوع من الطلب
تعلّمه واجبٌ عينيّ على كل ذي لب^١.

صدرا در همین فصل با عنوان «کشف وتوضیح»، نیز مطالب غزالی را تکرار
کرده است.

عبارت غزالی:

اللفظ الرابع: الذكر والتذكير؛ فقد قال الله تعالى: ﴿وَذَكِّرْ فَإِنَّ الذِّكْرَى
تَنفَعُ الْمُؤْمِنِينَ﴾^٢. وقد ورد في الثناء على مجالس الذكر أخبار كثيرة،
كقوله - صلى الله عليه وسلم -: «إذا مررتم برياض الجنة فارتعوا»؛
قيل: وما رياض الجنة؟ قال: «مجالس الذكر». وفي الحديث: «إنَّ الله
تعالى ملائكةٌ سيّاحين في الدُّنيا سوى ملائكة الخلق؛ إذا رأوا مجالسَ
الذكر، يُنادي بعضهم بعضاً: ألا هلُمُّوا إلى بُغيتكم؛ فيأتونهم ويَحْفَقون
بهم ويستمعون؛ ألا فاذكروا الله واذكروا أنفسكم». فنُقل ذلك إلى ما
تري أكثر الوُعَاط في هذا الزَّمان يُوافلون عليه، وهو القصص
والأشعار والشُّطج والطَّامات... وأُخرج عليّ - رضي الله عنه - القصَّاص
من مسجد جامع البصرة؛ فلما سمع كلام الحسن البصري، لم
يُخرجه، إذ كان يتكلّم في علم الآخرة والتفكير بالموت والتَّنبية على
عيوب النَّفس وآفات الأعمال وخواطر الشيطان ووجه الحذر منها
ويذكر بآلاء الله ونعمائه وتقصير العبد في شكره ويعرّف حقارة الدُّنيا

وعيوبها وتصرمها ونكت عهدا وخطر الآخرة وأهوالها. فهذا هو التذكير المحمود شرعاً الذي روي الحث عليه في حديث أبي ذر - رضي الله عنه - ! حيث قال: «حضور مجلس ذكر أفضل من صلاة ألف ركعة، وحضور مجلس علم أفضل من عيادة ألف مريض، وحضور مجلس علم أفضل من شهود ألف جنازة»؛ فقل: يا رسول الله، ومن قراءة القرآن؟ قال: «وهل تنفع قراءة القرآن إلا بالعلم»^١.

عبارة صدرا:

إن من الألفاظ المشتركة التي يوجب إجمالها واشتراكها المغالطة للأكثرين، هو لفظ «الذكر» و«التذكير»؛ وقد قال الله تبارك وتعالى: ﴿وَذَكِّرْ فَإِنَّ الذِّكْرَ تَنفَعُ الْمُؤْمِنِينَ﴾^٢.

وقد وردنا في الثناء على مجالس الذكر أخبار كثيرة. من ذلك ما روي أنه قال رسول الله - صلى الله عليه وآله -: «إن لله ملائكة سياحين في الهواء سوى ملائكة الخلق؛ إذا رأوا مجالس الذكر، يُنادي بعضهم بعضاً: أَلَا هَلُمُّوا إِلَى بُسْغِيَتِكُمْ؛ فَيَأْتُونَهُمْ وَيَحْقُقُونَ بِهِمْ وَيَسْمَعُونَ؛ أَلَا فَادْكُرُوا اللَّهَ وَادْكُرُوا أَنْفُسَكُمْ». والغرض منه معرفة الحق الأول والتنبيه على حقيقة النفس وعيوبها وآفات الأعمال ومفسدات الأفعال، ومعرفة إلهامات الحق ووجه الاجتلاب لها وكيفية تقصير العبد في حمده وشكره والرضا بقضائه وقدره وتعريف حقارة الدنيا وعيوبها وتصرمها وفنائها وقلة عهدا وبقائها وخطر الآخرة وأهوالها ودرجات النفوس بعد الموت وأحوالها. فهذا هو معنى

(١) إحياء علوم الدين، ج ١، ص ٤٠، ٤١.

(٢) سورة ذاريات (٥١)، آية ٥٥.

الذکر الحقیقی.

وفي التعبير عن معرفة الحق وصفاته وعلم النفس وسماتها بالذکر سرّ خفي؛ يَعلمه العارفون بأذواقهم، دون الجاهلون والمتشبهون بأهل الحق في مجالسهم وأسواقهم. وهذا هو التذكير المحمود شرعاً الممدوح عقلاً، الذي دلّ عليه البرهان الكشفى وورد عليه الحثّ الشرعى في حديث أبي ذر - رضي الله عنه -؛ حيث ورد أنّه قال: «مجلس ذكر أفضل من صلاة ألف ركعة، وحضور مجلس علم أفضل من شهود ألف جنازة»؛ قيل: يا رسول الله، ومن قراءة القرآن؟ فقال: «وہل ينفع قراءة القرآن إلا بالعلم؟».

فقد اتخذ المُزخرفون والباطالون أمثال هذا الحديث وغيره حجةً على تزكية أنفسهم ونقلوا اسم التذكير إلى خراباتهم وذهلوا عن طريق الذکر المحمود؛ واشتغلوا بالأصوات والحروف وما يواظبها عليه أكثر الوعاظ والقصاص في هذا الزمان، وهو القصص والحكايات والشطح والطامات^١.

صدرا در فصل دوم مقاله اول، آنجا که تحت عنوان: «في بطلان شطحيّات المتصوّفين وضرر استماعها للمسلمين» سخن می گوید، باز عبارات کتاب الإحياء را می آورد. شطحيّات حلاج و ابویزید بسطامی را همانگونه که غزالی آورده بازگو می کند، بطوری که گویی خود در این امر مهم عقیده خاصی ندارد.

عبارت غزالی:

وأما الشطح، فنعني به صنفين من الكلام أحدثه بعض الصوفية:

أحدهما الدعاوي الطويلة العريضة في العشق مع الله تعالى والوصال
المُغني عن الأعمال الظاهرة، حتى ينتهي قوم إلى دعوى الاتحاد
وارتفاع الحجاب والمشاهدة بالرؤية والمشاهدة بالخطاب، فيقولون:
«قيل لنا كذا وقلنا كذا». ويتشبهون فيه بالحسين بن منصور الحلّاج
الذي صُلب لأجل إطلاقه كلمات من هذا الجنس، ويستشهدون بقوله:
«أنا الحق» وبما حكى عن أبي يزيد البسطامي أنّه قال: «سبحاني،
سبحاني!». وهذا فنٌّ من الكلام عظيم ضرره في العوام، حتى ترك
جماعة من أهل الفلاحة فلاحتهم وأظهروا مثل هذه الدعاوي؛ فإنّ هذا
الكلام يستلذه الطبع، إذ فيه البطالة من الأعمال مع تزكية النفس بدرك
المقامات والأحوال. فلا تعجز الأغبياء عن دعوى ذلك لأنفسهم ولا عن
تلقّف كلمات مخبّطة مزخرفة. ومهما أنكر عليهم ذلك، لم يعجزوا عن
أن يقولوا: هذا إنكارٌ مصدره العلم والجدل؛ والعلم حجابٌ، والجدل
عمل النفس، وهذا الحديث لا يلوح إلّا من الباطن بمكاشفة نور الحق،
فهذا ومثله ممّا قد استطار في البلاد شرره وعظم في العوام ضرره؛
حتّى من نطق بشيء منه، فقتله أفضل في دين الله من إحياء عشرة.
وأما أبو يزيد البسطامي - رحمه الله -، فلا يصحّ عنه ما يُحكى؛ وإن
سُمع ذلك منه، فلعله كان يحكيه عن الله عزّ وجلّ في كلام يُردّده في
نفسه، كما لو سمع وهو يقول: «إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي»^١،
فإنّه ما كان ينبغي أن يفهم منه ذلك إلّا على سبيل الحكاية.^٢

(١) سورة طه (٢٠)، آية ١٤.

(٢) إحياء علوم الدين، ج ١، ص ٤٢.

عبارت صدرا:

اعلم أنَّ المراد بـ «الشَّطْح» والمعنيُّ به صنفان من الكلام الصَّادر منهم: أحدهما الدَّعاوي الطَّويلة العريضة في العشق مع الله والوِّصال معه المُعني عن القيام بالأعمال الظَّاهرة والعبادات البدنيَّة؛ حتَّى ينتهي قومٌ منهم إلى دعوى الاتِّحاد وارتفاع الحجاب والمشاهدة بالرَّؤية والمشافهة بالخطاب، فيقولون: «رأينا كذا وقيل لنا كذا». ويتشبهون بالحسين الحلاج الَّذي صُلِبَ لأجل إطلاق كلماتٍ من هذا الجنس، ويستشهدون بقوله: «أنا الحق» وبما يحكون عن أبي يزيد البسطامي أنَّه قال: «سبحاني، سبحاني، ما أعظم شأنِي!». وهذا فنٌّ من الكلام عِظَم ضرره في العوالمِ أعظم من السَّموم المهلكة للأبدان، حتَّى ترك جماعةٌ من أهل الفلاحة فلاحتهم وأظهروا مثل هذه الدَّعاوي؛ فإنَّ هذا الكلام يستلذه طبائع الأنعام، إذ فيه البطالةُ في الأعمال مع تزكية النَّفس بدرك المقامات والأحوال. فلا يعجز الأغبياء عن دعوى ذلك لأنفسهم ولا عن تلفيق كلمات مخبَّطة مزخرفة. ومهما أنكر أحد عليهم، لم يعجزوا أن يقولوا: إنَّ هذا إنكارٌ مَّصدره العلم والجدل وعدمُ تَفَطُّن العلماء الظَّاهريين بأغوار كلماتنا وأسرار أحاديثنا؛ لأنَّ العلم حجابٌ، والجدل عمل النَّفس. وهذا الحديث وأمثاله لا يلوح إلَّا من الباطن بمكاشفة نور الحقِّ، ولا يفهمه إلَّا من هو من أهل المكاشفة. فهذا أحد مغاليطهم للخلق وإفسادهم لعقائد المسلمين وإيقاعهم في الزَّيغ والضَّلالة. وهو ممَّا قد استطار ضرُّه في البقاع والبلاد وانتشر شرُّه في قلوب العباد. ومَن نَطَقَ بشيء من هذه الكلمات، فقتله أفضل في دين الله من إحياء عشرة. وأمَّا أبويزيد البسطامي، فلا يصحَّ عنه ما

حكى عنه، لا لفظاً ولا مفهوماً ومعنى. وإن ثبت أنه سُمع منه ذلك، فلعله كان يحكى عن الله تعالى في كلام يُردّد في نفسه؛ كما لو سُمع منه وهو يقول: ﴿إِنِّى أَنَا اللهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِى﴾^١، فإنه ما كان ينبغي أن يقال ذلك إلا على سبيل الحكاية.^٢

فصل سوم این مقاله که در خصوص فقه و فقیه و حکمت و حکیم است، غزالی آن را در کتاب الإحياء تحت عنوان «ما بدّل من ألفاظ العلوم» آورده است. عبارت غزالی:

اعلم أنّ منشأ التباس العلوم المذمومة بالعلوم الشرعية تحريفُ الأسماء المحمودة وتبديلُها ونقلُها بالأغراض الفاسدة إلى معانٍ غير ما أرادها السلف الصالح والقرن الأول؛ وهي خمسة ألفاظ: «الفقه» و«العلم» و«التوحيد» و«التذكير» و«الحكمة». فهذه أسماء محمودة، والمتصفون بها أرباب المناصب في الدين؛ ولكنها نقلت الآن إلى معانٍ مذمومة...

اللفظ الأول «الفقه»؛ فقد تصرّفوا فيه بالتخصيص، لا بالنقل والتحويل. إذ خصّصوه بمعرفة الفروع الغريبة في الفتاوى والوقوف على دقائق عللها واستكثار الكلام فيها وحفظ المقالات المتعلقة بها؛ فمن كان أشدّ تعمّقاً فيها وأكثر اشتغالاً بها، يقال: هو الأفقه. ولقد كان اسم الفقه في العصر الأول مطلقاً على علم طريق الآخرة ومعرفة دقائق آفات النفوس ومفسدات الأعمال وقوة الإحاطة بحقارة الدنيا وشدة التطلّع إلى نعيم الآخرة واستيلاء الخوف على القلب؛ ويدلّك

(١) سورة طه (٢٠)، آية ١٤.

(٢) همین کتاب، صص ٤٦ - ٤٨.

عليه قوله عز وجل: ﴿لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ﴾^١. وما يحصل به الإنذار والتخويف هو هذا الفقه، دون تفريعات الطلاق والعتاق واللّعان والسّلم والإجارة؛ فذلك لا يحصل به إنذار ولا تخويف، بل التّجرد له على الدّوام يُقسي القلب وينزع الخشية منه، كما نشاهد الآن من المتجرّدين له. وقال تعالى: ﴿لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا﴾^٢. وأراد به معاني الإيمان دون الفتاوي. ولعمري إنّ «الفقه» و«الفهم» في اللغة اسمان بمعنى واحد... ولست أقول إنّ اسم الفقه لم يكن متناولاً للفتاوي في الأحكام الظاهرة، ولكن كان بطريق العموم والشمول أو بطريق الاستتباع؛ فكان إطلاقهم على علم الآخرة أكثر...^٣

اللفظ الخامس وهو «الحكمة»، فإنّ اسم الحكيم صار يطلق على الطيب والشاعر والمنجم، حتى على الذي يُدحرج القرعة على أكف السّوادية في شوارع الطرق، والحكمة هي التي أثنى الله عز وجل عليها، فقال تعالى: ﴿يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا﴾^٤؛ وقال - صلى الله عليه وسلم -: «كلمة من الحكمة يتعلّمها الرجل خير له من الدّنيا وما فيها». فانظر ما الذي كانت الحكمة عبارة عنه وإلى ماذا نقل.^٥

(١) سورة توبه (٩)، آية ١٢٣.

(٢) سورة أعراف (٧)، آية ١٧٨.

(٣) إحياء علوم الدّين، ج ١، ص ٢٨، ٣٩.

(٤) سورة بقره (٢)، آية ٢٧٢.

(٥) إحياء علوم الدّين، ج ١، ص ٤٤.

عبارت صدرا:

وقد كان اسم «الفقه» في الزمان السابق عند عهد النبي والأئمة الطاهرين - صلوات الله عليهم أجمعين - مطلقاً على معرفة الحق الأول وعلم طريق الآخرة وآفات النفس وأحوال القلب، وكيفية تهذيب الأخلاق وتبديل السيئات بالحسنات؛ لا معرفة السلم والزهانة والمراوحة والطلاق والظهار، وقسمة الأموال من الموارث، وتعلم الحيل الفقهية ووجوه التخلص من الدعاوي، وحفظ بعض الخلافات التي تنقضي الأعمار من دون أن يقع لأحد الاحتياج إليها. فإن هذه من الواجبات على الكفاية، التي يوجد في كل زمان جماعة يتكفل بأمرها؛ دون المعنى الأول، فإنه واجب عيني لكل ذي لب.

وكذا اسم «الحكيم» صار يطلق على الطبيب والشاعر والمنجم، حتى على الذي يخرج القرعة ويجلس في الشوارع. والحكمة هي التي كان الله مثنياً عليها، فقال تعالى: ﴿وَمَنْ يُّؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا﴾^١؛ ورؤي أنه قال رسول الله (ص): «كلمة من الحكمة يتعلمها الرجل خير له من الدنيا». فانظر ما الذي كانت اسم «الحكمة» عبارة عنه، ثم إلى ماذا انتقل.^٢

مقاله دوم

فصل ١: در بیان این است که کدام یک از معارف غایت حقیقی وجود انسان است (صص ٦٩ - ٧٠)؛ از کتاب الإحياء (ج ٤، صص ٢٩٣ - ٣٠٧): «بیان أن المستحق للمحبة هو الله وحده» گرفته شده است. و آنچه در «فضیلت علوم» است در الشفاء،

(١) سورة بقره (٢)، آیه ٢٧٢.

(٢) همین کتاب، صص ٥٤، ٥٥.

الإلهيات، «المقالة الأولى» (صص ۲۶۷ - ۲۶۸) أيضاً در حاشیه صدرأ (صص ۴ - ۵) آمده است.

فصل ۲: در این است که فایده هر صفت کمالی در نفس استعداد آن است بواسطه تصفیه و تطهیر برای فیضان معارف (صص ۷۱ - ۷۳)؛ از کتاب الإحیاء (ج ۴، صص ۲۰۳ - ۲۹۹): «بیان أن أجل اللذات وأعلاها معرفة الله تعالى والنظر إلى وجهه الكريم وأنه لا يتصور أن يؤثر عليها لذة أخرى إلا من حرم هذه اللذة» است.

فصل ۳: در اثبات تفاضل میان علوم مکاشفه و بیان این است که اجل و اشرف آنها معرفت خداوند است (صص ۷۴ - ۷۶)؛ از کتاب الإحیاء (ج ۴، صص ۲۸۶ - ۳۰۳): «كتاب المحبة والشوق والأنس والرضا» است؛ نیز: الأربعين في أصول الدين غزالی (صص ۲۵۹ - ۲۶۱).

فصل ۴: در بیان تفاضل احوال است (صص ۷۷ - ۷۹)؛ شبیه این مطالب در کتاب الإحیاء (ج ۴، صص ۴۰۳ - ۴۰۹): «في توبيخ النفس ومعاتبتها» و رسائل إخوان الصفا (ج ۱، ص ۳۶۴) آمده است.

فصل ۵: در توضیح قول در تفاضل اعمال است (صص ۸۰ - ۸۴)؛ از کتاب الإحیاء (ج ۴، ص ۴۰۵) است.

فصل ۶: در اینستکه مقصود اولی ایجاد و تکوین، عالم ربانی است (صص ۸۵ - ۹۶)؛ از کتاب الإحیاء (ج ۳، صص ۳۷۶ - ۴۰۲): «بیان أصناف المغترين» گرفته شده است؛ نیز: کتاب الكشف والتبیین (ص ۲۱۸): «الصنف الرابع من المغرورين المتصوفة».

فصل ۷: در سبب سوء فرجام است (صص ۹۷ - ۱۰۱)؛ از کتاب الإحیاء (ج ۴، صص ۱۷۰ - ۱۷۱): «بیان معنی سوء الخاتمة» و کیمیای سعادت (صص ۷۱۱ - ۷۱۲) است.

فصل ۸: در ذکر پاره‌ای از علامات دوستان خدا و اوصاف آنها است (صص ۱۰۲ - ۱۲۵)؛ در کتابهای الإحیاء (ج ۴، صص ۳۲۰ - ۳۲۸)؛ «القول فی علامات محبة العبد لله تعالی»، مکاشفة القلوب (باب ۹، صص ۲۶ - ۲۸)، کیمیای سعادت (ص ۷۵۸)؛ آمده است و آنچه درباره خواطر است در شرح تعرف (ج ۳، ص ۹۸)، مصباح الهدایة ومفتاح الکفاية (ص ۱۰۴)، الفتوحات المکیة (ج ۱، ص ۲۸۱) و منهاج العابدین غزالی (متن عربی، صص ۳۳ - ۳۶؛ ترجمه عمر بن عبدالجبار ساوی، ص ۴۵) وجود دارد.

مقاله سوم

فصل ۱: در اشاره به کیفیت وصول به منازل ابرار است (صص ۱۲۹ - ۱۳۱)؛ این مضامین در قوت القلوب ابوطالب مکی (ج ۱، صص ۱۱۰ - ۱۲۸؛ ج ۲، صص ۵۰ - ۶۴) پراکنده است، و در الأربعین فی أصول الدین غزالی (اصل ۸) باختصار آمده است. آنچه مربوط به وحدت وجود و موجود است در آثار ابن عربی فراوان دیده می‌شود؛ برای نمونه، ر.ک: الفتوحات المکیة، ج ۱، ص ۴۷۵.

فصل ۲: در اشاره به صفت عشق و شوق است (صص ۱۳۲ - ۱۳۶)؛ در الإحیاء (ج ۴، صص ۲۸۶ - ۲۸۸)؛ «کتاب المحبة والشوق والأنس والرضا» آمده است. غزالی در کتاب الأربعین فی أصول الدین (صص ۲۵۰، ۲۵۱) نیز در این خصوص باجمال سخن گفته و از خواننده خواسته است جهت تفصیل به کتاب الإحیاء، «کتاب المحبة» مراجعه کند: «وقد کشف الغطاء عن هذا فی کتاب المحبة من کتب الإحیاء، فطالعها». همین مطالب در قوت القلوب مکی (ج ۲، صص ۵۱ - ۵۴) و رسائل إخوان الصفا (ج ۴، ص ۲۱۱) دیده می‌شود.

فصل ۳: در توضیح اینکه مبدأ اعمال صالحه عشق باری و شوق به لقای اوست (صص ۱۳۷ - ۱۳۹). ر.ک: الإحیاء، ج ۴، صص ۲۸۸ - ۲۹۶.

- فصل ۴: در اینکه خدا را جز عارف راستین کسی پرستش نمی‌کند (صص ۱۴۰ - ۱۴۳). ر.ک: الإحياء، ج ۴، صص ۲۹۹ - ۳۰۷ الأربعين في أصول الدين، صص ۲۵۶ - ۲۵۸.
- فصل ۵: در منفعت عبادات بدنی در جلب منافع روحانی و اصلاح امراض نفسانی (صص ۱۴۴ - ۱۴۸). ر.ک: الإحياء، ج ۳، صص ۵۹ - ۶۰.
- فصل ۶: در تفصیل وجوه تناسب میان ظاهر و باطن و مشابَهت میان خوردنیها و نوشیدنیهای جسمانی و روحانی (صص ۱۴۹ - ۱۵۹).
- فصل ۷: در بیان غرض از افعال و اعمال انسانی و غایت عبادات و طاعات شرعی (صص ۱۶۰ - ۱۶۷).
- فصل ۸: در بیان اینکه اعمال زشت موجب شقاوت اخروی است (صص ۱۶۸ - ۱۷۲).
- فصل ۹: در بیان مفالطه‌هایی که سبب می‌شوند میان اخیار و ابرار و سفیهان و عاقلان و جاهلان و عالمان فرق گذاشته نشود (صص ۱۷۳ - ۱۷۹).
- مضامین این فصول نیز در کتب عرفانی، مخصوصاً کتاب إحياء علوم الدین غزالی پراکنده است. برای نمونه، ر.ک: همان، ج ۳، کتاب ذم الغرور، صص ۳۶۷ - ۴۰۲.

مقاله چهارم

مطالب این مقاله از فتوحات مکیّة و رسالّة دحلیّة الأبدال، (مجموعه رسائل، ج ۲، رسالّة ۲۶) ابن عربی، نهج البلاغه، احادیثی از اصول کافی و معاذلة النفس افلاطون (منسوب به هرمس) گرفته شده است که ما نشانی آنها را در پاورقیها دقیقاً ثبت کردیم.

چکیده مطالب متن

دیباجه

دیباجه در سبب تألیف کتاب است. حاصل اینکه: مثنی نادان و بیعار، گمراه و بیکار، شکمبار و شهوتران، منافق و ریاکار بنام صوفی در میان مسلمانان پیدا شده‌اند، که برده و بنده بت‌های اوهام و خیالات خود هستند. این جماعت علاوه بر اینکه خود منحرف و گمراه‌اند، باعث انحراف و گمراهی دیگران هم شده و فساد بزرگ در دین حق پدید آورده‌اند، که جداً عظیم است. مردمان ساده‌لوح و حتی صنعتگران و کشاورزان را از راه راست و صراط مستقیم منحرف می‌سازند، علت بیدینی و بیکاری آنها می‌شوند و موجب اختلاف در امور دین و دنیای مسلمانان می‌گردند. بنابراین، پس از استخاره از خداوند، در مقام باز نمودن و آشکار کردن انحرافات و فریب‌های آنها برآمدم. و این مهم را صرفاً جهت تقرب به خدای متعال و توسل به اولیای شریعت حقّه و رؤسای عصمت و طهارت انجام دادم.

تأکید می‌کند کسانی که پیش از استوار کردن عقیده به خدا و صفات و افعال او و کتاب‌های آسمانی و پیامبران و روز رستاخیز، و بدون رعایت احکام شریعت، به ریاضت، مجاهدت و چله‌نشینی مبادرت می‌ورزند، سبب خذلان و گمراهی خود و دیگران می‌شوند و در نتیجه دین و جامعه مسلمانان را تباه می‌سازند.

مقدمه

مقدمه در ذکر اموری است که بعقیده مؤلف هر انسانی واجب است آنها را بداند: اولاً باید بداند که ذاتش از دو جوهر انتظام یافته است، که یکی نورانی و دیگری

ظلمانی است: نورانی نفس است و ظلمانی جسد. نفس زنده، دانا، فعال و سبک است؛ و اما جسد مرده، نادان و سنگین است.

ثانیاً باید بداند که حصول کمال هر انسانی و فضیلت و مزیتش بر غیر، فقط منوط به علم و عمل به مقتضای آن است؛ یعنی فضیلت عبارت است از علم و عمل به آن.

ثالثاً باید بداند که هر علمی وسیلهٔ مزیت و کمال نمی‌شود و انسان را از درجهٔ چهارپایان به درجهٔ فرشتگان مقرب نمی‌رساند؛ زیرا بسیاری از علوم، که علما بدان اشتغال می‌ورزند، از قبیل جُزف و صناعات است، که هرگز وسیلهٔ فضیلت و کمال نیستند. بلکه آن علم، معرفت خدا، صفات، افعال او، کتابهای آسمانی، پیامبران، روز رستاخیز، شناخت نفس و کیفیت استکمال و ارتفاع آن از درجهٔ حیوانات به معارج ملکوت و روحانیات است، که نافع در آخرت است. علمای آخرت بدان اهتمام می‌ورزند و علمای دنیا از آن روی گردانند؛ *کیمیای سعادت*

رابعاً باید بداند که این کمال علمی، تنها از طریق ریاضات و مجاهدات شرعی و حکمی به دست می‌آید، آن هم با شرایط مخصوص که بندرت اتفاق می‌افتد.

مؤلف در این مقام نفس را به آینه تشبیه می‌کند و در مقام توضیح می‌گوید: نفس انسانی در ادراک صور مطالب حقّه و حقایق اشیا همانند آینه است نسبت به صور معلومات. و همانطور که پنج چیز، یعنی (۱) نقصان صورت آینه، (۲) کدورت و زنگار آن، (۳) مقابل نبودن شیء خارجی با آینه مثل اینکه آن شیء در پشت آینه باشد، (۴) وجود مانع میان آینه و صورت، و بالاخره (۵) چهل به جهتی که صورت مطلوب در آن است، علت عدم انکشاف صورت شیء در آینه است؛ همین طور موانع پنجگانهٔ ذیل مانع آن می‌شوند که نفس صور مطالب حقّه و حقایق اشیا را دریابد: (۱) نقصان ذات نفس، مثل نفس کانایان و کودکان، (۲) کدورت معاصی و خبث و زنگار آنها، که بر روی

قلب تراکم یافته مانع صفا و جلای قلب می‌شود، (۳) منحرف بودن قلب از جهت حقیقت مطلوبه، چنانکه قلب مطیع صالح، اگرچه صافی است ولی حق در آن هویدا نمی‌شود، زیرا او احياناً طالب حق نیست، که چه بسا در طاعات بدنی و یا تهیة اسباب معیشت فرو می‌رود و فکرش منصرف به دقایق حضرت ربوبی و حقایق حقّ الهی نمی‌باشد، (۴) باورهایی که از سالهای کودکی از راه تقلید و حسن ظنّ در آن رسوخ و نفوذ یافته، بگونه‌ای که میان او و حقیقت مانع می‌شوند و این حجابی عظیم است، و بالاخره (۵) جهل به جهتی که از آن علم به مطلوب حاصل می‌شود، چرا که علوم مطلوبه فطری نیستند، بلکه اکتسابی و تحصیلی هستند و تنها از طریق یادآوری علوم به دست می‌آیند که متناسب با مطلوبند، زیرا هر علم نظری را دو اصل مخصوص است، که باید بطریق مخصوص با هم پیوند یابند تا علم مستفاد مطلوب حاصل آید.

مقاله اول

نزد خداوند رتبه‌ای اجلّ از معرفت ذات، صفات و افعال او نیست و عارف همان عالم ربّانی است؛ و هر که داناتر، عارفتر و نزد خداوند مقربتر است. این مقاله در سه فصل تنظیم یافته است.

فصل اول: اگر کسی پیش از کامل کردن معرفت و استوار ساختن آن با عبادات شرعی، به مجاهدت و ریاضت پردازد، گمراه و گمراه کننده است. نشستن با وی در مجلس و حضور مریدان و پیروانش قلب را می‌میراند، دین را تباه می‌سازد و به عقاید مسلمانان زیان می‌رساند.

پس از ذکر مقصود اصلی، مطالبی در خور توجه با عناوین «تنبيه و تفهيم»، «وهم و تزيف» و «کشف و توضیح» بیان می‌شود.

«تنبيه و تفهيم» هشدار می‌دهد کسانی که در این زمان خود را در مقام ارشاد و

خلافت گماشته‌اند، اکثر و بلکه همه احمق و به روشهای معرفت و ارشاد و استکمال و استقامت نفس جاهل و نادان هستند.

«وهم و تزییف» در ردّ پندار برخی از بطلان بی‌همت و بیکاران سست عنصر است، که مجاهدت و ریاضت و پرداختن به طلب علوم حقیقی و کسب معارف یقینی را سخت و دشوار یافته، در اثر نقص فطرت و خبث باطنشان چنین می‌پندارند که حقیقت هیچ امری بر کسی معلوم نتواند شد، و حتی علوم، خود موانعی در راه وصول به حق است. اما اینها نمی‌دانند که علم، یعنی علم توحید، صفت سید مرسلین و افضل اعمال اوصیای پسندیده و برگزیده او و بخش عظیمی از صفات مؤمنین و متن متین دین و ثمره مجاهدت پرهیزکاران و حاصل ریاضات عابدان و پارسایان است و طلب آن بر هر صاحب عقلی واجب عینی است؛ و در مقابل، جهل و نادانی اگر همراه با عناد و اصرار و طلب ریاست و استکبار باشد، زهری مهلک و کشنده است.

«کشف و توضیح» روشن می‌سازد که از جمله الفاظ مشترکی که اجمال و اشتراک آنها موجب مغالطه گشته، الفاظ «ذکر» و «تذکیر» است. در کتاب خدا آمده است: ﴿وَذَكِّرْ فَإِنَّ الذِّكْرَى تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ﴾^۱. اخبار کثیری هم در ستایش ذکر و مجالس ذکر وارد شده است، که البته مقصود از آن ذکر خدا با هدف معرفت اوست. اما مزخرفان و بطلان آن را حجتی بر تزکیه نفوس خود گرفته و اسم تذکیر را به خرابات برده و از ذکر محمود غفلت کرده‌اند. به اصوات و حروف اشتغال ورزیده و به نقل قصص و حکایات و شطح و طامات و به خواندن اشعار مزخرف و شهوت‌انگیز در عشق و جمال معشوقه‌ها و محبوبه‌های خود سرگرم شده‌اند.

فصل دوم در بطلان شطحیات متصوفان و زیان استماع آن برای مسلمانان

(۱) سورة ذاریات (۵۱)، آیه ۵۵.

است. می‌گوید شطح بر دو قسم است: قسمی عبارت است از دعاوی طویل و عریض در عشق به خدا و وصال او که منجر به ترک اعمال ظاهری و عبادات بدنی و آحياناً منتهی به دعوی اتحاد و ارتفاع حجاب و مشاهدهٔ بررؤیت و مشافهه بخطاب می‌شود. این مدعیان خود را متشبه به حسین حلاج می‌کنند که دعوی «أنا الحق» کرد، و یا بویزید بسطامی که «سبحانی، سبحانی، ما أعظم شأنی!» به زبان آورد. تأکید می‌کند که: ضرر این‌گونه سخنان برای عقاید عوام زیانمندتر از سموم مهلک و زهرهای کشنده برای ابدان است. در این مقام از حلاج چیزی نمی‌گوید و بسکوت می‌گذرد. ولی می‌کوشد بویزید را بنحوی تبرئه کند: اولاً باینکه معلوم نیست او چنین سخنی گفته باشد؛ ثانیاً اگر هم گفته در مقام حکایت از خدای متعال بوده است، چنانکه از وی شنیده شده که می‌گوید: «إِنِّی أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِی»^۱ که مسلماً بر سبیل حکایت گفته است. قسمی دیگر کلماتی است که بظاهر خوشایند و دلپذیرند، ولی مفهوم درست و فایده ندارند، جز اینکه قلبها را پریشان و عقلها را سرگردان می‌سازند، و آحياناً از قبیل طاماتند؛ و عقلاً و شرعاً ناروا و حرامند.

فصل سوم: کسی که نفسش را تربیت و عقلش را تهذیب نکرده روا نیست در حقایق اشیا نظر کند؛ و کسی که جاهل به معالم الهی است سزاوار نیست «صوفی» یا «فقیه» و یا «حکیم» نامیده شود. توضیح می‌دهد که خداوند متعال از فضل و رحمت و تمام احسانش، پس از خلق آسمانها و زمین، عده‌ای از برگزیدگانش را بسوی بندگان فرستاد تا آنها را از خواب جهل و غفلت بیدار سازند.

اما بیداری از این خواب برای کسی امکان نمی‌یابد، مگر اینکه نفسش را با ریاضتهای شرعی و مجاهدتها و نُسک و عبادات و زهد حقیقی تربیت کند، تا مستعد

ادراک حقایق و تفتن به معارف گردد. خاطرنشان می‌سازد که در زمان قدیم، در عهد حکیمان خسروانی و اساطین اسکندرانی، به کسانی که نفس بهیمی خود را با انواع تطهیرات از ارجاس مستلذات و با اقسام ریاضات از اعراض جاهلیات تربیت و تهذیب نکرده بودند اجازه شروع آموختن حکمت نمی‌دادند. بزرگان صوفیه و ارباب قلوب و اصحاب ارتقا به حقایق انبیا و ملکوت اشیا نیز به کسی رخصت نمی‌دادند در مثل این امور نظر کند، مگر اینکه نفسش را از آلودگیها پاک کرده باشد.

اظهار تأسف می‌کند که در این زمان این رسوم از بین رفته است. حتی اسم صوفی، فقیه و حکیم بر کسانی اطلاق می‌شود که متصف به ضد این معانی هستند. مثلاً صوفی به کسی می‌گویند که عده‌ای را دور خود جمع کرده، مجلس اکل و شرب و سماع مزخرفات و رقص و پای‌کوبی و تصفیق و کفرنی برپا می‌کند. اسم فقیه هم به کسی گفته می‌شود که بواسطه فتواهای باطل و احکام ناروا، خود را به سلاطین و حکام نزدیک می‌سازد. در صورتی که در زمان پیامبر و امامان، فقه به معرفت حق اول، علم طریق آخرت، آفات نفس، احوال قلب و کیفیت تهذیب اخلاق و تبدیل سیئات به حسنات اطلاق می‌شده؛ نه به علم به سلم، رهان، مراحجه، طلاق، ظهار، قسمت اموال و... اسم حکیم هم بر طبیب، شاعر، منجم و حتی فال‌بینی، که در طرق و شوارع می‌نشیند اطلاق می‌شود. در حالی که حکمت معرفتی است که خداوند آن را خیر کثیر نامیده و پیامبر فرموده است: کلمه‌ای از حکمت که انسان فرا می‌گیرد بهتر از دنیا است.

در ذیل، بعنوان «تبصره و تأیید» گفته‌های خود، عباراتی از کتاب مَنیة المرید فی آداب المفید والمستفید شیخ زین‌الدین شهید ثانی می‌آورد؛ و با عنوان «ذکر تنبیهی» از تواریخ حکمت نقل می‌کند که اولین کسی که به حکمت موصوف شد لقمان حکیم است، پس از آن بترتیب از انبأذقلس، فیثاغورس، سقراط، افلاطون و ارسطو نام می‌برد و می‌گوید که تنها این پنج کس موصوف به حکمت بودند و «حکیم» نامیده

شدند و بعد از آنها دیگر به کسی حکیم نگفتند. بلکه هر کسی به صنعت و حرفه و یا سیره مخصوص خود منسوب شد؛ مثلاً بقراط طبیب، اومیرس شاعر، ارشمیدس مهندس و دیمقراطیس طبیعیدان شناخته شدند. در پایان اظهار می‌کند که عارف حکیم در حقیقت کسی است که حقایق الهی و معالم ربوبی را بیقین می‌داند، بگونه‌ای که بر وی شکی و ریبی راه نمی‌یابد؛ البته درعین حال باید متّصف به زهد حقیقی و اخلاق نیکو و ملکات پسندیده و پاک نیز باشد. و ریاست حقّه از آن اوست؛ چه مردم به مقامش آگاه باشند و چه نباشند، چه از وی بهره‌مند گردند و چه نگردند.

مقاله دوم

در این مقاله بیان می‌شود که غایت قصوای عبادات بدنی و ریاضت نفسانی، تحصیل معارف و اکتساب علوم است؛ اما نه هر معرفتی و نه هر علمی، بلکه معارف الهی و علوم برهانی، که در اهمال و جهل آنها ضرر سوء عاقبت و هلاک سرمدی است. این مقاله در نه فصل تنظیم یافته است.

فصل اوّل توضیح می‌دهد که ثمره نهایی اعمال بشری و حرکات انسانی، چه بدنی باشد چه نفسانی، و غایت قصوای تفکرات و انتقالات نفسانی، اعمّ از احوال و علوم، معرفت آن نوع آزادی است که آن را قیدی نیست؛ و علم مخدومی است که نه تنها به استخدام هیچ علمی در نمی‌آید، بلکه غیر آن منبعث و متفرّع از آن است، مانند انبعاث معلول از علّت و تفرّع فرع از اصل. و آن علم الهی و فنّ ربوبی است، که در حقیقت مخدوم سایر علوم و معارف و اصل و مبدأ و غایت و نهایت جمیع جزف و صنایع و منتهای آنهاست؛ باقی علوم و صنایع همه، همچون خادمان و بندگان آن هستند. همچنانکه حکیم الهی و عارف ربّانی مخدوم همه عالم است و دیگران بندگان و خادمان او.

فصل دوم این مهم را مورد تأکید قرار می‌دهد که برخلاف نظر ظاهر بینان و ساده‌اندیشان، که احوال را بر علوم و افعال را بر احوال ترجیح می‌دهند، روشن بینان و ژرف‌اندیشان و آنانکه سرشتی نورانی دارند صفات و احوال را برتر از اعمال و علوم را برتر از احوال می‌دانند. خلاصه، علوم افضل از احوال و احوال افضل از افعال و در نتیجه علم برتر از همه چیزی است.

البته در میان علوم هم، علوم نظری الهی که «علوم مکاشفه» هم خوانده می‌شوند و جز با الهام از حق بدست نمی‌آیند، اجل و اعظم از علوم عملی است که بدانها «علوم معاملات» می‌گویند، چه معامله با حق باشد چه با خلق.

فصل سوم در بیان این نکته است که میان علوم مکاشفه نیز تفاضل است، یعنی برخی از برخی دیگر برتر است. معرفت خداوند اجل و اشرف و برتر از همه آنهاست، که وسیله نیل به سعادت حقیقی، بلکه عین سعادت و خیر حقیقی است.

فصل چهارم تبیین و توضیح همان مطلب و مقصود است که در فصل سوم گفته شد. بدینصورت که اجل لذات و اکمل آنها، معرفت حق اول و نظر به وجه کریم اوست. زیرا لذات تابع ادراکاتند و با اختلاف آنها مختلف می‌شوند، همانطور که ادراکات با اختلاف مدرکات اختلاف می‌یابند. و از آنجا که در دار هستی چیزی اعظم و اشرف از ذات معبود، مبدأ عالم و مدبر و متکفل آن نیست، و نیز در عالم ملک و ملکوت و جمال و بها و جلال امری و حضرتی به تصور نمی‌آید که اعظم از حضرت ربوبی باشد؛ لذا الذّٰی علوم علم به خدا، صفات، افعال و تدبیر اوست در مملکتش که از منتهای عرش تا تخوم و حدود زمین است.

در ذیل با عنوان «ایضاح استفادّی» توضیح می‌دهد که نباید چنین پنداشت که لذّتی که از پی نابودی شهوات، برطرف شدن معضلات و انشراح و باز شدن روح بهنگام فتوح در باغها و بستانهای معرفت به عارف دست می‌دهد، کمتر از لذّت کسی

است که داخل بهشت می‌شود و از لذّات فرج و بطن برخوردار می‌شود. آنها هرگز با هم برابر نیستند. نظر عارفان به کسانی که مقیم در حسیض شهواتند، همچون نظر عاقلان به کودکان است که خود را سرگرم بازیهای کودکانه می‌کنند. و از اینجاست که آنها از اکثر مردم وحشت دارند و عزلت و خلوت می‌گزینند.

فصل پنجم در تفاضل احوال و برتری آنهاست بر یکدیگر. مقصود از احوال، اخلاق نفس و ملکات فاضله آن است، که در تصفیه روح انسانی که «قلب حقیقی» نامیده می‌شود اثر می‌گذارند و آن را از شوائب دنیا و شواغل خلق پاک می‌گردانند. و چون قلب پاک می‌شود و صفا می‌یابد، حقیقت برای آن آشکار می‌گردد، که: «دیو چو بیرون رود فرشته درآید».

توضیح می‌دهد که احوال و ملکات جمیله از اعمال حسنه حاصل می‌شود، همانطور که صفات زدیّه و پست از اعمال سیئه و بد. و فضائل اعمال و برتری آنها بر یکدیگر متناسب با تأثیر آنهاست در اصلاح نفس و تصفیه و تنویر قلب و آماده سازی آن برای افاضه علوم مکاشفه و معارف حقّه؛ و هر حالتی که نزدیک به صفای قلب و نزدیک کننده آن به صفا باشد، بسبب نزدیکی آن به مقصد اصلی و مطلب حقیقی افضل از مادون خود است.

فصل ششم در تفاضل و برتری اعمال است. ملاک تفاضل در اعمال و افعال بدنی و نفسی، اندازه تأثیر آنها در استوار کردن صفات قلب، جلب احوال و اکتساب اخلاق است. هر عملی که برای قلب حالتی پیش می‌آورد که موجب ظلمت آن و مانع مکاشفه می‌شود و آن را بسوی زر و زیور و نقش و نگارهای دنیا و شهوات آن می‌کشاند «گناه» نام می‌گیرد؛ و اما اگر باعث صفای قلب و آمادگی آن برای مکاشفات حقّه شود «طاعت» خوانده می‌شود. همانطور که تأثیر معاصی به حسب کبیره و صغیره بودن، در ظلمت و قساوت قلب متفاوت است، اندازه تأثیر طاعات نیز در تنویر و تصفیه

قلب تفاوت دارد. خلاصه، تفاضل اعمال بحسب درجه تأثیر آنها در احوال است. پس از تقریر مطالب فوق، با عنوان «وهم و تنبیه» این توهّم و سؤال را پیش می‌کشد که چگونه می‌توان گفت که احوال و بتوسط آنها علوم حقیقی برتر از اعمال است؛ در حالیکه در کتاب خدا و سنت پیامبر همواره بر اعمال تأکید شده است. پاسخ می‌دهد که اصولاً اوامر و نواهی و ترغیبات و ترهیبات به امور اختیاری تعلق می‌گیرند. و اما ملکات نفسانی و احوال قلبی اموری هستند طبیعی، که بدون اختیار بنده از مبدأ اعلیٰ فایض می‌شوند؛ بنابراین، در حصول آنها و نیز زوال اضدادشان به ترغیب و ترهیب نیازی نیست. گذشته از این، طبیب که دوا را می‌ستاید و بیمار را به مصرف آن سفارش می‌نماید، نه برای آنستکه دوا مقصود بالذات و افضل از صحت و شفاست؛ بلکه برای اینستکه دوا مؤدّی به شفاست. دستورهای شرعی هم برای علاج و درمان بیماریهای قلب است، که اغلب مردم از آن ناآگاه و از وجوه ربط و مناسبت میان اعمال و تخلّق به اخلاق فاضله و تنزه قلب از امراض غفلت دارند.

در پایان فصل بصورت «نقاوت اجمالی» سخن را خلاصه می‌کند، که اعمال حسنه در تصفیه و تنویر قلب مؤثرند و قلب بحسب آن مستعدّ و آماده قبول نور معرفت و هدایت می‌شود، که غایت و ثمره هر عملی و فعلی است.

فصل هفتم در بیان این مطلب است که مقصود اولی از ایجاد و تکوین، عالم ربّانی است. و سایر مخلوقات، یا معدّات وجود و شرایط سابقه حصول وی هستند و یا باقیمانده خمیره طینت او و یا زشحاتی از دریای بیکران هستی مبدأ حق، که بر ظروف قابل افاضه می‌شوند. خلاصه، عالم خلقت بدینصورت تحقّق یافته است. و مخلوقات باعتباری بر دو قسمند: قسمی به آخرین مرتبه کمال می‌رسند، و قسمی دیگر در مرتبه‌ای یائینتر متوقف می‌شوند. قسم اول محبوب حق و قسم دوم مغضوب او نامیده می‌شوند؛ و هر دو قسم صادر از قدرت و منبعث از مشیت و نشئت یافته از حکمت یعنی

علم او به نظام اوفق است.

پس از تقریر این مطالب در ضمن «تلویح عرشی» بدین نکته اشاره می‌کند که حق اول باقتضای مشیتش، که عین ذات اوست، بالاصاله افاده جمال کرد و آن را ستود؛ و زشتی بالتبع حاصل شد، و حق تعالی آن را تقبیح کرد و از آن منع فرمود. و او در حقیقت زیبا آفرین و ستایشگر زیبایی است و در معنی او خود، خود را می‌ستاید. در این مقام از پیروان ذیمقراطیس که قائل به اتفاقند و نیز از اشاعره که بتعبیر وی عالم خلق را صادر از اراده جزافی می‌پندازند خرده می‌گیرد؛ و در ضمن تأکید می‌کند که خداوند عالم را بحسب قضای سابق که علم کلی است و قدر لاحق که علم تفصیلی است به وجود آورده است.

با عنوان «وهم وإزالة» این وهم و پرسش را پیش می‌کشد که بنابراین، چیزی از امور، خارج از قانون قضا و قدر الهی نیست؛ و این تفضیل و تفاوت که در میان مخلوقات وجود دارد اقتضای قسمت ازلی است و این چگونه با عدل الهی سازگار می‌نماید. اما او نه تنها به سؤال پاسخ نمی‌دهد، بلکه سائل را شدیداً سرزنش می‌کند، به اینکه تو و امثال تو، که ساکن عالم هست الفاضل و از ادراک حقیقت عظیم و معانی بی‌بهره‌اید، حق چنین سؤالی را ندارید، و برای راسخان در علم هم که عالم به حقایق و معانی هستند، روا نیست با امثال شما سخن بگویند، بلکه تکلیفی جز این ندارند که بگویند: «أُسْكُوا، فما لهذا خلقتكم؛ ﴿لَا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْئَلُونَ﴾^۱».

با عنوان «تذكرة» یادآوری می‌کند که کسی که در درک حقایق از بصیرت ثاقب برخوردار است و در تخلص و رهایی از مضایق و تنگناهای علایق و وابستگیها قدمی راسخ دارد، با چشم بصیرت نافذش حقیقت هر چیزی را می‌بیند و با بال همت و

شوقش بدون قائد و راهبر بسوی حقایق پرواز می‌کند. اما کسی که چشم بصیرتش در درک حقایق کور است، می‌توان تا حدی هدایتش کرد؛ ولی آنگاه که مقصد دور است، راه تنگ و مجال اندک و برنده‌تر از شمشیر و باریکتر از مو و لطیفتر از آب، کسی نمی‌تواند کوران را رهبری کند و افلیجان و زمین‌گیران را با خود همراه سازد.

بالاخره، تحت عنوان «تنبيه غافلان و ايقاظ نائمان» گوشزد می‌کند، هر کسی باید بداند که کسی که در خصوص خدا، صفات، افعال، کُتب، رُسل و روز رستاخیز عقیده‌ای نادرست و برخلاف واقع دارد، خواه از روی تقلید و خواه از طریق نظر و استبداد عقلی، در معرض خطر سوء عاقبت و بدفرجامی است و زهد و صلاحش برای دفع این خطر و رستگارش بسنده نیست. و بلکه جز اعتقاد به حق راسخ و قول ثابت الهی، چیزی او را نجات نخواهد داد. البته ساده‌لوحان و کسانی که همچون بادیه‌نشینان، ایمانی ساده و جزم و اعتقادی مجمل و راسخ دارند مستثنا هستند. تأکید می‌کند پای استدلالیانی که با اعتماد به سرمایه‌های عقلی کمبهای خود، در این خصوص به استدلال می‌پردازند سست و چوبین و دلیلهایشان مضطرب و متعارض است.

در پایان می‌افزاید: طبیعت انسان به آنچه در آغاز نشو و نما و دوره کودکی و نوجوانی می‌آموزد خو می‌گیرد و تعصبات هم عقاید موروثی و آنچه را که انسان در اول آموزش با حسن ظن از معلمان و آموزگاران فرا می‌گیرد استوار می‌سازد. و بالاخره از نبود بزرگان دین و انسداد طریق معرفت و یقین، شدیداً اظهار تأسف می‌کند.

فصل هشتم در سبب سوء خاتمت است.

بنظر وی سوء خاتمت و بدفرجامی گاهی از جهت اعتقادات است، و گاهی از جهت اعمال. کسانی که امور را آنچنانکه هستند می‌بینند و تمام عمر خود را در طاعت

خدا، بدون لغزش و گناهی می‌گذرانند، از سوء خاتمت و خسران عاقبت در امانند و این
 اعلی درجه عارفان است. و اما کسانی که حب ریاست و تعصبات نفسانی و انکار و
 استکبار و تبسط در بلدان و تسلط بر مردمان بر آنها چیره شده است، در معرض سوء
 عاقبت قرار دارند. زیرا سبب سوء خاتمت دو چیز است: اولی - که اعظم و اشد است -
 چیره شدن اعتقادات تعصبی است، که از طریق کشف و برهان یقینی به دست نیامده،
 بلکه حاصل تقلید و علو و استکبار است؛ چون کسانی که عقاید خود را از مجادلان
 کم‌مایه می‌گیرند و نیز آنان که در بحث و تفکر محض فرو می‌روند و از بحثهای عقلی به
 حدود انوار مکاشفه - که در عالم نبوت و ولایت می‌تابد - فرا نمی‌روند، اینها دینشان
 فاسد بوده، فاقد طریق کشف و یقین هستند و بهنگام مرگ دچار شک و تردید و یا
 جحود و انکار می‌شوند. دومی استیلاي حب دنیا و طلب جاه و منزلت است، که درد و
 بلائی عظیم است؛ زیرا موجب ضعف ایمان می‌شود، که موجب ضعف محبت خداست.
 تأکید می‌کند که محبت یا عین معرفت است و یا برابر با آن؛ پس ملازم با معرفت
 است و از آن جدا نمی‌شود؛ و ضعف آن در واقع دلیل ضعف معرفت است. خلاصه، سبب
 دنیا دوستی، کمی معرفت به خدا است. البته در عین حال، معاشرت با اهل و عیال و
 کسب مال باندازه کفایت، بدون اینکه تعلق خاطری بدانها باشد مستثناست و بحسب
 وظیفه دینی بایسته است.

فصل نهم در ذکر پاره‌ای از علامات و نشانه‌های دوستان خدا و اوصاف آنهاست،

بترتیب ذیل:

۱. دوست داشتن مرگ، که مستلزم دیدار دوست است از طریق مکاشفه و

مشاهده.

۲. طلب خلوت و انس با مناجات و تلاوت کتاب خدا.

۳. همواره در راه دوست بودن و تقرب به او با انجام نوافل.

۴. دوستدار علم و علما بودن.

۵. دوست داشتن علم هیئت و علم سلسله اسباب نازله از خدا و معرفت عظام امور الهی از عقول و نفوس کلی و علم نفس آدمی و کیفیت تشریح اعضا و احشای بدن؛ که اگر اینها را نداند، نمی‌تواند به معرفت او نائل شود.

۶. دوست داشتن خلق خدا و مهربان بودن با آنها، که دوستدار خدا باید دوستدار همه مخلوقات باشد. زیرا همه مصنوع و معلول او هستند و عشق به علت از عشق به لوازم و آثار آن جدا نمی‌شود؛ بلکه محبت آثار، از این حیث که آثار است، عین محبت مؤثر است.

۷. کوچک دانستن خود در برابر شدت عظمت و جلال محبوب و خوف از او. البته این خوف، برخلاف خوف از غضب و عقاب، منافی با محبت نیست.

۸. بالاخره، از جمله نشانه‌های دوستان خدا، اجتناب از ادعا و تبزی از اظهار وجود خود و محبت به اوست.

در ذیل با عنوان «هدایت تنبیهی» می‌گوید: کسی که محبتش به خدا تمام و خالص باشد، حرکات و عباداتش هرگز آلوده به غرض نفسانی نباشد؛ و اما این متصور نیست مگر با اکتساب معارف ربانی و حقایق الهی، که در نهایت متوقف بر عرفان ذوقی است.

بالاخره با عنوان «شک و ازاحه» این شبهه و پرسش را گوشزد می‌کند که محبت منتهای مقامات است و اظهار آن نیز خیر است، پس چرا گفته شد که از اظهار آن باید خودداری کرد. پاسخ می‌گوید که هم محبت ستوده است و هم ظهور آن؛ اما آنچه مذموم و نکوهیده است تظاهر به آن است، چرا که در آن نوعی دعوی و استکبار است.

مقاله سوم

این مقاله در ذکر صفات ابرار و نیکان و عاملان است، که درجاتشان پایین و دون درجات نزدیکان و مقربان است. و در نه فصل تنظیم یافته است.

فصل اول در اینستکه چگونه می‌توان به منازل آنها رسید. او توضیح می‌دهد که انواع و اقسام طریق تصفیه عبارت است از: اقامه وظایف عبادت، ادامه مراسم عدالت و ازاله وسوس عادت. بنای اول بر تهذیب اخلاق و تقویم ملکات است؛ بنای دوم بر اقامه مراسم عبودیت و بندگی و ادای شکر بر نعمتهای ربوبی و عطایای الهی است؛ و بنای سوم بر ترک چیزهایی است که با آنها الفت و خو گرفته‌ایم و نیز دور افکندن چیزهایی است که از آنها لذت می‌جوئیم. سلوک هیچ یک از این طرق به پایان نمی‌رسد و کمال نمی‌یابد، مگر با سلوک دو طریق دیگر، همچنانکه همه آنها جز با شوق به معبود حقیقی و خیر محض استقامت نمی‌پذیرد؛ و شوق به او هم امکان نمی‌یابد، مگر بعد از شناخت و معرفت او. بعلاوه غایت سلوک و حرکت نیز چیزی جز معرفت نیست؛ یعنی معرفت هم مبدأ است و هم نهایت، هم فاعل است و هم غایت. از حیث علم و ایمان اول است و از حیث شهود و عیان آخر. اینجاست که اول دایره به آخرش می‌پیوندد، و جز معروف و معشوق، و مشتاق‌الیه و مسلوک‌الیه چیزی نمی‌ماند. مقصود اینکه دیگر نه غایتی می‌ماند و نه معرفتی، نه مشتاقی و نه شوقی، نه سالکی و نه مسلوکی؛ اول عین آخر می‌گردد، باطن عین ظاهر و وجود منحصر در موجود معبود. تمام وسوسه‌های وهم مضل و خیال ضال که موجب توهم و تخیل و اثبات کثرت و اثبنتیت در واجب متعال است، زوال می‌یابد و ناپدید می‌شود و وحدت حقیقی ظاهر و آشکار می‌گردد.

فصل دوم در اشاره به صفت عشق و شوق است. می‌گوید: با اینکه عده‌ای از فرورفتگان در عالم اجسام و چرندگان در چراگاههای چهارپایان، مانند برخی از منتسبان به علم کلام، صفت جلیله عشق و شوق را نسبت به خدای سبحان انکار

کرده‌اند؛ ولی انبیا و اولیا، که از مزبله‌های جاهلان فرا رفته‌اند، آن را کعبه آمال و قبله مقاصد و اعمال خود قرار داده‌اند.

تذکر می‌دهد و ادعا می‌کند بر اینکه کلمه محبت و عشق در شریعت سید مرسلین در موارد کثیری در آیات و روایات آمده است؛ و حتی حکمای متأله گفته‌اند که محبت متسری در جمیع موجودات، حتی در جمادات و نباتات است.

فصل سوم در بیان این نکته است که مبدأ اعمال صالح در انسان، عشق او به باری تعالی و شوق لقا و دیدار اوست. و این عشق و محبت، اگرچه فراگیر است و در همه موجودات، حتی نباتات و جمادات سریان دارد، ولی در بعضی بتوسط بعضی دیگر است؛ مثلاً جماد طالب حق است، لکن بتوسط طلب نبات، یعنی نخست بسوی روئیدن حرکت می‌کند، و نبات بتوسط حیوان، و حیوان بتوسط انسان، و انسان ناقص هم بسوی انسان کامل حرکت می‌کند، و همچنین الاکمل فالاکمل تا برسد به طلب غایت قصوی و مقصد اعلی، یعنی حق تعالی *و یزید علوم رسدی*

خاطر نشان می‌سازد که عمل صالح عملی است که مقصود از آن حق اول باشد، نه چیزی دیگر؛ که هر حرکتی و عبادتی که باعث آن عشق به خدا و شوق دیدار او نباشد ناقص است و انسان را به غایت حقیقی نمی‌رساند.

فصل چهارم این مطلب را توضیح می‌دهد که فقط عارف بالله است که خدای یگانه را می‌پرستد و جز او، دیگران پرستندگان کثرات، طالبان هوی و خواهان خواسته‌های خود هستند. عبادت و زهدشان نوعی معامله و داد و ستد است. چیز کم بهائی را با کم بهائی دیگر و بی‌ارزشی را با بی‌ارزشی دیگر و فانی را با فانی دیگر عوض می‌کنند؛ زیرا هر مرغوب و مطلوبی از ممکنات از حیث ذات امکانی خود باطل و بیهوده است. عارف در حرکات و سکنتات و اعمال و افعالش وجه الله و اقتنای رضای او را قصد و طلب می‌کند و ماسوای او را باطل می‌داند؛ و اگر احیاناً به چیزی جز او محبت

ورزد، نه نظر به خود آن چیز است، بلکه از این حیث است که ارتباط و انتساب به خدا دارد و او را به حق متعال نزدیک می‌سازد. و خلاصه، محبت خالص خداوند جز برای عارف بالله متصور نیست.

فصل پنجم به این نکته می‌پردازد که عبادات در جلب منافع روحانی و اصلاح امراض نفسانی سودمند است. در مقام توضیح می‌نویسد: صانع دانا و توانا انسان را از جسم و روح، ظلمت و ضیاء، کدورت و صفا، ظاهر مشهود و باطن مستور آفریده است. همچنانکه بدن انسان را حالتی است مزاجی، که اگر از حدّ وسط انحراف و اعوجاج نیابد و از حدّ اعتدال بیرون نرود صحت طبیعی آن بحال خود باقی می‌ماند، اما در صورت انحراف و اعوجاج به فساد و تباهی کشیده می‌شود و در معرض اسقام و آلام و انتشای آفتها و محنتها قرار می‌گیرد؛ همچنین روح هم اگر از حدّ وسط و اعتدال خارج شود و در اخلاق و صفات شهوی و غضبی و فکری به افراط و تفریط گراید، در معرض امراض باطنی و معاصی واقع می‌شود، که نتیجه‌اش هلاک اخروی و عذاب سرمدی است. روح انسان را حالتی است اصلی که در قول صادق و مُصَدِّق رسول خدا آمده است: «کُلُّ مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ عَلَى الْفَطْرَةِ». تا وقتی که این لطیفه قدسی بر صفا و حالت اصلی خود باقی است، محلّ انعکاس اشراقات انوار هدایت روحانی و در معرض وزش نسیمهای سعادات قدسی و بوی خوش عنایات ربّانی است. و همانطور که غذاها و دواها در ادامه حیات بدنی و ابقای صحت و تندرستی و اعتدال مزاجی تأثیر دارند، عبادات شرعی و اعمال و افعال انسان هم در صحت و اعتدال حیات نفسانی و روحانی مؤثرند.

فصل ششم در تفصیل مطالب مذکور و کشف و بیان وجوه تناسب میان ظاهر و باطن و انواع تشابه و همانندی میان غذاها و جسمانی و روحانی است؛ و اینکه احکام را مصالحی و شرایع را - اعم از ظاهری و باطنی، علمی و عملی - مقاصدی است. مقصود شریعت ظاهری، تهذیب ظاهر است از پلیدیها و آلودگیهای جسمانی و الزام انسان به

انجام اعمال و عبادات و اجرای حدود و اصلاح و ارشاد تبه‌کاران و ستمکاران و بالاخره اجرای سیاسات و حفظ نظام اجتماعات است. مقصود از شریعت باطنی عملی، تهذیب باطن است از زشتیها و تاریکیهای باطنی و تصفیه آن از صفات حیوانی شهوی و غضبی. و مقصود از شریعت باطنی علمی، تهذیب جنبه عالی نفس و قوه عقلی از اعتقادات فاسد است، که نشئت یافته از جهل و نادانی است.

و بالاخره، غایت قصوای همه سیاحت و هدایت خلق به جوار خدای متعال است. بعنوان «تتمیم» خاطرنشان می‌سازد که چون غرض اصلی از وضع نوامیس و شرایع الهی هدایت خلق و رساندن آنها به معرفت ذات او و رها ساختن از صفات نکوهیده و ناپسند است، لذا در اصول شرایع حقه و ادیان الهی نباید خلاقی باشد و به معظم اوامر و نواهی نیز نباید نسخی عارض گردد. بنابراین، اختلافات واقع میان متکلمان و فقیهان در اصول و ارکان و کلیات احکام - نه در تفریعات و امور جزئی که امکان تغیر دارند - از قصور سعی آنها در طلب حقایق و عدم دخولشان در هر بابی از راه و جهت آن است. زیرا راه تحصیل یقین در کشف حقایق دینی و رموز نبوی، نه از جهت اباحت کلامی و مجادلات، بلکه از جهت تحصیل علوم باطنی کشفی و ترک مأنوسات طبیعی و رفض ملایمات دنیاوی است.

در پایان با عنوان «زیادت ایضاح» در این مقام توضیح بیشتری می‌دهد که راه اکثر اهل کلام که مورد پسند و خوشایند توده مردم واقع شده، راه درستی نیست و به غایت اخروی منتهی نمی‌شود، اگرچه کسی سالها و قرن‌ها خود را سرگرم آن نماید.

فصل هفتم در بیان غرض از افعال و اعمال انسانی و غایت عبادات و طاعات

شرعی و تسجیل و تأیید این نکته است که علمی که سبب حصول حقیقت کمال برای انسان است و انسان بدان وسیله بر اقران و امثال تفوق می‌یابد و فضائل نفسانیش به حد کمال می‌رسد و به غایت مقامات عقلی نائل می‌گردد، علم به امور الهی و معارف

ربانی، یعنی علم مبدأ و معاد، توحید، کیفیت صنع و ابداع، علم نبوات، علم به حوادث جزئی و امور غیبی، علم طریق آخرت و احوال قیامت و حشر و نشر جسمانی است.

فصل هشتم در اینستکه چرا اعمال قبیح و کارهای نکوهیده موجب شقاوت

اخروی است. توضیح می‌دهد که تکرر افعال شهوی و غضبی و تکرر اعمال جسمانی قبیح باعث تعلق نفس به امور پست مادی و الفت به حجابهای ظلمانی است، که جلوی بصیرت را می‌گیرد و آن را از ادراک حقایق علمی و دقایق عملی که سعادت اخروی منوط به آن است باز می‌دارد و در نتیجه نفس در لذات حیوانی فرو می‌رود و به مرتبه دنیا و مرحله سُفلی نزول می‌کند. و هر اندازه که عشق و شوق نفس به این امور ناپایدار و زایل شدت می‌یابد، به همان اندازه در هنگام مفارقت و جدایی از آنها تحشر و تآلمش سخت‌تر و شدیدتر می‌شود و عقوبتش در آخرت پاینده‌تر و ماندنی‌تر می‌گردد.

فصل نهم در بیان اسباب مغلطه‌ها و سفسطه‌هایی است که موجب عدم تمیز

میان اخیار و اشرار، خردمندان و کم‌خردان، و دانایان و نادانان است. هشدار می‌دهد که برخی از مردم به علت قصور از درجه کمال و جهل به احوال رجال، میان رذیلت و فضیلت فرق نمی‌گذارند و سفسطه را حکمت می‌پندارند؛ و تهوّر را شجاعت، و خمودی و خموشی را تواضع می‌انگارند. زیرا اهل سفسطه و اصحاب ضلالت به علت اغراض نفسانی خود را همانند حکما و فضلا و نیکان و برگزیدگان می‌سازند؛ با الفاظ حکما و کلمات فضلا سخن می‌گویند و به زبّ اخیار و ابرار در می‌آیند، در حالی که نه در مقاصد دینی، علمی یقینی کسب کرده‌اند، نه در حقایق ایمانی به مرتبه‌ای از ذوق و عرفان نائل شده‌اند، و نه در کمالات عملی و فضائل نفسانی به درجه‌ای ارتقا یافته‌اند.

مقاله چهارم

این مقاله در مواعظ جگمی، نصایح عقلی و مخاطبات روحانی در ذم دنیا و اهل آن است. در این مقام خواننده را آگاه می‌سازد که از این مواعظ کسانی سود می‌برند که قلبی سلیم و عقلی مستقیم دارند، نه آنان که مانند چهارپایان و جنبندگان فاقد قلب روحانی و حیات عقلی هستند. زیرا مواعظ و نصایح، جانوران را سود ندهد و مردگان را زنده نکند؛ بلکه فقط سرگشتگان را آگاه و خفتگان را بیدار می‌سازد. مقاله در پنج فصل و یک خاتمه تنظیم یافته است.

فصل اول بیان می‌کند که خداوند سبحان، رسول و حبیب خود را از نظر به متاع دنیا و زیباییهای زودگذر و فانی آن نهی فرمود، تا مبادا طهارت ذات و قلب شریف و چشم پاکش آلوده لذت‌های کثیف و شهوات خبیث آن شود. بنابراین، عاقل باید هشیار باشد و نیک بیندیشد که اگر نظر به طیبات دنیا، که در واقع خبیثات عالم اعلی است، در حال رسول مؤثر باشد و قلبش را از اشتغال به عالم ملکوت و مجاورت حق باز دارد، حال افراد عادی چگونه خواهد بود.

فصل دوم در وصایای نبوی است، که در زهد و بی‌اعتنائی به دنیا و اهل آن آمده است. در این مقام، نخست سخنانی از امیرمؤمنان علی - علیه السلام - در خصوص زهد رسول اکرم (ص) و برخی دیگر از انبیا نقل می‌کند و از خواننده می‌خواهد که به رسول اکرم (ص) تأسی کند. پس از آن روایاتی از امامان شیعه می‌آورد.

فصل سوم در وصایای بعضی از انبیا و اولیا درباره زهد و ذم حرص و ستایش از علم و حکمت و پارسایی است.

فصل چهارم در نقل وصایایی است که به فیثاغورس نسبت می‌دهد. در این مقام، نخست مهلکات نفوس را گوشزد می‌کند و آنها را سه نوع می‌داند: شرک، ظلم و تلذذ؛ و اصل هر سه را حب و دوستی دنیا می‌شناسد و از نفس می‌خواهد که از دنیا

دوری جوید و از مستلذات و مشتهیات آن اجتناب کند.

فصل پنجم در ذکر برخی از وصایا و مواعظ حکماست.

اما خاتمه، در تنبیه برادران طریقت است، که بدانند این رساله برای توبیخ و سرزنش شخص و یا اشخاص معینی نگارش نیافته است. بلکه غرض فقط آگاه کردن صاحبان ذوق سلیم و قلب صحیح است بر اینکه زمان، فاسد و تباه شده، اکثر مردم از طریق علم و عرفان منحرف گشته و بیماری گمراهی و جهل و هذیان انتشار یافته است. تأکید می‌کند که اگر صاحب فطرت صاف و صحیح و خالی از امراض حسد و فساد و دارای قریحه هوشیار و مستقیم در فصلهای این رساله تأمل شافی و تفکر کافی کند، در وی به امعان فکر و نظر در معارف حقّه و الهیات شوقی قوی پیدا خواهد شد؛ از جهت و برکت تکمیل قوه علمیه به مرتبه ملائکه مقرب و اهل ولایات و کرامات خواهد رسید و از جهت تکمیل قوه عملیه از منزل شیاطین و فرورفتگان در عالم پست شهوت و ضلالت نجات خواهد یافت، و در نتیجه نفسش با دو بال علم و عمل به جوار پروردگار عالمیان پرواز خواهد کرد.

وبالآخره، خواننده را هدایت می‌کند که کیفیت سلوک طریق علمی را در کتاب اسفار و برخی از کتب و رسائل خویش شرح داده و تفصیل طریق عمل هم از کتاب خدا و احادیث نبی و اولیای او استنباط شده است؛ همچنانکه تفصیل علوم هم با اطوار سری و ادواق تألهی که فوق طور تفکر و نظر است مستنبط از کتاب خدا و احادیث نبی اکرم است.

روش تصحیح

بیش از هر چیز بر خود فرض می‌دانم که در اینجا از استاد فقید مرحوم محمدتقی دانش‌پژوه، که در عصر ما از استادان پیشکسوت امر تصحیح بودند یادی کنم و از خداوند رحمان برای آن مرحوم رحمت و مغفرت بخواهم. ایشان حدود پنجاه سال پیش، این رساله را تصحیح و در مطبعه دانشگاه تهران به طبع رسانیدند - جزاه الله خیراً. اما چنانکه خود نوشته است، «به نسخه اصل دسترسی نداشته و از سه نسخه: نسخه کتابخانه ملک، نسخه مرحوم جواد تارا و نسخه کتابخانه مجلس شورای ملی بهره برده‌اند، که تازه نویس، مغلوط و با افتادگی هستند»^۱.

خوشبختانه چندی پیش متن اصلی به خط مؤلف در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران پیدا شد. بنیاد حکمت ملاصدرا تصویری از متن را به ضمیمه سه نسخه فرعی جهت تصحیح برای نگارنده فرستاد. من به تصویر بسنده نکردم؛ به کتابخانه مزبور رفتم و متن را دیدم و به دقت خواندم و با مقایسه با سایر دستخطهای صدرا برایم مسلم شد که رساله به خط اوست.

نخست بنا بر این شد که همین متن بدون در نظر گرفتن نسخه‌های دیگر، تصحیح شده به چاپ برسد. زیرا مقصود از مقابله نسخ رسیدن به نسخه اصل است؛ و در جایی که اصل در دسترس باشد، نیازی به فرع نباشد. مخصوصاً که نسخه اصل خوانا و بسیار کم غلط است و نسخه‌های دیگر بسیار مغلوط. اما بعداً، دست‌اندرکاران بنیاد پیشنهاد کردند که نسخه‌های دیگر هم باید منظور نظر قرار گیرد؛ باین دلیل که محتمل است مؤلف رساله را مکرر نوشته و نسخ فرعی از متنی جز متن موجود استنساخ شده

(۱) ر.ک: مقدمه کسر اصنام الجاهلیة، تهران، ۱۳۴۰ ش، ص ۳۲.

باشد، که به نظر من احتمالی بسیار بعید است که صدرا با آن همه اشتغالات علمی به چنین کاری دست یازیده باشد. بهرحال، از آنجا که گفته‌اند: حرف شنیدن ادب است، من پیشنهاد این سروران را پذیرفتم و مشغول کار شدم. در ضمن تصحیح به دو نسخه فرعی دیگر دست یافتم؛ و بدین ترتیب علاوه بر نسخه اصل، پنج نسخه فرعی فراهم آمد، که کمی بعد معرفی خواهند شد.

با اصل قرار دادن دستخط مؤلف به مقابله نسخه‌ها پرداختم و حتی‌الامکان کوشیدم حرمت اصل را نگه دارم و تا آنجا که امکان دارد تغییرش ندهم. اما مواردی - البته بسیار اندک - پیش آمد که این امر میسر نشد؛ بناچار با مراجعه به منبعی که مؤلف از آن استفاده کرده بود^۱ و یا به اجتهاد خودم، کلمه و یا عبارت صحیح را در داخل دو قلاب قرار دادم و اختلاف نسخ را در پاورقی یادداشت کردم.

چندین مورد هم، در برخی از نسخ فرعی اضافاتی دیده شد که در اصل نبود و یا مؤلف خط زده و باطل کرده بود. من آنها را در پایان رساله آوردم. احتمال می‌رود که برخی از ناسخان به منابع رساله دسترسی داشته‌اند و مطابق ذوق و سلیقه خود آنها را افزوده‌اند - والله اعلم.

خلاصه، بدین ترتیب رساله برای چاپ آماده شد. امید است مورد قبول اهل علم و عرفان واقع شود و معرفت‌خواهان و فرهنگ‌دوستان و دانشجویان را به کار آید.

شناسنامه نسخه‌ها

۱. نسخه اصل: در ماه شعبان سال ۱۰۲۷ هجری شمسی، یعنی ۲۳ سال پیش از مرگ مؤلف بدست مؤلف با خط جلی و درست کتابت یافته، در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران (شماره ۱۰۶۹۳/۱) نگهداری می‌شود. شناختی که من از خط صدرا دارم این

(۱) برای نمونه، ر.ک: پاورقی ص ۲۰۸.

نسخه مسلماً به خط اوست. بسیار کم غلط است و جز در یک مورد - که در پاورقی ص ۲۰۸ این رساله یادداشت شده - کاملاً خواناست. در چند جا - که در پاورقیهای صص ۲۰۵ و ۲۰۶ این رساله قید شده - ظاهراً خود مؤلف روی عباراتی خط بطلان کشیده و حذف کرده است. رساله با عبارت ذیل پایان یافته است: «وقد تمت کتابته بید مؤلفه فی أوائل شهر شعبان المعظم لعام سبع وعشرين بعد الألف؛ ختم الله له بالحسنى وجعل عقباه خيراً من الأولى».

۲. نسخه آستان قدس رضوی، شماره عمومی ۱۱۰۳۸: تعداد اوراق ۱۰۵، به خط نستعلیق زیبا و بسیار خوانا و کم غلط است. در سال ۱۲۳۷ هجری شمسی، یعنی ۱۸۷ سال پس از مرگ مؤلف و ۲۱۰ سال پس از نسخه اصل به دست شخصی به نام محمد ابراهیم اصفهانی در شبی از شبهای ماه شعبان با عبارت ذیل پایان یافته است: «قد تمت هذه الرسالة على يد العبد الجاني محمد إبراهيم بن حاجي محمد علي الإصفهاني في ليلة من ليالي شهر شعبان المعظم من شهر سنة ۱۲۳۷، على ما جرها ألف ثناء وتحية». از آنجا که این نسخه با نسخه‌های دیگر فرق چندانی نداشت، در پاورقیها ذکر نشد.

۳. نسخه دانشکده الهیات دانشگاه تهران، شماره ۸۰۳ (۱۵): در سال ۱۲۳۸، یعنی ۱۸۸ سال پس از مرگ مؤلف و ۲۱۱ سال پس از نسخه اصل به دست احمد بن محمد جیلانی با خط نستعلیق در اصفهان نوشته شده است. در این نسخه هم اضافاتی دیده شد^۱ که در پایان رساله خواهد آمد. نسخه با عبارت ذیل پایان یافته است: «قد [وقع]^۲ الفراغ من تسويد هذه النسخة الشريفة بيد أقل العباد المحتاج إلى رحمة الله أحمد بن محمد الجيلاني في دار السلطنة إصفهان، صاتها لله عن الحدثان، سنة ۱۲۳۸».

۴. نسخه کتابخانه ملک، شماره ۴۶۵۳ (آس): با خط نستعلیق درشت و خوانا

کتابت یافته، در چند جا به خط نویسنده حاشیه دارد. در مواردی هم اضافاتی دیده شد که در نسخه اصل نیست^۱ و یا مؤلف خط زده و باطل کرده است. من در پاورقیهای صص ۲۰۵ و ۲۰۶ این مطلب را یادداشت کردم و در پایان رساله آن اضافات را آوردم. شخصی به نام محمد در سال ۱۲۵۸، یعنی ۲۳۱ سال پس از نسخه اصل آن را نوشته و در پایان چنین آورده است: «ثَمَّتِ الرِّسَالَةُ بِعَوْنِ اللَّهِ فِي سَنَةِ ۱۲۵۸ عَلَى يَدِ الْعَبْدِ الذَّلِيلِ مُحَمَّدٍ».

۵. نسخه کتابخانه شخصی مرحوم جواد تارا (قا): به خط نستعلیق ریز و زیبا نوشته شده و یک صفحه از دیباچه افتاده است. در این نسخه هم اضافاتی هست که در نسخه اصل نیست^۲. کاتب شخصی به نام محمد علی بن عبدالوهاب است در روز یکشنبه ذی قعدة سال ۱۲۹۹، یعنی ۲۷۲ سال پس از نسخه اصل در شیراز پایان یافته و در خاتمه چنین آمده است: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَفَّقَنِي لِاتِّمَامِ هَذِهِ الرِّسَالَةِ الشَّرِيفَةِ الْمُنِيفَةِ. حَزْرَةُ الْعَبْدِ الْمُعْتَصِمِ بِحَبْلِ اللَّهِ [الْمُتِّينِ] (در نسخه: متین) - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ الْأَطْيَابِ - مُحَمَّدِ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ الْوَهَّابِ فِي هَارِ الْعِلْمِ الشِّيرَازِ فِي يَوْمِ الْأَحَدِ سَبْعَةِ عَشْرِينَ ذِي قَعْدَةِ الْحَرَامِ، سَنَةِ ۱۲۹۹. وَالسَّلَامُ عَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهَدْيَ».

۶. نسخه کتابخانه مجلس شورای ملی (مصحح): شخصی به نام محمد علی در تاریخ ۱۳۰۲، یعنی ۲۷۵ سال پس از نسخه اصل آن را با خط نسخ خوانا نوشته است. در این نسخه اضافاتی هست که در نسخه اصل وجود ندارد و در پایان این رساله درج شده است. نسخه با عبارات ذیل خاتمه یافته است: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَفَّقَنِي كِتَابَةَ هَذِهِ النَّسْخَةِ الْجَامِعَةِ لِلْمَعَارِفِ الْحَقَائِقِيَّةِ... كَتَبْتُ هَذِهِ النَّسْخَةَ الشَّرِيفَةَ فِي مَدْرَسَةِ مَرْحُومِ سَبْهَسَالَارِ مِيرْزَا مُحَمَّدِ خَانَ قَاجَارِ فِي سَنَةِ ۱۳۰۲، الْمُحْتَاجُ إِلَى رَبِّهِ الْغَنِيِّ مُحَمَّدِ عَلِيِّ».

۷. نسخه آقای کبیری (ک): این نسخه با خط نستعلیق ریز نوشته شده، نسبتاً

خوانا و کم غلط است. تاریخ کتابت ندارد و کاتب خود را معرفی نکرده است. در این نسخه نیز عباراتی هست که در نسخه اصل نیست.^۱ با عبارت ذیل پایان پذیرفته است: «الحمد لله الذي وفقني لإتمام هذه الرسالة الشريفة المنيفة».

سپاس

خداوند متان را سپاس می‌گویم که توفیق تحقیق و تصحیح این «رسالة شریفه» ارزانی فرمود و این کار نیک به دست من پایان پذیرفت. امید است که از باقیات صالحات به‌شمار آید و در دفتر پر افتخار فرهنگ میهن عزیزم ایران اسلامی برای همیشه پایدار بماند.

بر خود فرض می‌دانم از همه عزیزانی که مرا در انجام این امر خیر یاری کردند تشکر کنم. مخصوصاً از سروران بزرگوارم آقای دکتر مقصود محمدی و آقای دکتر سید حسین موسویان و آقای سبحانعلی کوشا و آقای علی‌اصغر جعفری و فرزندان روحانی فاضلم آقایان امیر یوسفی، رضا برنجکار و غلامرضا شیدان شید؛ که در مقابله نسخه‌ها و تصحیح متن بسیار زحمت کشیدند و نظرهایی دادند که مفید و مؤثر افتاد.

تهران

دی‌ماه ۱۳۷۹ ه. ش

شوال ۱۴۲۱ ه. ق

محسن جهانگیری

استاد دانشکده ادبیات

و علوم انسانی دانشگاه تهران

تصویر نمونه‌هایی از نسخه‌ها

الحمد لله الذي ارشدنا سبيل الهداية والرشاد وهدانا
الى الوصول الى ابداء المعاد ونهانا عن سلوك الغر والضلال
واسعنا عن الخط والزلل في الاقوال والافعال ونجانا
عن متابعة اصحاب الهم والحزن ورافعنا راس الحجب والجمال المقنعين
من تحت اباطال من الرجال ونجيتهم من كل حيلة الفاعل في
الجمال ونجيتهم اليها بطريق في موهبي الغفلات والجمال المحضين
في اوج الشهوات الواهين في اودية الزرع والصلال واصلا
سعدنا ومولانا سبيل الاولين والآخرين والاصفوه المخلصين
المعصومين عن الخطايا والعيان المودعين على السعة والبطان صلوة
تولدت في حقيقته ارشادهم وناوهم ونجارتهم وكفاءهم ونهيتهم

ثم المريد المتبحر المذكور العز قد يقطع قواطع كثيرة من العجب والبر والفرح ^{بما كشف له}
 من الاحوال وما يبدي من اوايل الكمال ومنها العتة الشتر ^{فك وسع}
 نفسه كان ذلك فتورا في طرية ووقوعا بل يشعر له ان ملازم حاله جلده
 ملازم العطشان الذي لا يروى الجار ولو انقضت له ودم عليه وراسه
 الا نطق غير الخلق والخلوة فاذا ادام على ذلك وحصل عليه مع الله الكشف
 حلال المحض الربوبية ويجل له الحق وطوره من الطامس رحمه الله لا يجوز
 ان يوصف بل لا يحيط الوصف به اصلا فهذا منهاج راض المريد
 وتربية في التدرج الى لقاء الله تعالى لخصناه من بعض كتب اهل العرفان
 فلتختم به الكلام حامدا لله العزيز المنان وصلياً على رسول المبعوث الهداية
 كافة العقلاء من الانس والجان والاله الذين لا طريق اليها من
 المظهرين عن ادناس الرذائل والنقصان وقد كتبت كتابته بيد مولف
 في اوائل شهر شعبان المعظم لعام سبع وعشرين بعد الالف حرم الله له
 بالحسن وجعل عتبه خيرا ~~حجته~~ من الاول

[illegible]

الفرع الثاني من الفقه المسمى بالفقه المذاهب المذاهب المذاهب

بسم الله الرحمن الرحيم

حضرت مولانا محمد رفیع صاحب مدظلہ العالی

1552

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبِهِنَّ نَتَعَبِنَ

المحمد لله الذي يرشدنا بسبيل الهداية وهذا طريق
الوصول إلى المبدأ والمعاد وهما ناعن سلوك الغي والضلال
واحرصنا عن الخطأ والنزول في الأقوال والأفعال وانحازنا
عن متابعة اصحاب الوهم والخيال ومرافقة ارباب الحجب
والمجهال المفسدين من سماء الأبطال من الرجال واهلهم
لصفات الناعم في الخيال واهلهم المهابطين في صهي
الغفلات والمجهالات الخائضين في بحر السموات
المهائمين في اودية الترفع والعتلات ونصلي على سيدنا
ومقتدانا سيد الاولين والآخرين وآله صفوة المخلوق
اجمعين العصومين عن الخطايا والغصيان المقدسين
عن السفه البطلان صلوة توافي وفاء امرئهم وتأييدهم

الانسان الجان وآله الهادين الى طريق الجان العظيم
 عن ادنا مل الرضا ائله والنقصا الحمد لله الذي وفقني
 كتابة هذه النسخة الجامعة للعارف الحقيقة والحياة
 للمآرب الربانية وهي من مصنفات شامع الشريعة
 والي ملك الولاية العلوية عمدة العارفين وقادة
 السالكين ستمحي خاتم النبئين الملقب بصدر الدين
 الذي استغنا من ضوءه واقتبس من نور كاشته
 موسى بل عينه لا على سبل النمل والنسب رزقنا الله
 وجميع السالكين هذه الرسالة الشريفة بعد سنة اثني
 مائة قن طواف سنة التصوري واسري بجمع كعبه الاما
 المعنوي عرشه جوده ولطفه كاشته من نورته انوار
 اشراق بمواهبه ودرية وعنده ام الكتاب كاشته
 بنسخة الشريفة ٢٠٠٠ سنة مرمية بهبه ميرزا محمد خان فاجد ١٣٢٢

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

كسر أصنام الجاهليّة



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

[ديباجه]

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين^١

الحمد لله الذي أرشدنا سبيل الهداية والرّشاد^٢، وهدانا طريق الوصول إلى المبدأ والمعاد، ونهانا عن سلوك^٣ الغي والضلال، وأخرسنا عن الخطأ والزّل في الأقوال والأفعال^٤، وأنجانا عن متابعه أصحاب الوهم والخيال ومرافقة أرباب الحُجُب والجهال، المقتنعين^٥ من سيمات^٦ الأبطال من الرجال^٧ بصفات النّاعمات في الجبال^٨، الهابطين في مَهوى الغفلات والجهالات، الخائضين في أبْحُر الشهوات، الهائمين^٩ في أودية الزّيف والضلالات.

(١) اصل : - بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين / دا : - وبه نستعين / آس : ثقتي.

(٢) دا : شكوك.

(٣) مع : - والرّشاد.

(٤) مع ، دا : للمقتنعين / آس : للمقتنعين.

(٥) آس : أفعال.

(٦) مع ، آس : + وأهبتهم.

(٧) ك : سقاط.

(٨) ك : النّائمين.

(٩) مع ، آس : + وحليتهم.

ونُصلي على سيّدنا ومولانا^١، سيّد الأولين والآخرين، وآله صفوة
الخلائق أجمعين، المعصومين عن الخطايا^٢ والعصيان، المقدّسين من السّفه
والبطلان، صلاة تُوازي وفاء إرشادهم وتأديبهم وتُجازي كِفَاء هدايتهم
وتهذيبهم.

وبعد، فيقول المفتقر إلى تأييد الله الاعتصاميّ، صدرالدين محمّد
الشيرازيّ القواميّ: لما رأيت جماعةً كثيرةً من الناس في هذا الزّمان -الذي^٣
تفاشت فيه ظلمات الجهل والعُمية في البلدان، وانتشرت فيه غياهبُ السّفه
والبطلان في أكناف المساكن والعُمران -مُكبّينَ بتمام الجهد على ملازمة الجهل
والهذيان في العقائد والأقوال^٤ ومباشرة التعطلّ^٥ والفساد في الأعمال والأفعال،
وكان منشأ سَفْههم وعَبَثهم في القول والعمل، هو الأمر الذي قد غمّت داهيته
وعظمت فتنته واشتدّت آفته^٦ وانتشرت مصيبتُه، وغلب^٧ على أكثر الطبائع
المؤوفة ضره، وكثر على الفطر^٨ العامّة والعقول القاصرة الهولانية شره، من
حسبانهم دَعاة شيطان^٩ الخيال نهاية وجدان أرباب الكمال، وظنّهم أنّهم مع
إفلاسهم عن العلم والعمل مُتشبّهون بأرباب التّوحيد وأصحاب التّفريد،
وجهلهم بأنّ أهل البصائر^{١٠} والأنظار يعرفون سُننَ الرّجال من جلية^{١١} النّاعمات
في الجبال، وعمّاهم عن انكشاف حقيقة الحال وطريقة أهل الله المُستحسنَة

(١) ك، دا، آس: مقتدانا.

(٢) ك، آس: الخطأ.

(٣) ك: -الذي.

(٤) مع: -و.

(٥) مع: التعطل.

(٦) ك: اشتهرت.

(٧) مع، آس: غلبت.

(٨) مع: الفطرة / آس: النّظر.

(٩) ك: الشّيطان في / دا: - شيطان.

(١٠) نا: - بسم الله الرحمن الرحيم ... بأنّ أهل البصائر.

(١١) مع: طينة.

عند^١ المهيمن المتعال، واتباعهم واقتنائهم واحداً منهم يدعي لنفسه ولاية الله وقربه ومنزلة وكونه من الأبدال المقربين والأوتاد الواصلين، لما سمعوا منه كلمات واهية ومزخرفات شطحية، يُخيل له ولهم أن فيها شيئاً من الكرامات والمكاشفات، ويُسمِعهم أنها أخبار إلهية وأسرار ربانية؛ فلهذا تركوا تعلم العلم والعرفان، ورفضوا اكتساب العمل بمقتضى الحديث والقرآن، وعطلوا ما أعطاهم الله (تعالى) من المشاعر والمدارك عن إعمالها في سبيل^٢ الهداية والرّشاد، وحرّموا ما رزقهم الله^٣ افتراءً عليه ليصرفها^٤ في غير ما خلق^٥ لأجله، بسبب الجهل والفساد.

ثم لا يخفى على أولي الدّراية والنّهى أن العقول السليمة والنّفوس السّانجة ممّا لا خير لهم في ترك الظواهر من الأعمال والأفعال البدنية، التي يتحضّر^٦ فيها لهم^٧ ضرب^٨ من النّجاة، ولا ثمرة لوجودهم إلّا في مُزاولة المكاسب والصّنائع المدنية التي فيها نوع معاونّة لأبناء جنسهم^٩ ومعاملة ومكافاة^{١٠}، وبها يتخلّصون عن عذاب الله (تعالى) في المعاد، وينجون عن عقوبته على المعاصي والسّيئات، لقصور الفطرة والاستعداد.

ولقد نرى جماعة من هؤلاء العميان وأمثالهم ونظرائهم^{١١} في العقل والاستعداد، أو^{١٢} أعلى منهم قليلاً في درجة المعرفة والسّداد، تشبّثوا بنذيل

(١) تا: عن.

(٢) ك، مع، آس: سبيل / تا: وسبيل.

(٣) مع: - الله.

(٤) ك: ليصرفها / تا: يصرفها.

(٥) تا: + الله.

(٦) ك، تا: يحضر / مع، دا، آس: ينحضر.

(٧) تا: - لهم.

(٨) دا: عن.

(٩) مع: جنسه.

(١٠) مع: مكافاة.

(١١) ك: نظائره.

(١٢) ك، دا، تا: و.

ناقص^١ منهم في العلم والعرفان، قاصرٍ مثلهم في^٢ العمل والإيمان.
 أمّا نقصانه في العلم والمعرفة، فليشهادة جهله وإصراره^٣ وضلاله^٤
 واغتراره^٥ وكثرة سهوه^٦ وخطائه ووفور غلظه^٧ وعمائه.
 وأمّا قصوره^٨ في العمل، فلكونه محترقاً بفار^٩ الشهوات، مُستغرقاً في
 بحر اللذات، أسيراً في أيدي الظلمات، ملسوعاً بلسع حَيَات النُعمات، نهشتُهُ
 شعايب^{١٠} الشهوات وتَماسيحُ الهوى والشهوات؛ فلا يزال يملأ من الشبهة
 والحرام^{١١} الحشا، ويُؤذي الجلاس والندماء من^{١٢} الجشا، وأكثر أوقاته في
 التلاعب والتَمذّق بالصبيان والمُردان^{١٣}، والمناذمة مع السفهاء والولدان،
 واستماع التغني، ومزاولة آلات اللّهُو واللّعب والخسران وأسباب السّهو
 والخطأ والنسيان والمُبَعّدات عن الرّحمة والرّحمان^{١٤} والجَنّة والرّضوان.
 ومع هذه الآفة الشديدة والذّاهية العظيمة وجدت^{١٥} جماعة من العُلميان،
 وطائفة من أهل السّفه^{١٦} والخذلان، ادّعوا^{١٧} فيه علم^{١٨} المعرفة، ومشاهدة الحقّ

(١) مع: - قليلاً... ناقص.

(٢) آس: من.

(٣) تا: إصرارها.

(٤) ك، تا: إضلاله.

(٥) تا: اغترارها.

(٦) دا: شهوته.

(٧) دا: - وفور غلظه.

(٨) ك، تا: قصورها.

(٩) آس: بناء.

(١٠) دا: تعايب.

(١١) تا: الشبهات والمحارم.

(١٢) مع، آس: - من.

(١٣) در تمام نسخه‌ها «مردان» آمده و در جمع «امرد» به کار رفته است. در کتب لغت عربی جمع «امرد» «مُزْد» ضبط شده

است؛ ولی در فرهنگهای فارسی «امرد» را به «مُزْدَن» جمع بسته‌اند. (ر. ک: فرهنگ آندراج)

(١٤) مع: - والرّحمان.

(١٥) مع: وجد مع.

(١٦) دا: السّفه.

(١٧) دا: ادّعوا.

(١٨) تا: - علم.

الأول، ومجاورة^١ المقامات عن الأحوال، والوصول إلى المعبود^٢، والملازمة في عين^٣ الشهود، ومعاينة الجمال الأحدي، والفوز باللقاء السرمدي، وحصول الفناء والبقاء. وأيم الله أنهم لا يعرفون شيئاً من هذه^٤ المعاني إلا بالأسامي والمباني.

وربما ينظر أحدهم إلى أصناف العلماء بعين الإزراء^٥؛ حتى أن أرباب الصناعات والجرف يتزكون صنائعهم وحرفهم ويلازمونهم أياماً عديدة وتلقفوا منهم تلك الكلمات المزيقة المزخرفة واستحسنوها، فضلاً عن غيرهم من العوام. فهو يرددها لهم كأنه يتكلم عن الوحي ويخبر عن أسرار الحقائق وضمائر القلوب، بل يخبر عن سر الأسرار^٦. فيستحقرون^٧ بذلك^٨ جميع العباد والعلماء، فيقول في العباد: إنهم أجراء^٩ متبعون^{١٠}؛ ويقول في حق^{١١} أهل العلم: إنهم بعلومهم عن الشهود لمحبوبون، وبالحديث عن الله من غير الوصول مقتنعون^{١٢}؛ ويدعي لنفسه وللبعض الخفي^{١٣} من مريديه أنهم الواصلون إلى الحق^{١٤} وأنهم من المقربين.

والحال أنهم عند الله من الفجار المنافقين والله يشهد إنهم لكاذبون^{١٥}.

(١) مع، تا: مجاورة.

(٢) آس: غيبي.

(٥) ك، دا: الازدراء.

(٧) تا: فيستحقروا / آس: فيتحقرون.

(٩) مع: - أجراء.

(١١) ك، تا: - حق.

(١٢) مع: و.

(٢) مع، آس: القرب.

(٤) دا: - هذه.

(٦) تا: سر الأسرار.

(٨) تا: - بذلك.

(١٠) ك، تا: متبعون.

(١٢) تا: متقنعون / مع: مقتشبعون.

(١٤) مع، آس: - إلى الحق.

(١٥) إشارة است به سورة منافقون (٦٢)، آية ١.

وعند^۱ أهل الله وأرباب القلوب من [الْحَمَقَى] ^۲الجاهلین والأشقياء المردودین؛
 «وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِباً أَوْ قَالَ أُوحِيَ إِلَيَّ وَلَمْ يُوحَ إِلَيْهِ شَيْءٌ وَمَنْ
 قَالَ سَأُنْزِلُ مِثْلَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ» ^۳، «قُلْ هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنَا إِنْ
 تَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَخْرُصُونَ» ^۴.

وذلك لأنّ أحداً منهم^۵ لم یکن له^۶ [عِلْمٌ] ^۷یُرتَّبُ^۸ ولا [قَلْبٌ] یُرَاقِبُ ولا
 [عَمَلٌ] یُهْدُبُ ولا [خُلُقٌ] یؤدّب سوى اتّباع الهوى والشیطان واتّصال الشّهوات
 ومناذمة النّاقصین من أهل اللّهُ والهذیان والخسران.

وهذا کلّه لأنّ نظر عقلهم کان أبداً^۹ مقصوراً على صور الأشياء وقوالبها
 الخیالیّة، ولم یمتدّ نظرهم إلى أسرارها وحقائقها، ولم یدرکوا الموازنة بین عالم
 الشّهادة وعالم الغیب. ففات عنهم ذلك، وتناقضت لَدیهم الأمثلة الواردة في
 لسان الشّرائع والنّبوات. فلا هم أدركوا شیئاً من حقائق الإیمان بالله وصفاته
 وآياته وملائکته وكتبه ورسله والیوم الآخر إدراک الخواصّ، ولا هم آمنوا
 بالغیب إیمان العوام. فأهلکتهم کیاستهم البتراء، وأضلتهم بصیرتهم الحَوْلَاء،
 وتبعهم الآخرون من الحمقى النّاقصین والعُمیاء^{۱۰} الجاهلین. والعَجَب من أعمی
 ناقص أوجب^{۱۱} له عماه ونقصانه تقلیداً للغیر، ثمّ لم یقلّد هادياً مرشداً، بل قلّد

(۱) دا: عن / آس: وهو عند.

(۲) همه نسخه‌ها: الحمقاء.

(۳) سورة انعام (۱)، آیه ۹۳.

(۴) سورة انعام (۱)، آیه ۱۵۰.

(۵) مع، آس: - والأشقياء ... أحداً منهم.

(۶) اصل، مع، دا، آس: - له.

(۷) آس: عملاً / همه نسخه‌ها: علماً... قلباً... عملاً... خلقاً.

(۸) مع: عملاً یترتّب. (۹) تا: أمراً.

(۱۰) مؤلف ظاهر «عمیاء» (به ضمّ اول و فتح ثانی) را در جمع «أعمی» به کار برده است. در کتب لغت عربی، جمع «أعمی» بدین

صورت دیده نشد. اما فرهنگ فارسی آنندراج آن را جمع «أعمی» و «عمیاء» ضبط کرده است.

(۱۱) دا: لأوجب.

غاوياً هالکاً، فضل وأضلّ وغوی وأغوی!

چون دیده راهبین نداری قاید قرشی به از بخاری^۱

وربّما^۲ يقول بعضهم^۳: الأعمال بالجوارح لا وزن لها وإنما النظر إلى القلوب؛ وقلوبنا وإلهة بحبّ الله وأصلة إلى معرفة الله عاكفة في حظائر القدس، وإنما نخوض في الدنيا و^۴ الشهوات بأبداننا؛ فنحن مع الشهوات واللذات بالظواهر والأبدان لا بالبواطن والقلوب. ويزعمون أن مباشرة الشهوات و^۵ مزاولة المعاصي والخطيئات لا تصدّهم^۶ عن طريق الله، لقربهم منه ومنزلتهم لديه. ولا يعلم الأحقّ السفیه الزنديق أن بهذا الكلام المُرْخَرَف المنتج لعذاب الحريق يرفع درجة نفسه الخسيسة عن درجة الأنبياء (عليهم الصلوات والتسليمات)، إذ كانت صدّهم عن طريق الله^۷ خطيئة واحدة، حتّى كانوا يَبْكون على ما يعدّونه^۸ معصية وذنبا، ويتوجّسون^۹ عليه سنين متوالية^{۱۰}.

ثم إن كثيراً ما رأينا جماعة من المتكاسين كياسة عوجاء وقطانة بتراء، بعدما اشتغلوا بفنون من المقدمات العقلية أو^{۱۱} الأبحاث الكلامية، تشوّشت عليهم الظواهر، وتطرّقت إليهم اعتراضات، وتخاطرت لهم تناقضات في أصول

(۱) مع، آس: - وهذا كله ... قاید قرشی به از بخاری / در نسخه‌های ده و ده و ده از «و هذا كله ...» تا «قاید قرشی به از بخاری» پس از عبارت «اتباع هوى النفس» (در ص ۱۰) آمده است.

(۲) مع: - وربّما / آس: - ربّما.

(۳) مع: بعضهم يقول.

(۴) ک، آس، تا: - القنیاو.

(۵) آس: + اللذات.

(۶) اصل بک، مع، دا، تا: لا یصدّهم.

(۷) مع، آس: - لقربهم منه ... طریق الله.

(۸) دا: یعتبرونه.

(۹) تا: یؤنّون.

(۱۰) ک، دا، تا: + وقد نبّه الله تعالى أهل السلوك العلمي ... (از آنجا که در نسخه اصل دیده نشد، در پایان کتاب خواهد آمد.)

(۱۱) ک، تا: و.

العقائد^١ التي تَلَقَّوها مُنْذُ أَوَّلِ الصُّبَا تَقْلِيداً - ويا ليتهم اكتَفَوْا بها ولم يَشْرَعُوا في التَّصَرُّفَاتِ الخياليَّةِ لِأذهانهم القاصرة! - فانسَلَّخوا عن التَّقْلِيدِ الَّذِي هُوَ أَوَّلَى لِلنَّاقِصِينَ عن مراتب الوصول إلى اليقين، ولم يصلوا إلى مقام الرِّجال البالغين العارفين بالمبدأ الحقِّ، العالمين بيوم الدين. فاختلَّ أصلُ اعتقادهم في الدين اختلالاً عظيماً، وفَسَدَ إيمانُهم بِالآخِرَةِ والرَّجوعِ إلى الله (تعالى) بعد الموت^٢ فساداً مُبِيناً، فأضَمُّوا ذلك في^٣ ضَمائِرهم، وانحلَّ عنهم عِقالُ الشَّرْعِ وَلِجَامُ التَّقْوَى، فَاسْتَرسلوا في الشَّهَوَاتِ وَاتَّبَعَ هَوَى النَّفْسِ^٤.

وجملة الأمر أنَّ أَكْثَرَ أسباب^٥ أَغاليطهم ووساوس الشَّيْطَانِ في صدورهم وَخُدَعِ الوهم لقلوبهم أَمْران:

الأوَّل: إِنَّ بَعْضَهُمْ رَبَّما اشْتَغَلَ^٦ بِالمجاهدة، والدَّخُولِ في الأربعينيات، والتَّزْيِي بِزَيِّ الصُّوفِيَّةِ في لُبْسِ المُرَقَّعات، والشَّرْعِ في أَخْذِ البيعة من المريدين، والانتصاب لمقام الإرشاد والهداية، كُلُّ ذَلِكَ^٧ قَبْلَ إِحْكَامِ العلم بالله وصفاته وأفعاله وكتبه ورسله واليومِ الآخِرِ، ومعرفةِ النَّفْسِ الإنسانيَّةِ ومراتبها في العلم والعمل، وأنَّ أَيَّ العلوم^٨ هُوَ المَكْمُلُ لها والجاعِلُ إِيَّاهَا من المقربين والصَّائِرُ بها^٩ إلى جوار ربِّ العالمين، وأنَّ أَيَّ الأعمالِ هُوَ المُعْتَقَ لِرَقَبَتِها عن أسْرِ^{١٠} القيود^{١١}، المُنْجِي لها عن حَضِيضِ الأجسامِ إلى شَرَفِ

(١) ك، دا، تا: العقلاء.

(٢) دا: - بِالآخِرَةِ ... الموت.

(٣) ك، تا: - في.

(٤) مع، آس: - ثُمَّ إِنَّ كَثِيراً ما ... وَاتَّبَعَ هَوَى النَّفْسِ.

(٥) مع، آس: - أَكْثَر.

(٦) مع، آس: سبب.

(٧) آس: يَشْتَغَل.

(٨) مع، آس: - والدَّخُولِ ... كُلُّ ذَلِكَ.

(٩) مع: العلم.

(١٠) تا: والصَّائِرُ مِنْهَا.

(١١) تا: المعين لِرَجْعَتِها عن أسرار.

(١٢) مع: الضيق و.

الأرواح، المخلص إياها من مصاحبة المؤذيات إلى مجاورة القادسات.
فهذه شرائط المجاهدة مع النفس والرياضة^١ لقواها، التي هي مطايا
الإنسان في السفر إلى الله (تعالى)^٢ والشروع في سلوك طريق أهل الله وأصحاب
القلوب، لمن وفق لها وخلق لأجلها. وإلا فالعمل بالتقليد والافتداء بالصالحاء، لا
شك أنه يؤدي إلى النجاة، ويورث الخلوص عن العقوبة وعذاب الجحيم،
والوصول إلى نتائج الحسنات من جنات النعيم. فالتناقصون وضعفاء العقول إذا
رأوا رجلاً دخل في الخلوة وتكلم بكلمات^٣ شطحيّة، مع تشبّه ما في الزي
واللباس بالشيوخ والمتصوّفة، زعموا أن فيه شيئاً من الكرامات والأحوال^٤.

والثاني - وهو أعظم أسباب الإغواء^٥ وأشدّ الأشياء في إضلال الخلائق
عن المحجة البيضاء، وأقومها^٦ في إثارة البغ والاهواء والانحراف عن سبيل
الرّشاد وسلوك طريق^٨ يؤدي إلى الهلاك والفساد^٩ - وقوع شيء من ما يُسمّونه
خوارق العادات ويعتونه من الكرامات، وهو من الشعبة والحيل التي يحتالون
بها أهل المخاريق^{١٠} والمشعبدون وأصحاب الفال^{١١} والزّجر وأمثالهم. ولو
فرض وقوع^{١٢} مثله عن النفوس الشريرة الخبيثة، فهو إما أن يكون من قبيل^{١٣}

(١) مع: الرياضات.

(٢) مع: - تعالى.

(٣) تا: بكلام.

(٤) مع، آس: - فالتناقصون... الأحوال.

(٥) آس: - هو.

(٦) ك، دا، تا: الأسباب في الإغواء.

(٧) ك، مع، دا، تا: أقواها.

(٨) ك، تا: طريق سلوك.

(٩) آس: + و.

(١٠) تا: مخاريق.

(١١) تا: الخيال.

(١٢) تا: + شيء.

(١٣) دا: - قبيل.

إصابة العين^١، أو الشَّعبدة والجيل^٢ إن كان مع تعمَل وحيلة واستعانة بأمور يُوجب للحسَّ دهشةً وللخيال وقفةً^٣ وفي الناقصين حيرةً، كضعفاء النفوس وأقوياء^٤ الأوهام من الصُّبيان والعوام؛ وإمّا أن يكون من جملة الاستدراجات التي وقعت أو سيقع^٥ من المدّعين الضّالّين المضلّين^٦.

ولم يعلم أحد من هؤلاء الحمقى المريدين، المُفلسين من العقل والرُّشاد، العاطلين من الهداية والسُّداد، أن ظهورَ شيءٍ من الشَّعبدة والأمور الغريبة عن مثل هذه النفوس الشريرة، بلا سبق أعمال صالحة، وتهذيب صفات نفسانية، ومتابعة قوانين شرعية، أدلُّ دليل على غيِّه وضلاله، وأعدل شاهد على كذبه ووِّباله وفساد عقله وخياله. فإنَّ إظهار خوارق العادات عن مثله ليس إلا شرّاً وفتنةً ووِّبالاً^٧ على المسلمين، وضراً عظيماً وفساداً مبيناً في الدين - وقى الله شرّه عن الخلائق، ودفع الله ضرّه عن النَّاس أجمعين -: ﴿لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ بِمَا أَتَوْا وَيُحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا فَلَا تَحْسَبَنَّهُمْ بِمَفَازَةٍ مِنَ الْعَذَابِ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾^٨؛ حيث لم يساعدهم التوفيق ولم يوافقهم الهداية، فلم يزد لهم كثرة الآيات وسهولة المهمات إلا قسوةً على قسوة، ولم يزد لهم^٩ من مكامن التقدير إلا شقوةً على شقوة.

وذلك لأنَّ الله أراهم بعض الآيات فراوها بنظر الحسِّ والوهم، ولم يُرهم

(١) دا: أصابته لعين.

(٢) ك، دا، آس، تا: + و.

(٣) مع، آس: وقفة / دا: + وحيرة.

(٤) مع: أقرباء.

(٥) تا: ستوقع.

(٦) مع، آس: - المضلّين / تا: المضلّة.

(٧) تا: ولم أجد (بجاء «ولم يعلم أحد»).

(٨) مع، دا: أوّل.

(٩) تا: وبالة.

(١٠) سورة آل عمران (٢) آية ١٨٨.

(١١) دا، تا: يزد لهم.

البرهان العرشي الذي يراه^١ القلوب الصافية المتجلية بنور الدين وطاعة الشرع المبين فيعجزهم عن التكذيب والإنكار، كما في قوله (تعالى): ﴿وَهُمْ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ﴾^٢.

وسئل الحسين بن المنصور عن البرهان، فقال: «واردات ترد على القلوب فتعجز النفوس^٣ عن تكذيبها». فربما لاح لبعض الممكورين المغرورين^٤ حين^٥ شرعوا في الرياضات وأخذوا في المجاهدات من^٦ غير قاعدة دينية^٧، ولا أصل متين يرجع إليه، ولا شيخ وأصل يرشدتهم بواسطة أدنى صفاء و^٨ روحانية - بعض الآيات أو الرؤى^٩ الصادقات، فإذا لم يكن مقارناً برؤية البرهان مؤيداً بالتأييد^{١٠} الإلهي ومؤكداً بالعناية الأزلية، لم يزدتهم إلا عجباً وجسباناً وغروراً وقساوة وطفياناً.

وأكثر ما يقع هذا للرهبان^{١١} والكاهنين وكفرة الهند الذين استدرجهم الحق بالخدلان من حيث لا يعلمون، لأجل بعض رياضاتهم الفاسدة المشتملة على الإفراط والتفريط، لكونها^{١٢} مما ابتدعوها رغبة في ميل القلوب إليها وشوقاً إلى طلب الشهرة عند الناس.

وأما هؤلاء البطالون الذين كلامنا فيهم، فهم بمعزل عن هذا المقام أيضاً،

(١) دا: تراه / تا: يراها.

(٢) دا: النفس.

(٣) تا: حتى.

(٤) دا: لغتية وبيئية.

(٥) دا: الروايات / أصل: الرؤيا.

(٦) دا: الرهبانين.

(٧) سررة يوسف (١٢)، آية ٢٤.

(٨) ك، دا، تا: المغرورين الممكورين.

(٩) ك، مع، آس، تا: عن.

(١٠) ك، مع، دا، آس، تا: و.

(١١) دا: بتأييد.

(١٢) دا: لكونهما.

لعدم اشتغالهم بالرياضة والمجاهدة^١ والخلوة والعزلة والصُّمْتُ وشيء مما فعلوه الرهبانُ وبعضُ أهل الأديان والملل أصلاً إلا الاشتغال بالشهوات وأكل الحرام والشبهات^٢.

فلما رأيتُ دفعَ هذا الشرِّ أمراً مهماً في الدين، ورفعَ هذه الشبهةَ وإزالتها عن قلوب المتعلمين وسائر المبتدئين خطباً^٣ عظيماً في تخليصهم عن وساوس الشياطين^٤، فاستخرتُ اللهَ وشرعتُ في إزالةِ وساوسهم وحلِّ شبههم وإبطالِ سَفْههم وفكِّ عُقْدهم وَهْدَمِ إغوائهم وإضلالهم وكسرِ أصنام خيالهم وقطعِ عُروق أوهامهم وحسمِ بابِ أحلامهم، تقرباً إلى الله (تعالى)^٥ وتوسلاً إلى أولياء^٦ الشريعة الحقة ورؤساء العصمة والهداية (صلوات الله^٧ عليهم أجمعين^٨). فوضعتُ هذه الرسالةَ وسَمَّيتها بـ «كسر أصنام الجاهلية» ورتبْتُها على مقدِّمة وأربع مقالات وخاتمة.

مركز تحقيقات كميونير علوم إسلامي

(١) دا: بالرياضات والمجاهدات.

(٢) مع: آس: - لا تحسبن الذين... والشبهات (حدود دو صلوة).

(٣) مع: خطأ. (٤) ك: مع: الشيطان.

(٥) آس: - تعالى. (٦) دا: فإ: + الله.

(٧) اصل: - الله. (٨) مع: - أجمعين.

المقدمة^١

في ما يجب أن يعلم كل أحد لمعرفة حال
من يختص بمزيد كرامة أو^٢ فضيلة بين^٣ سائر الناس



مركز تحقيقات كليات علوم اسلامی

وهو أمور:

الأول أن يعلم أن^٤ الإنسان ينتظم ذاته من جوهرين: أحدهما نوراني
والآخر ظُلُماني. أمّا النوراني، فهو النفس؛ وأمّا الظُلُماني، فهو الجسد. فالنفس
حيّة علامة فعالة خفيفة؛ والجسد ميّت جاهل ساكن^٥ ثقيل.

والثاني أن يعلم أن حصول الكمال الإنساني وفضيلته ومزيته على
غيره إنما ينوط بالعلم والعمل بمقتضاه لا غير.

(١) دا: - المقدمة.

(٢) مع، دا: و.

(٣) آس: من.

(٤) آس: - يعلم أن.

(٥) مع: - ساكن.

(٦) ك: - و.

و الثالث أن يَعْلَم^١ أن العلم الذي به^٢ يحصل للإنسان^٣ المزية والكمال والارتقاء من درجة البهائم إلى درجة الملائكة المقربين، ليس أي علم كان؛ فإن كثيراً من العلوم التي اشتغل به الجمهور من علماء الرسوم هو من قبيل الجِرَف والصناعات. وإنما العلم الذي ينفع في الآخرة - مما يعتنيه^٤ علماء الآخرة ويُعرض عنه علماء الدنيا - هو معرفة الله وصفاته وأفعاله وكتبه ورُسُلِهِ واليوم الآخر، وعلم النفس وكيفية استكمالها وارتقائها من درجة الحيوانات الهالكة إلى معارج الملكوت والروحانيات الباقية.

والرابع أن هذا الكمال^٥ العلمي لا يتيسر لأحد إلا بطريق الرياضات والمجاهدات الشرعية والحكمية^٦ وبشرائط مخصوصة، قلما يوجد لكل أحد. ولنوضح هذه الدعوى - تفهيماً لمن أراد الفهم - بمثال، فنقول: إن مثل النفس الإنسانية في إدراك صور المطالب الحقّة وحقائق الأشياء كمثّل المرأة بالإضافة إلى صور الملونات، وكما أن المرأة^٧ لا ينكشف فيها الصور^٨ لخمسة أمور: أحدها لنقصان صورتها^٩، كجوهر الحديد قبل أن يذوب ويصقل. والثاني [لخبثها] و [صدّاهما] و [كدورتها] وإن [كانت تامّة] الشكل. والثالث [لكونها] معدولاً [بها]^{١٠} عن جهة الصورة إلى غيرها، كما إذا كانت الصورة وراء المرأة.

(١) مع: - أن يعلم.

(٢) تا: - به.

(٣) تا: الإنسان.

(٤) ك، مع: يفتنيه / آس: تفتنيه.

(٥) ك، دا، تا: ثم اعلم أن الكمال.

(٦) تا: الحكمة.

(٧) آس: - و.

(٨) مع: - بالإضافة ... أن المرأة.

(٩) مع، آس: الصورة.

(١٠) أصل: صورتها.

(١١) ههـ نسغها: والثاني لخبثه وصداه وكدورته وإن كان تامّ الشكل والثالث لكونه معدولاً به.

والرَّابِع لحجاب^١ مُرْسَلٍ بين المرأة والصُّورة. والخامس للجهل^٢ بالجهة التي فيها الصُّورة المطلوبة، حتَّى يتعذَّر^٣ بسببه أن يُحاذِي به^٤ شطر الصُّورة وجهتها، فكذلك جوهر النَّفس الإنسانيَّة مرآة مستعدَّة لأنَّ يَتَجلَّى فيها حقيقة الحقِّ في الأمور كُلِّها^٥؛ وإنَّما خَلَّت النَّفوس عن العلوم التي جَهِلَتْها لِأجل أسباب خمسة^٦:

أولها نقصان في ذاتها، كنُفوس البُلَّه والصُّبيان؛ فإنَّه لا يَتَجلَّى لها صورة المعلومات لنقصانها بحسَب الفِطْرة وعدم خروجها من القوَّة إلى الفعل بالرياضات والمجاهدات^٧ الفكرية والعملية^٨ الدينيَّة والعقليَّة. وهذا بإزاء عدم ذَوْبان الحديد وصيرورته خالصاً صافياً يرتسم فيه الصُّور^٩ المرئية.

والثَّاني كدورة المعاصي وخُبْثُها الَّذي تَراكَمُ^{١٠} على وجه القلب من كثرة الشَّهوات واقتراف الخطيئات؛ فإنَّها تَمْنَع صَفَاءَ الْعَقْلِ وجلاءه، فمَنع ظهور الحقِّ فيه وشهود الحقيقة له^{١١} بقدر ظلمته وتَراكَمه. وهذا بإزاء كدورة المرأة وخُبْثُها ورَيْنُها وطبعها. كما أشار إليه بقوله (تعالى): ﴿كَأَلَا بَلَّ زَانٍ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾^{١٢} وقوله: ﴿وَطُيْعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ﴾^{١٣}، وإليه الإشارة

(٢) مع، آس: الجهل.

(٤) مع: به.

(٦) مع: خمس.

(٨) مع، آس: العلميَّة.

(١٠) مع: متراكم.

(١٢) سورة مطففين (٨٣)، آية ١٤.

(١) مع: بحجاب.

(٣) مع: يعتذر.

(٥) دا: كلَّ الأمور.

(٧) ك: - والمجاهدات.

(٩) تا: الصُّورة.

(١١) دا: - له.

(١٣) سورة توبه (٩)، آية ٨٧.

بما روي عن النبي (ص): «مَنْ قَارَفَ ذَنْباً، فَارَقَهُ عَقْلُهُ؛ لَمْ يَعُدْ إِلَيْهِ أَبَداً»، أي حصل في نفسه كدورة لا يزول^١ أثرها أبداً؛ وقد بيّنا وجه ذلك في بعض أسفارنا^٢ مشروحاً. وبالجمل، كل معصية يفتّرها الإنسان يُوجب خسراناً ونقصاناً لا حيلة له في دفعه^٣.

الثالث أن يكون معدولاً به عن جهة الحقيقة المطلوبة؛ فإن قلب^٤ المُطِيع الصّالح وإن كان صافياً، فإنّه ليس يتّضح^٥ فيه جليّة الحق، لأنّه ليس يطالب^٦ للحق وليس يُحاذي بمرآته شطأ^٧ المطلوب، بل^٨ ربّما^٩ كان مُستوعِبَ الهم بتفضيل طاعته البدنيّة. وتهيئة أسباب معيشتة الدّنياويّة، ولا يصرف فكره إلى التأمّل^{١٠} في دقائق الحضرة الرّبوبيّة والحقائق الخفيّة الإلهيّة؛ فلا يَنكشف له شيء من الحقائق ولا يتجلّى إلا ما هو مُتفكّر فيه من دقائق آفات الأعمال وخفايا عيوب النّفس^{١١} إن كان مُتفكراً فيها، أو مصالح معيشة نفسه أو غيره^{١٢} إن كان مُتفكراً فيها^{١٣}.

وإذا كان تقيّد الهمّ بالأعمال وتفضيل الطّاعات مانعاً عن^{١٤} انكشاف جليّة الحق^{١٥}، فما ظنك، أيّها المسكين، في حقّ مَنْ^{١٦} صرف عمره في الهمّ إلى شهوات^{١٧} الدّنيا ولذاتها وعلائقها وطيباتها، كيف يحصل له شيء من المعارف

(٢) ر. ك: أسفار، ج ٩، باب ٨، فصل ٤.

(١) آس: لا يزال.

(٤) دا: قلت.

(٣) مج: رفعه.

(٦) ك، مج، آس: يطالب.

(٥) تا: - يتّضح.

(٨) ك: - ربّما / تا: بأن.

(٧) تا: - بل.

(١٠) ك: النّفس.

(٩) مج: التّأويل.

(١٢) تا: - أو مصالح - متفكراً فيها.

(١١) مج: نفعه أو ضرره.

(١٤) دا: الحال.

(١٣) آس: من.

(١٦) ك، تا: الشّهوات.

(١٥) ك، تا: - من.

الحقيقية؟^١ أو فكيف^٢ لا يمنع من الكشف الحقيقي؟

الرابع^٣ الحجاب؛ فإن المطيع القاهر لشهواته، المتجرد الفكر في حقيقة من الحقائق، قد لا ينكشف له^٤ ذلك لكونه محجوباً عنه باعتقاد سيق إليه منذ الصبا على سبيل التقليد والقبول لحسن الظن؛ يحول بينه وبين حقيقة الحق ويمنع أن ينكشف في قلبه^٥ خلاف ما لفته من ظاهر التقليد. وهذا أيضاً حجاب عظيم، به^٦ حجب أكثر المتكلمين والمتعصبين للمذاهب، بل أكثر الصالحين المتفكرين في ملكوت السماوات والأرض^٧؛ لأنهم محجوبون باعتقادات تقليدية جمدت في قلوبهم ورسخت^٨ في نفوسهم، وصارت حجاباً بينهم وبين درك الحقائق.

الخامس^٩ الجهل بالجهة التي منها يقع العثور على المطلوب؛ فإن طالب العلم ليس يمكنه أن يحصل المجهول إلا بالتذكر للعلوم التي تناسب^{١٠} مطلوبه، حتى إذا تذكرها ورتبها في نفسه ترتيباً مخصوصاً يعرفه العلماء بطريق الاعتبار^{١١}، فعند ذلك يكون قد عثر على جهة المطلوب، فيتجلى فيه حقيقة المطلوب لقلبه. فإن العلوم المطلوبة ليست فطرية، فلا يقتنص إلا بشبكة العلوم الحاصلة قبلها.

بل كل علم فلا يحصل إلا عن علمين سابقين يأتلغان ويزدوجان على وجه مخصوص، فيحصل من ازدواجهما علم ثالث على مثال^{١٢} ما يحصل النتاج من

(٢) ك، تا: - الرابع.

(٤) آس: طية.

(٦) تا: عجب.

(٨) دا: - ورسخت.

(١٠) دا: يناسب.

(١٢) ك، تا: أمثال.

(١) ك، مع، دا، آس، تا: كيف.

(٣) مع، آس: - له.

(٥) تا: له.

(٧) تا: الأرضين.

(٩) ك، تا: فصل.

(١١) ك: الاعتبار.

ازدواج الفحل والأنثى. ثم كما أن مَنْ أراد أن يَسْتَنْتِجَ رَمَكَةً، لم يُمكنه ذلك من حمار وبقرة وإنسان، بل من ^١أصل ^٢مخصوص هو الفرس الذكر والأنثى، وذلك إذا وقع بينهما ازدواج مخصوص؛ فكذلك كل علم نظريّ فله أصلان مخصوصان وبينهما طريق في الازدواج، يحصل من ازدواجهما العلم ^٣المستفاد المطلوب.

فالجَهِل بتلك الأصول وبكيفية الازدواج هو المانع من العلم المطلوب. ومثاله ما ذكرناه من ^٤الجهل بالجهة التي يحصل الصورة منها.

بل مثاله أن يُريد الإنسان - مثلاً - أن يرى قفاه في المرأة بإزاء وجهه لم يكن قد حاذى به شطر القفاه؛ وإن رفعها وراء ^٥القفاه وبأزائه، كان قد عدل بالمرأة عن عينه، فلا يرى المرأة ولا ^٦صورة القفا فيه؛ فيحتاج إلى مرآة أخرى ينصّبها وراء ^٧القفاه وهذه المرأة في مقابلته بحيث يُبصرها، ويُراعي ^٨مناسبة بين وضع المرأتين، حتى ينطبق صورة ما في القفاه في المرأة المُحاذية للقفاه، ثم ينطبق صورة ^٩هذه ^{١٠}المرأة في المرأة الأخرى، ثم يُدرك العين ^{١١}صورة القفاه، و ^{١٢}كذلك في اقتناص العلوم طُرُق ^{١٣}عجيبة فيها إزويرارات وتحريفات أعجب ممّا ذكرنا في المرأة؛ ويعزّز على بسيط ^{١٤}الأرض مَنْ يَهْتَدِي إلى كيفية

(١) ك، تا: - من.

(٢) ك، تا: - العلم.

(٥) مع: رداء.

(٧) تا: ما وراء.

(٩) آس: - صورة.

(١١) مع: للعين.

(١٢) تا: طريق.

(٢) ك، تا: أهل.

(٤) ك، تا: + العلم.

(٦) مع: إلّا.

(٨) آس: يرعى.

(١٠) هذه نسخة هـ جزء ك: هذا.

(١٢) ك: - و.

(١٤) تا: بسيط.

الحيلة في تلك الإزويرارات.

فهذه هي الأسباب المانعة للنفوس الإنسانية من معرفة حقائق الأمور؛ وإلا فكل قلب فهو بالفطرة صالح لمعرفة الحقائق، لأنه أمر ملكوتي نوراني شريف فارق سائر جواهر العالم بهذه الخاصية والشرف. وإليه الإشارة بقوله (تعالى): «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا»^١ (الآية). وفي الحديث: «كل مولود يولد على الفطرة فأبواه يهودانه وينصرانه ويمجسانه»؛ وإليه الإشارة بما روي في الحديث أيضاً: «لولا أن الشياطين يحومون على قلوب بني آدم لنظروا إلى ملكوت السماء»؛ وفي الخبر أيضاً: «لا يسعني أرضي ولا سماي وسيعني قلب عبدي^٢ اللين^٣ الوادع^٤».

فإذا تمهّد هذه المقدمة^٥، تحقق وتبين وانكشف عند ذي البصيرة والعقل المستقيم^٦ والطبع السليم^٧ المُنصف أن مرتبة العلم والمعرفة - التي بها^٨ يقع^٩ فضيلة الإنسان، ويتعظّم عند الله^{١٠} على سائر الخلائق، وبها يتحقّق الرئاسة العظمى والوسطى والصغرى التي هي^{١١} النبوة والإمامة والشيخوخة، وبها ينوط السعادة الكبرى والمنزلة عند الله، وهي المسؤولية في دعاء النبي (عليه وآله الصلوة والسلام) بقوله: «ربّ أرني الأشياء كما هي» وبقوله: «ربّ أرني

(١) تا: + وَخَعَلْنَا الْإِنْسَانَ / آس: - والجبال فأبين أن يحملنها / سورة العزّاب (٢٢) آية ٧٧.

(٢) مع: - لا. (٣) مع: + المؤمن.

(٤) ك، تا: المؤمن / دا: المؤمنين. (٥) مع، دا: النوارع.

(٦) تا: + و. (٧) دا، تا: السليم.

(٨) دا، تا: المستقيم. (٩) هـ: نسخها بجزء آس: بهما.

(١٠) ك، تا: يقع بهما. (١١) ك، دا، تا: - ويتعظّم عند الله.

(١٢) مع: هو.

الحق حقاً وأرني الباطل باطلاً» -إنما [تحصل] ^١ بالشرائط المخصوصة و [تمتنع] ^٢ بحصول أحد ^٣ من الموانع المذكورة الخمسة ^٤.

فالنفس ^٥ متى كانت طاهرة الجوهر صافية الذات غير متدنسة من الأعمال السيئة ولا صدية ^٦ بالأخلاق الرديئة، وكانت أيضاً صحيحة الهمة غير معوجة بالآراء الفاسدة والعقائد الواهية، وتكون مع ذلك ذات ^٧ قوة فكرية واقعة في طريق الفكر بتحصيل المبادئ والمقدمات اليقينية؛ فإنها توشك ^٨ أن تتفطن ^٩ بالمعارف الإلهية والحقائق الربانية؛ فإنه يتراءى في مرآة ذاتها ^{١٠} صور الأشياء الروحانية.

ومتى كانت كثيفة الجوهر، متدنسة بالشهوات، مقيدة بما يستحسنه العوام ويقبله من العادات، معرضة عن اكتساب العلوم الحقيقية واليقينيات والكشفيات؛ فإنها لا ^{١١} يتراءى فيها شيء من الصور الحقيقية البتة، إلا الصور والعقائد التي لا حاصل لها من قبيل أضغاث الأحلام ^{١٢}. ورفع تلك الموانع ^{١٣} لا يقع إلا في مدد ^{١٤} متطاولة من الليالي والأيام مع فطنة شاقبة وأسباب مهياة وأستاذ مشفق متألّه رباني شديد التأله والبحث. وأنّى يتيسر هذا لمن كانت همته الدنيا ^{١٥} والشهرة عند العباد والتبسط في البلاد؟! وكما أن الآخرة حرام

(١) هنا نسخها: يحصل.

(٢) آس: واحد.

(٥) تا: فالتنص.

(٧) مع: - ذات.

(٩) دا، آس: يتفطن.

(١١) تا: - لا.

(١٣) تا: الواقع.

(١٥) ك، تا: الدنيا همت.

(٢) هنا نسخها: يمتنع.

(٤) مع، آس: + المذكورة.

(٦) ك، تا: متردية.

(٨) دا، آس، تا: يوشك.

(١٠) دا: ذاته.

(١٢) مع: أحلام.

(١٤) آس: مدّة.

على أهل الدُّنْيَا، فَكَذَلِكَ التَّفَطُّنُ بِالْمَعَارِفِ حَرَامٌ عَلَى كُلِّ مَنْ كَانَ^٢ أَكْثَرُ هَمِّهِ وَهَمِّهِ اسْتِجْلَابَ خَوَاطِرِ الْخَلْقِ.

ثُمَّ عَلَى تَقْدِيرِ خُلُوصِ النِّيَّاتِ وَرَفْعِ الْغَشَاوَاتِ^٣ وَدَفْعِ^٤ الْمَوَاضِعِ الدَّاخِلِيَّةِ وَالْخَارِجِيَّةِ، لَا يَحْصُلُ الْعُلُومُ وَالْمَعَارِفُ إِلَّا بِالْأَسْبَابِ الَّتِي ذَكَرْنَاهَا، مَعَ الْخُلُوتِ وَالزِّيَاضَاتِ، وَمَعَ اسْتِغْرَاقِ النَّفْسِ فِي الْأَفْكَارِ الْعِلْمِيَّةِ وَالْإِنْتِقَالَاتِ الذَّهْنِيَّةِ؛ وَعَلَى هَذَا جَرَتْ سُنَّةُ اللَّهِ الَّتِي لَا تَبْدِيلَ لَهَا^٥ وَوَافِقُهُ^٦ وَطَائِفُهُ^٧ الْبِرْهَانُ وَالْكَشْفُ.

نَعَمْ، قَدْ^٨ يَنْدُرُ وَجُودُ نَفْسٍ قُدْسِيَّةٍ وَ^٩ نَشْأَةُ نَبْوِيَّةٍ^{١٠} أَوْ وَلَوِيَّةٍ^{١١}؛ ﴿يَكَادُ زَيْتُهَا يُضْبِئُ﴾^{١٢}، أَيْ زَيْتُ نَفْسِهِ النَّاطِقَةِ الَّتِي^{١٣} لَهَا قُوَّةُ حَدْسِيَّةٍ قُذِفَ فِيهَا نُورُ الْعِلْمِ وَلَوْلَمْ تَمْسَسْهُ نَارُ التَّعْلِيمِ الْبَشَرِيِّ. وَلَيْسَ مَعْنَى هَذَا أَنَّ النَّفْسَ الْقُدْسِيَّةَ^{١٤} تَعْلَمُ^{١٥} الْمَطَالِبَ الْكُسْبِيَّةَ مِنْ دُونِ التَّفَطُّنِ بِمَقْدَمَاتِهَا وَمِبَادِئِهَا؛ كَيْفَ؟ وَقَدْ بُرِّهِنَ^{١٦} فِي مِظَانِهِ أَنَّ الْعِلْمَ الْيَقِينِيَّ^{١٧} بِذِي السَّبَبِ لَا يَحْصُلُ إِلَّا بَعْدَ الْعِلْمِ بِسَبَبِهِ^{١٨}. بَلِ الْمَعْنَى أَنَّهَا [تَتَفَطَّنُ^{١٩}] بِالْمَقْدَمَاتِ بِسُرْعَةٍ، وَمِنْ غَيْرِ تَرْتِيبِ حُدُودِ

(١) دَا: - كَلَّ. (٢) آس: - كَانَ.

(٣) ك، دَا، تَا: الْفَسَادَاتُ / مَج، آس: الْغَشَاوَاتُ. (٤) مَج: رَفَعَ. (٥) لِنِشَارِهِ بِهِ آيَاتِي لَزَجْمِهِ: آيَةُ ٦٢، سُورَةُ الْأَنْزَالِ (٢٣).

(٦) ك، تَا: - وَوَافِقُهُ. (٧) دَا: - وَطَائِفُهُ. (٨) تَا: - قَدْ.

(٩) مَج: - وَ. (١٠) دَا: نَبَوَاتُهُ.

(١١) تَا: وَلَوِيَّةٍ. (١٢) سُورَةُ نُورٍ (٢٤)، آيَةُ ٢٥.

(١٣) مَج، دَا: - الَّتِي. (١٤) تَا: قِيَاسِيَّةٌ.

(١٥) لَصَل: يَعْلَمُ. (١٦) تَا: أَرَاهُنَّ.

(١٧) تَا: الْقِيَاسِيَّةُ.

(١٨) ر، ك: لَصَلَّارُ، ج ٢، ص ٣٩٦ به بعد (الْبَيْنُ مَطْلَبٌ جَدًّا مَحَلٌّ تَأْمَلُ اسْتِ. ر، ك: هَمَانُ، حَاشِيَةُ أَقَايِ طِبَابِطَبَائِي وَسَبْزَوَارِي - عَلَيْهِمَا

الزَّحَاةُ). (١٩) هَمَا نَسَخَهُمَا: يَتَفَطَّنُ.

وُسْطَى، بل ^١ مع تحدّسٍ بالمطالب وإطلاعٍ عليها وعلى مقدّماتها بحسب الكشف. فقد علّم أنّ الجاهل بمقدّمات النتيجة البرهانية الحقّة جاهل بتلك النتيجة البتّة. ومن البديهيّات الجليّة والأمور الواضحة المُنكشفة لكلّ أحدٍ - فضلاً عمّن له أدنى فطنةٍ - أنّ ^٢ مَنْ كان فاقداً لشرائط ^٣ الفضيلة العلمية وموصوفاً بنقائصها وأضدادها، لم يصلح للشيخية واقتداء النَّاس به من جهة مزية علميّة تُؤمّم حصولها له. ولا شكّ أنّ أكثر مَنْ نراه ^٤ في هذا الزّمان ^٥ قد ^٦ نصب نفسه في مقام الخلافة والإرشاد، وتصفيّة الباطن وتَسوية صفوف المريدين، وإعلان أصواتهم بالصّيحة والصّدَى ^٧، وفتح حناجرهم برفع الذّكر ومدّ الصّوت عند الكُبراء ^٨، وتوسيع مناخِرهم بالأنفاس الصّعداء وبالشّهقة ^٩ والنّداء، والتّظلم عن المُنكرين والخُصماء في الدّعاء؛ قد تحقّق فيهم جميعُ الموانع الخمسة المذكورة الّتي هي نقائص شرائط العلم والمعرفة وأضدادها، كما لا يخفى على الزّكيّ المحقّق ^{١٠} والبصير المُحقّق ^{١١} عند ملاحظة شؤونهم وأطوارهم، والتّعمّق في أوضاعهم وأدوارهم.

أمّا أولاً، فلأنّهم كانوا بحسب الخلقة ضُعفاء العقول غليظة الطّبائع عاميّة الفِطَر ^{١٢} جاسية ^{١٣} القلوب غير قابلة للنّقوش العلميّة ^{١٤} ولا مستعدّة ^{١٥} للجلايا

(٢) مع، آس: + كل.

(٤) تا: ترانا.

(٦) مع: من قدر.

(٨) مع: الكبرياء.

(١٠) تا: محقق.

(١٢) مع: عاصية الفكر / تا: الفطرة / آس: النّظر.

(١٤) دا: العملية.

(١) ك: + هي.

(٣) تا: الشرائط.

(٥) آس: + مقن.

(٧) اصل: الصّداء.

(٩) دا: بالشبهة.

(١١) دا: تا: المدقّق.

(١٣) مع: قاسية.

(١٥) دا: مستعبدة.

القدسية، كالحديدية الغير المذابة التي هي ﴿كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً وَإِنْ مِنْ
الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ وَإِنْ مِنْهَا لَمَا يَشْهَقُ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ وَإِنْ مِنْهَا
لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ﴾^١.

وأما ثانياً، فلأنهم مع غلظة طبائعهم وسخافة عقولهم وعدم لطافة
نفوسهم مشتغلين بالذات، ملطخين نفوسهم بالشهوات، صارفين^٢ أعمارهم
في استماع اللسّهوات^٣، وأكل الشبّهات وطعام الظلمة والحكام ورؤساء
الرّسائيق واللصوص وغيرهم من القرويين والبذويين، الذين لا يعرفون
الحلال من^٤ الحرام، ولا ينكرون شيئاً من الخطام ومتاع الأنعام على أي وجه
حصل لهم^٥ بعدما كان مجاناً سهل الوصول^٦ والالتقام.

ومعلوم عند أهل^٧ الحق أن كل شهوة أو خطيئة يرتكبها الإنسان، فيقدر^٨
ذلك يكون معوقاً عن الكمال ممنوعاً عن الاتصال بفيض علمي يرد عليه من
المبدأ الفعّال. فكيف يكون عارفاً إلهياً وعالمياً ربّانياً من كان ديدنه^٩ وعادته
الاشتغال بالذات والشهوات، والاقتراف بالسّيئات، والمزاولة لسائر الحجب
الظلمانية السائرة لوجه القلب عن شهود الحقائق الربّانية وشروق^{١٠} المعارف
الإلهية؟!

(١) سورة بقره (٢)، آية ٧٤.

(٢) تمام نسخها ونسخها جاني به ضررتي است كه در متن آمده است. می توان ترجیه كرد، اما صورت ذیل اصح می نماید:

(٣) «مشتغلون... ملطخون... صارفون» (٣) آس: الشهوات.

(٤) دا: و. (٥) مع: - لهم.

(٦) مع: - الوصول. (٧) تا: - أهل.

(٨) دا: فيقدر. (٩) آس، تا: دينه.

(١٠) آس: سرادق.

وأما ثالثاً، فلأنهم - مع ذلك - معرضون عن درك الحقائق، مُنكرون لِطَوْر^١ العلم ومَسْلَك الحكماء، قائلون صريحاً: إِنَّ الْعِلْمَ حِجَابٌ^٢ وَإِنَّ الْعُلَمَاءَ هُمُ^٣ الْمُبْعَدُونَ عَنْ اللَّهِ. فقل لي^٤، أَيُّهَا الْعَاقِلُ^٥، مَنْ أَيْنَ يَحْصُلُ^٦ لِلْإِنْسَانِ الْعِلْمُ والمعرفة مع إنكاره للعلوم وإعراضه عن المعارف وتنفره عن العلماء؟ فَإِنَّ لِكُلِّ صِنْعَةٍ أَهْلًا يَجِبُ أَنْ يُقْصَدَ فِي تَعْلَمِهَا أَهْلُهَا وَحَامِلُهَا^٧، كَمَا قِيلَ^٨: «اسْتَغْنُوا عَلَى كُلِّ صِنْعَةٍ بِأَهْلِهَا».

ورابعاً^٩ أنهم - مع^{١٠} هذه الْحُجُبِ الظُّلُمَانِيَّةِ - مُحْجُوبُونَ عَنِ الْعُلُومِ الْحَقِيقِيَّةِ والمعارف الرَّبَّانِيَّةِ بِاعْتِقَادَاتٍ عَامِّيَّةٍ^{١١} سَبَقَتْ^{١٢} وَسَيَقَتْ^{١٣} إِلَيْهِمْ مُنْذُ أَوَّلِ الْأَمْرِ فِيمَا نَشَأُوا عَلَيْهِ فِي صُحْبَةِ الْمُعْطَلِّينَ وَالْأُرْذَالِ وَالْجَهْلَةِ وَالْهَمْجِ مِنَ الرُّعَاكِ، كَقَوْلِهِمْ: إِنَّ الْعِلْمَ حِجَابٌ؛ وَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ^{١٤} عَنْ عِبَادَتِنَا، فَأَيَّةُ^{١٥} فَائِدَةٍ فِي إِيقَاعِهَا؟ وَإِنَّ الشَّرِيعَةَ لِأَهْلِ الْحِجَابِ لَا لِلْوَاصِلِينَ؛ وَإِنَّهَا قَشْرٌ، مَا لَمْ يُلْفَظْ لَا يُمَكِّنُ الْوَصُولَ إِلَى لُبِّ الْأَسْرَارِ؛ وَإِنَّ الشَّيْخَ الْفُلَانِيَّ كَانَ يَتَكَلَّمُ مَعَ اللَّهِ مِرَاراً؛ إِلَى غَيْرِ ذَلِكَ مِنَ الْكَلِمَاتِ الْوَاهِيَةِ وَالْأَقْوَالِ^{١٦} الْبَاطِلَةِ الَّتِي اشْتَغَلَتْ بِهَا نَفُوسُهُمْ^{١٧} فِي أَوَّلِ الْأَمْرِ، وَشَعَفُوا بِتَكَرِيرِهَا وَسَمِعُوا تَحْسِينَاتِ الْعَوَامِّ فِيهَا وَاعْتَادُوا بِالِانْتِقَاشِ

(٢) دا: - حجاب.

(١) مج: بطور.

(٤) تا: - لي.

(٢) تا: - هم.

(٦) دا: حصل.

(٥) تا: الغافل.

(٧) اصل: أهلها وحاملها / مج: حاملها / دا: جاهليها.

(٩) تا: رافعها.

(٨) آس: - قيل.

(١١) آس: + لهم و.

(١٠) مج: على.

(١٣) تا: سبقت وسبقت / آس: - وسبقت.

(١٢) مج، دا: + لهم.

(١٥) آس، تا: فأني.

(١٤) دا: + عن العالمين و.

(١٧) آس: نفوسهم بها.

(١٦) تا: أقول.

بغير الحق بسببها.

ومن هذا القبيل تُرْهاتُ بعض المتصوّفة وشطّحاتهم التي لا معنى لها؛ وهم أبدأ^١ مشتغلون^٢ بتكريرها وتذكيرها، وسائر ما^٣ يجري مجرى^٤ هذه الواهيات من أضغاث أحلامهم والصُّور^٥ التي يرونها في منامهم، ثم ينقلونها لغيرهم ممّا لا تعبير لها ولا معنى يعترّيها، بل أكثر ما يقولونه^٦ في اليقظة أيضاً^٧ من قبيل^٨ الأحلام^٩. فقل^{١٠} لي^{١١}، أيّها العاقل الخبير، إذا انسطر^{١٢} في قلب إنسان^{١٣} هذه الصُّور^{١٤} التي لا معنى لها والنقوش التي^{١٥} لا طائل تحتها بحيث لا يمكن انمحاؤها أبدأ من الاعتقادات الواهية والتّخيّلات الفاسدة والأحلام الشّيطانيّة، كيف ومتى ينتقش^{١٦} نفسه بصور المعقول أو المنقول وقد اعوجّت بالآراء الفاسدة؟ فما لم ينمَحِ هذه النقوش الواهية الباطلة عن لوح النفوس^{١٧}، لا يتجلّى لها صور الحقائق العلميّة.

وخامساً أنهم - مع هذه الموانع^{١٨} التي يستحيل معها انكشاف العلوم^{١٩} - لو فُرض أنها تهذّبت نفوسهم وصارت نقيّة كما خلق أولاً بالفرض والتّقدير، متى

- | | |
|---------------------|--------------------------------|
| (١) مع: - أبدأ. | (٢) ك، تا: + أبدأ. |
| (٣) مع: - ما. | (٤) آس: - مجرى. |
| (٥) تا: صور. | (٦) آس: يقولون. |
| (٧) ك، تا: - أيضاً. | (٨) مع، دا، آس، تا: + أضغاث. |
| (٩) آس: أحلامهم. | (١٠) تا: وقل. |
| (١١) مع: يا. | (١٢) مع: نظر. |
| (١٣) تا: الإنسان. | (١٤) مع، تا: الصورة. |
| (١٥) ك، تا: - التي. | (١٦) مع: + في. |
| (١٧) دا: النفس. | (١٨) آس: - الباطلة .. الموانع. |
| (١٩) مع: + و. | |

يُمْكِنُهُم الوصول بمطلوب من المطالب العلمية مع الجهل بالجهة التي يقع منها العُثور على ذلك المطلوب؟ وقد بيّنا أن كلَّ مطلوبٍ كسبيٍّ له جهةٌ مخصوصة ومقدمات سابقة لا يُمكن التَّوصُّلُ إليه إلا بالتَّوسُّلِ إلى تلك المبادئ، سواء حصلت^٢ بطريق حدسيٍّ، كما للأنبياء والأولياء؛ أو بطريق فكريٍّ^٣، كما للحكماء والعلماء؛^٤ وأتى يتيسَّر لهم الرُّجوع إلى الفطرة^٥ الأصلية ثم الاشتغال بكسب العلوم وتحصيل المعارف في مدَّة قليلة؟ وأين لهم^٦ هذه المهلة من العمر، وقد انقضت أيامهم وتصرَّمت أعمارهم في الاشتغال بغير الحق؟ «وكلُّ^٧ ميسرٍ لما خلق له». ﴿وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾^٨.

كشف غطاء^٩

إنَّ بين مذهب التَّحقيق^{١٠} و^{١١} مشرب الزُّنديق فرقاناً مُبيناً^{١٢} يَعرفه أهلُ النَّظر الدَّقِيق والفكر العميق. ومن الأمور المقرَّرة عند أصحاب المعرفة والدين، المنكشفة عند أولياء الكشف واليقين أنَّ النَّفس إذا غَمِيت عن أمرٍ مَرَجَعُهَا وعالمها وَخَفِيَ عليها معرفة مبدئها ومعادها، اشتغلت عند ذلك بالمحسوسات واستغرقت في أبحر^{١٣} الشَّهوات^{١٤} ونسيَتْ ذاتها وتوهَّمت أنَّه لا وجودَ لشيءٍ إلا

(١) ك، تا: الوصول.

(٢) تا: حصل.

(٣) مج: قدسي.

(٤) دا: + ولا.

(٥) تا: النظرة.

(٦) تا: انهم.

(٧) دا: كلفاً.

(٨) سورة بقره (٢)، آية ٢١٢، سورة نور (٢٤)، آية ٤٦.

(٩) ك، تا: فصل / دا: - كشف غطاء.

(١٠) تا: المحققين.

(١١) دا: - و.

(١٢) دا: فرقاً بيناً / تا: بيناً.

(١٣) دا: بحر.

(١٤) هـ: نسخها بجزء: الشَّهوانيات.

للجسيات ولا اعتماداً إلا على المشاهدات التي ينالها الحواس الظاهرة من^١ الدنياويات. ولو توقفت أمور الآخرة، لتوهمتها^٢ بعينها كالدنيا وزهراتها وشهواتها على^٣ وجه أدوم وأزهر. فلها يركن بحسب طبيعتها إلى الدنيا ويرضى بها ويطمئن إليها، ويأيس من الآخرة وينسى أمر المعاد، كما ذكر الله (تعالى) فقال: ﴿رَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاطْمَأْنُوا بِهَا﴾^٤، وقال: ﴿يَنسُوا مِنَ الْآخِرَةِ كَمَا يَنسَى الْكُفَّارُ مِنْ أَصْحَابِ الْقُبُورِ﴾^٥.

وأعظم حجاب النفس عن ربها إنما هو جهالتها بجوهرها وعالمها ومبدئها ومعادها؛ وإن جهالتها إنما هي من الضد^٦ والطبع الذي^٧ يركب^٨ على ذاتها و^٩ نَقَذَ في جوهرها بسبب سوء أعمالها وقبح أفعالها^{١٠} ورداءة أخلاقها وملكات^{١١}ها، كما مر من الاستشهاد بقوله (تعالى^{١٢}): ﴿كَأَلَّا بِلْ زَانٍ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾^{١٣}. وأما اعوجاجها، فهو من أجل الآراء الفاسدة، كما قال^{١٤} (تعالى): ﴿فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ﴾^{١٥}.

واعلم أن النفس ما لم تزهد في هذه الشهوات الدنياوية واللذات الحيوانية لا تبصر ذاتها النيرة؛ ولا يفتح لها أبواب السماء، ولا يتراءى في ذاتها الأشياء^{١٦}.

(٢) مع: لقد همتها.

(٤) دا: نكرم.

(٦) سورة ممتعه (١٠)، آية ١٢.

(٨) مع: - الذي.

(١٠) دا: - و.

(١٢) تا: - تعالى.

(١٤) ك، تا: + الله.

(١٦) دا: - الأشياء.

(١) آس: في.

(٣) ك، دا: - على.

(٥) سورة يونس (١٠)، آية ٧.

(٧) اصل: الضد.

(٩) مع، آس: تركب / دا: ركب.

(١١) تا: أقوالها.

(١٣) سورة مطففين (٨٢)، آية ١٤.

(١٥) سورة صف (١١)، آية ٥.

الشَّرِيفَةُ اللَّطِيفَةُ الشَّهِيدَةُ الَّتِي فِي عَالَمِهَا وَالصُّورُ الْحَسَنَةُ^١ وَاللِّذَاتُ الْبَهِيَّةُ
الْآخِرِيَّةُ الَّتِي وَصَفَهَا اللَّهُ (تعالى) بقوله^٢: ﴿فِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ^٣ الْأَنْفُسُ وَتَلَذُّ
الْأَعْيُنُ وَأَنْتُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾^٤ و^٥ قال^٦: ﴿فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مِمَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ
أَعْيُنٍ جَزَاءُ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾^٧.



مركز تحقيقات وکتابت وعلوم اسلامی

(١) دا: الحسنة.

(٢) اصل: تشتهي.

(٥) دا: فما.

(٧) سورة سجدہ (٢٢)، آية ١٧.

(٢) دا، تا: + و.

(٤) سورة زخرف (٤٢)، آية ٧١.

(٦) دا: + تعالى / تا: + الله تعالى.

المقالة الأولى^١

في أن لا رتبة عند الله^٢ أجل من
المعرفة بذاته وصفاته وأفعاله
وأن العارف هو العالم الرباني
وأن كل من هو أعلم فهو أعرف
وأقرب عند الله



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

هذه ^١ الدَّعْوَى غَنِيَّةٌ عن البيان عند ذَوِي البَصائر، وقد مرَّ من الكلام ما يَنكشِف به هذا المقامُ من جهة ^٢ أنَّ أفضلَ أجزاء الإنسان هو القلب الحقيقي؛ وهو شيء غير منقسم ليس تمامه وكماله إلا بالعلم والمعرفة؛ ولا شك أنَّ أفضلَ المعلومات هو البارئ (جلَّ ذكره) ^٣؛ فكمال هذا الأمر البسيط الإنساني الذي هو رئيس سائر القوى والأعضاء بالعلم بالله، لا بالأكل والشرب وسائر الأفاعيل والانفعالات ^٤ التي هي كمال سائر القوى والأجسام. ﴿فَمَا وَجَدْنَا فِيهَا غَيْرَ بَيْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ﴾ ^٥. فظهر من هذا أنَّ أفضلَ النَّاسِ مَنْ صَرَفَ ^٦ عمره في تعمير القلب بذكر الله: ﴿إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مِنْ آمَنَ بِاللَّهِ﴾ ^٧.

وكان أفضل الأنبياء (ص) مأموراً باستزادة العلم في قوله تعالى ^٨: ﴿وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْماً﴾ ^٩. ومن الألفاظ المنقولة عنه (ص): «كلَّ يومٍ لا أزدادُ فيه علماً فلا بُورك ^{١٠} في صباح ذلك اليوم». فإذا كان حال ^{١١} أفضل الخلق كذلك، فما حال غيره؟

(٢) آس :- جهة.

(٤) تا: الانتقالات.

(٦) مع :- من صرف.

(٨) مع :- تعالى.

(١٠) دا: + ما.

(١) ك، دا: وهذه.

(٢) دا: تعالى.

(٥) سورة ذاريات (٥١)، آية ٢٦.

(٧) سورة توبه (٩)، آية ١٨.

(٩) سورة طه (٢٠)، آية ١١٤.

(١١) مع :- حال.

وقد ذكرنا أنَّ هذا العلم ليس يلزم أن يكون من العلوم الظاهرة التي أكبَّ عليها أهل البحث، بل ما ينكشف للعارف من أحوال القيومية وكبرياء الربوبية وترتيب نظام الوجود وعوالم الملكوت وأحكام البرازخ العلوية والسلفية وأسرار السماويات والأرضيات، كما قال الله سبحانه: ﴿قُلْ أَنْزَلَهُ الَّذِي يَعْلَمُ السِّرَّ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾^١.

ثم ليس كل ما يحيط به علوم المحققين مما^٢ يمكن استبداءه في حيز العبارات. كيف؟ وقد حرّم إفشاء سِرِّ القدر على ما هو المنقول من الرسول (ص) بقوله: «القدر سرُّ الله فلا تُفشوه». ورُبَّ علم لا شبهة للعارف في تحقيقه، ومع ذلك يحزّم عليه كشفه لأحد من الناس. وأنت كما علمت أنَّ من جملة مملكة الآدمي ليس إلا جزء واحد يستعدّ^٣ تحمّل الأمانة^٤، والباقي بمعزل عنه؛ فقس عليه حال معمورة واحدة من الدنيا، فاحكم بأن وجود العارف أعزّ من الكبريت الأحمر.

(١) سورة الفرقان (٢٥)، آية ٦.

(٤) ك، دا، تا: عن.

(٦) آس: - يستعدّ.

(١) ك، دا، تا: تعالى.

(٣) آس: بما.

(٥) مع، آس: جزءاً واحداً.

(٧) آس: تحمل الإمامة.

فصل ١ [١١]

في أن من شرع في المجاهدة والريضة^٢ قبل إكمال^٣
المعرفة وإحكامها بالعبادات الشرعية فهو ضالٌّ^٤
مضلٌّ وغاوٍ^٥ مُغْوٍ، والجلوس معه^٦ في^٧ مجلس
جماعته وحضور مُريديه مُمِيتٌ للقلب ومُفسِدٌ للدين
وضارٌّ بعقائد المسلمين^٨

اعلم أن العبادة على ضربين: بدني وقلبي، جهري وسري.
أما الأولى - وهي الشريعة الناموسية - باتّباع صاحب الشريعة والانقياد

(٢) دا: المجاهدات والرياضات.

(٤) ك، تا: و / دا: + أ.

(٦) ك، تا: - معه.

(٨) مع: + فصل / دا: + و.

(١) دا: - فصل.

(٢) ك: كمال.

(٥) ك، تا: + و.

(٧) مع، آس: - في.

إلى أوامره ونواهيه، والمُساوغة إلى ما جاء به^١ الرّسول، والإيمان بما قضى الله وحكم، والتّصديق بما وعدّه الشّارع وأوعده للمطيع والعاصي، ورجاء الثّواب الجزيل والأجر الجميل لمن أطاع الحقّ واستجار إلى مولاه وتقرّب إلى الله (سبحانه)^٢، وسائر ما ذكر الرّسول وأوصياؤه (عليهم السّلام) من قبل الحقّ (تعالى) أنّ ذلك يُرضيه^٣ (تعالى)^٤ من القرابين^٥ والعبادات والطّهارة والصلوات والصّوم^٦ والزّكاة والحجّ والجهاد، والسّعي إلى البيوت العامرة والبقاء الطّاهرة^٧، والإقرار بكتب^٨ الله ورسله وملائكته ووحيه، وما شاكل ذلك من مُوجبات أحكام الشّرائع^٩، وإقامة النّواميس، والتّضرّع إلى الله (تعالى)^{١٠} بالدّعاء والابتهال في وقت الجُموع والجماعات في الأعياد والجمعات^{١١} وعند ظهور الآيات.

وأما العبادة الثّانية، فهي العبادة الذاتيّة والعبوديّة الحكميّة والطّاعة المملوكيّة التي مُعظّمها معرفة الحقّ الأوّل وما يليه من المُقرّبين والأنبياء والمُرسلين والأوصياء المُطهّرين، والعلم بكيفيّة اتّبعات الرّسل ونزول الكتب؛ ومعرفة النفس الإنسانيّة وصيرورتها في المعاد؛ إمّا في سلك^{١٢} الملائكة المقدّسين إن سلك طريق المعرفة والسّداد، وإمّا من جملة البهائم أو^{١٣} الشّياطين إن اتّبعَت الأهواء^{١٤} وانحرفت عن الصّراط المستقيم؛ ومعرفة

(٢) ك، دا، تا: تعالى.

(١) مع: جاء.

(٤) آس: - تعالى.

(٣) مع: مرضية.

(٦) ك، دا، تا: الصّيام.

(٥) ك، تا: القرينات.

(٨) دا: بكتاب.

(٧) آس: الطّاهرة.

(١٠) دا: - تعالى.

(٩) تا: الشّرع.

(١٢) مع: + على.

(١١) مع: الجماعات.

(١٤) تا: الهوام.

(١٣) آس: و.

المعادَيْنَ الرُّوحَانِيَّ والجِسْمَانِيَّ وأحوالِ طبقات النَّاسِ يومَ القيامة، على ما هو مُفَصَّلٌ^١ في الرُّمُوزِ الإلهية والإشارات^٢ النبوية والخُطْبِ والمواعظ^٣ الولوية^٤؛ ثُمَّ الأعمال والعبادات الَّتِي مَبْنَاهَا هَذِهِ المعارف والرياضة^٥ المُنبِعثَةُ عن المعرفة، وهي متوجِّهة نحو أغراض ثلاثة:

الأوَّل تركُّ الالتفاتِ إلى ما دون الحقِّ وعزلُها عن سُنَنِ الإيثار؛ ويُعَيَّن عليه الزُّهْدُ الحقيقي، والاتِّقاءُ عن كلِّ خاطر يَرِدُ^٦ على قلب^٧ السَّالِك، ويجعله ماثلاً إلى غير الحقِّ ويجرُّه إلى الجَنَبَةِ^٨ السَّافِلَةِ.

والثَّانِي استخدامُ القُوَى النَّفْسِيَّةِ والبدنيَّةِ فيما خُلِقَتْ^٩ لأجله وإعمالُ الجميع في الأمور المناسبة للأمر القُدْسِيَّ، لِيَتَجَذَّبَ مع القلب^{١٠} بالتَّعْوِيدِ^{١١} من جَنَابِ^{١٢} الغرور^{١٣} ومَعِينِ الدُّثُورِ إلى جَنَابِ الحقِّ وَمَنْبِغِ الخير والسُّرُور؛ ويُعَيَّن عليه سَمَاعُ المواعظ وخطاباتِ المتألهين بعباراتٍ بليغةٍ يَسْمَعُهَا من القائل الذَّكِيُّ، فَإِنَّهَا أَعْظَمُ نَفْعاً^{١٤} في التَّوَعُّبِ والتَّرهيبِ مِنْ كَثِيرٍ من^{١٥} البُرْهَانِيَّاتِ، لَأَنَّهَا تُحَرِّكُ^{١٦} النَّفْسَ تحريكاً لطيفاً، خصوصاً إذا كانت مع الألحان المُسْتخدَمة لِقُوَى النَّفْسِ في الأمرِ العَالِي.

- | | |
|----------------------------|----------------------------------|
| (١) مع: مفضل. | (٢) ك: إشارات / تا: إشارة. |
| (٣) دا: المواعظ. | (٤) تا: الولولة. |
| (٥) آس: الرياضية. | (٦) آس: ترد. |
| (٧) مع: - قلب. | (٨) مع: الجنة / تا: التَّحِيَّة. |
| (٩) ك، دا، تا: خلق. | (١٠) ك، دا، تا: مع القلب لينجذب. |
| (١١) ك، دا: بالتَّعْوِيدِ. | (١٢) مع: أخبار. |
| (١٣) ك، تا: - الغرور. | (١٤) تا: نوعاً. |
| (١٥) دا: - من. | (١٦) ك: يحرك / مع: تحركت. |

والثالث تلطيف السر لقبول^١ تجليات الحق وتصيير^٢ النفس مرآة مجلوة يحاذي بها^٣ شطر^٤ الحق؛ ويُعين عليه الفكر اللطيف والعشق العفيف^٥.
فقد تحقق^٦ وتبين مما ذكرناه من كيفية العبودية العقلية والسلوك القدسي أنه لا يجوز ولا يتيسر للإنسان - متى كان مقصراً في العبادات الشرعية - أن يتعرض لشيء من العبادات الحكيمة والرياضات السلوكية والمجاهدات التصوفية، وإلا هلك وأهلك وضل وأضل وغوى في غيابة جب^٧ الهوى.

روى الشيخ العالم أمين الإسلام أبو جعفر محمد بن^٨ يعقوب الكليني في كتاب الكافي عن أبي عبد الله (عليه السلام)، قال: قال رسول الله (ص): «مَنْ عَمِلَ عَلَى غَيْرِ عِلْمٍ كَانَ مَا يُفْسِدُ أَكْثَرَ مِمَّا يُصْلِحُ»^٩. والأحاديث في هذا الباب كثيرة. وقد ورد عن الرسول^{١٠} (عليه وآله الصلوة والسلام) أنه قال: «مَا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلِيًّا جَاهِلًا». وقال أيضاً: «قَصَمَ ظَهْرِي رَجُلَانِ: عَالِمٌ مُتَهَنِّكٌ وَجَاهِلٌ مُتَنَسِّكٌ». وقيل شعراً:

فساد كبير عالم متهتك وأعظم منه جاهل متنسك
هما فتنة للعالمين عظيمة^{١١} لمن بهما في دينه يتمسك

(١) ك. تا: بقبول.

(٢) مع، تا: تصيير.

(٣) ك. تا: لها.

(٤) ك. تا: شطره.

(٥) تا: اللطيف.

(٦) تا: + قد.

(٧) ك. تا: المحجب / مع: الجب.

(٨) ك. تا: - بن.

(٩) تا: يضيع / كافي، ج ١، كتاب فضل العلم، ص ٤٤.

(١٠) تا: رسول الله.

(١١) ك. دا، تا: عظيم.

تنبيه وتفهم^١

إِنَّ الَّذِينَ نَصَبُوا أَنْفُسَهُمْ فِي هَذَا الزَّمَانِ فِي مَقَامِ الْإِرْشَادِ وَالْخَلَاةِ جُلَّهُم،
بَلْ^٢ كُلَّهُم، حَمَقَى جَاهِلُونَ بِأَسَالِيبِ^٣ الْمَعْرِفَةِ وَالرُّشَادِ وَاسْتِكْمَالِ النَّفْسِ
وَاسْتِقَامَتِهَا فِي السُّدَادِ. وَأَكْثَرُهُمْ ذَهَبُوا^٤ إِلَى^٥ مَنَعِ الصُّورِ الْإِدْرَاكِيَّةِ وَسَدِّ أَبْوَابِ
الْمَعَارِفِ وَالْعُلُومِ، الَّتِي هِيَ الْأُمُتِلَةُ لِلْأَعْيَانِ الْخَارِجِيَّةِ، زَعَمُوا مِنْهُمْ أَنَّ هَذَا الْعَمَلُ
مِنَ الطَّالِبِ هُوَ الَّذِي^٦ يُعِيدُهُ^٧ لِلتَّوَجُّهِ^٨ نَحْوَ الْمَبْدَأِ الْفَيَاضِ؛ وَلَمْ يَعْلَمُوا أَيْضاً أَنَّ
عِزْلَ الْمَدَارِكِ وَالْقُوَى الْعَقْلِيَّةِ وَالْوَهْمِيَّةِ وَالْخَيَالِيَّةِ عَنْ أَفَاعِيلِهَا وَآثَارِهَا بِالْكَلِّيَّةِ
مُحَالٌ؛ وَلَمْ يَتَفَقَّنُوا بِأَنَّ عِزْلَهَا عَنْ تَحْصِيلِ مَا لَهَا مِنَ الْكَمَالَاتِ يُوجِبُ رُكُونَهَا إِلَى
صُورٍ مُشَوَّشَةٍ يَخْتَرَعُهَا الْخَيَالُ. وَذَلِكَ هُوَ الظُّلْمُ وَالْوَبَالُ^٩ وَالضَّلَالُ وَالْإِضْلَالُ؛
وَهُمْ مَعَ هَذَا يُسَمُّونَ ذَلِكَ مَعَايِنَةً وَمَكَاشِفَةً.

مركز تحقيقات كميتر علوم اسلامی

وهم وتزييف^{١٠}

إِنَّ بَعْضَ الْبَطَّالِينَ^{١١} الْفَرِغِ^{١٢} الْهَمِّ الْمُعْطَلَةِ النَّفُوسِ اسْتَنَقَلُوا^{١٣} الْمَجَاهِدَةَ
وَالرِّيَاضَةَ وَالِاشْتِغَالَ^{١٤} بِطَلَبِ الْعُلُومِ الْحَقِيقِيَّةِ وَكَسَبِ الْمَعَارِفِ الْيَقِينِيَّةِ، وَلَمْ

(١) ك، تا: فصل / دا: - تنبيه وتفهم.

(٢) تا: بآيات.

(٣) اصل، ك، دا، آس: + أن.

(٤) مع: يعيده.

(٥) تا: المعبال.

(٦) مع: الطالبين.

(٧) مع، دا، آس: اشتغلوا.

(٨) ك، تا: جل.

(٩) تا: ذهب.

(١٠) ك، تا: - هو الذي.

(١١) دا: المتوجه.

(١٢) دا: - وهم وتزييف / تا: ترسييف.

(١٣) ك، + لهم / تا: المفرغ لهم / اصل: الفرغ.

(١٤) مع: الأشغال.

تَسْمَح^١ نفوسهم - لقصورها عن درك الحقائق وانحطاطها عن الوصول إلى ما
ابتغاه الأصفياء والعلماء - بأن^٢ اعترفوا على حقية^٣ العلوم وعُلُوّ درجة حاملها؛
بل^٤ زعموا - لنقص^٥ فطرتهم^٦ وخُبث دُخْلَتهم^٧ ودَغَلِ جوهرهم - أن ليست حقيقة
شيء من الأشياء معلومة لأحد من الناس، وأن العلوم حُجُبٌ عن الوصول^٨. ولم
يَعْلَمُوا أَنَّ العلم صفة سيّد المرسلين، وأفضل أعمال الأوصياء المرّضيين، وهو
على التحقيق شَطْرُ^٩ عظيم من صفات المؤمنين و^{١٠} مَتْنُ متين من الدين، وثمرة
مجاهدة^{١١} المتّقين، وحاصل رياضات العابدين. والجهل والغواية، إذا كان
مَشْفُوعاً بالعناد والإصرار وطلب الرياسة والاستكبار، من السُّموم القاتلة
والمهلكات الدامغة والخبائث^{١٢} المبعّدة عن جوار ربّ العالمين، المنخرطة
بصاحبها في سلك الشياطين، ومن الأبواب^{١٣} المفتوحة إلى ﴿نَارُ اللَّهِ الْمَوْقَدَةُ﴾
التي تَطْلُعُ عَلَى الْأَفْنِةِ^{١٤}.

كما أَنَّ المعارف و^{١٥} الأخلاق الجميلة والآداب المرّضية، هي الأبواب
المفتوحة إلى نعيم الجنان وجوار الرحمن؛ فالجهل^{١٦} والإصرار وطلب العُلُوّ
والاستكبار وسائر الاعتقادات الرديّة والآراء الفاسدة كلّها نيرانات مُلْتَهَبَةٌ في

(١) دا: تسنح.

(٢) تا: - بأن.

(٣) آس: تا: حقيقة.

(٤) مج: آس: - بل.

(٥) تا: النقص.

(٦) مج: التفلن وظهرتهم.

(٧) تا: دفعهم.

(٨) تا: الوصول.

(٩) دا: شرط.

(١٠) مج: آس: - شطر عظيم من صفات المؤمنين و.

(١١) تا: المجاهدين.

(١٢) آس: الخبائث.

(١٣) ك: تا: + الله.

(١٤) سورة قُمَزَة (١٠٤)، آيات ٦ و ٧.

(١٥) ك: في / تا: العارف في.

(١٦) ك: فجهل.

نفوس مُعْتَقِدِيهَا، وَحَرَاقَاتُ مُشْتَعِلَةٍ فِي قُلُوبِهِمْ مُؤَلِّمَةٌ لَهَا^١ إِلَى وَقْتٍ مَعْلُومٍ،
وَمُعَذِّبَةٌ لَهَا إِلَى أَجَلٍ^٢ مَعْدُودٍ، وَمُهْلِكَةٌ لَهَا وَمُهَوِّیَةٌ لَهَا بَعْدَ ذَلِكَ إِلَى الْجَحِيمِ.
وَالْأَخْلَاقُ الْخَبِيْثَةُ أَمْرَاضُ الْقُلُوبِ وَأَسْقَامُ النَّفُوسِ، إِلَّا أَنَّهُ^٣ مَرَضٌ يُفَوِّتُ^٤
حَيَاةَ الْأَبَدِ؛ وَأَنْتَى مِنْهُ الْمَرَضُ الَّذِي لَا يُفَوِّتُ إِلَّا حَيَاةَ الْجَسَدِ؟ وَمَهْمَا اشْتَدَّتْ عَنَایَةُ
أَطْبَاءِ الْأَبْدَانِ بِضَبْطِ^٥ قَوَانِينِ مَعَالِجَةِ الْأَبْدَانِ وَحَفَظِ صِحَّتِهَا وَدَفْعِ^٦ الْأَمْرَاضِ
عَنْهَا، وَلَيْسَ فِي مَرَضِهَا إِلَّا قَوْتُ حَيَاةٍ فَانِيَةٍ؛ فَبِالْخُضْرُورَةِ^٧ يَكُونُ عَنَایَةُ أَطْبَاءِ
النَّفُوسِ - الَّذِينَ هُمُ الْأَنْبِيَاءُ وَالْأَوْلِيَاءُ (عَلَيْهِمُ السَّلَام) - بِضَبْطِ^٨ قَوَانِينِ الْعِلَاجِ
لَأَمْرَاضِ النَّفُوسِ، الَّتِي مُعْظَمُهَا الْجَهْلُ وَخُصُوصاً إِذَا كَانَ رَاسِخاً وَفِيهَا قَوْتُ
حَيَاةٍ بَاقِيَةٍ، أَشَدُّ وَأَوْلَى. وَهَذَا النَّوْعُ مِنَ الطَّبِّ تَعْلُمُهُ وَاجِبٌ عَيْنِيٌّ عَلَى كُلِّ ذِي لُبٍّ.
وَإِنَّمَا^٩ ابْتَلَيْ بِهَذَا الْمَرَضِ الْمُعَذِّبِ^{١٠} النَّفْسَ^{١١} وَالْمَوْلِمَ لِلْقَلْبِ أَكْثَرَ مَنْ
تَرَكَ ذِكْرَ اللَّهِ وَاشْتَغَلَ بِغَيْرِ اللَّهِ، مُغْرِضاً عَنْ مَعْرِفَتِهِ وَكَيْفِيَّةِ صِفَاتِهِ وَأَفْعَالِهِ
وَنَظْمِهِ^{١٢} الْوُجُودِ^{١٣} عَلَى أَحْكَمِ نِظَامٍ وَأَتَقَنَ تَرْتِيبٍ.
وَذَكَرَ اللَّهُ لَيْسَ مَجْرَدَ تَلْفَظِ اللِّسَانِ بِالْخُرُوفِ وَالْأَصْوَاتِ، كَمَا هُوَ عَادَةُ
الْمُنْتَسِبِينَ^{١٤} إِلَى أَهْلِ التَّوْحِيدِ فِي عُرْفِ أَبْنَاءِ الزَّمَانِ؛ فَإِنَّ هَذَا تَوْحِيدَ^{١٥} لَفْظِيٍّ لَا

(٢) تا: الرجل.

(١) دا: بها / تا: - لها.

(٤) ك، دا: + على.

(٣) مع: لَأَنَّهُ.

(٦) آس: رفع.

(٥) تا: لضبط.

(٨) تا: لضبط.

(٧) مع: فيصيب / آس: فيجب أن.

(١٠) تا: المعتذب.

(٩) تا: - إنما.

(١٢) ك، تا: نظم.

(١١) مع: آس، تا: - و.

(١٤) ك: المعتشبين.

(١٣) ك، تا: - الوجود.

(١٥) ك، تا: - فإن هذا توحيد.

يَنْتَفِعُ بِهِ^١ أَحَدٌ^٢ فِي عَالَمٍ^٣ الْآخِرَةِ وَصُقِّعَ الرُّبُوبِيَّةُ، بَلْ نَفْعُهُ لَا يَتَعَدَّى مِنْ عَالَمِ
الْأَلْفَاظِ وَالْأَصْوَاتِ وَعَالَمِ الْأَسْمَاعِ وَالْأَذَانِ الْمُتَعَلِّقَةِ بِالْمَسْمُوعَاتِ. وَقَدْ تَقَرَّرَ فِي
الْعُلُومِ الَّتِي يُبْحَثُ فِيهَا عَنِ الْعِلَلِ وَالْغَايَاتِ أَنَّ غَايَةَ كُلِّ شَيْءٍ هِيَ مَا^٤ يُجَانِسُهُ
وَيُشَاكِلُهُ. فْغَايَةُ التَّوْحِيدِ السَّمْعِيِّ هُوَ مَجْرَدُ السَّمْعِ الَّذِي يَكُونُ كَمَالاً وَزِينَةً^٥
لِلْأَسْمَاعِ^٦؛ كَمَا أَنَّ إِرَاءَةَ الرَّجُلِ شَخْصَهُ مَوْحِداً غَايَتُهُ مُرَآةٌ ظَاهِرٌ^٧ التَّوْحِيدِ
وَدَعْوَاهُ، لَا حَقِيقَتَهُ^٨ الَّتِي هِيَ رُوحُهُ وَمَعْنَاهُ. فَالْشُّفْعَةُ وَالرِّيَاءُ ثَمَرَتَانِ
حَاصِلَتَانِ مِنَ التَّوْحِيدِ اللَّفْظِيِّ وَالصُّورِيِّ، إِنَّمَا يَنْتَفِعُ صَاحِبُهُمَا^٩ بِهِمَا نَفْعَ سَائِرِ
الْأُمُورِ الْمَحْسُوسَةِ الْجِسْمَانِيَّةِ وَالْأَشْيَاءِ الْخَسِيسَةِ الْحَيَوَانِيَّةِ^{١٠}، الَّتِي هِيَ
أَسْبَابٌ لِلْمَعِيشَةِ^{١١} الدُّنْيَاوِيَّةِ وَمُوصِلَاتٌ إِلَى الْمَطَالِبِ الْجَسْمِيَّةِ^{١٢} مِنَ اللَّذَاتِ
الْعَاجِلِيَّةِ لِلقُوَى الْبَدَنِيَّةِ.



مركز البحث والنشر كشف وتوضيح^{١٣}

إِنَّ مِنْ الْأَلْفَاظِ الْمَشْتَرَكَةِ، الَّتِي يَوْجِبُ^{١٤} إِجْمَالُهَا وَاشْتِرَاكُهَا الْمَغَالَطَةَ
لِلْأَكْثَرِينَ، هُوَ لَفْظُ «الذِّكْرُ» وَ«التَّذْكِيرُ». وَقَدْ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ^{١٥} وَتَعَالَى: ﴿وَنُكِّرُ قَائِلُ

- | | |
|-------------------------------------|--------------------------------|
| (١) مع: بها. | (٢) تا: لا ينوع لأحد. |
| (٣) مع: علم. | (٤) آس: - ما. |
| (٥) ك: رتبة. | (٦) مع: - الذي... للأسماء. |
| (٧) آس: - ظاهر. | (٨) مع: حقيقة. |
| (٩) آس: صاحبها. | (١٠) مع، آس: الحيوانية الحسية. |
| (١١) مع: المعيشة. | (١٢) مع و آس: الحسية. |
| (١٣) ك، تا: فصل / دا: - كشف وتوضيح. | (١٤) مع، آس: توجب. |
| (١٥) ك، دا، تا: - تبارك. | |

الذِّكْرُ تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ»^١. وقد ورد^٢ في الثناء على مجالس الذكر أخبار كثيرة، مِنْ ذَلِكَ مَا رَوَى أَنَّهُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (عليه وآله الصَّلوة والسلام): «إِنَّ لِلَّهِ مَلَائِكَةً سَيَّاحِينَ فِي السَّمَاوَاتِ، سِوَى مَلَائِكَةِ الْخَلْقِ؛ إِذَا رَأَوْا مَجَالِسَ الذِّكْرِ، يُنَادِي بَعْضُهُمْ بَعْضًا: أَلَا هَلُمُّوا إِلَى بُغْيَتِكُمْ؛ فَيَأْتُونَهُمْ وَيَحْفُوفُونَ بِهِمْ وَيَسْمَعُونَ؛ أَلَا فَادْكُرُوا اللَّهَ وَادْكُرُوا أَنْفُسَكُمْ»^٣.

والغرض منه معرفة الحق الأول، والتَّنبُّهُ^٤ على حقيقة النفس وعيوبها وآفات الأعمال ومفسدات الأفعال، ومعرفة إلهامات الحق ووجه الاجتلاب لها وخواطر الشيطان ووجه الحذر منها، ومعرفة العبودية لله (تعالى)^٥ وكيفية تقصير العبد في حمده وشكره والرضا بقضائه وقدره، وتعرف حقارة الدنيا وعيوبها وتصرفاتها^٦ وفنائها وقلة عهدها وبقائها^٧، وخطر الآخرة وأحوالها ودرجات النفوس بعد الموت وأحوالها. فهذا هو معنى «الذكر» الحقيقي.

وفي التعبير عن معرفة الحق وصفاته وعلم النفس وسيماتها بـ «الذكر» سرٌّ خفي يعلمه العارفون بأذواقهم، دون الجاهلون والمتشبهون بأهل الحق في مجالسهم وأسواقهم. وهذا هو التذكير المحمود شرعاً الممدوح عقلاً، الذي دلَّ عليه البرهان الكشفى ووَرَدَ عليه الحثُّ الشرعى في حديث أبي ذرٍّ (رضي الله عنه)، حيث ورد أَنَّهُ قَالَ^٨ (صلى الله عليه وآله): «مَجْلِسُ ذِكْرِ أَفْضَلٍ مِنْ صَلَاةِ أَلْفِ رَكْعَةٍ، وَحَضُورُ مَجْلِسِ عِلْمٍ^٩ أَفْضَلُ مِنْ شَهَادَةِ أَلْفِ^{١٠} جَنَازَةٍ. قِيلَ: يَا

(١) سورة ذاريات (٥١)، آية ٥٥.

(٢) مع: وردنا.

(٣) تا: أنفسهم.

(٤) مع، آس: التنبيه.

(٥) مع، آس: - وخواطر الشيطان ... تعالى.

(٦) مع: تصرفها.

(٧) آس: - وبقائها.

(٨) دا، تا: - قال.

(٩) تا: - ألف.

(١٠) تا: العلم.

(١١) ك: - ألف.

رسول الله! ^١ مِنْ قِرَاءَةِ الْقُرْآنِ؟ فقال: وهل يَنْفَعُ قِرَاءَةُ الْقُرْآنِ إِلَّا بِالْعِلْمِ؟. فقد اتَّخَذَ الْمُزَخْرِفُونَ وَالْبَطَّالُونَ أَمْثَالَ هَذَا الْحَدِيثِ وَغَيْرَهُ حِجَّةً عَلَى تَزْكِيَةِ أَنْفُسِهِمْ، وَنَقَلُوا اسْمَ التَّنْكِيرِ إِلَى جُزَافَاتِهِمْ، وَذَهَلُوا عَنْ طَرِيقِ الذِّكْرِ الْمَحْمُودِ، وَاشْتَغَلُوا بِالْأَصْوَاتِ وَالْحُرُوفِ وَمَا يُوَاطِبُ ^٢ عَلَيْهِ أَكْثَرُ الْوُعَاظِ وَالْقَصَاصِ فِي هَذَا الزَّمَانِ، وَهُوَ الْقِصَصُ وَالْحِكَايَاتُ وَالشُّطْحُ وَالطَّامَاتُ.

وَأَكْثَرُ مَا اعْتَادَهُ عَامَّةُ الْمُتَصَوِّفَةِ ^٣ وَعَوَامُّ الْوُعَاظِ فِي هَذَا الزَّمَانِ كَلِمَاتُ مُزَخْرَفَةٍ شَعْرِيَّةٍ يَكُونُ تَكْثِيرُهَا ^٤ فِي الْمَوَاعِظِ مَذْمُومًا. قَالَ اللَّهُ (تَعَالَى): ﴿وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ * أَلَمْ تَرَأَهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهيمُونَ﴾ ^٥ وَ قَالَ ^٦: ﴿وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشُّعْرَ وَمَا يَنْبَغِي لَهُ﴾ ^٨. وَمَجَالِسُ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ مَشْحُونَةٌ بِالْأَشْعَارِ وَمَا يَتَعَلَّقُ بِالتَّوَاصُفِ فِي الْعَشَقِ وَجَمَالِ ^٩ الْمَعَاشِيقِ ^{١٠} وَشَمَائِلِ الْمَحْبُوبِينَ وَرُوحِ ^{١١} وَصَالِهِمْ وَالْمِيقَاتِ فِرَاقِهِمْ. وَ ^{١٢} الْمَجْلِسُ لَا يَحْوِيهِ ^{١٣} إِلَّا أَجْلَافُ الْعَوَامِّ وَسُفَهَاؤُهُمْ. وَقُلُوبُهُمْ مَحْشُورَةٌ بِالشَّهَوَاتِ، وَبِوَاطِنِهِمْ غَيْرُ مُنْفَكَّةٍ عَنِ الِاتِّذَانَاتِ وَالِاتِّفَاتَاتِ إِلَى الصُّورِ الْمَلِيحَةِ ^{١٤}. فَلَا يَحْرِكُ الْأَشْعَارَ الْمَشْفُوعَةَ بِالنُّغَمَاتِ مِنْ نَفُوسِهِمْ إِلَّا مَا هِيَ مُسْتَكَنَّةٌ فِيهَا مِنَ الْأَمْرَاضِ الْقَلْبِيَّةِ وَالشَّهَوَاتِ الْمَخْفِيَّةِ. وَقَدْ قِيلَ: مَثَلُ ^{١٥} السَّمَاعِ فِي النَّفُوسِ ^{١٦} مَثَلُ الزُّنْدِ

(١) تا: +، و.

(٢) دا: يواظب.

(٣) دا: تا: للصوفية.

(٤) ك: تكثير / مج: بكثيرها / تا: يكثر.

(٥) سورة شعراء (٢٦) آيات ٢٢٤ و ٢٢٥.

(٦) آس: -، و.

(٧) تا: -، والشعراء ... وقال.

(٨) سورة يس (٣٦) آية ٦٩.

(٩) تا: مجال.

(١٠) آس: معاشيق.

(١١) دا: تروح.

(١٢) آس: + هذا.

(١٣) دا: يحومه.

(١٤) آس: الملهمة.

(١٥) مج: -، مثل.

(١٦) آس: للنفس.

والمِقدحة^١ للنار، فيُهيَّج لكل^٢ أحدٍ ما يكْمُن^٣ فيه. فمن كان مريضَ النفس ناقصَ الهمة من العوالم والأرذال، فيشتعل فيهم نيرانُ الشهوات الخامدة الكامنة التي لم تجد فرصة البروز والاشتعال^٤. فيزْعَقون ويتواجدون ويعُدّون ذلك محبةً إلهية وعبادة^٥ دينية -سود^٦ الله تعالى^٧ وجوهرهم في الدارين، وأظهر^٨ فضيحتهم بالمشعرين^٩، وكشَفَ عن خُبث باطنهم ودَغَلَ سريرتهم في الموقنين.



مركز تحقيقات كليات علوم إسلامي

(١) آس: القدحة.

(٢) ك: مع، آس: تا: يمكن.

(٣) دا: عبادية.

(٤) مع: الاشتغال.

(٥) آس: كل.

(٦) مع: الاشتغال.

(٧) دا: سودهم.

(٨) ك: بما ظهر.

(٩) آس: في المشعرين.

فصل ١ [٢]

في بطلان شطحيّات المتصوّفين وضرر استماعها للمسلمين^٢



اعلم أنّ المراد بـ «السطح» والمعنيّ به صنفان من الكلام الصّادر منهم: أحدهما الدّعاوي الطّويلة العريضة^٤ في العشق مع الله والوصول معه المُنغنى عن القيام بالأعمال الظّاهرة والعبادات البدنيّة؛ حتّى يَنْتَهي قوم منهم^٥ إلى دعوى الاتّحاد وارتفاع^٦ الحجاب والمشاهدة بالرّؤية والمشافهة^٧ بالخطاب. فيقولون: «رأينا كذا، وقيل لنا كذا». ويتشبهون بالحسين الحلاج الذي صُلِبَ لِأجل إطلاقه كلماتٍ من هذا الجنس، ويستشهدون بقوله: «أنا الحقّ» وبما

(٢) ك: استماعهم.

(٤) دا: العرضيّة.

(٦) تا: الارتفاع.

(١) دا: - فصل.

(٣) ك: المسلمين.

(٥) تا: - منهم.

(٧) تا: + و.

يَحْكُون عَنْ أَبِي يَزِيدَ الْبِسْطَامِيِّ^١ أَنَّهُ قَالَ: «سَبَّحَانِي^٢، سَبَّحَانِي، مَا أَعْظَمَ شَأْنِي!».

وهذا فنٌّ مِنَ الْكَلَامِ عِظَمٌ^٣ ضَرَرُهُ فِي الْعَوَامِّ أَعْظَمُ مِنَ السُّمُومِ الْمُهْلِكَةِ لِلْأَبْدَانِ؛ حَتَّى تَرَكَ جَمَاعَةٌ مِنْ أَهْلِ الْفَلَاحَةِ فَلَاحَتَهُمْ وَأَظْهَرُوا مِثْلَ هَذِهِ الدَّعَاوِي. فَإِنَّ^٤ هَذَا الْكَلَامَ يَسْتَكْبِذُهُ طِبَائِعُ الْأَنَامِ، إِذْ فِيهِ الْبَطَالَةُ فِي الْأَعْمَالِ مَعَ^٥ تَزْكِيَةِ النَّفْسِ بِدَرْكِ^٦ الْمَقَامَاتِ وَالْأَحْوَالِ، فَلَا يَعْجِزُ الْأَغْبِيَاءُ^٧ عَنْ دَعْوَى ذَلِكَ^٨ لِأَنفُسِهِمْ وَلَا عَنْ تَلْفِيقِ كَلِمَاتٍ مُخَبِّطَةٍ^٩ مُزْخَرَفَةٍ.

ومهما أَنْكَرَ أَحَدٌ عَلَيْهِمْ، لَمْ يَعْجِزُوا أَنْ يَقُولُوا^{١٠}: إِنَّ هَذَا إِنْكَارٌ مَضْدَرُهُ الْعِلْمُ^{١١} وَالْجِدَلُ وَعَدَمُ تَفَقُّنِ الْعُلَمَاءِ الظَّاهِرِيِّينَ بِأَغْوَارِ^{١٢} كَلِمَاتِنَا وَأَسْرَارِ أَحَادِيثِنَا، لِأَنَّ الْعِلْمَ حِجَابٌ وَالْجِدَلَ عَمَلُ النَّفْسِ؛ وَهَذَا الْحَدِيثُ وَأَمْثَالُهُ لَا يَلُوحُ^{١٣} إِلَّا مِنَ الْبَاطِنِ بِمُكَاشَفَةِ نُورِ الْحَقِّ وَ^{١٤} لَا يَفْهَمُهُ إِلَّا مَنْ هُوَ مِنْ^{١٥} أَهْلِ الْمُكَاشَفَةِ. فَهَذَا أَحَدُ^{١٦} مَغَالِيطِهِمْ لِلْخَلْقِ^{١٧} وَإِفْسَادِهِمْ لِعَقَائِدِ الْمُسْلِمِينَ وَإِيقَاعِهِمْ فِي الزَّيْغِ وَالضَّلَالَةِ. وَهُوَ مِمَّا قَدْ اسْتَطَارَ ضَرُّهُ فِي الْبِقَاعِ وَالْبِلَادِ وَانْتَشَرَ شَرُّهُ فِي قُلُوبِ الْعِبَادِ. وَمَنْ نَطَقَ بِشَيْءٍ^{١٨} مِنْ هَذِهِ الْكَلِمَاتِ، فَقَتْلُهُ أَفْضَلُ فِي دِينِ اللَّهِ مِنْ

(٢) مج، آس: - سبَّحَانِي.

(٤) دا، تا: + مثل.

(٦) تا: بِذَلِكَ.

(٨) دا: + ما.

(١٠) تا: يَقُولُونَ.

(١٢) مج: بِأَغْوَاءَ.

(١٤) مج: - و.

(١٦) تا: - أَحَدُ.

(١٨) تا: - بِشَيْءٍ.

(١) ك: + مِنْ.

(٣) مج، آس: - عِظَمَ.

(٥) ك، تا: - مَعَ.

(٧) مج، دا: الْأَغْبِيَاءُ / آس: الْأَنْبِيَاءُ.

(٩) مج: مُخَبِّطَةٍ.

(١١) آس: - الْعِلْمَ.

(١٣) مج: لَا يَمُوجُ / تا: + و.

(١٥) مج: - هُوَ مِنْ / آس: - مِنْ.

(١٧) تا: لِلْعَقْدِ.

إحياء عشرة.

وأما أبو يزيد البسطامي، فلا يصح عنه ما حكي عنه لا لفظاً ولا مفهوماً ومعنى. وإن ثبت أنه سُمِعَ منه ذلك، فلعله كان يحكي عن الله تعالى في كلام يُرَدُّ^١ في نفسه؛ كما لو سُمِعَ منه وهو يقول: «إِنَّنِي^٢ أَنَا اللهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي»^٣، فإنه ما كان ينبغي أن يقال ذلك إلا على سبيل الحكاية.

الصنف الثاني من شطحياتهم كلمات غير مفهومة لها ظواهر رائقة وفيها عبارات هائلة ليس وراءها طائل إلا أنها [تَشْوِش] القلوب و [تُذهِش] العقول و [تُحِير] الأذهان، أو يُحْمَل على أن يفهم منها معاني ما أريد بها ولا يكون لها مفهوم عند قائلها أيضاً، بل يُصدرها^٤ عن خبط في عقله^٥ وتشويش في خياله. وقد يكون من قبيل ما يقال له «الطامات»، وهو صَرْفُ^٦ ألفاظ الشرع عن ظواهرها^٧ المفهومة إلى أمور^٨ باطنة^٩ لا يَسْتَقِ منها إلى^{١٠} الأفهام، كدأب الباطنية في التأويلات. وهذا أيضاً حرام عقلاً وشرعاً^{١١}.

أما في العقل، فلأن العوالم^{١٢} مُتطابقة والنشآت مُتخاذية^{١٣}. فكما أن الحشوية والكرامية ينظرون في الأحكام بالعين العوراء ويقتصرون على الظواهر^{١٤} ويتكرون عالم الأسرار ومعين الأنوار، فكذلك الباطنية حيث يهتمون

(١) دا: يرد.

(٢) اصل: إِنِّي.

(٣) سورة طه (٢٠)، آية ١٤.

(٤) همة نسخها: يشوش... يدهش... يحير.

(٥) ك، تا: يصدرها.

(٦) آس: غفلة.

(٧) دا: ضرب.

(٨) مع: ظواهر.

(٩) آس: رموز.

(١٠) تا: باطنية.

(١١) مع: - إلى.

(١٢) ك، دا، تا: شرعاً وعقلاً.

(١٣) مع: العوام.

(١٤) مع: النساء متجاذبة.

(١٥) دا: ظواهر.

الأحكام والآداب الظاهرة وَيَتَرَكُونَ الْعَمَلَ بِالشَّرِيعَةِ الْحَقَّةِ وَنَبَذُوا وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ. وَكَلَّمَا^١ الطَّائِفَتَيْنِ عُمَاةً^٢ عَوْرَاءَ^٣ دَجَالُونَ فِي إِدْرَاكِ حَقَائِقِ الْأَشْيَاءِ، إِلَّا أَنَّ عَمَاءَ^٤ إِحْدَاهُمَا^٥ فِي يُمْنَى^٦ عَيْنَيْهَا^٧ وَعَمَاءُ^٨ الْأُخْرَى فِي يُسْرَاهُمَا^٩. وَالْمُحَقِّقُ الْعَارِفُ^{١٠} وَالْبَصِيرُ الْمُحَقِّقُ - الَّذِي^{١١} هُوَ ذُو الْعَيْنَيْنِ السُّلَيْمَتَيْنِ - يَنْظُرُ إِلَى الْأَشْيَاءِ نَظْرًا صَحِيحًا: مِنْ غَيْرِ عَوْرِ الْحَشْوِيَّةِ أَوِ الْبَاطِنِيَّةِ، وَلَا عَمَشٍ^{١٢} الْأَشْعَرِيَّةِ أَوْ^{١٣} الْمُعْتَزَلِيَّةِ^{١٤}، وَلَا كَمَهٍ^{١٥} الْجَاهِلِيَّةِ، وَلَا عَمَاءٍ^{١٦} الْعَامِيَّةِ، وَلَا^{١٧} رَمَدٍ^{١٨} الذَّهْرِيَّةِ وَالطَّبَاعِيَّةِ؛ فَيَحْفَظُ الْجَانِبَيْنِ وَلَا يَرْفُضُ إِحْدَى النُّشَاتَيْنِ وَلَا يُهْمَلُ أَحْكَامَ الْعَالَمَيْنِ.

وَأَمَّا^{١٩} كَوْنُهُ حَرَامًا فِي الشَّرْعِ، فَلِأَنَّ الْأَلْفَازَ إِذَا صُورَتْ عَنْ مَقْتَضَى ظَوَاهِرِهَا بِغَيْرِ اعْتِصَامٍ فِيهِ بِنَقْلِ^{٢٠} عَنْ^{٢١} صَاحِبِ الشَّرْعِ وَمِنْ غَيْرِ ضَرُورَةٍ تَدْعُو إِلَيْهِ مِنْ دَلِيلِ الْعَقْلِ، اقْتَضَى ذَلِكَ بَطْلَانَ الثِّقَةِ بِالْأَلْفَازِ. كَيْفَ؟ وَلَوْ جَازَ صَرْفُ الْأَلْفَازِ الشَّرْعِيَّةِ عَنْ مَفْهُومَاتِهَا الْأُولَى مَظَالِقًا مِنْ غَيْرِ دَاعٍ عَقْلِيٍّ، لَسَقَطَ^{٢٢} مَنَفْعَةُ

- | | |
|----------------------------|------------------------------|
| (١) مع: آس: كلا. | (٢) مع: عماء. |
| (٣) آس: عوارء. | (٤) ك، تا: عمى / مع: - عماء. |
| (٥) مع: إحداهما. | (٦) آس: يعنیه. |
| (٧) آس: - عينيها. | (٨) ك، تا: عمى. |
| (٩) مع: يريها / آس: يسراه. | (١٠) آس: العارف المحقق. |
| (١١) ك، تا: - الذي. | (١٢) آس: الأعمش. |
| (١٣) دا، تا: و. | (١٤) آس: المعتزلة. |
| (١٥) ك: والمكر. | (١٦) ك: العلماء. |
| (١٧) ك: - لا. | (١٨) تا: الزيد. |
| (١٩) آس: + في. | (٢٠) دا، آس: ينقل. |
| (٢١) مع: - عن. | (٢٢) ك: سقط / آس: تسقط. |

كلام الله وكلام رسوله (ص). فإن ما يسبق منه إلى الفهم لا يؤثّق به، والباطن لا ضَبْط له بل يتعارض فيه الخواطر، ويمكن تنزيله على وجوه شتى وأنحاء تثرى. وهذا أيضاً من المفاسد العظيمة ضررها والبدع الشائعة عند المتّسمين بالصوفيّة. وبهذا الطريق توّسّلت الباطنيّة إلى هُدم جميع الشريعة بتأويل ظواهرها وتنزيلها على رأيهم^١. فيجب الاحتراز عن الاغترار بتلبيساتهم، فإن شرهم أعظم على الدّين من شرّ الشّياطين، إذ الشّياطين بوساطتهم يتدرّع إلى انتزاع^٢ الدّين من قلوب المسلمين. فاحترز، يا مسكين^٣، من مجالسة هؤلاء الجهلة المتشبهين بالسّالّكين والزّاهدين مع عُزّيتهم^٤ عن المعرفة واليقين وإفلاسهم في العقل والدّين.



(٢) آس: آرائهم.

(٤) مع: مسلمين.

(١) مع: اقا.

(٣) مع: النزاع.

(٥) ك، تا: غيرهم.

فصل ١ [٣]

فِي أَنَّ النَّظَرَ فِي حَقَائِقِ الْأَشْيَاءِ لَا يَجُوزُ لِمَنْ
لَمْ يَزْتَضِ نَفْسَهُ وَلَمْ يَهْدُبْ عَقْلَهُ ؛ وَفِي أَنَّهُ
لَا يَنْبَغِي تَسْمِيَةَ الْجَاهِلِ بِالْمَعَالِمِ^٢ الْإِلَهِيَّةِ صُوفِيًّا
أَوْ فُقَيْهًا أَوْ حَكِيمًا^٣

مركز تحقیات کلمه و معنی اسلامی

اعلم، یا حبیبی، أَنَّ الله تبارک و تعالیٰ^٤ لَمَّا خَلَقَ الْخَلْقَ وَسَوَّاهُ وَدَبَّرَ
أَمْرَ الْعَالَمِ وَأَجْرَاهُ، ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ وَعَلَاهُ، وَحَرَّكَ السَّمَوَاتِ وَدَوَّرَهَا،
وَزَيَّنَّهَا بِالْكَوَاكِبِ وَنَوَّرَهَا؛ كَانَ مِنْ أَفْضَلِ^٥ رَحْمَتِهِ وَتِمَامِ إِحْسَانِهِ أَنْ اخْتَارَ
طَائِفَةً مِنْ عِبَادِهِ وَاصْطَفَاهُمْ وَطَهَّرَهُمْ وَزَكَّاهُمْ وَقَرَّبَهُمْ وَنَاجَاهُمْ، وَكَشَفَ لَهُمْ
عَنْ مَكْنُونِ عِلْمِهِ وَأَسْرَارِ غَيْبِهِ، ثُمَّ بَعَثَهُمْ إِلَى عِبَادِهِ لِيَدْعُوهُمْ إِلَى جِوَارِهِ.

(٢) مع، تا: بالعالم.

(٤) ك، دا، تا: - تبارك و.

(٦) مع، تا: - أمر.

(١) دا: - فصل.

(٣) مع: حكيمًا.

(٥) مع: + و.

(٧) أس: فضل.

وَيُخْبِرُونَهُمْ عَنْ مَكْنُونِ أَسْرَارِهِ، لِيَتَنَبَّهُونَ عَنْ نَوْمِ الْجَهَالَةِ وَرَقْدَةِ الْغَفْلَةِ وَيَحْيُوا حَيَاةَ الْعُلَمَاءِ وَيَعِيشُونَ عَيْشَ السُّعْدَاءِ وَيَبْلُغُونَ^١ إِلَى كَمَالِ الْوُجُودِ فِي دَارِ الْخُلُودِ.

وهذا^٢ الانتباه عن نوم الجهل والغفلة لا يَتَيَسَّرُ لأحد ما لم يَرْتَضِ نَفْسَهُ بِالرِّيَاضَاتِ الشَّرْعِيَّةِ وَالْمَجَاهِدَاتِ مِنَ^٣ الصَّيَامِ وَالْقِيَامِ وَالنُّسُكِ وَالْعِبَادَاتِ وَالزُّهْدِ الْحَقِيقِيِّ عَنْ مُسْتَلَذَّاتِ الدُّنْيَا وَمُسْتَهْيَاتِ الْمَرَحَلَةِ السُّفْلَى، حَتَّى صَارَ مُسْتَعِدًّا لِدَرْكِ^٤ الْحَقَائِقِ وَالتَّقَطُّنِ بِالْمَعَارِفِ.

وأعظمُ أسبابِ الْحُجُبِ عَنْ دَرْكِ الْحَقِّ وَالْحَقِيقَةِ هِيَ حُبُّ الْجَاهِ وَالْمَنْزِلَةِ عِنْدَ أَبْنَاءِ الزَّمَانِ وَمِيلُ الرِّيَاسَةِ وَالشَّهْرَةِ عِنْدَ النَّاسِ وَالتَّبَسُّطُ فِي الْبِلَادِ وَالتَّرَفُّعُ عَلَى الْعِبَادِ. وَكَانَ فِي^٥ قَدِيمِ الزَّمَانِ^٦، فِي عَهْدِ الْحُكَمَاءِ الْخُسْرَوَانِيِّينَ وَالْأَسَاطِينِ الْإِسْكَندَرَانِيِّينَ، لِلْحِكْمَةِ سِيَاسَةٌ قَائِمَةٌ لَا يَشْرَعُ فِي تَعْلَمِهَا^٧ مَنْ لَمْ يَهْذَبْ^٨ نَفْسَهُ الْبَهِيمِيَّةَ وَلَمْ يُرَوِّضْ^٩ حَيَوَانِيَّتَهُ^{١٠} الطَّبِيعِيَّةَ بِفَنُونِ التَّطَهِيرَاتِ عَنْ أَرْجَاسِ الْمُسْتَلَذَّاتِ وَصُنُوفِ الرِّيَاضَاتِ عَنْ أَعْرَاضِ^{١١} الْجَاهِلِيَّاتِ؛ وَإِلَّا لَضَلَّ^{١٢} وَأَضَلَّ وَهَلَكَ^{١٣} وَأَهْلَكَ.

وكان عند أكابر الصوفية وعُظماء أرباب القلوب وأصحاب الارتقاء^{١٣} إلى

(١) هنا نسخة ما ونسفة جلي، به همان صورتی است که در متن نوشته شده است. البته قابل توجه است؛ ولی صورت ذیل اصحّ می نماید: یخبروهم... لیتنبهوا... یحیوا... یعیشوا... ویبلغوا.

(٢) مع: هذه. (٣) آس: عن.

(٤) ك: لإدراك. (٥) آس: -في.

(٦) ك: قاء - وميل الرياسة... قديم الزمان. (٧) ك: تعلیمها.

(٨) دا: لا يهذب. (٩) مع: حیوانیة.

(١٠) آس: عوارض. (١١) تا: فضل.

(١٢) اصل: -و. (١٣) ك: الاتقا.

حقائق الأنبياء^١ وملكوت الأشياء أنه لا يُرَخَّص لأحد أن ينظر في مثل هذه الأمور ولا بالسؤال عنها والطلب لكشفها، إلا بعد^٢ أن يهذب نفسه بمثل ما قلناه ووصفناه اقتداءً بسنة الله (تعالى). كما أخبر عنه وقال: ﴿وَوَاعِدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأَتَمَعْنَاهَا بِعِشْرِينَ﴾^٣، وذلك لأن موسى (على نبينا وعليه السلام) قام ليلاتها وصام نهارها حتى صفت نفسه وارتاضت ذاته فناجاه الله عند ذلك وكلمه ربه. ويروى عن النبي (صلى الله عليه وآله): «من أخلص لله العبادة^٤ أربعين يوماً، ظهر من قلبه على لسانه ينابيع الحكمة»^٥ وفي رواية: «فتح الله قلبه وشرح صدره وأطلق لسانه بالحكمة، ولو كان أعجمياً غلقاً».

فمن أجل هذا، صار واجباً على الحكماء والصوفية إذا^٦ أرادوا فتح أبواب الحكمة والمعرفة للمتعلمين وكشف الأسرار للمريدين، أن يروضوهم^٧ أولاً بفنون الرياضات النفسية والبدنية، ويهذبوا^٨ عقولهم بصنوف التأديبات الشرعية والحكمية، كي^٩ يصفقوا^{١٠} نفوسهم وتهذب^{١١} عقولهم وتظهر^{١٢} أخلاقهم؛ لأن الحكمة كالقروس تريد لها^{١٣} مجلساً خالياً، لأنها من كنوز الآخرة، وأن الحكيم إذ لم يفعل^{١٤} ما هو واجب في الحكمة من رياضة^{١٥} المتعلمين من قبل

(١) ك، تا: الدنيا.

(٢) سورة اعراف (٧) آية ١٤٢.

(٣) دا، تا: صباحاً.

(٤) ك، تا: لو.

(٥) ك، مع، دا، آس، تا: يهذبون.

(٦) ك: يصفقون / مع، دا، آس، تا: يصفق.

(٧) مع، دا، آس، تا: يظهر.

(٨) تا: لم يفعل.

(٩) مع: - بعد.

(١٠) تا: - العبادة.

(١١) تا: ينابيع الحكمة من قلبه على لسانه.

(١٢) ك: يروضهم / دا: يروضونهم.

(١٣) اصل: كيلا / مع: لئلا.

(١٤) مع، دا، آس، تا: يتهذب.

(١٥) ك، مع، تا: - لها.

(١٦) تا: الرياضة.

أَنْ يَكْشِفَ^١ لَهُمْ أَسْرَارَ الْحِكْمَةِ، فَيَكُونُ مَثَلُهُ^٢ كَمَثَلِ حَاجِبٍ^٣ مَلِكٍ أُذِنَ لِقَوْمٍ^٤ بِالْدُخُولِ عَلَى الْمَلِكِ مِنْ غَيْرِ تَأْذِينٍ وَلَا تَرْتِيبٍ، فَيَسْتَحِقُّ الْعُقُوبَةَ عَلَيْهِ إِنْ فَعَلَ ذَلِكَ.

فانظر كيف انمّحت^٥ هذه الرسوم عن صفحة الأرض، وكيف وقع اسم «الشيخ» و «الصوفي»^٦ و «الفقيه» و «الحكيم» على مَنْ اتّصف بأضداد هذه المعاني؛ حيث يقع اسم «الصوفي» في هذا الزمان على مَنْ يجمع الجماعة ويعقد المجلس للأكل^٧ وسماع المزخرفات والرقص والتصفيق.

كما يقع اسم «الفقيه» على مَنْ يَتَقَرَّبُ إِلَى الْحُكَّامِ وَالسَّلَاطِينِ مِنَ الظُّلْمَةِ وَالْأَعْوَانِ بِوَسِيلَةِ الْفَتَاوَى الْبَاطِلَةِ وَالْأَحْكَامِ الْجَائِرَةِ الْمُوجِبَةِ لَجَرَاتِهِمْ فِي هَذِهِ قَوَانِينِ الشَّرِيعَةِ^٨، وَجَسَارَتِهِمْ فِي ارْتِكَابِ الْمَحْرَمَاتِ، وَتَسْلِيْطِهِمْ عَلَى الْعَجْزَةِ وَالْمَسَاكِينِ^٩ وَالتَّصَرُّفِ فِي أَمْوَالِهِمْ، وَالْإِحْتِيَالِ^{١٠} فِي اسْتِخْرَاجِ وَجْهِهِ جَدَلِيَّةٍ فِقْهِيَّةٍ وَنِكَاتٍ شَرْعِيَّةٍ خِلَافِيَّةٍ يُوجِبُ لَهُمْ رَخْصَةً وَجَرَأَةً فِي أَعْمَالٍ وَأَعْمَالٍ تُؤَدِّي إِلَى خَلَلٍ فِي الدِّينِ، وَيَنْجَرُّ إِلَى وَهْنٍ عَزِيمَتِهِمْ فِي اتِّبَاعِ طَرِيقِ الْمُؤْمِنِينَ.

وقد كان اسم «الفقه» في^{١١} الزمان السابق - عند عهد النبي^{١٢} والأئمة الطاهرين (صلوات الله عليهم أجمعين)^{١٣} - مطلقاً على معرفة الحق الأول وعلم

(١) ك، دا، تا: ينكشف.

(٢) مع: - من رياضة ... مثله.

(٣) ك، تا: صاحب.

(٤) ك، تا: القوم.

(٥) مع: الحث.

(٦) ك، تا: الصوفي والشيخ.

(٧) ك، تا: + والشرب.

(٨) تا: الشرع.

(٩) مع: - وجسارتهم ... المساكين.

(١٠) مع: الأخيال.

(١١) دا، آس، تا: + هذا.

(١٢) آس: + ص.

(١٣) آس: + ع.

طريق الآخرة^١ وآفات النفس وأحوال القلب وكيفية^٢ تهذيب الأخلاق وتبديل السيئات بالحسنات، لا معرفة السُّلَم والزَّهانة والمرابحة والطلاق والظُّهار وقسمة الأموال من الموارِيث وغيرها وتعلُّم الحِيل الفقهيَّة ووجوه التَّخْلُص من الدَّعاوي وحفظ بعض الخلافيات، الَّتِي تَنْقُضِي^٣ الأعمارُ من دون أَنْ يَقَعَ لأحدٍ الاحتياجُ^٤ إليها؛ فَإِنَّ هذه من الواجبات على الكفاية^٥، الَّتِي يُوجَدُ فِي كُلِّ زمان جماعةٌ يَتَكَفَّلُ^٦ بأمرها، دون المعنى^٧ الأول، فَإِنَّه واجبٌ عينيٌّ لكلِّ^٨ ذي لُبٍّ.

وكذا اسم «الحكيم» صار يُطَلَّق على الطَّبيب والشَّاعر والمنجِّم، حتَّى على الَّذِي يُدْخِرُج^٩ القُرْعَةَ وَيَجْلِس في السَّوَارِع. و«الحكمة» هي الَّتِي كان الله^{١١} مُثَنِّياً عليها، فقال تعالى: ﴿وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْراً كَثِيراً﴾^{١٢}؛ وَرُوي أَنَّهُ قال رسول الله (ص): «كَلِمَةٌ مِنَ الْحِكْمَةِ يَتَعَلَّمُهَا^{١٣} الرَّجُلُ خَيْرٌ^{١٥} لَهُ^{١٦} مِنَ الدُّنْيَا». فانْظُرْ^{١٧} ما الَّذِي كانت اسم «الحكمة» عبارةً عنه، ثُمَّ إلى ماذا انْتَقَلَ.

مركز تحقيقات كميته بر علوم اسلامی

تَأْيِيدٌ وَتَبَصُّرَةٌ^{١٨}

ذكر الشَّيْخ الفاضل والمحقِّق الكامل زَيْنُ الفُقهَاء والمجتهدين محمدُ

- | | |
|----------------------------------|---|
| (١) مع: الآخر. | (٢) دا: - كيفية. |
| (٣) مع: ينقضِي / تا: ينقص. | (٤) مع: احتياج. |
| (٥) آس: الكفاية. | (٦) آس: توجد من. |
| (٧) آس: متكفِّلين. | (٨) آس: الأمر. |
| (٩) مع: على كلِّ. | (١٠) آس: يدرج. |
| (١١) كه، دا، آس: - الله. | (١٢) سورة بقره (٢)، آية ٢٦٩. |
| (١٣) دا: - فقد أوتي - من الحكمة. | (١٤) مع: عقلها. |
| (١٥) مع: خيراً. | (١٦) كه، دا: - له. |
| (١٧) مع: وانظر. | (١٨) دا: - تأييد وتبصرة / تا: تبصرة وتأييد. |

العالمِيَّ - رحمه الله تعالى^١ - في آداب جمعها للمتعلّمين ناقلاً عن بعض المحقّقين:

العلماء^٢ ثلاثة: عالمٌ بالله غيرُ عالمٍ بأمر الله، فهو عبدٌ استَوَلَّت المعرفةُ الإلهيةُ على قلبه، فصار مُسْتَغْرِقاً بمشاهدة نور الجلال والكبرياء، فلا يَتَفَرَّغُ لِتَعَلُّمٍ^٣ علم الأحكام إلّا ما لا بدّ منه؛ وعالمٌ بأمر الله غيرُ عالمٍ بالله، وهو الَّذي يَعْرِفُ الحلال والحرام ودقائق الأحكام، لكنّه لا يَعْرِفُ أسرار جلال الله؛ وعالمٌ بالله وبأمر الله، فهو جالسٌ على الحدّ المشترك بين عالمٍ^٤ المعقولات وعالمٍ المحسوسات^٥. فهو تارةً مع الله^٦ بالحبِّ^٧ وتارةً مع الخلق بالشفقة والرّحمة. فإذا رَجَعَ من ربّه إلى الخلق، صار معهم كواحدٍ منهم، كأنّه لا يَعْرِفُ الله؛ وإذا خلا بربّه مُسْتَغِيلاً بذكره وخدمته، فكأنّه لا يَعْرِفُ الخلق. فهذا سبيل المرسلين والصّديقين. وهو المراد بقوله (صلى الله عليه وآله): «سائلُ العلماء وخالِطُ الحكماء وجالِسُ الكُبراء».

والمراد بقوله (ص): «سائلُ العلماء» العلماء^٨ بأمر الله غيرُ العالمين^٩ بالله، فأمر بمسألتهم^{١٠} عند الحاجة إلى الاستفتاء^{١١}.

(١) تا: رحمة الله عليه / آس: - تعالى.

(٢) مع: العالم.

(٣) مع، آس: ليعلم.

(٤) ك: - عالم.

(٥) آس: - فهو جالس ... المحسوسات.

(٦) ك: تا: - الله.

(٧) ك: تا: المحبّ.

(٨) دا، تا: العالم.

(٩) تا: عالمين.

(١٠) مع، تا: بمسألتهم.

(١١) تا: الاستفتاء.

وأما «الحكماء»، فهم العالمون^١ بالله الذين لا يعلمون أوامر الله،
فأمر^٢ بمخالطتهم.

وأما «الكبراء»، فهم العالمون بهما، فأمر بمجالستهم، لأن في
مجالستهم خير الدنيا والآخرة.

ولكل واحد من الثلاثة ثلاث^٣ علامات:

فللعالم بأمر الله الذكر باللسان^٤ دون القلب؛ والخوف من الخلق
دون الرب؛ والاستحياء من الناس في الظاهر ولا يستحيي من الله
في السر.

والعالم بالله ذاكر^٥ خائف مستحي. أما الذكر، فذكر القلب لا
اللسان؛ وأما الخوف، خوف^٦ الرجاء لا خوف المعصية؛ والحياء
حياء على^٧ ما يخطر على القلب لا حياء الظاهر.

وأما العالم بالله وأمره له ستة أشياء: الثلاثة المذكورة للعالم
بالله فقط مع ثلاثة أخرى: كونه جالساً على الحد المشترك بين عالم
الغيب وعالم الشهادة؛ وكونه معلماً للمسلمين؛ وكونه بحيث
يحتاج الفريقان الأولان إليه وهو مستغني عنهما^٨.

فمثل العالم بالله وبأمر الله كمثل الشمس، لا تزيد ولا تنقص^٩؛
ومثل العالم بالله فقط كمثل القمر^{١٠}، يكمل تارة وينقص أخرى؛

(١) ك، تا: العالمين.

(٢) مع: + ص.

(٣) تا: - ثلاث.

(٤) دا: مع اللسان.

(٥) ك، تا: - ذاكر / مع: ذاكر.

(٦) ك، دا، تا: فخوف.

(٧) ك، دا، آس، تا: - على.

(٨) تا: - وهو مستغني عنهما.

(٩) مع، دا، آس: لا يزيد ولا ينقص.

(١٠) مع: - كمثل القمر / آس: كقمر.

وَمَثَلُ الْعَالَمِ بِأَمْرِ اللَّهِ كَمَثَلِ السَّرَاجِ، يُحْرِقُ نَفْسَهُ^۱ لِيُضِيءَ غَيْرَهُ^۲.

ذَكَرُ تَنْبِيهِي^۳

قد ذكر أهل التواريخ: إِنَّ أَوَّلَ مَنْ وُصِفَ بِالْحِكْمَةِ مِنَ الْبَشَرِ لِقْمَانُ الْحَكِيمِ؛
والله يقول: ﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ﴾^۴. وكان^۵ في زَمَنِ دَاوُدَ النَّبِيِّ^۶ (عليه
السلام). وكان مُقَامُهُ^۷ ببلاد الشام. وكان أنبأ ذُلَّسَ الْحَكِيمِ يَخْتَلِفُ إِلَيْهِ عَلَى مَا
حُكِيَ^۸ وَيَأْخُذُ مِنْ حِكْمَتِهِ؛ وَالْيُونَانِيُّونَ كَانُوا يَصِفُونَهُ^۹ بِالْحِكْمَةِ لِمَصَاحِبَتِهِ^{۱۰}
لِقْمَانَ الْحَكِيمِ^{۱۱}. وَطَائِفَةٌ مِنَ الْبَاطِنِيَّةِ تَنْتَمِي^{۱۲} إِلَى حِكْمَتِهِ وَتَقُولُ^{۱۳} بِتَفْضِيلِهِ^{۱۴}
وَتَدْعِي^{۱۵} أَنْ لَهُ رُمُوزًا قَلَمًا^{۱۶} يُوَقِفُ عَلَى^{۱۷} مَنْطَوَاهَا^{۱۸} إِذَا كَانَ يَتَكَلَّمُ فِي جَبَلَةِ الْعَالَمِ
بِأَشْيَاءٍ يُوجَدُ ظَوَاهِرُهَا قَادِحَةً فِي أَمْرِ الْمَعَادِ.

ثُمَّ أَحَدُ الْمُوصُوفِينَ مِنْهُمْ بِالْحِكْمَةِ فَيُثَاغُورِسَ. وَقَدْ اخْتَلَفَ بِمَصْرِ إِلَى

مركز تحقیات کلمه و معنی اسلامی

(۱) مع: + و.

(۲) عبارات منقول از مثنوی المريد في آداب العفیه والمستیفة شيخ زين الدين بن علي بن احمد عاملي (۹۱۱-۹۶۵ هـ) معروف به شهيد ثاني
است (قم، چاپ دوم ۱۴۱۴ هـ تا ۱۳۶۸ هـ ش، ج ۱ و ۱۲۴ و ۱۲۵) ولي نام وی محمد نيست. اشتباهی رخ داده است. مؤلف این عبارات را در
رسالة سه اصل خود (چاپ ۱۳۷۱ هـ ش، ص ۱۱۶) نیز از شيخ زين الدين، بدون نام محمد نقل کرده است.

(۳) ک: تا - تنبيهي / د: - ذکر تنبيهي. (۴) سورة لقمان (۳۱)، آية ۱۲.

(۵) مع: - كان. (۶) ک: د، تا: - النبي.

(۷) مع: مقام. (۸) تا: حکا.

(۹) مع: يصفون. (۱۰) مع: لمصاحبة.

(۱۱) ک: تا: - الحكيم. (۱۲) مع: دأ: ينتمي.

(۱۳) مع: دأ: يقول. (۱۴) مع: بتوضيله / آس: بتوضيله.

(۱۵) ک: دأ: تا: يدعي. (۱۶) ک: تا: أقل.

(۱۷) آس: + ما. (۱۸) مع: مسطواها.

أصحاب^١ سليمان (ع) حينَ رَحَلُوا^٢ إليها من بلاد الشام. وقد كان تعلم^٣ الهندسة قبلهم من المصريين. فتعلم^٤ أيضاً العلوم الطبيعية والعلوم الإلهية من أصحاب سليمان^٥ ونقل العلوم الثلاثة - أعني الهندسة وعلم الطبيعى وعلم الدين - إلى بلاد يونان، وأدعى أنه قد استفاد هذه العلوم من مشكاة النبوة. ثم أحد الموصوفين منهم بعده بالحكمة - المسمين باسم الحكيم^٦ - سقراط. وقد اقتبس الحكمة من فيثاغورس، و^٧ اقتصر من أصنافها على المعالم^٨ الإلهية. وأعرض عن ملاذ الدنيا بالكلية. وأعلن الخلاف في الدين على اليونانية، فتوروا الغافة^٩ عليه وأجروا ملكهم إلى قتله. فحبسه الملك وسقاه السم^{١٠}. وقصته معروفة.

ثم أحد الموصوفين منهم بعده بالحكمة المسمين^{١١} باسم الحكيم أفلاطن. وكان^{١٢} فيهم شريف النسب مفضلاً؛ وقد وافق سقراط في اقتباس الحكمة من فيثاغورس، إلا أنه لم يقتصر على المعالم الإلهية، بل جمع إليها العلوم الطبيعية والرياضية. وله كتب مشهورة تولى تصنيفها، إلا أنها مرموزة وقد تخرج^{١٣} به عدة من تلامذته. وفي آخر عمره فوض التعليم والمدرسة إلى ذوي البراعة من أصحابه وتخلّى^{١٤} عن الناس متجرباً لعبادة ربه.

(٢) آس: وصلوا.

(١) تا: صاحب.

(٤) مج، آس: فيعلم.

(٣) مج، دا، آس: يعلم.

(٦) ك، تا: - المسمين باسم الحكيم.

(٥) ك، مج، تا: + عليه السلام.

(٨) مج: العالم.

(٧) تا: - و.

(١٠) مج: سعاة الهمة.

(٩) تا: القائه.

(١٢) ك، دا، تا: - وكان.

(١١) آس: المسمين.

(١٤) مج: يخلي.

(١٣) ك، مج، دا، تا: يخرج.

وفي زمانه نشأ^١ الوباء في بلاد يونان، وتضرعوا^٢ فيه إلى الله (تعالى) وسألوا أحد أنبياء بني إسرائيل عن سببه. فأوحى الله إليهم بأنهم متى^٣ تضعفوا^٤ مذبحاً كان لهم على شكل المكعب، ارتفع الوباء. فأثبتوا مذبحاً^٥ مثله وأضافوه إلى الأول، فازداد الوباء. فعادوا إلى النبي^٦ وسألوه عن سببه. فأوحى الله إليه أنهم لم يضعفوه، بل قرنوا به آخر مثله، وليس هذا تضعيفاً^٧ للمكعب^٨. فاستعانوا حينئذ بأفلاطن. فقال لهم^٩: إنكم كنتم تزجرون عن الحكمة وتنفرون^{١٠} عن الهندسة، فابتلاككم الله بالوباء عقوبة لكم^{١١}، فإن للعلوم الحكيمية عند الله مقداراً. ثم ألقى على أصحابه بأنه^{١٢} متى^{١٣} أمكنكم استخراج خطين بين^{١٤} خطين على نسبة متوالية، توصلوا^{١٥} إلى تضعيف^{١٦} المذبح؛ وأنه لا حيلة لهم منه دون استخراج ذلك. فتعلموا على^{١٧} استخراجهم وتمموا العمل بتضعيفه، فارتفع الوباء منهم^{١٨}. فأمسكوا عن طلب^{١٩} الهندسة وغيرها من المعالم النظرية. ثم أحد^{٢٠} الموصوفين منهم بالحكمة بعده أرسطاطاليس. وهو معلم الإسكندر المعروف بذي القرنين. وكان ملازماً لأفلاطن قريباً من عشرين سنة

(١) ك: - نشأ.

(٢) مع: اضرعوا.

(٣) مع: من.

(٤) مع: + كان.

(٥) دا: - كان لهم ... فأثبتوا مذبحاً.

(٦) آس: + ص.

(٧) اصل: تضعيف / آس: التضعيف.

(٨) مع: المكعب.

(٩) دا: - لهم.

(١٠) اصل: تنفرون.

(١١) دا: - لكم.

(١٢) تا: - بأنه.

(١٣) مع: من.

(١٤) ك: من.

(١٥) ك: فوصلوا.

(١٦) مع: الضعيف.

(١٧) ك: تا: - على.

(١٨) ك: تا: منهم.

(١٩) مع، دا: تا: ثبت.

(٢٠) تا: أحداً من.

لاقتباس الحكمة. وكان يسمى في حدائته روحانياً لفرط ذكائه. وكان أفلاطون يُسميه عقلاً. وهو الذي كان يُرتَّب الأبواب الطبيعية والإلهية وصنَّف لكلِّ بابٍ منها كتاباً عليحدة، مُحافظاً على الولاء^١ أيَّامه. واستزفَ المُلكَ لِذي القرنين فانقَمع به^٢ الشُّركُ في بلاد يونان.

فهؤلاء الخمسة كانوا يُوصَفون^٣ بالحكمة. ثم لم يُسمَّ^٤ أحد منهم بعد هؤلاء حكيماً، بل كلُّ واحد منهم يُنسب إلى صناعةٍ من الصِّناعات أو سيرةٍ من السِّير، مثل بُقراط الطَّبيب و^٥ أوميرس الشَّاعر و أرشميدس المُهندِس و ديوجانس^٦ [الكلبي]^٧ و ذيمقراطيس الطَّبيعي. وقد تعرَّض جالينوس^٨ في زمانه حينَ كثُرَت تصانيفُه لأن يُوصَف بالحكمة، أعني أن يُنقل^٩ عن لقب الطَّبيب إلى لقب الحكيم. فنَّهروا وقالوا: عليك بالمَراهم و^{١٠} المُسهِّلات وعِلاج القُروح والحُمَّيات؛ فإنَّ مَنْ شَهِد على نفسه بأنَّه شاكٌّ في العالم: أقديماً أم^{١١} مُحدَّث، وفي المعاد: أحقُّ هو أم^{١٢} باطل، وفي النفس: أجوهر^{١٣} أم عرض؟ يتخَصَّع درجته من أن يُسمَّى حكيماً.

والعجب من أهل زماننا^{١٤} أنَّهم متى رأوا إنساناً قرأ كتابَ أفليدس أو ضبط أصول المنطق، وصَفوه بالحكمة، وإن كان مُعرّاً من^{١٥} العلوم^{١٦} الإلهية وفنَّ

(١) دا: الولاية.

(٢) ك: تا: - به.

(٣) ك: تا: يصفون.

(٤) دا: - لم يسمَّ.

(٥) ك: تا: - و.

(٦) تا: ابوجانس.

(٧) هما نسخة الطَّبيب.

(٨) ك: تا: جالينس.

(٩) ك: ينتقل.

(١٠) تا: - و.

(١١) تا: أو.

(١٢) تا: أو.

(١٣) دا: + هي.

(١٤) ك: + هذا.

(١٥) آس: بين.

(١٦) آس: - العلوم.

الرَّبوبيات من الحكمة وعلم مقامات النفس وأحوال المعاد. حتَّى أَنَّهُمْ يَنْسِبُونَ مَنْ لَهُ بِضَاعَةٌ^١ فِي الطَّبِّ^٢ إِلَى الْحِكْمَةِ وَيُسَمُّونَهُ حَكِيمًا.

ولقد كان أحمد بن سهل البلخي، مع^٣ بَرَاعَتِهِ - كَمَا نُقِلَ - فِي أَصْنَافِ^٤ الْمَعَارِفِ، وَاسْتِقَامَةِ طَرِيقِهِ فِي أَبْوَابِ الْأَدَبِيَّاتِ^٥ وَالْفَقْهِيَّاتِ، مَتَى نَسَبَهُ أَحَدٌ مِنْ مُؤَقِّرِيهِ إِلَى الْحِكْمَةِ يَشْتَمُزُّ مِنْهُ وَيَقُولُ: يَا لَهْفِي مِنْ زَمَانٍ يُنْسَبُ فِيهِ نَاقِصٌ^٦ مِثْلِي إِلَى شَرَفِ الْحِكْمَةِ. كَأَنَّهُمْ لَمْ يَسْمَعُوا: ﴿مَنْ يُوْتِ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَمَا يَذْكُرُ إِلَّا أُولَؤُلَآءِ الْأَلْبَابُ^٧﴾^٨.

وقال الشيخ الفاضل والمُكاشِفُ^٩ الكامل^{١٠} قُدْوَةُ أَهْلِ الْإِشْرَاقِ، شَيْهَابُ الدِّينِ الشُّهْرُورْدِي، فِي مَنْطِقِ الْمَطَارِحاتِ عَقِيبَ ذِكْرِ الْمَقُولَاتِ:

أَنْظُرْ كَيْفَ انْتَقَلَتِ الْحِكْمَةُ مِنَ النَّظَرِ فِي أُمُورِ الرُّوحَانِيَّاتِ وَمَعْرِفَةِ الطَّرَائِقِ^{١١} إِلَى مَشَاهِدَاتِهَا^{١٢} وَسُلْمِ الْخَلْعِ وَالتَّجْرِيدِ وَالْعُلُومِ الْعَمِيقَةِ - الَّتِي يَشْهَدُ بِصِحَّتِهَا الْأَمُّ الْفَاضِلَةُ، وَعَلَيْهَا مَدَارُ الْحِكْمَةِ^{١٣}

(١) مع: البضاعة.

(٢) مع: القلب.

(٣) مع: على.

(٤) ب: - أصناف.

(٥) ك: أدبيات.

(٦) دا: + فيه.

(٧) سورة بقره (٢)، آية ٣٦٩.

(٨) عبارات منكور بعد از «ذكر أهل القواريق» با تفاوتهاى از كتاب الأمد على الأبد أبو الحسن عامرى (طبع بيروت، طبع اول،

١٣٩٩ هـ / ١٩٧٩ م، صص ٧٠ - ٧٥) و كتاب محبوب القلوب لشكورى (بيجا، ١٣١٧ هـ، ق، صص ١٦ - ١٨) و نزاهة الأرواح وروضة الأفراح

(ترجمة مفصود على تبريزى، تهران، ١٣٦٥، در صص ١٩ - ٢١ كه از عامرى نقل كرده) گرفته شده است.

(٩) آس: الكاشف.

(١٠) ك: الكامل والمكاشف / تا: الكامل والواصل والمكاشف.

(١٢) ك: مشاهدتها.

(١١) آس، تا: الطريق.

(١٣) مع: - وعليها مدار الحكمة.

واعتمادُ الحكماء - إلى ما فعل شيعُ المَشائين من الاختصار على أمور تُشبهُ مقولة «متى» و«الجدة»، بحيث صارت العلوم التي هي بالحقيقة حكمة وكان عليها السَّير وشهودُ أنوار^١ الملكوت منقطعة لا يعرفها المُتَسَبِّون إلى الحكمة في هذه الأزمنة. وإنِّي لأعلم يا إخواني إذا نادى مُنادي الحق بظهور الحقائق، يَنْطَمِس هذه الأقاويلُ الناقصةُ الشاغلة - وإن بقيت، تبقى^٢ في المواقف الجدلية في رياضات المُبتدئين - وتَعَوَّدوا الحكمة^٣ الرئيسة. فإنَّ ذات^٤ الآبق إذا أنذر^٥ صدق وإذا وعد حقق^٦.

وقال أيضاً في صدر حكمة الإشراف: «وشرُّ القرون ما طوي فيه بساط الاجتهاد وانقطع سيرُ الأفكار وانحسم بابُ المكاشفات وانسدَّ طريقُ المشاهدات^٧»، (انتهى).

والغرض من ذكر هذه الحكايات أن يَتَفَتَّنَ كُلُّ أَحَدٍ بأنَّ مرتبة^٨ كون الإنسان عارفاً أو شيخاً أو حكيماً أعظم من أن ينالها أو يَصِلَ^٩ إليها^{١٠} أحد^{١١}، من

(١) ك: الأنوار. (٢) مع، آس، تا: يبقى.

(٣) ك، دا: وتعدّدوا الحكمة / مع: وتعوّدوا الكلمة / تا: وبقوله والحكمة / آس: وتعوّدوا الحكمة / إبقاء التثانين (ص ١٠): وتعود الحكمة. (٤) آس: - ذات.

(٥) دا: إذا نذر.

(٦) عبارات مذكور در «منطق» مطارحات نیست. بلکه در مشروع سؤم (فصل في مطارحات على الحركة) از «العلم الثاني من كتاب المشاعر والمطارحات» (بخش طبیعی) است. عکس شماره ٥٥٧٠، برگه ١٦٠، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران.

(٧) مجموعه مصنفات، شیخ اشراق، چاپ ١٣٣١، ص ١٠. (٨) مع: + كل.

(٩) مع: يصلها. (١٠) ك، دا: إليه.

(١١) مع: - أحد.

غير أن يَعْكُفَ إليها طولَ عمره وَيَتَجَرَّدَ لها مَدَّةَ حياته وَيَحْتَرِزَ عن جميع المرغوبات الحسنة والمشتهيات^١ الدنياوية، مع فطرة صافية، وقريحة^٢ عن أقاويل المبتدئين خالية، وطبع زكي وفهم ذكي^٣ وذهن شاقب ودرك لطيف، ويكون مع ذلك ممَّا رُبِّيَ فيها وفُطِرَ عليها^٤، ثم أن يكون كما قاله بعض الحكماء^٥: حَفُوظًا^٦ وصَبُورًا على الكَدِّ الَّذِي يَنَالُهُ عن التَّعَلُّمِ، و^٧ مُحِبًّا بِحَسَبِ الْجِبِلَّةِ لِلصَّدَقِ وأَهْلِهِ، والعدل^٨ وأَهْلِهِ، والحكمة وأَهْلِهَا، غير جَمُوح ولا لَجُوج فيما^٩ يَهْوَاهُ ولا شَرِّهَا^{١٠} على المأكول والمشروب^{١١}، يَهُونُ عليه بالطَّبْعِ الشَّهَوَاتِ؛ وأن يكون كبير النفس عمَّا يَشِينُ عند النَّاسِ، وأن يكون ورَّاعًا سهل الانقياد للخير والعدل، عُسْرًا^{١٢} الانقياد للشر والجور^{١٣}، عَطُوفًا على أهل الرَّحْمَةِ، غَضُوبًا على الجبابرة والمتكبرين، كما قال الله^{١٤} حكايةً عن الموصوفين بها: ﴿أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ﴾^{١٥} إلى غير ذلك من الصِّفَات والشرائط الَّتِي ذَكَرَهَا وَعَدَّهَا أَفلاطُنُ الإلهي في كتابه في السِّيَاسَةِ^{١٦}.

(١) آس: المشتهيات. (٢) تا: على.

(٣) تا: زكي.

(٤) از كتاب آراء أهل المدينة الفاضلة فارابی (چاپ بيروت، ١٩٥٩، فصل بیست و هفتم، ص ١٠١) گرفته شده است.

(٥) ك، تا: + ضبطاً. (٦) مج: محفوظاً.

(٧) مج: - عن التَّعَلُّمِ و / آس: - و. (٨) تا: العمل.

(٩) دا: - لا. (١٠) مج: فيها.

(١١) مج: شره. (١٢) مج: المشرب.

(١٣) مج: عيني. (١٤) ك: - والجور.

(١٥) دا: + تعالى. (١٦) سورة فتح (٤٨)، آية ٢٩.

(١٧) آراء أهل المدينة الفاضلة (همان چاپ، فصل بیست و هشتم، صص ١٠٥ تا ١٠٨)؛ تحصيل الشَّعَادَةِ فارابی، مجموعهٔ رسائل فارابی (رسالة دوم، ص ٤٤، حیدرآباد دکن، ١٣٤٥).

والعارف الحكيم هو بالحقيقة مَنْ يَعْرِفُ الحَقَائِقَ الإلهيةَ والمَعَالِمَ الرُّبُوبيةَ على الوجه البرهاني اليقيني الذي^١ لا يَتَطَرَّقُ إليه وَضْمَةٌ رَيْبٌ وشكٌّ، وإن اختلفت عليه الأحوال ومَضَتْ عليه النُّشَآت، مع اتِّصافه بالزَّهد الحقيقي وتهذيب الأخلاق^٢ وتطهير المَلَكات. فله الرِّياسةُ، سواء انتفع النَّاسُ به^٣ أو لم يَنْتفع به أحد، لِحُمُولِهِ وانزوائه خوفاً^٤ من الأشرار وتخلياً عنهم لعبادة ربِّه الغفار والتَّسبُّه بالمُصْطَفين الأبرار^٥ من المعصومين الأطهار.

فإذا لم يَنْتفع به أحد وقد بلغ ذلك المبلغ؛ فليس عدم انتفاع الغير به من قِبَل ذاته، بل من قِبَل قصور غيره ونقصان مَنْ لا يُضْغِي إليه لِعَدَمِ التَّفَطُّنِ بحاله. أو لا تَرى أَنَّ المَلِكَ والإمامَ هو بِمِهْنَتِهِ^٦ وبِصْناعَتِهِ مَلِكٌ وإمامٌ، سواء وجد مَنْ يَقْبَلُ منه أو لم يجد، أطيع أو لم يُطِيع؛ كما أَنَّ الطَّيِّبَ طَبِيبَ بِمِهْنَتِهِ^٧ وباقتداره^٨ على معالِجة المرضى، سواء وُجِدَتِ المرضى أو لم يجد^٩، وسواء وُجِدَتِ الآلات التي يَسْتَعْمَلُها في فعله وصنْعته أو لم يجد^{١٠}. وليس يُزِيلُ طَبَّهُ فَقْدانُ هذه الأمور.

(١) مع: - الذي.

(٢) آس: الخلاق.

(٣) ك: - به.

(٤) ك، تا: - خوفاً.

(٥) مع: الأخيار.

(٦) ك، تا: بمهنته / مع، آس: بمهنته.

(٧) مع، آس: بمهنته.

(٨) مع، آس: اقتداره.

(٩) آس: لم توجد.

(١٠) اصل، دا، تا، مع: لم تجد / آس: لم توجد / تمام نسخها (جز نسخة «آس» در دو مورد قيد شده در شماره ٩ و ١٠ پاورقی) و نسخه چاپی به صورتی است که در متن آمده است. و می توان ترجیه کرد: ولی صورت ذیل اصح است: «لم يوجد، أطيع، لم يُطِيع، لم تُوجد». گفتنی است که مؤلف این عبارات را از رسالة تكمیل الشفا (ص ٤٦) فارابی گرفته است. در این رساله بدین صورت آمده است: «فالملك والإمام هو بمهنته وصناعته ملك وإمام، سواء وجد من يقبل منه أو لم يوجد، أطيع أو لم يطع، وجد قوماً يعاونونه على غرضه أو لم يجد؛ كما أَنَّ الطَّيِّبَ طَبِيبٌ بمهنته وبقدرته على علاج المرضى، وجد مرضى أو لم يجد، وجد آلات يستعملها في فعله أو لم يجد...».

كذلك لا يُزِيل ولا يُفْسِدُ^١ إِمَامَةُ الإِمَامِ وَلَا فِلْسَفَةُ الْفِيلَسُوفِ وَلَا^٢ رِئَاسَةُ^٣ الرِّئِيسِ
أَنْ لَا يَكُونَ لَهُ^٤ آلَاتٌ يَسْتَعْمِلُهَا فِي أَعْمَالِهِ وَلَا نَاسٌ^٥ يَسْتَخْدِمُهُمْ فِي بُلُوغِ
غَرَضِهِ^٦.



مركز تحقيقات كلیه معارف اسلامی

(١) آس: لا تفسد.

(٢) تا: والرياسة.

(٥) دا: باس.

(٢) ك: لا.

(٤) دا: له.

(٦) تحصيل الفتاوى من ٤٦ و ٤٧.

المقالة الثانية^١

في أنّ الغاية القصوى في العبادات
البدنية والرياضات النفسانية للإنسان
هي^٢ تحصيل المعارف واكتساب العلوم،
لا أية معرفة كانت وأي علم كان، بل
المعارف الإلهية والعلوم الربانية، التي
في إهمالها^٣ والجهل المضاد^٤ لها ضرر
سوء العاقبة والهلاك السرمدي - نعوذ
بالله منه

(١) دا: - المقالة الثانية.

(٢) مع: أفعالها.

(٣) تا: هي للإنسان.

(٤) ك: تا: مضاد.



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

فصل ١ [١١]

في بيان أن أيّ المعارف هي الغاية الحقيقية لوجود الإنسان

اعلم، يا حبيبي، أن الثمرة القاصية للأعمال البشرية والحركات الإنسانية^١ - بدنية كانت^٢ أو نفسانية^٣ - وأخرها لأجله التفكرات والانتقالات النفسية من الأحوال والعلوم، هي المعرفة الحرة التي لا قيد عليها^٤ والعلم^٥ المخدم الذي لا يستخدمه شيء من العلوم، بل ينبعث منه غيره انبعاث المعلول من العلة والفرع من الأصل. وذلك هو العلم الإلهي والفن الربوبي^٦ الذي هو بالحقيقة^٨ مخدم سائر العلوم^٩ والمعارف ومبدؤها، وغاية جميع الجرف

(٢) ك، تا: - أي.

(١) دا: - فصل.

(٣) ك: + أي / مع: - اعلم يا... الإنسانية / تا: + التي.

(٥) دا: لها.

(٤) آس: - كانت.

(٧) مع: + الديومي.

(٦) مع: العلوم.

(٩) آس: - العلوم و.

(٨) آس: بالخصلة.

والصنائع ومنتهاها، عليه يدور رحاها و^١ «بِسْمِ اللَّهِ مَجْرِيهَا وَمُزْسِفُهَا»^٢. وباقي العلوم والصنائع غيبه وخدمه^٣. كما أن الحكيم الإلهي والعالم الرباني مخدوم العالم، والمستحق^٤ بذاته الكاملة، المنورة بنور الحق الأول، المستضيئة بالشوارق الإلهية لأن يكون مقصوداً أولياً في التكوين ومطاعاً جليلاً للخلائق أجمعين. وسائر المكونات موجودة^٥ بطقيله مطيعة لأوامره ونواهيه. وذلك الاستحقاق للرئاسة^٦ موجود فيه من قبل الله (تعالى)، سواء كان الخلق عرفوه وأطاعوه أم لا، بل جهلوه وأنكروه.

وربما كان مثل هذا الشخص غير واجد لقوت يومه^٧ لغاية الخمول، كما كان نبينا (صلى الله عليه وآله) كثيراً ما^٨ يستقرض قوت غياله من شخص يهودي؛ حتى جاءه ملك استعرض^٩ عليه خزائن الأرض وذخائرها^{١٠}، من غير أن ينتقص^{١١} درجة^{١٢} في الآخرة، وتواضعت له روحانية الأرض، وخضع له^{١٣} الملك المقوم لنوعيتها^{١٤} والحافظ^{١٥} لصورتها وطلسمها، وهو (ص) كان يختار العبودية والافتقار وصح^{١٦} جانب الإمكان بإيثار المذلة والانكسار.



(٢) سورة هود (١١)، آية ٤١.

(٤) آس: يستحق.

(٦) تا: بالرياسة.

(٨) دا: كان.

(١٠) دا: - وذخائرها.

(١٢) دا، آس: تا: درجته.

(١٤) مع: لنوعيتها.

(١٦) تا: صح.

(١) تا: - و.

(٣) مع: خدمته.

(٥) آس: موجود.

(٧) مع: يوم.

(٩) ك: يستعرض.

(١١) مع، آس: ينتقص.

(١٣) مع: - له.

(١٥) دا: حافظ.

فصل ١ [٢]

في أن فائدة كل صفة كمالية في النفس^٢ هي استعدادها بالتصفية و^٣التطهير^٤ للفيضان^٥ المعارف

مركز تحقيقات كليات علوم اسلامی

اعلم أن كل مقام من المقامات الدينية وكل فضيلة راسخة من الملكات
النفسانية - كالعلم والشجاعة والصبر والشكر والكرم والحلم وغيرها - إنما
يُنْتَظَم من ثلاثة أمور: علوم وأحوال وأعمال.^٦

وهذه الأمور الثلاثة، إذا قيس بعضُ منها ببعض لآخِ للتأظرين إلى
الظواهر، الساكنين على أوائل العقول، المتوقفين في مبادئ الأفكار^٧، أن العلوم

(١) دا: - فصل.

(٢) ك، تا: - في النفس.

(٣) ك، دا، تا: - بالتصفية و.

(٤) ك: لتطهيرها / تا: لتطهيره.

(٥) مع: لنقصان / تا: بالفيضان.

(٦) دا، تا: أفعال.

(٧) مع: - الأفكار.

تُرَادُ^١ للأحوال، والأحوال تُرَادُ^٢ للأعمال. فالأعمال^٣ هي الأفضل عندهم^٤، لأنها الغاية الأخيرة^٥.

وأما أصحاب البصائر الثاقبة وأرباب الضمائر المنورة، فالأمر عندهم بالعكس ممّا ذكر؛ فإنّ الحركات والأعمال تُرَادُ^٦ للصفات والأحوال، وهي تُطَلَّبُ^٧ للعلوم والمعارف. فالأفضل العلوم، ثمّ الأحوال، ثمّ الأعمال؛ لأنّ كلّ مراد لغيره فذلك الغير لا محالة أفضل منه.

فالعلوم مطلقاً هي الغاية التي لأجلها يُطَلَّبُ سائر الأشياء. وهذه الدّعوى في غاية الجلاء والظهور عند أولى الألباب، وإنّ خفي على أكثر الطلاب، فإنّ أيّ طلب وحركة^٨ وفعل، بدنيّ أو نفسيّ^٩ أو عقليّ، لا يكون إلّا لينيل مطلوب ودرك مشتهى ووجدان مرغوب إليه، سواء كان محسوساً أو موهوماً أو معقولاً. فالغاية الأخيرة لكلّ قصد وسلوك هو حضور صورة الشيء.

وأما آحاد هذه الثلاثة، فالأعمال الصّالحة قد تتساوى^{١٠} وقد تتفاوت^{١١} إذا نُسِبَ بعضها إلى بعض، وكذا الأحوال الحسنة والأخلاق المرضية قد يكون بعضها أفضل من بعض وقد لا يكون. وكذا أنواع المعارف.

وأفضل المعارف^{١٢} العلوم النّظرية الإلهية، وهي أجل شأنًا وأعظم^{١٣} من

(١) مع: تزداد / آس: يزداد.

(٢) ك: فاعمل.

(٣) آس: الآخرة.

(٤) مع: متى.

(٥) ك، تا: نفسانيّ.

(٦) ك: تفاوت / مع، آس: يتفاوت / تا: تفاوت و.

(٧) ك، دا، تا: أفضلها.

(٨) ك، تا: +رتبة.

(٩) مع: تزداد / آس: يزداد.

(١٠) مع: - عندهم.

(١١) مع: تزداد.

(١٢) ك، تا: حركة وطلب.

(١٣) مع، آس: يتساوى.

العلوم العملية ويُقال لها «علومُ المعاملة»^١، لأنها متعلّقة بالمعاملات^٢، سواءً كانت مع الحقّ أو مع الخلق؛ كما يُقال لِلأوّلَى «علومُ المكاشفة»، لأنها لا يَحْصُلُ إلّا بإلهامٍ مِنَ الحقّ وكشفٍ مِنْ جانبِ القُدس، من غير مدخِلةِ السَّماع من البشر والنقل من الأدميين.

وإنّما قلنا: إنّها أجلّ وأعظم من علوم الأعمال، لأنّ علوم الأعمال أدونُ منزلةً من الأعمال، لأنّ فائدتها إصلاح الأعمال. فهي إنّما يُطلب لأجلها؛ وما يُطلب لأجله شيءٌ يكون ذلك الشيء أدونَ منزلةً منه.

لا يقال: قد اشتهر أنّ العالم المجتهد في القواعد الفقهية أفضلُ من العابد المتجرّد للعبادة، فكيف يكون العبادة أفضل من الفقاهة؟ لأنّا نقول: الحقّ أنّ فضل^٣ العالم المجتهد على العابد المتجرّد إنّما يُسَلَم إذا كان علمه ممّا يعمّ نفعه^٤، فيكون بالإضافة إلى عمل خاصّ أفضل؛ وإلّا فالعلم القاصر بالعمل ليس بأفضل من العمل القاصر.

(٢) ك: بالمعاملات.

(٤) أس: فقهه.

(١) ك، تا: بالمعاملات.

(٣) دا: أفضل.

فصل ١ [٣]

في إثبات التفاضل بين علوم المكاشفة وأن أجلها وأشرفها هي معرفة الله



قد تحقق وتبين معًا تلونا لك^١ أن فائدة إصلاح الأعمال، من الصلاة والصيام والزكاة والحج وغيرها، هي^٢ إصلاح حال القلب بإزالة أمراضه الباطنية وتخليته عن رذائله الكامنة وتصفيه^٣ وجهه وتضييقه^٤ عن ظلمات صفاته الذميمة، ليصلح حاله ويستقيم ذاته ويتنور^٥ وجهه. وفائدة إصلاح القلب وتصفيته وتنويره أن ينكشف له جلال الله تعالى في ذاته وصفاته وأفعاله. ويقال لهذا الانكشاف في عرف^٦ أساطين الحكمة والشريعة «معرفة

(١) دا: - فصل.

(٢) ك، تا: - هي.

(٣) مع: يصفه.

(٤) ك، تا: - عرف.

(٥) ك: عليك.

(٦) مع: يصفه.

(٧) آس: ينور.

الرُّبُوبِيَّةُ» المسمَّى بلغة القدماء اليونانيين «أثولوجيا»^١. ويسمى العرفاء بهذه المعرفة حكماء إلهيين وعلماء ربّانيين، وفي لسان الشريعة بالأولياء والصّديقين.

فأرفع علوم^٢ المكاشفة وأشرقها هي معرفة الله (تعالى) سبحانه^٣، وهي الغاية التي يطلب لذاتها؛ فإنّ السّعادة الحقيقية تُنال بها، بل هي عين السّعادة^٤ الحقيقية^٥ والخير الحقيقي. ولكن^٦ لا يشعر القلب - مادام كونه في الدّنيا - بأنّها هي عين السّعادة^٧، وإنّما يشعر بها في الآخرة. فهي المعرفة الحرّة التي لا تعلق لها بغيرها، وكلّ ما عداها من المعارف والعلوم فهي عبيدٌ وخدَمٌ^٨ بالإضافة إليها؛ فإنّها يُراد^٩ لأجلها ولا^{١٠} يُراد هي^{١١} لأجل شيء آخر، فلا غاية لها لأنّها غير آليّة. وباقي^{١٢} العلوم إنّما يُراد لأجلها.

ولما كانت غيرها من العلوم مُراد^{١٣} لأجلها، كان تفاوتها في الشّرف والفضيلة بحسب تفاوت نفجها^{١٤} بالإضافة إلى معرفة الله (تعالى). فإنّ بعض العلوم هي مُعدّات^{١٥} مؤدّية ومقدّمات مُفضية^{١٦} إلى^{١٧} بعض آخر، إمّا بواسطة أو بوسائط كثيرة. وهكذا ينجز بعضها بعضاً^{١٨} إلى أن ينتهي^{١٩} إلى الغاية

(١) ك، دا، تا: بأثولوجيا.

(٢) ك: - تعالى سبحانه / دا، آس، تا: - سبحانه.

(٣) ك: - تعالى سبحانه / دا، آس، تا: - سبحانه.

(٤) ك: - تعالى سبحانه / دا، آس، تا: - سبحانه.

(٥) ك: - تعالى سبحانه / دا، آس، تا: - سبحانه.

(٦) ك: - تعالى سبحانه / دا، آس، تا: - سبحانه.

(٧) ك: - تعالى سبحانه / دا، آس، تا: - سبحانه.

(٨) ك: - تعالى سبحانه / دا، آس، تا: - سبحانه.

(٩) ك: - تعالى سبحانه / دا، آس، تا: - سبحانه.

(١٠) ك: - تعالى سبحانه / دا، آس، تا: - سبحانه.

(١١) ك: - تعالى سبحانه / دا، آس، تا: - سبحانه.

(١٢) ك: - تعالى سبحانه / دا، آس، تا: - سبحانه.

القُصوى التي^١ معرفة الله (تعالى). فكلما كانت الوسائطُ بينَهُ وبينَ معرفةِ الله^٢ أقلَّ، كان أفضل. فعلى هذا علمُ المنطق أفضلُ من علم^٣ الإعراب واللُّغة، وعلمُ النفس أفضلُ من علم الطبيعة من هذه الجهة، وإن كان بين العلوم تفاضلٌ من جهةٍ أخرى هي جهة^٤ وثاقّة الدليل أو جهة فضيلة الموضوع. وجميعُ جهات الفضيلة على سائر العلوم متحقّقة في المعارف الإلهية: أمّا فضيلة الموضوع، فظاهر؛ وأمّا وثاقّة الدليل، فلأنَّ شأنَ براهينها إعطاء اللّمْية الدائمة^٥ والإنيّة الأزليّة الواجبيّة^٦ الذاتيّة من غير تقييد^٧ بزمان^٨ أو وصف أو ذات، بخلاف سائر العلوم، لتقيدها^٩ بشيءٍ ممّا ذكر وأقلّها بما دام الذات؛ وأمّا نباهة الثمرة، فلأنّها ليست وراءها غاية، بل هي الخير الحقيقي وخير الخيرات^{١٠} وسعادة السعادات، كما علّمت^{١١}.



مركز تحقیق کتب وعلوم اسلامی

- (١) آس : + هي. (٢) ك : + تعالى.
(٣) آس : - علم. (٤) دا : - هي جهة.
(٥) ك، تا : للمهية الدائمة / مع، آس : الدائمة.
(٦) ك، تا : الواجبة.
(٧) مع : تقييد.
(٨) آس : - بزمان.
(٩) ك : لتقييدها.
(١٠) مع : - وخير الخيرات.

(١١) مع، آس : + فصل في زيادة التبيين لهذا المرام (الين قسمت در نسخه اصل نیست. در پایان کتاب خواهد آمد.)

فصل ١ [٤]

في بيان تفاضل الأحوال

اعلم أنَّ الأحوال نَعْنِي^٢ بها هذا أخلاقَ النَّفْسِ وَمَلَكَاتِهَا الْفَاضِلَةَ، الَّتِي
تؤثِّر^٣ بوجودها^٤ واستقرارها في تَصَفِيَةِ الرُّوحِ الْإِنْسَانِيِّ^٥ الْمُسَمَّى بِالْقَلْبِ
الْحَقِيقِيِّ وَتَطْهِيرِهِ^٦ عَنْ شَوَائِبِ الدُّنْيَا وَشَوَاغِلِ الْخَلْقِ تَأْثِيرًا ضَعِيفًا أَوْ قَوِيًّا؛
حَتَّى إِذَا طَهَّرَ الْقَلْبَ وَصَفَّاهُ، انْتَضَحَ لَهُ حَقِيقَةُ الْحَقِّ،
وَالْأَحْوَالُ الْجَمِيلَةُ فِي الْإِنْسَانِ تَنْبَعُثُ^٧ مِنَ الْأَعْمَالِ الْحَسَنَةِ الصَّادِرَةِ مِنْهُ،
كَمَا أَنَّ الصِّفَاتِ الرَّدِيَّةَ تَنْشَأُ^٨ مِنَ الْأَفْعَالِ السَّيِّئَةِ. إِذَا مَا مِنْ عَمَلٍ يَصْدُرُ مِنْ ابْنِ
آدَمَ^٩، قَوْلٌ أَوْ فِعْلٌ^{١٠}، فَكُرٌّ أَوْ عَمَلٌ، خَيْرٌ أَوْ شَرٌّ، إِلَّا وَلَهُ تَأْثِيرٌ فِي أَحْوَالِ قَلْبِهِ. وَإِلَيْهِ

(١) داء: - فصل.

(٢) هما نسختهما جزاء: يؤثِّر.

(٣) مع: الإنسان.

(٤) مع: آس: ينبعث.

(٥) ك: داء: تا: + من.

(٦) ك: مع: داء: تا: يعني.

(٧) ك: تا: لوجودها.

(٨) مع: يظهر / آس: يظهره.

(٩) ك: مع: داء: تا: ينشأ.

(١٠) ك: تا: + أو.

الإشارة بقوله (تعالى) ^١: ﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ • وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ﴾ ^٢. وقال فيثاغورس الحكيم: اعلم أنك ستعارض بأفعالك وأقوالك وأفكارك، وسيظهر ^٣ لك من كل حركة فكرية أو قولية أو عملية صورٌ روحانية أو جسمانية. فإن كانت الحركة غَضَبِيَّةً أو شَهْوِيَّةً، صارت مادةً ^٤ للشيطان ^٥ يؤذيك في ^٦ حياتك ويخُجِّبك عن ملاقات النور بعد وفاتك. وإن كانت الحركة عقلية، صارت ملكاً ^٧ تلتذ ^٨ بمناذمته في دنياك وتهتدي ^٩ بنوره في أخراك إلى جوار الله وكرامته.

وبالجملة، الأخلاق مواريث ^{١٠} المعاملات؛ فإن المعاملات ^{١١} إذا تَكَرَّرت بالنيات ^{١٢} الصادقة، حَصَلَتْ منها ^{١٣} الملكات؛ وإذا ^{١٤} حَصَلَتْ مِنْ دَوام تَكَرُّرها الهيئات ^{١٥} الراسخة في النفس ^{١٦} المُتَنَوِّرة بنورها وصفاتها ^{١٧} الروح الناطقة، فَيَسْتَهْلُ عليها - بسبب تلك النيات الخالصة والهيئات ^{١٨} النورية - صدور الفضائل والخيرات منها ^{١٩} صدوراً ^{٢٠} تَابِعاً لِفَيْضَانِ صورة الحق عليها مِنْ باب الرُّشْح، من غير روية ^{٢١} و قصد على ما تَقَرَّر في مقامه، من الفرق بين الغاية الذاتية والغاية ^{٢٢} العَرَضِيَّة.

(٢) سورة زلزال (٩٩)، آيات ٧ و ٨.

(٤) تا: - مادة.

(٦) تا: و.

(٨) مع: يهتدي.

(١٠) تا: المقالات.

(١٢) ك: تا: منه.

(١٤) دا: الراسخة.

(١٦) مع: - الناطقة ... الهيئات.

(١) ك، آس، تا: - تعالى.

(٢) مع، آس: ستظهر.

(٥) دا: الشيطان.

(٧) ك، تا: يلتذ / دا: ملقذ.

(٩) مع: مرازنة.

(١١) مع: بالتفات.

(١٣) دا: إن.

(١٥) آس: صفاتها.

(١٧) مع: - و.

فإذن، فضائل الأعمال وتفاضل بعضها على بعض، إنما يكون بقدر تأثيرها في إصلاح النفس وتصفية القلب^١ وتنويره وإعداده لأن تفيض^٢ عليه علوم المكاشفة ومعارف الحق. وكما أن تصقيل^٣ المرآة وتصفيتها مما يحتاج إلى أعمال^٤ وأفعال سابقة مُعدة وأحوال متقدمة شرطية، بعضها أقرب إلى الصفاة التامة من^٥ بعض؛ فكذا أحوال القلب الحاصلة من الأعمال المتقدمة المتوقفة عليها جلاء بيت القلب وصفاءه، لينزل^٦ فيه المعارف الحقّة والمعالم الربوبية. فالحالة^٨ القريبة أو^٩ المقرّبة من^{١٠} صفاء القلب هي^{١١} أفضل ممّا دونها لا محالة، بسبب القرب من المقصود^{١٢} الأصلي والمطلوب^{١٣} الحقيقي.



مركز تحقيقات كليات علوم اسلامی

(٢) مع: ده، آس، تا: يفيض.

(٤) مع: لا.

(٦) مع: عن.

(٨) مع: آس: فالجلاء.

(١٠) مع: عن / آس: في.

(١٢) مع: المقصد.

(١) مع: النفس.

(٣) تا: التصقيل.

(٥) مع: الأعمال.

(٧) مع: آس: لتنزل.

(٩) تا: و.

(١١) آس: - هي.

(١٣) ك، تا: المطلوب.

فصل ١ [٥]

في توضيح القول في تفاضل الأعمال

وكما علمت مما ذكرنا ملاك الشرف والفضيلة ومناط^٢ السبق و^٣ التقدم في الأحوال والملكات القلبية والروحية، فكذلك يجب أن تعلم^٤ ملاك التفاضل والتقادم في الأعمال والأفعال^٥ البدنية والنفسية^٦. فإن تأثيرها في^٧ تأكيد صفات القلب وجلب الأحوال واقتناص الأخلاق مما يتفاوت شدة وضعفاً، كمالات ونقصاً^٨، خيراً وشرّاً.

فكل عمل إما أن يجلب إلى القلب حالة مانعة من^٩ المكاشفة، موجبة لظلمة القلب، جاذبة إلى زخارف الدنيا وشهواتها، كاسبة لحجاب^{١٠} النفس وبُعدها عن

(١) دا: - فصل.

(٢) مع: في.

(٣) مع: الأحوال.

(٤) مع: إلى.

(٥) مع: عن.

(٦) ك، تا: - ومناط.

(٧) ك، مع: تا: يعلم.

(٨) مع: أس: النفس.

(٩) مع: تا: نقصاناً.

(١٠) ك، تا: كالحجاب.

رحمة الله (تعالى)^١ وجرمانها عن النعيم الأخروي؛ وإما أن يجلب إليها حالة مُعدة لتنوير القلب، مُهيئة للمكاشفة الحقّة، موجبة لصفاء النفس وتجردها عن التعلّقات الشهويّة والعصبيّة^٢، مُقتضية لإعراضها عن الأغراض^٣ الحيوانيّة والإخلاق إلى أرض^٤ الجسمانيّات^٥ وأفق الحسيّات، باعثة إيّاها لابتغائها^٦ وجه الله واتّقائها عمّا سواه. واسم الأوّل «المعصية»، واسم الثاني «الطاعة». وكما أنّ المعاصي من حيث تأثيرها في ظلمة القلب وقساوته^٧ متفاوتة، فبعضها كبيرة^٨ وبعضها صغيرة على مراتب و^٩ درجات؛ فكذلك^{١٠} الطاعات في تنوير القلب وتصفيته، فدرجاتها^{١١} في الفضيلة والرّتبة بحسب درجات تأثيرها في التنوير والتّصفية^{١٢}.

والغاية الأخيرة والمقصود^{١٣} الأصليّ - كما مرّ مراراً - هي مكاشفة صورة^{١٤} الحقّ ومعرفة الرّب. وذلك ممّا يختلف باختلاف الأحوال والأوقات والأشخاص: فربّما كان لأحد قيام الليل أفضل من إيتاء الصدقات؛ وربّما كان الأولى عكس ذلك؛ وربّما كان صوم سبّتين يوماً أفضل لأحد في باب الكفّارة من^{١٥} عتق رقبة، كما للسلّاطين والأمراء من أهل الدّنيا.

- | | |
|---------------------|---------------------------------|
| (١) ك، دا: - تعالى. | (٢) مع، دا، آس: الغضب. |
| (٣) ك، تا: الأمراض. | (٤) مع، تا: الأرض. |
| (٥) آس: الجسمانيّة. | (٦) مع، آس: لانبعاثها. |
| (٧) ك، تا: قساوة. | (٨) مع: كثيرة. |
| (٩) ك، تا: - و. | (١٠) ك: كذلك. |
| (١١) تا: فدرجتها. | (١٢) مع: - فدرجاتها - التّصفية. |
| (١٣) مع: المقصد. | (١٤) مع: صورة / آس: - صورة. |
| (١٥) آس: عن. | |

وهم وتنبية^١

ربّما يَزْعَجُكَ^٢ عن الاعتراف بفضيلة الأحوال على الأعمال، وكونها أدون^٣ منزلة من الأحوال وبتوسطها من العلوم الحقيقية، ما قرّع سمعك في الشريعة الحقّة من الحثّ والترغيب على الأعمال^٤، والتأكيد المستفاد من الكتاب الإلهي في إيتاء الزكاة والمبالغة في طلب الصدقات بقوله: ﴿مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا﴾^٥ وبقوله: ﴿وَيَأْخُذْ الصَّدَقَاتِ﴾^٦؛ فتقول^٧: كيف لا يكون الفعل والإنفاق هو الأفضل من الملكات والأخلاق؟

فاعلم أولاً^٨ أن الأوامر والنواهي الشرعيتين والترغيبات والترهيبات^٩ الواقعة من الشارع إنما تعلّقت بأمور اختيارية، يكون للإنسان اقتدارٌ على فعلها وتركها^{١٠} واختيارٌ في وجودها وعدمها. وأمّا الملكات النفسانية والأحوال القلبية، فهي أمورٌ طبيعيةٌ فائضةٌ عن المبدأ الأعلى بلا مدخلة اختيار العبد^{١١} واقتداره فيها وتوقفها^{١٢} عليهما، إلّا توقفاً بعيداً^{١٣} و^{١٤} مدخلةً بالواسطة؛ فلا حاجة في حصولها للقلب وزوال أضرارها إلى ترغيب وترهيب^{١٥}، لأنّ^{١٦} الفعل المرغوب يؤدّي^{١٧} إلى الخلق الحسن، والفعل المرهوب يؤدّي إلى ضده^{١٨}، سواء تعلّق به

- | | |
|---|-----------------------------|
| (١) دا: - وهم وتنبية / آس: فصل. | (٢) تا: بما يعجزك. |
| (٣) مج: تا: دون. | (٤) ك: تا: الأحوال. |
| (٥) سورة بقره (٢)، آية ٢٤٥؛ سورة حديد (٥٧)، آية ١١. | (٦) سورة توبه (٩)، آية ١٠٤. |
| (٧) آس: فتقول. | (٨) تا: - أولاً. |
| (٩) آس: الترهيبات. | (١٠) آس: - وتركها. |
| (١١) دا: للعبد. | (١٢) مج: توقفهما. |
| (١٣) آس: لعبد أو. | (١٤) آس: ترهيب. |
| (١٥) آس: لا. | (١٦) دا، آس: - يؤدّي. |
| (١٧) مج: فتقدم. | |

ترغيب وترهيب^١ أو^٢ لا^٣.

ثم اعلم أن الطبيب إذا أثنى على الدواء^٤، لم يدل على أن الدواء مراد لذاته مقصود^٥ ليعينه^٥ وعلى أنه أفضل من الصحة والشفاء؛ وإنما استكفى الطبيب بمدح الدواء عن مدح الشفاء، لا اعتقاده أن تناول الدواء يؤدي إلى حصول الشفاء، ولا يأمر للمريض بعد تناول الدواء على وجهه بعمل^٦ آخر، لعدم توقف حصول الشفاء - بعد حصول المُعدّات وتهيئة القابل الحاصلة بتوفيق الله - بشيء آخر إلا إفاضة المبدأ المفيض الحق على كل شيء ما يستحقه.

فكذلك^٧ الأعمال الشرعية علاج^٨ لأمراض^٩ القلوب^٩؛ ومرض القلب ممّا لا^{١٠} يُشعر به غالباً وقد غفل عنه الأكثرون، وقل من يتفطن بوجوه^{١١} الربط والمناسبة بين الأعمال التي أمرنا بها^{١٢} الشارح وبين التخلق بالأحوال الفاضلة والتّزّه عن الأمراض القلبية. وقد اغترّ بمثل هذا الغرور طائفة، وسلّكوا طريق الإباحة، وقالوا: إن الله غني عن عبادتنا، وأي فائدة لنا^{١٣} وله^{١٤} في قيامنا وصيامنا وحجنا وزكّاتنا^{١٥}؟ وغني عن أن يستقرض منا^{١٦}، فأي معنى لقوله (تعالى)^{١٧}:

(١) ك، تا: - لأن الفعل المرغوب ... ترهيب / آس: ترهيب.

(٢) ك، دا، تا: أم. (٣) آس: أولاً.

(٤) آس: دواء. (٥) ك، تا: يعينه.

(٦) ك، تا: لعمل. (٧) اصل، مع، آس: فلذلك / ك، تا: كذلك.

(٨) ك، تا: للأمراض. (٩) ك، تا: القلب.

(١٠) آس: - لا. (١١) ك، مع، تا: بوجود.

(١٢) ك، تا: رتبها / مع: به. (١٣) ك، تا: فأنشد لنا.

(١٤) آس: له ولنا. (١٥) ك، تا: سكوتنا.

(١٦) دا: منه. (١٧) تا: - تعالى.

﴿مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا﴾^١ ولو شاء إطعام المساكين، لأطعمهم، فلا حاجة لنا إلى صرف أموالنا إليهم؛ كما حكى^٢ الله (تعالى) في كتابه^٣ عن الكفار بقوله: ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْطَعِمُ مَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ أطعمه﴾^٤، وقال^٥ (تعالى) إخباراً عنهم: ﴿لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آبَاؤُنَا﴾^٦. فانظر كيف كانوا صادقين في كلامهم وكيف هلكوا بصدقهم هلاكاً أبدياً^٧ وخسراناً سرمدياً. وهكذا حال أكثر المجادلين^٨ المتفلسفين والمُعاندِين المُغترِّين^٩ مع ظمأ الجهل والخسران بلامع السراب وغرور شبهة السراب، فسبحان مَنْ إذا شاء أهلك بالصدق، وإذا شاء أسعد^{١٠} بالجهل: ﴿يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا﴾^{١١}.

نقاوة^{١٢} إجمالية^{١٣}

قد تبين أن الأعمال الحسنة مؤثرات^{١٤} في القلب تصفية وتنويراً^{١٥}، ليستعد^{١٦} بحسب نقائه^{١٧} وجلائه عن الغواشي والرؤيون والطبائع لقبول نور

- | | |
|---|-----------------------------|
| (١) سورة بقره (٢)، آية ٢٤٥، سورة حديد (٥٧)، آية ١١. | (٢) تا: - حكى. |
| (٣) ك، تا: + العزيز. | (٤) سورة يس (٣٦)، آية ٤٧. |
| (٥) تا: + الله. | (٦) سورة نعام (٦)، آية ١٤٨. |
| (٧) تا: وأبدأ. | (٨) دا: تا: المجاهدين. |
| (٩) تا: المقربين. | (١٠) تا: - أهلك ... أسعد. |
| (١١) سورة بقره (٢)، آية ٢٦. | (١٢) آس: إفادة. |
| (١٣) دا: - نقاوة إجمالية. | (١٤) ك، تا: مؤثرة. |
| (١٥) دا: تنوير. | (١٦) ك، تا: يستعد. |
| (١٧) مج، آس: بقلائه. | |

المعرفة والهداية. وذلك هو الثمرة والغاية في كل عمل وفعل. فهذا^١ هو القول الكلي والقانون الأصلي، ﴿وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾^٢.



مركز تحقيقات كليات علوم إيسوي

فصل ١ [٦]

في أن العالم الرباني مقصود أولي للايجاد والتكوين



و^٢باقي المخلوقات إما أسباب معدة لوجوده وشرائط سابقة لحصوله؛ وإما فضالات^٣ تفضل^٤ من تخمير^٥ طينته المخمرة بيد^٦ القدرة أربعين صباحاً؛ أو رشحات زائدة تفيض^٧ من ماء جود^٨ المبدأ الحق^٩ الفاضل على إناء قابليته للوجود، فحصلت من ذلك^{١٠} طوائف من المكنونات وقبائل من المخلوقات المستضيئة بأضواء قدرة الله الفائضة عليهم بواسطة الإنسان

(١) دا: - فصل.

(٢) ك، تا: فضالاً / آس: فضلات.

(٣) ك، تا: - تخمير.

(٤) اصل، ك، دا، تا: يفيض.

(٥) مع: - الحق.

(٦) آس: + في.

(٧) ك، دا، تا: يفضل.

(٨) ك، تا: بيده.

(٩) ك، مع، آس، تا: وجود.

(١٠) دا: منها.

الكامل، المهتدي^١ بنور معرفة الله والمخلوق المتأصل^٢ المنعطف^٣ إليهم
ظلاله^٤ بفضل إرشاده وهدايته لهذا.

وتمام التحقيق في هذا المقام إنما يحصل من اغتراف غرفة من بحر
عميق^٥ من أبحر المكاشفات الذوقية، المشار إلى لواضع منها في مواضع
متفرقة من كتابنا^٦ الكبير المسمى بـ الأسفار الأربعة^٧ يعرف^٨ قدرها يدرك
غورها من تعلم فهم^٩ منطق الطير، ويجحدها العاجزون^{١٠} المقعدون^{١١} عن
السلوك والسير.

وإيجاز القول عن^{١٢} نبيذ منها: إن لله^{١٣} (تعالى) في جلاله وكبريائه صفات
بها يفيض^{١٤} على الخلق نور رحمة وجوده تكويناً واختراعاً يعبر عنها بلفظ
جلت ورفعت^{١٥} عظمة تلك الصفة عن أن يكون مبادئ إشراق نورها مفهومة منه.
و^{١٦} هو^{١٧} لفظ «القدرة». فتجاسرنا مضطرين لأن نستعير^{١٨} من حضيض عالم
الألفاظ والألفظين لملاحظة^{١٩} ذروة جلال تلك الصفة وعظمتها، عبارة توهم من

(١) ك: تا: المهدي / آس: المهتدية.

(٢) مج: آس: - والمخلوق المتأصل.

(٣) مج: آس: المنقطعة.

(٤) مج: آس: ظلالها.

(٥) مج: آس: خضيم.

(٦) ك: تا: كتاب.

(٧) برأي نمونه، ر: ك: أسفار، ج ٦، ص ٢٩٠، ج ٨، صص ١٢٥-١٤٠.

(٨) مج: آس: - فهم.

(٩) مج: فيعرف.

(١٠) ك: تا: المقعدون.

(١١) آس: القاصرون.

(١٢) ك: مج: دا: تا: الله.

(١٣) آس: من.

(١٤) ك: تا: - ورفعت.

(١٥) ك: دا: تا: يفيض بها.

(١٦) آس: - وهو.

(١٧) أصل، ك: دا: تا: - و.

(١٨) دا: الملاحظة.

(١٩) ك: تا: لا نستعير.

مبادئ حقائقها شيئاً ضعيفاً^١ جداً، فقلنا: لله صفة عنها يصدر الخلق والاختراع. ثم الخلق ينقسم^٢ تقسيماً عقلياً إلى أقسام، ليتنوع^٣ فصول ومبادئ انقسام، أستعير لمصدر هذه الأقسام ومبدأ هذه التخصصات^٤ - من جهة الحكمة بمثل هذه الضرورة^٥ الواقعة في عالم^٦ التخاطب للمتناطقين - عبارة «المشيئة».

ثم انقسمت الأفعال الصادرة من القدرة المنبعثة عن^٧ المشيئة^٨ الناشئة عن الحكمة^٩ - التي هي علمه (تعالى) بالنظام الأوفق وهو عين ذاته - إلى ما ينساق إلى المنتهى الذي هو غاية حكمتها، و^{١٠} إلى ما يوقف دون الغاية. فاستعير لأحدهما عبارة «المحبوب»^{١١} وللآخر^{١٢} عبارة «المغضوب عليه»، وهما جميعاً داخلان تحت القدرة والمشيئة؛ إلا أن لكل^{١٣} منهما خاصية^{١٤} غير^{١٥} الآخر توهم^{١٦} لفظاً^{١٧} «المحبة» و «الكراهة» فيهما^{١٨} عند اللغويين^{١٩} المقتنصين حقائق الأشياء من الألفاظ شيئاً مجملاً غير ما فهمه العارفون.

ولما علمت أن لكل منهما خاصية^{٢٠} لازمة تكون^{٢١} مقتضى ذاته من غير

- | | |
|-----------------------|----------------------------------|
| (١) مع: - ضعيفاً. | (٢) تا: تنقسم. |
| (٣) دا: التنوع. | (٤) أس: التخصصات. |
| (٥) تا: الصورة. | (٦) أس: - عالم. |
| (٧) تا: من. | (٨) مع: - ثم انقسمت ... المشيئة. |
| (٩) تا: الحكم. | (١٠) كه، دا، تا: - و. |
| (١١) مع: المجنوب. | (١٢) مع: للأخيرة / دا: الآخر. |
| (١٣) ك، تا: - لكل. | (١٤) تا: حاجة. |
| (١٥) كه، دا، تا: عند. | (١٦) ك، دا، تا: يوه. |
| (١٧) مع: لفظ. | (١٨) ك، دا، تا: - فيهما. |
| (١٩) مع: + و. | (٢٠) تا: حاجة. |
| (٢١) دا، أس: يكون. | |

تخلل جعل مستأنف^١ بينه وبينها، وهي مستدعية لأن يرد عليه من سلطان الأزل وينزل إليه من المشية السابقة لباس^٢ يناسبه وكسوة يلائمه؛ فأنقسم عباد الله الذين هم من خلقه واختراعه^٣ إلى^٤ من سبقت لهم في المشية الأزلية^٥ كسوة الوقوف في سبيل الحكمة - دون أن يبلغ^٦ إلى غايتها - وهيئة السكون^٧ في أوساط حدود السَّيَاقَة^٨ والهداية - من غير أن يصل إلى نهايتها - ويكون ذلك قهراً في حقهم بتسليط^٩ الدواعي والبواعث عليهم، وإلى من سبقت لهم فيها لباس المعرفة والتقوى^{١٠} لأن يساق بهم^{١١} الحكمة إلى غايتها ويكون ذلك لطفاً في حقهم.

واشتعيرت لنسبة أحدهما في الاستعمال^{١٢} لإتمام^{١٣} الحكمة عبارة «الرَّضا» ولمقابلته^{١٤} عبارة «السُّخْط»^{١٥} وظهر^{١٦} على من حل^{١٧} عليه غضب الرحمان بتقدير أزلني فعل^{١٨} وقفت به الحكمة دون غايتها يستعار^{١٩} له اسم «الكفران»^{٢٠} وأردف^{٢١} ذلك بنقمة^{٢٢} اللعن

- | | |
|----------------------------------|---------------------------------------|
| (١) مع: مستأنفاً. | (٢) اصل، مع، آس: لباساً. |
| (٣) آس: اختراعه. | (٤) آس: لا. |
| (٥) تا: الأزلية. | (٦) مع: مبلغ. |
| (٧) تا: الكون. | (٨) تا: صدور السَّيَاقَة. |
| (٩) ك، تا: بلا تسليط. | (١٠) تا: القوي. |
| (١١) آس: + إلى. | (١٢) تا: الاشتغال. |
| (١٣) ك، تا: إلى تمام. | (١٤) مع، تا: المقابلة / آس: لمقابلته. |
| (١٥) مع: في. | (١٦) آس: فيظهر. |
| (١٧) تا: حمل. | (١٨) مع، آس: فعلي. |
| (١٩) ك، تا: يستعان / مع: نستعان. | (٢٠) ك، تا: أردق. |
| (٢١) تا: بتقسيمه. | |

والمَـدَمَّةُ زيادةٌ في النُّكال^١. وظَّهر على مَنْ ارتضاه بقضاء سابق فعلٌ انساقَتْ به الحكمة إلى غايتها يُستعار^٢ له اسمُ «الشُّكر»، وأردف^٣ بنعمة الثَّناء زيادة^٤ في القبول والرَّضا، فبه^٥ يكْمُلُ الإيجادُ والوجود وبه يَتَّصِلُ دائرةُ الفيض والجود.

تلويحُ عرشي^٦

إِنَّ الحقَّ الأوَّلَ بمشيئته - التي هي^٧ عينُ ذاته - أفادَ الجمالَ أصالةً وأثنى عليه، وأوجدَ النُّكالَ تَبَعاً وقَبَحاً^٨ زَجَرَ عنه؛ فيكون بالحقيقة هو المُجِمل والمُثَنَّى على الجمال في كلِّ حال. فلم يَثْنِ من حيث المعنى إلَّا على^٩ نفسه؛ وإنَّما العبدُ هدفُ الثَّناء من حيث الظَّاهر والصُّورة. وهكذا انتَظَمَتْ أحكامُ الإلهية وعُكُوسُ أشيعةِ الصِّفات والأسماء الجمالية والجلالية^{١٠}، و^{١١} بها ترتَّبَتِ^{١٢} الأمورُ في الآزال^{١٣} وتَسَلَّسَلَتِ الأسبابُ من المبدأ الفعَّال بقضاء حتم^{١٤} وقَدَرٍ جَزْمٍ. ولم يكن شيءٌ من ذلك عن اتفاقٍ وبختٍ، كما يَقُولُه القائلون بالاتِّفاق، كأصحابِ ديمقراطيس؛ ولا عن إرادةٍ جُزَافِيَّةٍ وأمرٍ بَحَثٍ من دون^{١٥} حكمةٍ ومصلحةٍ داعيةٍ،

(١) ك: تا: التَّكَلُّف.

(٢) ك: تا: يستعان.

(٣) ك: تا: لردف.

(٤) تا: زيادته.

(٥) ك: معج، دا: آس، تا: فيه.

(٦) دا: - تلويح عرشي.

(٧) دا: - هي.

(٨) معج: - و.

(٩) تا: إلى.

(١٠) آس: - الجلالية.

(١١) ك: تا: - و.

(١٢) ك: دا: تا: يترتَّب.

(١٣) ك: دا: تا: الأزَل.

(١٤) آس: ختم.

(١٥) ك: تا: - دون.

كما زعمه الأشاعرة؛ بل بعلم كلي هو قضاء سابق وآخر تفصيلي هو قدر لاحق؛ ففاضت بحار المقادير بحكم القضاء الأول بما سبق به التقدير.

وهم وإزالة^١

لما سبق إلى قريحتك أن ليس شيء من الموجودات العالمية خارجاً عن قانون القضاء والقدر، فليس لك أن تقول وتقول - لضيق حوصلتك وقصور إحاطتك بسلسلة^٢ الأسباب وربطها^٣ بالمُسببات -: إن القسمة الأزلية لماذا؟ اقتضت هذا التفصيل؟ وكيف انتظم العدل^٤ مع هذا التفاوت والتفصيل؟^٥ وأين عدل الله فينا وقد قال^٦ (تعالى): ﴿وَمَا أَنَا بِظَالِمٍ لِلْعَبِيدِ﴾^٧؟

فاسكت أيها القاصر المقتصر في درك الحقائق على مدارسة أحكام الألفاظ والظواهر، وأين لك مع بضاعتك المزجاة والتعمق في بحور هذه الذخائر؟ وأنى للعُميان والسؤال عن حقائق الألوان؟ وكيف للسالكين في حضيض عالم الألفاظ والمباني، و^٨ الاستشراف بعقولهم^٩ المزخرفة^{١٠} في إدراك الحقائق^{١١} العظيمة والمعاني؟ فليس لأحد من الراسخين في^{١٢} العلوم، ولا من تأديهم^{١٣} بآداب الله وآداب الرسول (صلى الله عليه وآله) أن يتخاطبوا معك

(١) دا: - وهم وإزالة.

(٢) ك، تا: بسببية.

(٣) دا: - وربطها.

(٤) مع: لما إذا.

(٥) تا: انتظمت القول.

(٦) دا: - والتفصيل / آس: التفصيل.

(٧) ك، تا: + الله.

(٨) سورة في (٥٠)، آية ٢٩.

(٩) آس: - و.

(١٠) ك، تا: بقولهم.

(١١) دا: المزخرف.

(١٢) ك، دا، تا: الحقيقة.

(١٣) آس: و.

(١٤) ك، تا: تأديهم.

ومع نظرائك وأترابك^١ ممن أجمعوا بلجام المنع عما لم^٢ يطيقوا خوض^٣ غمرته. ولم^٤ يتكلموا^٥ في جوابكم^٦ إلا بأن قالوا لكم: اسكتوا فما^٧ لهذا خلقتم، ﴿لَا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْئَلُونَ﴾^٨، عليكم بدين العجائز والزمنى^٩ والمُقعدين عن سلوك سبيل الله ومعرفة ملكوته وآيات سلطانه وجبروته؛ لأن غاية عرفانكم وقصارى إيمانكم أن تؤمنوا بالغيب إيمان الأكمه بحقيقة الألوان و^{١٠} عرفان العنّين كنه لذة الوقاع مع النسوان، إيماناً مركباً من خيالات ومشوباً بتمثيلات بعيدة عن كنه الأمر وماهيته، لا عن مثاله وعنوانه.

وأما من امتلأت مشكاة عقله المنفعل عن العقل الفعال نوراً مُقتبساً من نور الله النافذ في سماوات الأرواح وأراضي الأشباح، وكان زيت^{١١} عقله الهيولاني أولاً صافياً عن كدر^{١٢} الأخلاق الذميمة، بل يكاد ﴿يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تُمْسَسْهُ نَارٌ﴾^{١٣} فمسسته نار^{١٤} العقل الفعال، فاشتعل نوراً على نور، فأشرقت أقطار الملكوت بين أيديه بنور ربّه، فأدرك^{١٥} الأمور والحقائق كما هي عليه؛ فقليل له ولمن في طبقة: تأدّبوا بأدب^{١٦} الله واسكتوا، وإذا ذكّر^{١٧} القدر فامسكوا. فإن حوالىكم^{١٨} ضعفاء الأبصار، فسيروا بسير أضعفكم ولا تكشفوا^{١٩} حجاب

(١) مع: أمرائك.

(٢) مع: لا.

(٣) دا: أخوض.

(٤) مع: لم.

(٥) آس: يتكلموا.

(٦) ك، دا، تا: - جوابك.

(٧) مع: متنى.

(٨) سورة انبياء (٢١)، آية ٢٢.

(٩) مع: الزمن.

(١٠) دا: - و.

(١١) ك، تا: وثب.

(١٢) ك، تا: دوك / مع: كدورة.

(١٣) سورة نور (٢٤)، آية ٢٥.

(١٤) مع: - فمسسته نار.

(١٥) آس: فإدراك.

(١٦) ك، مع، دا، آس، تا: بأداب.

(١٧) آس: ذكروا.

(١٨) مع، آس: حوالكم / تا: حوالىكم.

(١٩) ك، دا، تا: يكشفوا.

الشمس لأبصار الخفافيش، فيكون ذلك سبب هلاكهم. فتخلّقوا بأخلاق الله وانزلوا^١ إلى السماء الدنيا من^٢ منتهى علو علومكم، ليأنس بكم ضعفاء البصائر. ويقتبسون من بقايا أنواركم، كما يقتبس من بقايا أنوار الشمس^٣ ضعفاء الأبصار كالخفافيش، فيحيون بها حياة يحتملها نوعهم^٤ وحالهم وإن لم يخيّوا حياة المترددين في كمال^٥ النور والضياء^٦.

تذكرة^٧

من كان ذا بصيرة ثاقبة في درك الحقائق وذا قدم راسخ في التخلص عن مضائق العلائق، يُبصر بعين بصيرته النافذة حقيقة كل شيء ويطير إليها بجناح همته وشوقه من غير قائد يقوده. وأما من عميت بصيرته عن^٨ درك الحقائق، فيمكن له أن^٩ يقاد^{١٠} ولكن^{١١} إلى حد ما. فإذا بعد المطلب وضاق الطريق ولطف المجال وصار أحد من السيف وأدق^{١٢} من الشعر والطف من الماء، يقدّر الطائر على الطيران عليه والماهر بصنعة^{١٣} السباحة^{١٤} على العبور منه، و^{١٥} لكن لم يقدّر أحدهما^{١٦} على أن

(١) ك، دا، تا، ما نزلوا.

(٢) مع: - الشمس.

(٣) آس: كما.

(٤) دا: - تذكرة.

(٥) آس: لأن.

(٦) آس: - ولكن.

(٧) مع: - بصنعة.

(٨) مع: - و.

(٩) ك، تا: عن.

(١٠) مع: نوعكم.

(١١) مع: أيضاً.

(١٢) ك، تا: في.

(١٣) ك، تا: يقال / آس: يقاد.

(١٤) ك، تا: أرق.

(١٥) آس: السباحة.

(١٦) آس: - أحدهما.

يقود وراءه^١ العميان، أو^٢ أن يهدي من^٣ خلفه الزماني والسكان.

والعجب من زمني^٤ هذا الزمان عن^٥ طريق السلوك و^٦ السير، وعميا^٧ هذا الدوران^٨ عن إدراك التفرقة بين الخير والشر والنفع والضر، كيف يدعون - مع فقد بصيرتهم الباطنية^٩ وعمًا قلوبهم - إرشاد الغير، وكيف يريدون - مع زلة أقدامهم عن منازل السائرين وقصور عقولهم كالنساء والصبيان عن درجة الكاملين البالغين^{١٠} - هداية الخلق ورياستهم، وأن يكونوا - مع قصور عقولهم - مشايخ قائدين في الطريق ورؤساء في القوم.

فما أبرد^{١١} منهم هذا الادعاء، وما أسخف^{١٢} من مريدتهم الاقتداء بهم^{١٣}، وما أشد حماقة^{١٤} هؤلاء الذين اقتدوا بمن يريد العلو والرياسة والقيادة، وتشبثوا بذيلهم^{١٥} ونكبوا عن الطريق بغيتهم وضلالهم! ولو^{١٦} تنبهوا قليلاً من سبلة^{١٧} الغفلة واستيقظوا يسيراً^{١٨} من رقة الجهالة، ثم تفتنوا أدنى فطنة؛ لعلموا^{١٩} أن كل من يزعم لنفسه أهلية منصب عال^{٢٠} من غير وحي^{٢١} نزل^{٢٢}

- (١) مع: وراء. (٢) دا: و.
(٣) تا: - من. (٤) مع: زمن.
(٥) ك، دا، تا: - عن. (٦) آس: - و.
(٧) لين كلمة در جمع «أعمى» در كتب لغت عرب نیامده است. (ر. ك: ص ٨) / مع، آس: عمة.
(٨) تا: الدور. (٩) مع: الباطنة.
(١٠) مع: عن درجة الكاملين المبالغين كالنساء والصبيان / آس: للبالغين.
(١١) مع: أبرء. (١٢) آس: استخف.
(١٣) ك، دا، تا: - بهم. (١٤) مع: عاقبة.
(١٥) ك، تا: - بذيلهم. (١٦) ك، تا: فلر.
(١٧) مع: + الغافلين / آس: سنته. (١٨) ك، تا: يسير.
(١٩) دا: يعلموا. (٢٠) ك، تا: عمال.
(٢١) آس: من حي. (٢٢) ك، دا، تا: وإنزال / مع: ينزل.

ولا كتابٌ مُنِيرٌ، وَيُبْرَى^٢ نَفْسَهُ عَنِ الْقُصُورِ وَالنَّقْصَانِ، وَيَدَّعِي لَهَا مَقَامَ الْإِرْشَادِ مِنْ قِبَلِ اللَّهِ (تعالى) مِنْ غَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُ؛ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ وَتَعَدَّى^٣ حُدُودَ اللَّهِ وَتَعَرَّضَ لِسَخَطِهِ^٤. وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَلَعَنَهُمْ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَاباً أَلِيماً. وَذَلِكَ بِمَا كَسَبَتْ قُلُوبُهُمْ، ﴿وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْماً لِلْعِبَادِ﴾^٥، ﴿وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ﴾^٦؛ فَهَؤُلَاءِ هُمُ الْمَرْدُودُونَ ﴿وَبَذَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مَا لَمْ يَكُونُوا يَحْتَسِبُونَ﴾^٧.

تَنْبِيهٌُ لِلْغَافِلِينَ وَإِيقَازٌ لِلنَّائِمِينَ^٨

لِنَعْلَمَ^٩ كُلَّ أَحَدٍ يَقِيناً أَنَّ^{١٠} مَنْ اعْتَقَدَ فِي اللَّهِ وَفِي^{١١} صِفَاتِهِ^{١٢} وَأَفْعَالِهِ وَكُتُبِهِ وَرَسُولِهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ شَيْئاً عَلَى خِلَافِ مَا هُوَ عَلَيْهِ، إِمَّا تَقْلِيداً وَإِمَّا نَظْراً بِالرَّأْيِ وَاسْتِدْبَاداً^{١٣} بِالْعَقْلِ، فَهُوَ فِي خَطَرٍ سَوْءٍ الْعَاقِبَةِ عِنْدَ السُّكْرَاتِ وَغَوَاصِفِ الْأَهْوَالِ، وَفِي مَعْرِضِ طَرَيَانِ الْجُحُودِ أَوْ الشَّكِّ حِينَ حُضُورِ الْمَوْتِ وَظَهْوَ نَاصِيَةِ^{١٤} الْمَلِكِ الْمُوَكَّلِ بِهِ. وَالزَّهْدُ وَالصَّلَاحُ لَا يَكْفِيَانِ لِدَفْعِ هَذَا الْخَطَرِ، فَكَيْفَ التَّوَعَّلُ فِي الشَّهَوَاتِ وَالِاسْتِغْثَالُ بِالْمُرْخَرَفَاتِ؟
بَلْ لَا يُنْجِي مِنْهُ إِلَّا الْإِعْتِقَادُ الْحَقُّ الرَّاسِخُ وَالْقَوْلُ الثَّابِتُ الَّذِي يُثَبِّتُ اللَّهُ^{١٥} بِهِ

(١) ك، تا: - لا.

(٢) ك، تا: يرى.

(٣) اصل، مع، آس: تعدّ.

(٤) مع، آس: - وتعرّض لسخطه.

(٥) سورة مؤمن (٤٠)، آية ٣١.

(٦) سورة نحل (١٦)، آية ٢٢.

(٧) سورة زمر (٣٩)، آية ٤٧.

(٨) دا: - تنبيه ... للنائمين.

(٩) ك، دا، تا: ولنعلم.

(١٠) مع: - أن.

(١١) ك، تا: - في.

(١٢) مع: + في.

(١٣) ك، تا: استعداد / دا: استعداداً.

(١٤) ك، تا: ناحية.

(١٥) آس: - الله.

العباد وقوي^١ عليه الاعتماد. والبَّله بمَعَزِلٍ عن هذا^٢ الخطر العظيم؛ وكذا كلَّ مَنْ آمَن بالله ورُسُلِهِ واليوم الآخر إيماناً^٣ سادجاً جزماً واعتقاداً مُجَمَّلاً راسخاً، كالأعراب والسَّوَادِيَّة والعوامَّ الَّذِينَ لم يَخُوضُوا في البحث والنَّظر، ولم يَدْعُوا لأنفسهم العرفان ولم يعدّوها من الرُّؤساء الكاملين في العلم والإيقان.

وخطر مَنْ زَعَم لنفسه الاستبداد بالرأي في حقِّ الله وصفاته وآياته عظيم، وعقباته صعبة، ومسالكه وعرة. وعقول الجماهير عن درك جلال الله قاصرة، وقلوبهم عن نور معرفته بما^٤ جُبِلَتْ عليه مِنْ حُبِّ^٥ الشَّهوات محجوبة. وما ذكره أصحاب النَّظر وأرباب الفكر ببِضَاعَةِ عقولهم المُزْجاة مُضطرب، وأدلتهم مُتعارضة. وطبائع النَّاس إما أُلْقِي إليها في مبادئ النُّشوء^٦ أليفة وبه أنيسة. والتَّعَصُّبات^٧ النَّاثرة^٨ بين كلِّ طائفة مَسامير^٩ مؤكدة للعقائد الموروثة^{١٠} أو^{١١} المأخوذة بحسن الظنِّ في أولِّ التَّعاليم من المعلمين^{١٢}.

وشهوات الدُّنيا مُقبلة، ولذَّة الرِّئاساتِ والتَّرفُّعاتِ^{١٣} حاصلة، وما يُروِّج الباطلَ ويمحقُّ الحقَّ مِنْ رِفْعَةِ حال الجَهْلَةِ والأرذالِ قائمة^{١٤} مستمرة. والسِّنة

(١) أصل: قوي.

(٢) مع: هذا.

(٣) مع: إيماناً.

(٤) ك، تا: كما.

(٥) آس: حيث.

(٦) تا: الشَّهوات في حُبِّ محبوبة.

(٧) ك، تا: النُّشوء.

(٨) آس: التَّعَصُّبات.

(٩) مع: النَّاثرة.

(١٠) تا: مسافر / دا: مستأمن.

(١١) ك، تا: الموروثة / آس: المورثة.

(١٢) آس: و.

(١٣) مع: المتعلِّمين.

(١٤) دا: الرِّفْعَات.

(١٥) آس: قابلة.

كُلُّ جاهلٍ منهم على دعوى الكمال والإحاطة بكُنه المَقامات والأحوال
 ناطقة. فَوَا أَسْفاً^١ على فَقْد أكابر الدِّين! وَا مَصِيبَتاً^٢ على انسداد طُرُقِ
 المعرفة واليقين!



مركز تحقيقات كلیه معارف اسلامی

(١) مع: أسفا.

(٢) ك، مع، تا: وَا مَصِيبَتاه.

فصل ١ [٧]

في سبب^٢ سوء الخاتمة

اعلم أن سوء الخاتمة قد يكون من جهة الاعتقادات^٣؛ وقد يكون من جهة الأعمال. ومن يرى الأشياء كما هي عليها من غير جهل وعمى ويُزجي^٤ طول عمره في طاعة^٥ الله^٦ من غير معصية، فهو أمين من سوء الخاتمة وخُسران العاقبة. وهذا أعلى درجات العارفين. فإن كان ذلك لكل مؤمن مريد^٧ الآخرة^٨ ومقارنة الحق مستحيلاً أو عسيراً، فلا بدّ عليه من الخوف والخشية ما على العارفين، حتى يدوم بكأؤه ويطول حسرته وأسفه^٩ وحزنه ونياحته. كما يُحكى من أحوال الأصفياء. وأما من استولى على نفسه حبُّ الرياسة

(٢) آس :- سبب.

(٤) ك، دا، تا: يزجي.

(٦) دا :- الله.

(٨) آس :- للآخرة.

(١) دا :- فصل.

(٣) مج، آس: الاعتقاد.

(٥) مج: [طاعة.

(٧) مج: يريد.

(٩) ك، تا، آس :- وأسفه.

والتعصبات النفسانية، وغلب عليه الجحود والاستكبار وطلب الرياسة و^١ التبسط في الديار^٢، والتسلط على الناس بادعاء الفضيلة والاستظهار؛ فهو متعرض لسوء العاقبة عند ظهور ناصية^٣ ملك الموت. فإن سبب سوء الخاتمة أمران:

أحدهما - وهو الأدهى والأشد - أن يغلب^٤ على القلب اعتقادات تعصبية^٥ غير حاصلة من طريق الكشف أو البرهان اليقيني الدائم، بل من جهة التقليد وطلب العلو والاستكبار. فإن كل نازل^٦ إلى عقيدة تلقفها من المجادلين ببضاعة عقولهم البحثية، دون المتألهين بصناعتهم^٧ الكشفية في تهذيب قلوبهم، فهو فاسد الدين^٨ فاقد طريق الكشف واليقين؛ ولا محالة يطرا^٩ عليه عند^{١٠} سكرات الموت وظهور أهواله إما الشك وإما الجحود. وكذلك كل من خاض^{١١} في البحث^{١٢} البحت^{١٣} والفكر^{١٤} المحض من غير أن يجاوز^{١٥} من حدود أبحاث العقول إلى^{١٦} حدود أنوار المكاشفة التي تشرق^{١٧} في عالم الولاية والنبوة. وثانيهما استيلاء حب الدنيا وطلب الجاه والمنزلة عند الناس. وقلما يخلو

(١) ك : - الرياسة و / آس : - التعصبات - الرياسة و.

(٢) ك : تا : البلاد.

(٣) ك : تا : ناحية.

(٤) ك : يعب / تا : يعيب.

(٥) آس : بقصية.

(٦) ك : دا : ما نزل / تا : نزل.

(٧) دا : بضاعتهم.

(٨) آس : للمحق.

(٩) دا : يطرد.

(١٠) ك : تا : - عند.

(١١) ك : تا : - خاض.

(١٢) ك : تا : + و.

(١٣) مع : - البحت.

(١٤) ك : دا : تا : التفكر.

(١٥) مع : غير تجاوز / آس : غير مجاوز.

(١٦) تا : على.

(١٧) ك : دا : تا : يشرق.

عنهما أحد في هذا العالم، إلا أن استيلاءهما^١ داء عظيم، لأنه يُوجب ضعف الإيمان. ومهما^٢ ضعف الإيمان والاعتقاد بالله وصفاته وأفعاله وكتبه ورسوله واليوم الآخر، ضعف حب الله. فإن المحبة إما عين المعرفة أو مساوقة لها. ففوة المحبة لا ينفك عن قوة المعرفة واليقين وضعفها عن ضعفها. فإذا قوي حب الدنيا فيصير بحيث يستغرق القلب، فلا يبقى فيه موضع لحب الله، إلا من جهة حديث نفس أو حكاية لفظ، لا يظهر له أثر في تنوير الباطن وكشف الحجاب. فيورث ذلك التوغل في اتباع الشهوات والإنهماك في اقتراف السيئات، حتى يظلم ويسودد ويقسو^٣ ويتراكم ظلمة^٤ الذنوب؛ ولا يزال ينطق ما فيه من نور الإيمان على ضعفه، حتى يصير كدورة^٥ حب الشهوات طبعاً وريناً^٦. حتى إذا جاءته سكرة^٧ الموت^٨ بالحق، ازدادت محبته لله ضعفاً لما يبدو له من استشعار فراق الدنيا من قبل^٩ ما قدره الله^{١٠}، فيخرج في ضميره إنكار ذلك، فيخاف عليه أن يظهر في باطنه بغض الله^{١١} بدل الحب لما يرى أن ما حال بينه وبين ما^{١٢} يشتهي. وهو الموت - إنما نشأ^{١٤} من جانب الله. والقلوب مجبولة^{١٥} على بغض من صار سبباً لحرمانها^{١٦} عن محبوباتها ومستلذاتها.

- | | |
|-----------------------|----------------------|
| (١) مع: استيلاء بهما. | (٢) مع: - مهما. |
| (٣) آس: يقسه. | (٤) ك، د، ت: ظلم. |
| (٥) ك، د، ت: - كدورة. | (٦) ت: طبعاً ريناً. |
| (٧) آس: - حتى. | (٨) آس: جائزه سكرات. |
| (٩) مع: - الموت. | (١٠) ك، ت: قلبه. |
| (١١) مع: + تعالى. | (١٢) ك، ت: + تعالى. |
| (١٣) مع: من. | (١٤) مع: ينشأ. |
| (١٥) آس: محبوبة. | (١٦) ك، ت: لحرمانها. |

فـ «حُبِّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ»، وباعته^١ قلة المعرفة بالله وملكوته؛ إذ لا يُحِبُّهُ إِلَّا مَنْ عَرَفَهُ، وَلَا يَعْرِفُهُ إِلَّا مَنْ زَهَدَ فِي الدُّنْيَا واجْتَنَبَ عَنْ^٢ مرغوباتها وبعُدَ عَنْ مُسْتَلْذَاتِهَا. فعلامَةُ حُبِّ اللَّهِ ومَعْرِفَتِهِ الاجْتِنَابُ عَنِ الدُّنْيَا وما فيها بحسب القلب والباطن، وإن كان بحسب الضرورة الدينية مُعَاشِراً لِلأَهْلِ^٣ والعِيَالِ والوَلَدِ والمَالِ عَلَى قَدَرِ الكَفَايَةِ، مِنْ غَيْرِ تَعَلُّقٍ لَهُ^٤ إِلَيْهَا بحسب الخاطر والبال. ونحن نَقْضِي العَجَبَ مِمَّنْ يَدَّعِي مَحَبَّةَ اللَّهِ مع انغماسه^٥ فِي الدُّنْيَا والشَّهَوَاتِ^٦، وَأَنَّهُمَا كِه وَتَوَرُّطُهُ^٧ فِي اللَّذَاتِ. وَأَعْجَبَ مِنْ ذَلِكَ حَالُ الْجَهْلَةِ مِنَ النَّاسِ وَالْحَمَقَى مِنَ الْعَوَامِّ فِي قَبُولِهِمْ ذَلِكَ عَنْهُ، مع أَنَّهُمْ مِنْ^٨ الَّذِينَ أَعْطَاهُمُ اللَّهُ (تعالى)^٩ قَدْرًا مِنَ الْعَقْلِ، تَمَيَّزُوا بِذَلِكَ عَنِ الْبَهَائِمِ، وَرُزِقُوا مِنَ الْفَهْمِ مَا مَيَّزُوا بِهِ^{١٠} بَيْنَ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ وَأَعْدَائِهِ؛ سِوَاءِ اسْتَقْلَالِ بَقِيَّاتِهِمْ فِي الْوَصُولِ إِلَى هَذِهِ الْمَرْتَبَةِ مِنَ التَّمَيَّزِ وَالتَّفَرُّقَةِ، أَوْ بَلَّغُوا إِلَيْهَا بِوَسِيلَةٍ مَا قَرَعَ أَسْمَاعَهُمْ وَوَصَلَ إِلَى أَفْهَامِهِمْ مِنْ أَمَارَاتٍ^{١١} وَعَلَامَاتٍ تَكُونُ^{١٢} لِأَحْبَاءِ اللَّهِ (تعالى)^{١٣} وَمِنْ أَضْدَادِهَا الَّتِي تَكُونُ^{١٤} لِأَعْدَاءِ اللَّهِ (تعالى)، حَتَّى يَعْلَمُوا^{١٥} أَوْ يَتَعَلَّمُوا^{١٦} بِالْعَقْلِ أَوْ^{١٧} النَّقْلِ^{١٨} التَّفَرُّقَةَ بَيْنَ مَنْ يَدَّعِي مَحَبَّةَ اللَّهِ كَذِباً وَزُوراً وَبَيْنَ مَنْ هَذِهِ صِفَتُهُ حَقّاً وَصِدْقاً. فَإِنَّ الْمَحَبَّةَ يَدَّعِيهَا كُلُّ

- | | |
|----------------------------|---------------------------------|
| (١) مع: باعته. | (٢) تا: - عن. |
| (٣) دا: معاشر الأهل. | (٤) مع: - له. |
| (٥) ك: تا: انغماسه. | (٦) ك: تا: شهواتها. |
| (٧) ك: تا: تورطه وانهماكه. | (٨) مع، أس: - في قبولهم ... من. |
| (٩) ك: مع، تا: - تعالى. | (١٠) ك: - به. |
| (١١) ك: تا: آيات. | (١٢) ك: مع، دا، أس: تا: يكون. |
| (١٣) مع: - تعالى. | (١٤) اصل، ك: دا، أس: تا: يكون. |
| (١٥) ك: تا: - حتى يعلموا. | (١٦) مع، أس: - أو يتعلموا. |
| (١٧) ك: أس: تا: و. | (١٨) أس: - النقل. |

أحد؛ وما أسهل الدَّعوى وما ^١أعزَّ المعنى!

فلا ينبغي أن يَغْتَرَّ الإنسانُ بتلبيس الشَّيْطان وخِداع النَّفس حين يدَّعي المحبَّة، ما لم يمتحنها بعلامات ولم يُطالبها بالبراهين والشُّواهد. لأنَّ المحبَّة إذا ^٢تَمَكَّنَتْ في القلب، تَتَرَشَّحُ ^٣آثارُها على الظَّواهر والجوارح ^٤، تَدُلُّ عليها ^٥دلالة الدُّخان على النَّار ودلالة الثُّمار على الأشجار. وهي كثير ^٦؛ فلنذكر ^٧بعضاً منها ^٨، ليعرف بها ^٩الإنسانُ صِدْقَ مَنْ يدَّعي محبَّة الله وولايته عن تزويقه ومكره ونفاقه ^{١٠}.



(١) آس : ـ ما.

(٢) آس : إذ.

(٣) كـ، دا، تا : ترشَّحت / مج، آس : يترشَّح.

(٤) آس : أثرها.

(٥) آس : الخوارج.

(٦) كـ، تا : عليه.

(٧) مج، آس : كثيرة.

(٨) مج : فلذلك.

(٩) آس : بعضها هنا.

(١٠) دا : به.

(١١) مج : نفاقه.

فصل ٨ [٨]

في ذكر نبيذ من علامات^٢ المحبين لله وأوصافهم

فمنها محبة الموت، لاستلزامه لقاء^٢ الحبيب بطريق الكشف والمشاهدة في دار السلام. إذ المحبة^٤ لا يتصور إلا مع شوق اللقاء والمشاهدة^٥. وإذا علم المحب أن لا يمكن^٦ المشاهدة واللقاء إلا بالارتحال إلى دار البقاء، وهو لا يتصور إلا^٧ بالموت، فلا بد أن يشتاق إلى الموت ولا يتقّل عليه السفر عن وطنه إلى مستقرّ محبوبه. والموت مفتاح الفلاح وباب الدخول إلى محبوب الأرواح. وقد جعل الله^٨ محبة الموت وتمناه علامة محبة الله وولايته وشرطاً لصديق دعواها^٩، حيث قال: ﴿قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِن زَعَمْتُمْ أَنكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِن دُونِ

(١) دا: - فصل.

(٢) مج: أحوال.

(٣) دا: لقاء.

(٤) ك، تا: المحب.

(٥) ك، تا: - في دار السلام ... المشاهدة.

(٦) آس: لا يمكن.

(٧) تا: إلى.

(٨) ك، دا، تا: + تعالى.

(٩) آس: للصديق (بجاء) لصديق دعواها.

النَّاسِ فَتَمَتُّوا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿١﴾. وقد جعل الله سبحانه أيضاً أَلَمَ^٢ القتل في سبيل الله شرطاً لحقيقة الصّدق، حيث قالوا: إِنَّا نَحِبُّ اللَّهَ؛ فجعل القتل في سبيل الله؛ وطلب الشهادة علامته، فقال^٣: ﴿إِنْ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًا﴾^٤ وقال: ﴿يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ﴾^٥.

وعلاوة محبة الإنسان الموت^٦ و^٧ مفارقة أسباب الدنيا إعراضه^٨ عن الاستيناس بالخلق، وتنفره عن الشهوات، وهذم قواعد الأنس والالتيام مع أبناء الزمان والدخول إلى أبواب السلاطين والحكام، وعدم الممازجة مع الأحداث والشبان وطلب مواصلتهم ومواصلة أصحاب الترف^٩ والبطالة والتّنعّم^{١٠} وسائر من غرست في قلوبهم محبة الدنيا والتلذذ بمسئزفاتها ومستلذاتها. لأنّ ممازجة هذه الأمور تُخَبِّتُ لِلْإِنْسَانِ الْإِخْلَادَ^{١١} إلى الأرض، والرّكون إلى طبائع أبناء الدنيا، وتُبَغِّضُ على قلبه الموت^{١٢} ومفارقة^{١٣} الجسمانيّات.

ومنها أن يكون طالباً للخلوة، وأنساً لمناجاة الله^{١٤} وتلاوة كتابه، مواظباً على التّهجّد، مُغتَنِماً^{١٥} لدخول الليل وصفاء الوقت له بانقطاع العوائق. وأقلّ درجات المحبة التلذذ بالخلوة بالحبيب والتّنعّم بمناجاته^{١٦}. فَمَنْ كَانَ^{١٧} النَّوْمُ

(١) سورة جمعه (١٢)، آية ٦.

(٢) آس :- أَلَمَ.

(٣) ك: مع، تا: وقال.

(٤) سورة صف (١١)، آية ٤.

(٥) سورة توبه (٩)، آية ١١.

(٦) دا: تا: للموت.

(٧) مع: - و.

(٨) مع: إعراض / آس: والإعراض.

(٩) ك: تا: السّرقة.

(١٠) آس: التّنعّم.

(١١) دا: الخلوة.

(١٢) تا: المقت.

(١٣) مع: مفارقتة.

(١٤) مع: + تعالى / تا: إِنْ الْمَنَاجَاةَ.

(١٥) ك: تا: مَقْتَنَماً / آس: مَنَقَسَماً.

(١٦) ك: تا: صِبَاحَاتِهِ.

(١٧) آس: - كَانَ.

أو^١ الاشتغال بصُحبة الأغيار^٢ الذَّ عندَه وأطيبَ من مناجاة^٣ حبيبه، كيف يُسمَع منه^٤ دعوى المحبة له؟

وقد ورد في حكاية برخ، وهو العبد الأسود الذي استسقى به موسى (عليه السلام): «إِنَّ اللَّهَ (تعالى)»^٥ قال لموسى: إِنَّ بَرخاً نَعَم الْعَبْدُ هُوَ لِي^٦، إِلَّا أَنْ فِيهِ عَيْباً. قال: يَا رَبِّ، وَمَا عَيْبُهُ؟ قال: يُعْجِبُهُ نَسِيمُ الْأَشجار^٧ فَيَسْكُنُ إِلَيْهِ. وَمَنْ أَحْبَبْنِي، لَمْ يَسْكُنْ^٨ إِلَى شَيْءٍ».

فعلامَةُ المحبة مَصير العقل والفهم كُلَّهُ مُستغرقاً بلذَّة مناجاة الحبيب والأنس معه، بحيث تكون^٩ الخلوة والمناجاة والتفكير في عَظَمَتِهِ وَجَلالِهِ^{١٠} قُرَّةَ عَيْنٍ يُدْفَعُ بِهِ جَمِيعُ الْهُمومِ. بَلْ يَسْتَغْرِقُ الْآنْسُ^{١١} وَالْحُبُّ قَلْبَهُ حَتَّى لَا يَفْهَمُ أُمُورَ الدُّنْيَا مَا لَمْ تُكْرَرْ^{١٢} عَلَى سَمْعِهِ مِراراً؛ مِثْلَ الْعَاشِقِ الْوَلْهَانِ، فَإِنَّهُ يَكَلِّمُ النَّاسَ بِلِسَانِهِ وَأَنْسُهُ^{١٣} فِي الْبَاطِنِ بِذِكْرِ^{١٤} حَبِيبِهِ، كَمَا وَقَعَ فِي الشَّعْر:

از بـرون در میان بازآرم و ز نرون خلوتیست با یارم
و^{١٥} منها أن يكون مُواظباً على طاعة^{١٦} حبيبه مُتَقَرِّباً^{١٧} إِلَيْهِ بِالنَّوَافِلِ وَكُلِّ

- | | |
|-------------------------------------|--------------------------------|
| (١) آس: و. | (٢) مع: الأخيار. |
| (٣) مع: مناجاته. | (٤) ك: تا: - منه. |
| (٥) ك: تا: - تعالى. | (٦) مع: مولى. |
| (٧) ك: تا: الأشجار. | (٨) مع: - لم يسكن. |
| (٩) ك: مع، تا: يكون. | (١٠) مع: جلالة. |
| (١١) دا: - معه بحيث تكون ... الأنس. | (١٢) ك: مع، دا، آس، تا: يكرّر. |
| (١٣) ك: تا: انسّد / مع: أنسه. | (١٤) ك: تا: يفكر. |
| (١٥) دا: - و. | (١٦) ك: طريقة. |
| (١٧) مع: مستغرقاً. | |

ما يزيد له^١ درجة^٢ عنده^٣، مؤثراً لما أحبه الله على ما يهواه^٤ ظاهراً وباطناً؛ فيطلب العلم والتقديس ويجتنب عن اتباع الهوى ويرفض من جنود إبليس أجمعين، وهم عبید الهوى والشهوات والطالبين للدنيا وزهراتها، التي هي من أقطاع الشيطان ولهواتها المبعدة عن الرحمان. فمن أحب الله لا يعصيه، كما قال ابن المبارك:

تَعْصِي الْإِلَهَ وَأَنْتَ تُظْهِرُ حُبَّهُ هَذَا لَعَمْرِي فِي الْفِعَالِ بَدِيعٌ
لَوْ كَانَ حُبُّكَ صَادِقاً لَأَطَعْتَهُ إِنَّ الْمُحِبَّ لِمَنْ أَحَبَّ مُطِيعٌ

فإن قيل: المعصية هل تضاد^٥ أصل المحبة؟ قلنا: إنه لا يضاد^٦ أصلها ولكن يضاد^٧ كمالها. فكم من مريض يحب صحة نفسه ويأكل ما يضره. فلم يخرج الإنسان بمعصية ما عن^٨ محبة الله. نعم، يخرج المعصية عن كمال المحبة؛ ويخرجه^٩ المعصية المفرطة عن أصلها أيضاً، كالجهل المفرط^{١٠} المضاد للعلم، والاستغراق في الشهوات بحيث يصير طبعاً ورئناً لمرآة القلب لا يتراءى فيه صورة الحق والحقيقة أصلاً. قال^{١١} بعض أصحاب القلوب: «إذا كان الإيمان في ظاهر القلب، أحب^{١٢} الله حباً متوسطاً. فإذا دخل سويداء القلب، أحب^{١٣}ه الحب^{١٤} البالغ وترك المعاصي».

- | | |
|----------------------|---------------------|
| (١) ك، تا: -هـ. | (٢) ك، تا: درجته. |
| (٣) تا: عنده. | (٤) آس: هواه. |
| (٥) ك، دا، تا: يضاد. | (٦) مع: لا تضاد. |
| (٧) مع: تضاد. | (٨) آس: من. |
| (٩) آس: تخرجه. | (١٠) مع: - المفرط. |
| (١١) ك، تا: فإن. | (١٢) دا: حب. |
| (١٣) دا: أحب. | (١٤) ك، تا: الحبيب. |

و منها أن يكون ^١ مُحِبّاً للعلم والعلماء؛ فَإِنَّ مَنْ أَحَبَّ شخصاً، أَحَبَّ مَنْ
يَسْتَعْلَمُ مِنْهُ خبره وحالَه وَيَسْتَكْشِفُ مِنْهُ كَيْفِيَّةَ صفاته وصنائعه وأفعاله ^٢.
و منها أن يكون مُحِبّاً لِعِلْمِ هَيْئَةِ الأجرام السَّمَاوِيَّةِ، وعِلْمِ سلسلة الأسباب
النَّازِلَةِ مِنْهُ (تعالى)، ومعرفة عَظَائِمِ ^٣ الأمور الإلهية مِنَ العقول والنُّفُوسِ الكَلْبِيَّةِ ^٤،
وعِلْمِ النَّفْسِ ^٥ الأَدَمِيَّةِ الَّتِي «مَنْ عَرَفَهَا فَقَدْ عَرَفَ الْحَقَّ»، وكَيْفِيَّةِ تشريح ^٦ أعضاء
بدن الإنسان وأمشاجه ^٧ وقواه وآلاته، وكَيْفِيَّةِ ارتقائه مِنْ أَسْفَلِ السَّافِلِينَ إِلَى
أَعْلَى الْعَوَالِي ^٨ الْعَلِيِّينَ. فَمَا لَمْ يَنْكَشِفْ لِلْإِنْسَانِ ^٩ هَذِهِ الْمَعَارِفُ الَّتِي هِيَ ^{١٠} مَدَارِجُ
وَمَرَاكِبُ مِنَ الْعَبْدِ إِلَى الرَّبِّ، كَيْفَ يَصِلُ إِلَى مَعْرِفَتِهِ؟ وَإِذَا لَمْ يَحْصُلِ ^{١١} الْمَعْرِفَةُ ^{١٢}،
كَيْفَ ^{١٣} يَتَصَوَّرُ ^{١٤} الْمَحَبَّةَ؟ فَدَعْوَى مَحَبَّةِ اللَّهِ (تعالى) ^{١٥} عَلَى الْكَمَالِ، مَعَ الْجَهْلِ بِهَذِهِ
الْمَعَارِفِ وَالْمَنَازِلِ، دَلِيلٌ وَاضِحٌ عِنْدَ ذَوِي الْبَصَائِرِ ^{١٦} عَلَى كَذِبِ قَائِلِهِ.
و منها أن يكون مُشْفِيقاً عَلَى خَلْقِ اللَّهِ ^{١٧}، رَحِيماً عَلَى عِبَادِهِ ^{١٨}، مُبْغِضاً عَلَى
أَعْدَاءِ اللَّهِ ^{١٩} مِنَ الْكُفْرَةِ وَالظُّلْمَةِ وَالْفُسْطَةِ وَالْأَشْرَارِ شَدِيداً ^{٢٠} عَلَيْهِمْ، كَمَا وَصَفَ اللَّهُ

(٢) ك، دا، تا: - ومنها أن يكون... أفعاله.

(٤) مع: الفلكية.

(٦) ك، تا: - فقد.

(٨) ك: أحشاء / تا: أحشائه.

(١٠) ك، تا: - للإنسان.

(١٢) آس: لم تحصل.

(١٤) ك، تا: + يحصل و.

(١٦) ك، مع، تا: - تعالى.

(١٨) مع: - الله.

(٢٠) مع: أعدائه.

(١) مع: تكون.

(٣) مع: عظيم.

(٥) دا: نفس.

(٧) تا: - تشريح.

(٩) ك، تا: عوالي.

(١١) ك، تا: - هي.

(١٣) مع: - المعرفة.

(١٥) آس: يتصور.

(١٧) مع: الأبصار.

(١٩) مع: + و.

(٢١) مع، تا: شديد.

(تعالى) أحبّاءه بقوله ^١: ﴿أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ^٢ رُحَفَاءُ بَيْنَهُمْ﴾ ^٣. فإنّ مَنْ أحبَّ شخصاً، أحبَّ داره وعبيده وصنعه؛ ومَنْ أحبَّ عالماً، أحبَّ تصنيفه، وجميع الخلائق ^٤ تصنيفُ الله (تعالى) ^٥؛ وجميع أجزاء العالم وصُور الكائنات مِنَ الحيوان والنبات خطوطُ إلهية مرقومة ^٦ على صفحات الموان وألواح القوابل والهيوليات بالقلم الإلهي الذي لا يُدرك الأبصار ذاته ولا حركته ولا اتّصاله بمحل الخط. فَمَنْ أحبَّ الله، ينبغي أن يُحبَّ كلَّ شيءٍ، لأنَّ كلَّ شيءٍ صنعه ^٧ ومعلوله. وعشقُ العلة لا ينفك عن عشقِ لوازمه وآثاره، بل محبة الآثار من حيث ^٨ هي آثار، عينُ محبة المؤثر.

فعلى هذا ينبغي أن يتفاوت محبة ^٩ الآثار والخلائق شدةً وضعفاً بحسب قُربهم إلى الله كمالاً ونقصاً. فَمَنْ أحبَّ أهل الإيمان من حيث إيمانهم بالله، فعلاقة ذلك أن يكون درجات محبته للمؤمنين ^{١٠} بقدر درجات إيمانهم. فَمَنْ كان إيمانه بالله (تعالى) ومعرفته به ^{١١} أقوى وأحكم، كان إجابته له ^{١٢} أشد وأتم. وإن لم يكن كذلك، فليس سببُ المحبة محض الإيمان، بل شيء آخر غيره. وإلى ما ذكرنا - من أن محبة أثر الشيء من حيث كونه أثراً له ^{١٣} عينُ محبة

(١) ك، تا: بعلمه.

(٢) سورة فتح (٤٨)، آية ٢٩.

(٣) آس: - الخلائق.

(٤) ك، تا: مرقوم.

(٥) آس: - من حيث.

(٦) ك، تا: للمؤمنين.

(٧) ك، تا: - له.

(٨) دا: - الظلمة... الكفار.

(٩) ك، تا: علماً.

(١٠) مج: - وجميع... تعالى.

(١١) مج: مصنعه.

(١٢) ك، تا: - محبة.

(١٣) مج: - به.

(١٤) آس: - له.

ذلك الشيء - أشار^١ قوله^٢ (تعالى): ﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ﴾^٣، وقوله (عليه وآله الصلوة والسلام)^٤: «مَنْ أَطَاعَنِي، فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ؛ وَمَنْ أَبْغَضَنِي، فَقَدْ أَبْغَضَ اللَّهَ».

هداية تنبيهية^٥

اعلم أن مَنْ تَعَتَّ محبته الله^٦ (تعالى)^٧ وَخَلَصَ حُبُّهُ، لم يكن حركاته وعباداته مشوبة بغرض نفساني. وهذا لا يُتَصَوَّر إِلَّا^٨ باكتساب المعارف الربانية والحقائق الإلهية. وهي مما لا يَتَيَسَّرُ لأحد اقتناصها إِلَّا بانقطاع قوَيَّ عن استحلاء^٩ نظر الخلق^{١٠} وانفصال تام^{١١} عن عادات أهل الزمان، وهذا أيضاً يَتَوَقَّفُ بوجه ما على العرفان الذوقي، فإنَّ مَنْ لم يُدْرِك طعم حلاوة المعارف الإلهية، لا يُمكنه الإخلاص في النيات ولا يَنْقَطِعُ عن قلبه بالكلية حبُّ الشهوات. حتَّى أنَّ العابد الوريع، مع غاية عبادته العملية ورياضاته^{١٢} البدنية، إذا لم يكن عنده المعارف اليقينية ولم يكن سعيه مشفوعاً بالعلوم الإلهية التي لا يَتَعَلَّقُ بكيفية عمل، لا يَتَيَسَّرُ له إخلاص النية الإلهية عند استعماله^{١٣} الأوضاع الشرعية؛ وهو المقصود الأصلي والغرض الطبيعي من خلقه الإنسان.

(١) اصل : - أشار / ك، دا، تا: أشير / بقية نسخه ما للتاده دار.

(٢) آس: بقوله.

(٣) سورة آل عمران (٣)، آية ٣١.

(٥) مع: تنبيهياً / دا: - هداية تنبيهية.

(٤) ك، تا: - عليه ... السلام / مع: - السلام.

(٧) مع: - تعالى.

(٦) دا: محبة الله.

(٩) آس: استجلام.

(٨) مع: - إلا.

(١١) آس: تمام.

(١٠) ك، تا: الخلوة.

(١٣) دا: استعمال.

(١٢) ك، مع، تا: رياضته.

قال الشيخ الرئيس في بعض رسائله: «وليت شعري كيف يتشوقون^١ إلى الدار الآخرة والمُبدع الأول، وما عرفوهما إلا بالتوهم؟»^٢.
 فيجب أن لا^٣ يتوانى^٤ عن اكتساب المعارف اليقينية من أراد أن يكون شراباً محبته لله^٥ (تعالى)^٦ صافياً عن الكدورات ويتيسر له إخلاص النية الإلهية. وإلا، فلا يخلو من شائبة طاعة النفس وخدمة الهوى والشرك الخفي. ومن امتزج بحبه حب غير الله، تنعم في الآخرة بقدر حبه؛ إذ^٧ يمزج شرابه^٨ بقدر من شراب المقربين، كما قال^٩ (تعالى) في حق الأبرار: ﴿إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ﴾^{١٠}، ثم قال: ﴿يُسْقَوْنَ مِنْ رَحِيقٍ مَخْتُومٍ • خِتَامُهُ مِسْكٌ وَفِي ذَلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ • وَمِزَاجُهُ مِنْ تَسْنِيمٍ • عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ﴾^{١١}؛ فإن طيب شراب الأبرار [لشوب]^{١٢} الشراب الصّرف الذي للمقربين. والشراب عبّر به^{١٣} عن نعيم^{١٤} الجنان.
 فكلما كان محبة العبد^{١٥} لله^{١٦} (تعالى) أخلص وعبوديته وافتقاره له^{١٧} أشدّ

(١) ك، تا: يتشوقون.

(٢) رسائل شيخ الرئيس (رسالة في السعادة)، ص ٢٧٨، قم، انتشارات بيدار، ١٤٠٠ هـ. ق.

(٣) آس: - لا.

(٤) ك، تا: لا يتوانى.

(٥) مع: محبة الله.

(٦) ك، تا: - تعالى.

(٧) آس: أو.

(٨) مع، آس: - شرابه.

(٩) ك، تا: + الله.

(١٠) سورة مطففين (٨٢)، آية ٢٢.

(١١) سورة مطففين (٨٢)، آيات ٢٥ تا ٢٨.

(١٢) اصل، آس، دا: يشرب / ك، تا: خواتنا نبست / مع: افتاده يلرز.

(١٣) ك، تا: عنه.

(١٤) تا: النعيم.

(١٥) ك، تا: - العبد.

(١٦) ك، تا: الله.

(١٧) ك: - له / دا: إليه.

وَفَنَاءُ وَجْهِهِ وَجْهٌ فِي^١ وَجْهِهِ وَجُودُ الْحَقِّ أَقْوَى، كَانَ شَرَابُ نَعِيمِهِ فِي الْآخِرَةِ أَصْفَى.

فَمَنْ كَانَ حُبُّهُ لِلَّهِ (تَعَالَى)^٢ وَطَاعَتُهُ بِرَجَائِهِ^٣ لِنَعِيمِ الْجَنَّةِ وَالْخُورِ وَالْقُصُورِ، مَكَّنْهُ مِنَ الْجَنَّةِ، لِيَتَبَوَّأَ مِنْهَا حَيْثُ يَشَاءُ، فَيَلْعَبَ^٤ مَعَ الْوِلْدَانِ وَيَتَمَتَّعَ^٥ بِالنِّسْوَانِ. وَمَنْ كَانَ مَقْصَدُهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ، أَنْزَلَ^٦ فِيهِ مَقْعِدًا^٧ صِدْقِي عِنْدَ مَلِيكِي^٨ مُقْتَدِرِي^٩. فَالْأَبْرَارُ يَرْتَعُونَ فِي الْبُسْتَانِ وَيَتَنَعَّمُونَ فِي الْجَنَانِ مَعَ الْخُورِ وَالْوِلْدَانِ؛ وَالْمَقْرَّبُونَ - حَيْثُ لَا يَقْصِدُونَ مِنَ الدَّارِ إِلَّا رَبَّ الدَّارِ - يُلَازِمُونَ لِلْحَضْرَةِ الْإِلَهِيَّةِ عَاكِفُونَ بِطَرْفِهِمْ حَوْلَ جَنَابِهِ^{١٠}، يَسْتَحْقِرُونَ نَعِيمَ الْجَنَانِ بِالإِضَافَةِ إِلَى خَالِقِ الْجَنَّةِ^{١١} وَالرَّضْوَانِ.

فَالْجِرْمَانِيُونَ الْمُتَعَلِّقُونَ بِأَبْدَانِهِمْ - سَوَاءَ كَانُوا مُطِيعِينَ أَوْ عَاصِينَ - عَنْ شُهُودِ الْجَمَالِ وَالْجَلَالِ لَمَعْزُولُونَ^{١٢}، وَ^{١٣} بِقَضَاءِ شَهْوَةِ الْبَطْنِ وَالْفَرْجِ - إِمَّا فِي الدُّنْيَا أَوْ فِي الْآخِرَةِ - لِحَبْلِهِمْ^{١٤} وَيَبْلَاهَتِهِمْ مَشْغُولُونَ.

وَالْعُلَمَاءُ بِاللَّهِ الْمَجْرَدُونَ عَنْ أَدْنَسِ الْبَشَرِيَّةِ، فِي عَشْقِ جَلَالِ الْأَزَلِ^{١٥} مُسْتَغْرَقُونَ، وَفِي^{١٦} سَبِيلِ مَلَائِكَةِ اللَّهِ الْعَقْلِيِّينَ وَالْمُهَيِّمِينَ مَنْخَرُطُونَ^{١٧}. وَلِذَلِكَ

(٢) تَأ: - أَخْلَصَ وَعِبْرِيَّتُهُ ... تَعَالَى.

(٤) ك: مَج، تَأ: مَعْنَى.

(٦) تَأ: تَتَمَتَّعَ.

(٨) أَس: مَلِك.

(١٠) أَس: جَنَانِهِ.

(١٢) ك: تَأ: - وَ.

(١٥) تَأ: لِحَبْلِهِمْ / أَس: لِحَبْلِهِمْ.

(١٧) مَج: - فِي.

(١) ك: - وَجْهٌ وَجُودُهُ فِي.

(٣) ك: تَأ: لِرَجَائِهِ.

(٥) أَس: فَيَلْعَبُ.

(٧) أَس: مَقْصِد.

(٩) سُورَةُ قَمَرٍ (٥٤) آيَةُ ٥٥.

(١١) ك: الْجَنَانِ / تَأ: الْجَانِ.

(١٣) ك: لَمَعْزُولُونَ / تَأ: الْمَعْزُولُونَ / أَس: الْمَعْزُولُونَ.

(١٤) أَس: - وَ.

(١٦) مَج: الْأَزَلِي.

(١٨) ك: مَنْخَرُطُونَ.

قال (عليه السلام): «أكثر أهل الجنة البله وعليّون^١ لذوي الأبواب».

ومن^٢ علامات^٣ المحبة^٤ لله (تعالى) أن يكون المحب في حبه متضائلاً تحت الهيبة والقّـَـظيم. ومن توهم أن^٥ الحبّ يُنافي الخوف، فقد أخطأ؛ حيث^٦ لم يفرّق بين الخوف من السّخط والعقاب^٧ والخوف^٨ من شِدّة نور العظمة والجلال الذي يغلب سلطانه على العقول والأبواب ويذهش عنه بصائر القلوب والأبصار، كما يذهش عن نور الشمس عيون الخفافيش ضحوة النهار.

ثم لخصوص المحبّين أنواع مخاوف في مقام المحبة ليست لغيرهم تلك الأنواع؛ وبعض مخاوفهم أشدّ من^٩ بعض. وأشدّ الجميع خوف الإبعاد، ثم خوف الحجاب، ثم خوف الإعراض، ثم خوف العقاب^{١٠}. وإنما عظم خوف البعد^{١١} في حقّ من أليف قلبه القرب وذاقه^{١٢} وتنعم به. ولهذا^{١٣} قيل: إنّ هذا المعنى في سورة هود هو الذي شَيَّب سيّد المرسلين وقُدوة المقرّبين (صلى الله عليه وآله أجمعين)، إذ سمع قوله (تعالى): ﴿أَلَا بُعْدُ لِمُعْتَدٍ﴾^{١٤} ﴿أَلَا بُعْدُ لِمُعْتَدٍ كَمَا بَعِدْتَ ثَمُودُ﴾^{١٥}؛ فحديث البعد^{١٦} وإن كان في حقّ المبعدين^{١٧} المطرودين^{١٨}، لكن^{١٩} خوف سماعه

(١) تا: عيون.

(٢) تا: في.

(٣) مع: علامة.

(٤) تا: لله.

(٥) كه، آس، تا: - أن.

(٦) كه، تا: - حيث.

(٧) آس: - والعقاب.

(٨) دا: + بين.

(٩) كه، تا: - والخوف.

(١٠) آس: عن.

(١١) آس: العتاب.

(١٢) كه، تا: العبد.

(١٣) دا: ذاق.

(١٤) كه، دا، تا: لذا.

(١٥) سورة هود (١١) آية ٦٨ / آس: + و.

(١٦) سورة هود (١١) آية ٩٥.

(١٧) تا: العبد.

(١٨) آس: المتعدّين.

(١٩) آس: + و.

(٢٠) كه، دا، تا: + في.

شَيَّبَ الْمُقَرَّبِينَ فِي قُرْبِهِمْ^١. وَلَا يَبْكِي لِخَوْفِ الْبَعْدِ مَنْ لَمْ يُمَكِّنْ^٢ مِنَ الْإِنْسِاطِ فِي^٣ بِسَاطِ الْقُرْبِ. ثُمَّ بَعْدَ تِلْكَ الْمَخَافِ^٤ خَوْفُ الْوُقُوفِ وَسَلْبُ الْمَزِيدِ كَمَا وَقَعَ لِلظَّاهِرِيِّينَ وَلَيْسَ لِدَرَجَاتِ الْقُرْبِ نِهَایَةٍ.

فَحَقَّ السَّالِكُ الْمُجْتَهِدُ أَنْ لَا يَقِفَ فِي حَدٍّ لَا يَزْدَادُ فِيهِ^٥ قَرِيبًا^٦. بَأَنْ يَقُولَ: إِنِّي قَدْ أَحْطْتُ مِنَ الْعُلُومِ الْكُشْفِيَّةِ بِمَا تَنْوَرُ بِهَا^٧ قَلْبِي وَاکْتَسَبْتُ^٨ مِنَ الْأَخْلَاقِ الْحَسَنَةِ مَا^٩ قَدْ تَهَذَّبَ بِهَا عَقْلِي؛ وَأَنْ لِنَفْسِي عَلَيَّ حَقًّا. فَهَذِهِ خَطَرَةٌ مَا أَفْلَحَ مَنْ اغْتَرَّ بِهَا، وَلِذَلِكَ قَالَ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ): «مَنْ اسْتَوَى يَوْمَآهُ فَهُوَ^{١٠} مَغْبُورٌ، وَمَنْ كَانَ يَوْمُهُ شَرًّا مِنْ أَمْسِيهِ فَهُوَ مُلْعُونٌ».

وَأَعْلَمُ أَنْ^{١١} هَذَا الْوُقُوفَ الَّذِي يَخَافُ مِنْهُ الْعِبَادُ نَوْعَ عَقُوبَةٍ: أَمَّا فِي حَقِّ عَامَّةِ^{١٢} أَهْلِ الْإِيمَانِ وَأَوْسَاطِ الْعُلَمَاءِ، فَسَلْبُ^{١٣} لَذِيذِ الْمَنَاجَاةِ عَنْ قُلُوبِهِمْ بِسَبَبِ الشَّهَوَاتِ، كَمَا وَرَدَ فِي الْحَدِيثِ الْقُدْسِيِّ حَيْثُ^{١٤} قَالَ: «إِنَّ أَدْنَى مَا أَصْنَعُ بِالْعَالِمِ^{١٥} إِذَا^{١٦} آثَرَ شَهَوَاتِ الدُّنْيَا عَلَى طَاعَتِي أَنْ أُسَلِّبَهُ لَذِيذَ مَنَاجَاتِي»؛ وَأَمَّا فِي حَقِّ أَهْلِ الْخُصُوصِ وَالْمُكَاشَفِينَ، فَسَلْبُ الْمَزِيدِ عَلَى حَالِهِمْ إِذَا فَشَا^{١٧} مِنْهُمْ الدَّعْوَى وَظَهَرَ فِيهِمُ الرُّكُونُ إِلَى مَبَادِي اللَّطْفِ، وَذَلِكَ هُوَ الْمَكْرُ الْخَفِيُّ الَّذِي لَا^{١٨} يَأْمَنُ مِنْهُ

(١) تا: قلوبهم.

(٢) تا: لم يكن.

(٣) تا: - في.

(٤) دا: المخاف و.

(٥) دا: تا: - فيه.

(٦) ك: تا: قرناً.

(٧) دا: به / تا: - بها / آس: تنويرها.

(٨) ك: اكتسب.

(٩) مع: ممّا.

(١٠) تا: - فهو.

(١١) مع: آس: + غاية.

(١٢) مع: آس: - عامة.

(١٣) ك: تا: فسبب.

(١٤) دا: - حيث.

(١٥) تا: في العالم.

(١٦) تا: إذ.

(١٧) مع: نشأ.

(١٨) تا: - لا.

ذُؤُوا الأقدام الرّاسخة. ثمّ خوف^١ السُّلُو عنه. فإنّ المُحبّ يلازمه الشُّوقُ والطلُّبُ؛ فيجب عليه أن لا يَغْتَرَّ عن طلب المزيد ولا يَتَسَلَّى إلّا بلطف جديد. فإنّ تَسَلَّى، كان ذلك سببَ وقوفه^٢ أو سببَ رجوعه^٣. والسُّلُو يدخل عليه من حيث لا يَشْعُرُ، كما قد يدخل الحبُّ عليه من حيث لا يَشْعُرُ^٤. فهذه التَّقليات^٥ لها أسبابٌ خفيةٌ سماويةٌ^٦ ليس في قوّة البشر الاطلاعُ عليها، إلّا مَنْ أيدّه الله^٧. وإذا^٨ أراد الله المكرَّ به واستدراجَه^٩، أخفى عنه ما^{١٠} ورد عليه من السُّلُو؛ فيقف مع الرّجاء أو يَغْتَرَّ بحسن^{١١} الظّن أو يغلبه^{١٢} الغفلة و^{١٣} الهوى والنسيان. وكلُّ ذلك من جنود^{١٤} الشَّيطان التي قد يغلب جنودُ الملائكة من العلم والعقل^{١٥} والذكّر والبيان.

قال بعضُ الأفاضل: وكما أنّ من أوصاف الله (تعالى)^{١٦} ما يَظهر فيقتضي الهيجان^{١٧}، وهي أوصافُ اللّطف والرّحمة والحكمة^{١٨}؛ فَمِنْ^{١٩} أوصافه ما يُلوح فيورث السُّلُو، كأوصاف القهر والعزّة والاستغناء. وربّما لم يكن ذلك من مقدّمات المكر والشقاء والحرمان، *تحت إشراف مركز الدراسات والبحوث الإسلامية*

ومن علاماتهم كتمانُ المحبّة واجتنابُ الدّعوى والتّبرؤ من إظهار

- | | |
|---|---|
| (١) آس :- خوف. | (٢) مع، آس : قوته. |
| (٣) ك، دا، تا : رجوعه. | (٤) ك، دا، تا :- كما قد يدخل ... لا يشعر. |
| (٥) آس : تقليات. | (٦) دا + و. |
| (٧) ك، دا، تا : + تعالى. | (٨) مع : إذ. |
| (٩) ك، تا : استدراج. | (١٠) مع : ممّا. |
| (١١) ك، دا، تا : بحسب. | (١٢) ك : لغلبة / تا : فغلبة. |
| (١٣) ك، تا :- الغفلة و. | (١٤) ك، تا :- من جنود. |
| (١٥) ك : القلب / دا : الفضل / آس : الفعل / تا : النّقل. | |
| (١٦) ك، دا، تا :- تعالى. | (١٧) اصل : هيجان. |
| (١٨) ك، تا : الحكم / دا : للحلم. | (١٩) ك، تا : من. |

الوجود والمحبة، تعظيماً للمحبوب وإجلالاً^١ وهيبةً منه وغيره على سِرِّه. فإنَّ الحبَّ^٢ سِرٌّ من أسرار الله في قلوب عباده، وهم مُخْتَفُونَ في حُجُب الكتمان عن عيون أهل البُعد، كما ورد في الحديث عنه (تعالى) في حقِّهم: «أولياي تحت قبابي لا يعرفهم غيري». وقد قال بعضُ العارفين: «أكثرُ النَّاس بُعْداً أكثرُهم به إشارة»، كأنَّه يُكثِّر التَّعْرِيضَ به في كلِّ شيءٍ ويُظْهِر التَّصَنُّعَ بذكره عند كلِّ أحدٍ^٣؛ فهو ممقوتٌ عند المُحِبِّين والعلماءِ بالله عزَّ وجلَّ، كما يُشَاهَد من مُتَقَشِّفٍ^٤ هذا الأوان المُتَظَاهِرِينَ^٥ بالتَّصَوُّف والعرفان.

شكٌ وإزاحة^٨

فإن اختلج في ذهنك أنَّ المحبةَ منتهى^٦ المقامات وإظهارها إظهار الخير، فلماذا تستنكر؟ فاعلم أنَّ المحبةَ محمودةٌ وظهورها أيضاً محمودٌ. وإنَّما المذمومُ التَّظَاهَرُ بها^٧ لما يدخل فيه من الدَّعوى والاستكبار. وحقُّ المُحِبِّ أن يتمَّ على حبه الخفيُّ أسرارُه وأحواله دون أقواله وأفعاله. بل ينبغي أن يكونَ قصدُ المُحِبِّ إطلاعَ المحبوب^{١١} فقط. فأما إرادة إطلاع غيره، فشركٌ^{١٢} في المحبةِ وخللٌ فيها. فإظهارُ^{١٣} القول والفعل كُلِّها مذمومٌ، إلَّا إذا غلبَ^{١٤} سُكْرُ الحبِّ فانطلق

(٢) ك: تا: المحبة.

(١) ك: تا: + له.

(٤) ك: دا: + هر.

(٣) ك: تا: الحد.

(٦) ك: تا: المتطهرين.

(٥) ك: متقفي / دا: متشفقي / تا: مشفقي.

(٨) دا: - شك وإزاحة.

(٧) ك: تا: سرور.

(١٠) ك: تا: لها.

(٩) تا: ينتهي.

(١٢) آس: فترك.

(١١) تا: المحبوبات.

(١٤) آس: أغلب.

(١٣) دا: وإظهار.

اللسان واضطربت الأعضاء، فلا يَلامُ^١ فيه صاحبه.

قال بعض المكاشفين من المحبين: «عبدتُ الله (تعالى)^٢ ثلاثين سنة بأعمال القلب والجوارح على بذل المجهود واستفراغ الطاعة، حتى ظننتُ أن لي^٣ عند الله شيئاً». فذكر أشياء من مكاشفات آيات السماوات في قصة طويلة قال في آخرها: «فبلغتُ^٤ صفاً من الملائكة بعدد جميع ما خلق الله من شيء، فقلت: من أنتم؟ فقالوا: نحن^٥ المحبون لله عز وجل^٦، نعبده^٧ ها هنا ثلثمائة ألف سنة؛ ما خطر على قلوبنا قط^٨ سواه ولا ذكرنا غيره». قال: «فاستحييتُ من أعمالي، فوهبتها لمن حق عليه الوعيد تخفيفاً عنهم في جهنم».

فإذن من عَرَفَ نفسه بالذلة والعبودية وعَرَفَ ربه بما هو أهله، استحي منه حق الحياء وخرس لسانه عن الدعوى. نعم يشهد على حبه حركاته وسكناته وأقدامه وأحجامه وتردداته. كما حكى^٩ صاحب كتاب الإحياء عن الجنيد أنه قال:

مريض أستاذنا السري (رحمه^{١٠} الله)، فلم يُعرف لعلته دواء ولا عَرَفنا له سبباً. فوصف لنا طبيب حاذق فأخذنا قارورة مائه. فنظر إليها الطبيب^{١١} وجعل ينظر ملياً، ثم قال لي^{١٢}: أراه بول عاشق. قال

(٢) ك، تا: - تعالى.

(٤) آس: بلغت.

(٦) ك، دا، تا: تعالى.

(٨) دا: - قط.

(١٠) تا: - رحمه.

(١٢) دا: - لي.

(١) ك، تا: يلزم / آس: يلام.

(٢) ك، تا: ما.

(٥) آس: - نحن.

(٧) تا: - نعبده.

(٩) ك: من / دا: + من / تا: هي.

(١١) ك، تا: - الطبيب.

الجنيد: فصَعَقْتُ وَغَشِي عَلَيَّ^١ و وقعت القارورة من يدي. ثم رجعت إلى السري^٢ فأخبرته^٣، فتبسّم ثم قال: قاتله الله ما أبصره! قلت: يا أستاذ أو يتبين المحبة في البؤل؟ قال: نعم.

وقد قال السري أيضاً مرة: «لو شئت أن أقول: ما أيبس جلدي على عظمي ولا سلّ جسمي إلا حبه. ثم غشي عليه وتدلّ الغشية على أنه أفصح في غلبة الوجد»^٤.

ومن علاماتهم الشريفة معرفتهم الفرق بين الخواطر ومعرفتهم خاطر الشيطان وساوسه^٥. فإن هذه المعرفة في غاية الغموض والدقة، لا تحصل بالتّمام إلا لأهل الولاية والحكمة، لقوله (تعالى): ﴿إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَا لَهُمْ مِنْ الشَّيْطَانِ تَذَكُّرًا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ * وَإِخْوَانُهُمْ يَمُدُّوهُمْ فِي الْغَيِّ ثُمَّ لَا يُقْصِرُونَ﴾^٦؛ فإنّ المحبّ يعرف العدو ومكائده. وللشيطان دقائق^٧ حيل وخفايا مكيدة^٨ لا يعرفها إلا سماسيرة^٩ العلماء الذين علّموا حقائق الأشياء ومراتب الوجود ودرجات القرب والبعد من الحقّ المعبود وكيفية الصعود إلى عالم الملكوت وطريق التخلّص عن منزل الناسوت. وللشيطان لطائف عجيبة من الإضلال، لأنّه يدعو كلّ أحد بحسب ما يليق

(١) دا: - عليّ. (٢) ك: تا: السري.

(٣) تا: وخبرته.

(٤) إحياء علوم الدين، ج ٤، كتاب المحبة والشوق، ص ٣٢٨-٣٢٩.

(٥) تا: وساوسه. (٦) ك: تا: - اتقوا.

(٧) اصل، ك: تا: متشتهم. (٨) سورة اعراف (٧)، آيات ٢٠١ و ٢٠٢.

(٩) ك: تا: - دقائق. (١٠) ك: تا: ميكده.

(١١) ك: تا: سائره / دا: - سماسيرة.

به إلى الضلال: أما الجهال^١، فيُضِلُّهم^٢ بجهالتهم؛ وأما العلماء والزهاد، فيُضِلُّ كلاً منهم من نوع آخر: أما العالم إذا أراد أن يعمل بعلمه ويُجاهد مع نفسه بالرياضة، فيأتيه فيقول: أحصل لك جميع أنواع العلوم حتى اشتغلت بالعمل؟ فهلاً عملت بقوله (ص): «لَفَقِيَّةٌ^٣ واحدٌ أشدُّ على الشيطان من ألف عابد؟» ويقرأ عليه قوله^٤: ﴿وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ﴾^٥، وقوله (تعالى): ﴿قُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْماً﴾^٦. والنفس تُوافقه^٧ فتُمنِّي صاحبها^٨ ويقول: الأيَّام والأعوام^٩ كثيرة، فتَعْلَمُ الآن وعسى أن تعمل بذلك في آخر عمرك. إلى أن تأتيه المنيَّة بغتة فجأة. قال بعض الأكابر:

كنت^{١٠} أجاهد في الله، فجاء إبليس^{١١} ليُشْوِش^{١٢} عليَّ الخلوة والمجاهدة. فقال: إِنَّكَ رَجُلٌ عَالِمٌ مُتَّبِعٌ^{١٣} آثارَ الرَّسُولِ^{١٤} (ص)، فلو اشتغلت الآن^{١٥} بطلب الآثار عن المشايخ الحُفَاف وأحاديث الرسول (ص)، كان خيراً لك من هذا. ولو بقيت في المجاهدة، يفوتُ عنك^{١٦} الأسناد^{١٧} العالية من المشايخ الكبار. فكدت أزيغ بوسوسته. فهتف لي هاتف: «مَنْ يَسْمَعُ الْأَخْبَارَ مِنْ غَيْرِ وَاسْطَةِ حَرَامٍ عَلَيْهِ

(٢) ك، تا: - فيضِلُّهم.

(٤) ك، تا: - قوله.

(٦) سورة طه (٢٠)، آية ١١٤.

(٨) ك: صاحبها.

(١٠) ك، تا: - كنت.

(١٢) ك، تا: لتشويش.

(١٤) ك، دا: تا: رسول الله.

(١٦) مع، ك، دا: تا: عليك.

(١) تا: الضلال.

(٣) ك، تا: لفقية.

(٥) سورة مجادلة (٥٨)، آية ١١.

(٧) ك، دا: يوافقه.

(٩) تا: + و.

(١١) اصل، آس، مع: - إبليس.

(١٣) دا: متبع.

(١٥) ك، تا: - الآن.

(١٧) ك، تا: الأسناد.

سمعتها بواسطة». وتذكرت قول الشيخ محمد بن الحسين السلمي في آخر عمره: «أستغفر الله (تعالى) من علو الأسناد^١ ومن زخارف الدنيا»، فعلمت أن هذا الخاطر من وساوسه، فنقيته وانتبهت. فانتقل إلى وسوسة أخرى، فقال: ما أحسن ما تعرف^٢ حيلي ووساوسي! فلو جمعتها كتاباً سميت كتاب حيل^٣ المرید على المرید، كان ذخراً لك في الدنيا والآخرة، يستمسك^٤ به الطالبون لله (تعالى) وينجون به من مكائد الشيطان وحيله^٥. فهمت بذلك وجمعها^٦. فنبهني الشيخ أن هذا أيضاً^٧ من مكائده وحيله، ليقطع عليك الوقت والذكر والأنس وجمعية^٨ القلب. فانتبهت وانتهيت^٩.

فالحاصل: إن الخواطر^{١٠} تأتي المجاهد كسيل العرم، فالواجب عليه في الأول وبداءة أمره النفی، وفي آخر أمره التمييز^{١١} بين الخواطر؛ وهي خمسة أجناس:

أولها خاطر^{١٢} الحق سبحانه، وهو خاطر الأول. وهو الذي لا يكون له سبب سابق يكون مضافاً إليه^{١٣} أو حكماً، بل يقع في القلب ابتداءً من غير سابق؛

(١) ك، تا: - الأسناد.

(٢) ك، دا، تا: يعرف.

(٣) ك، تا: - حيل.

(٤) ك، تا: يتمسك.

(٥) ك، تا: - وحيله.

(٦) ك، تا: يجمعها.

(٧) ك، تا: - أيضاً.

(٨) ك، تا: حمية.

(٩) ك، تا: فانتبهت وانتبهت.

(١٠) ك، تا: الخاطر.

(١١) ك، دا، تا: التمييز.

(١٢) ك، تا: الخاطر.

(١٣) تا: إليها.

وهو خاطر الحق، وهو على نوعين: نوع يُعارضه الخواطر في اليقظة، لكن لا يزعجه ولا يُزعزعه ولا يحركه ولا ينفيه، بل يبقى في القلب مطمئناً أبداً؛ ونوع يُقال [له] ^١ «الإلهام» وهو حق وخاطر الحق. قال الله (تعالى): ﴿وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا * فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا﴾ ^٢. وحقيقة الإلهام إفاضة الله علماً في القلب. والثاني خاطر القلب إذا سلم القلب من استيلاء الشياطين وهوى النفس، وهُذب بمشاهدة الملكوت وحقائق المعارف، وخُلص من الخصال الذميمة الدنية والدنوب التي ترين على قلوب الكفرة والجهلة، كما قال (تعالى): ﴿كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾ ^٣. وقال في صفة قلوب المؤمنين: ﴿الَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَقُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ أَنَّهُمْ إِلَى رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ﴾ ^٤ وقال: ﴿يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ﴾ ^٥. وإلى هذا الخاطر أشار رسول الله (ص) فيما روي عنه (ص): «استغفرت قلبك وإن أغتوك فافتوك». وقوله: «دع ما يُريبك إلى ما لا يُريبك». فخطر القلب علامته أن يطمئن ^٦ القلب والنفس والجوارح عنده، ولا يعترض عليه، كائناً مَنْ كان، بل ^٧ يستسلم لذلك ^٨ ويسترسل وينطلق من قيود الشك والريب.

والثالث خاطر الملك، وينزل معه السكينة. قال سبحانه: ﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَزْدَادُوا إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ﴾ ^٩. وهذا الخاطر قريب من خاطر القلب، إلا أن بينهما فرقاً دقيقاً. ونطق الخبر بذلك: «وَرَدَ فِي الْخَبَرِ

(١) هبة نسخها: لها.

(٢) سورة شمس (٩١)، آيات ٧ و ٨.

(٣) سورة مطففين (٨٢)، آية ٨٤.

(٤) سورة مؤمنون (٢٢)، آية ٦٠.

(٥) سورة شعراء (٢٦)، آية ٨٩.

(٦) كه تا: يظهر / دا: يطمئن.

(٧) ك، تا: - بل.

(٨) ك، تا: كذلك.

(٩) تا: - قال سبحانه ... السكينة.

(١٠) سورة فتح (٤٨)، آية ٤.

أنه كان رسول الله جواداً وكان^١ أجود ما يكون في^٢ رمضان. فإذا أنزل^٣ عليه^٤ جبرئيل (عليه السلام^٥) ليعارضه القرآن، كان^٦ أجود بالخير من الريح المرسلة».

والزابعُ خاطرُ الشيطان؛ وإنه يدعو إلى الضلالة. فإذا دعا إلى ذنبٍ وامتنع المجاهدُ ونفى الخاطر، دعاة إلى ذنبٍ^٧ آخر من الذنوب. وله فنونٌ دقيقة في الإغواء - كما أشرنا إليه.

والخامس خاطر النفس، وهي^٨ بمنزلة الصبي الذي لا عقل له ولا^٩ تمييز^{١٠}، فتشتهي شيئاً^{١١} فتستدعيه^{١٢} ولا ترضى إلا بتحصيل ذلك الشيء؛ كالصبي إذا أراد اللعب بالكعب أو بالجوز مع الصبيان، فإذا دفع إليه الوف مؤلفة، لا يرضى بذلك^{١٣} بدلاً عن اللعب بالكعب و^{١٤} الجوز.

وهذا خاطر أشد الخواطر على المرئدين؛ لأن النفس كالمَلِك في داخل الإنسان، وعسكره القوى الحيوانية والطبيعية المجتمعة في معسكر الروح البخاري الحيواني محل الطبيعة والهوى والشهوة والغضب. وهي في نفسها عمياء لا تبصر^{١٥} المهالك ولا تميز الخير^{١٦} من الشر^{١٧}، إلى^{١٨} أن ينور الله بصيرتها

(٢) ك، دا، تا: + شهر.

(٤) ك، دا، تا: - عليه.

(٦) ك، تا: - كان.

(٨) ك، تا: هو.

(١٠) ك، دا، تا: تميز.

(١٢) ك، دا، تا: فيستدعيه.

(١٤) ك، دا، تا: أو.

(١٦) ك، تا: الحق.

(١٨) ك، تا: إلا.

(١) ك، تا: فكان أكثر / دا: فكان.

(٣) دا، تا: نزل.

(٥) دا: - السلام.

(٧) ك، تا: - امتنع... إلى ننب.

(٩) ك، تا: - لا.

(١١) دا: فيشتهي شيئاً.

(١٣) ك، تا: - بذلك.

(١٥) ك، تا: ينصر.

(١٧) ك، تا: الباطل.

بلطيف^١ حكمته وجميل صنعه وواسع رحمته، فتُبصر الأعداء، فتجد البنيان^٢ الإنساني مملوًا من^٣ خنازير^٤ الحرص ومكالب الكلب ونمير^٥ الغضب والشهوة الحمارية^٦ ونهمة الثيران^٧ وحيلة الشيطان ونيران الحسد ومَرارة الشح. فعند ذلك تصير^٨ لؤامة^٩ تُلوم نفسها على^{١٠} الصبر بالسُّكنى والأمن مع^{١١} هؤلاء الأعداء؛ فتحتال^{١٢} في إخراجها وقلعها وقمعها من داخل البنيان^{١٣}. فإذا فرغت من إخراجها وكنت البيت عن رذائلها وأرواثها^{١٤} وزينتته بشعب الإيمان (البضعة والستين في رواية)، فتصير عند ذلك مطمئنة. فذلك قوله (تعالى): ﴿يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ۖ ارْجِعِي ۖ إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً ۖ فَادْخُلِي فِي عِبَادِي ۖ وَادْخُلِي جَنَّتِي ۖ﴾^{١٥}

وهذه النفس ليست^{١٦} شيئًا آخر، بل هي الروح العقلي والقلب المعنوي، لكن لها أحوال متفاوتة يتطور بها؛ ففي الحالة الأولى نفس أمارة بالسوء^{١٧}؛ وفي^{١٨} الحالة الثانية لؤامة، كما بيناه؛ وفي الحالة الثالثة مطمئنة، وهي حالة الاستقامة والتمكين؛ حين طلوع شمس اليقين يسمى «قلبا»؛ وبعده مرتبة الروح وهي

- | | |
|----------------------|---|
| (١) أس: بلطف. | (٢) ك، دا: تا: عن. |
| (٣) ك، تا: الخنازير. | (٤) ك، تا: تمير. |
| (٥) ك، تا: الحمارية. | (٦) ك، دا: تا: تهمة السيران. |
| (٧) ك، دا: تا: يصير. | (٨) ك، تا: عن. |
| (٩) ك، تا: من. | (١٠) ك، دا: تا: فيحتال. |
| (١١) دا: البنين. | (١٢) ك، مع، دا، آس، تا: عوراتها. |
| (١٣) تا: فارجمي. | (١٤) سورة فجر (٨٩)، آيات ٢٧ تا ٣٠. |
| (١٥) ك، تا: ليس. | (١٦) دا: - ففي الحالة الأولى... بالسوء. |
| (١٧) تا: - و. | (١٨) دا: ففي. |

مرتبة ملاحظة الحقائق العقلية ومشاهدة المعارف الإلهية ويسمى «ملهمة»^١.
فهذه جملة من مجامع علامات المُجْتَبِينَ لِلَّهِ (تعالى)^٢، نقلتها تلخيصاً من
كتب العُرفاء، ليكونَ دُستوراً لمن أراد أن يتعرّف^٣ حال^٤ أحبّاء الله العارفين
والأبدالِ المُقَرَّبِينَ من حال^٥ المتشبهين^٦ بهم، المسخرين للشهوات، المقيدين
بسلاسل التعلقات، المأسورين في أيدي جنود الشياطين^٧، المبعدين^٨ عن
جوار أنوار الله وأهل ملكوته المقدسين، إلى طاعة ظلمات القوى^٩ الهاوية إلى
أسفل السافلين^{١٠}. كم بين حائر^{١١} في الظلمات يَغشاه سُحُب القوى^{١٢}
الحسّاسية^{١٣} والمُحرّكة ومَرغوباتها المُتَزَحِّزحة^{١٤} عن أضواء شمس^{١٥}
اللاهوت، وبين حائر^{١٦} يذهشه أنوار العِزّة والسُلطة في الضوء الأقرب عند
بسط رداء الكبرياء والجبروت^{١٧} لا يعرف الحبّ إلا من يكابده^{١٨}، ولا الصّباية
إلا من يُعانيها.
واعلم، يا أخا الحقيقة، أن هذا العالمُ عالمُ المغلطة^{١٩} والاشتباه، كما أنّه

(١) مج: آس: - ومن علاماتهم الشريفة (ص ١١٧) ... ملهمة.

(٢) مج: - تعالى. (٣) ك: تا: يتصرّف.

(٤) آس: - حال. (٥) ك: تا: - من حال.

(٦) ك: دا: تا: المشبهين. (٧) ك: دا: تا: + و.

(٨) آس: مبعدين. (٩) آس: - قوى.

(١٠) مج: + و. (١١) ك: تا: طائر.

(١٢) مج: - القوى. (١٣) ك: آس: تا: الحسّاسية.

(١٤) ك: تا: المزخرفة. (١٥) ك: تا: الشمس.

(١٦) ك: تا: طائر. (١٧) آس: + و.

(١٨) ك: تا: مكابده / آس: يكابده. (١٩) ك: تا: المغالطة.

عالم الانعكاس والانتكاس. ففيه^١ يقع الاشتباه بين^٢ الصديق والزنديق، كما بين العالم النحرير والجاهل الشرير، وكذا بين أحبباء الله المستغرقين في أنوار العظمة والجبروت وأعداء الله^٣ الهائمين في طلب شهوات^٤ الناسوت. وإنما يتبين الفرق وينكشف التمييز^٥ بين هذه الأضداد لمن كان له قدم راسخ في استحصاى العلوم الحقيقية والمعارف اليقينية، واستكمال النفس بها بعد تصفيتها بالرياضات الشرعية وتجليتها بالمجاهدات العقلية، حتى يستقبلها انكشاف الحقائق من كل صوب وجانب، وينكشف عليها جليلة الحال في كل شاهد وغائب.

وإياك أن تقتصر تصديقك في الأشياء بالخير والشر والنفع والضرر والحسن والقبح والسعادة والشقاوة على ما يدركه المشاعر الظاهرة والحواس، فتكون^٦ حماراً ذارجلين وبهيمَةً عديمة الذنب بادية البشرية^٧، عريضة الأظفار. لأن البهائم يشاركك في الحواس الخمس^٨؛ وإنما أنت مفارق لها بسر إلهي وأمانة مؤدعة فيك أيام حياتك، عرضت على السماوات والأرض والجبال و﴿أَبِينْ^٩ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا﴾^{١٠}. فإدراك ما يخرج عن عالم الحواس لا يصادف في هذا العالم؛ بل في عالم هو معدن ذلك السر^{١١} الذي به^{١٢}

(١) مع: قضية.

(٢) تا: من.

(٣) مع، آس: أعدائه.

(٤) ك، تا: الشهوات.

(٥) ك، مع، دا، تا: التمييز.

(٦) مع، دا، تا: فيكون / آس: ليكون.

(٧) تا: البشر.

(٨) آس: - الخمس.

(٩) ك، مع، دا، تا: فأبين.

(١٠) سورة احزاب (٣٢)، آية ٧٢.

(١١) ك، دا، تا: الستر.

(١٢) دا: - به.

فَارَقَتِ الْحَمَارَ وَسَائِرَ الْبَهَائِمِ. فَمَنْ ذَهَلَ عَنْ ذَلِكَ وَعَطَّلَهُ وَأَهْمَلَهُ^١ وَقَنَّعَ بِدَرَجَةِ الْبَهَائِمِ وَلَمْ يُجَاوِزِ الْمَحْسُوسَاتِ، فَهُوَ الَّذِي أَهْلَكَ نَفْسَهُ بِتَعْطِيلِهَا وَ^٢ نَسِيَهَا بِالْإِعْرَاضِ عَنْهَا. ﴿لَا تَكُونُوا^٣ كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ﴾^٤. وَكُلُّ مَنْ لَمْ يَعْرِفْ إِلَّا الْمُدْرَكَ بِالْحَوَاسِّ^٥، فَقَدْ نَسِيَ^٦ اللَّهَ، إِذْ لَيْسَ ذَاتُ الْوَاجِبِ (تَعَالَى) مُدْرَكًا بِالْحَوَاسِّ. وَكُلُّ مَنْ نَسِيَ اللَّهَ، فَقَدْ أَنْسَاهُ لَا مَحَالَةَ نَفْسَهُ، وَ^٧ نَزَلَ إِلَى رَتْبَةِ الْبَهَائِمِ، وَتَرَكَ التَّرَقِّيَ إِلَى^٨ أَفْقِ^٩ الْمَلَأِ^{١٠} الْأَعْلَى، وَخَانَ فِي الْأَمَانَةِ الَّتِي أَوْدَعَهَا اللَّهُ (تَعَالَى) فِيهِ وَأَنْعَمَ بِهَا عَلَيْهِ كَافِرًا لِنِعْمَتِهِ وَمُتَعَرِّضًا لِسَخَطِهِ وَنَقْمَتِهِ؛ إِلَّا أَنَّهُ أَسْوَأُ حَالًا مِنَ الْبَهِيمَةِ، فَإِنَّ الْبَهِيمَةَ^{١١} يَتَخَلَّصُ بِالمَوْتِ، وَأَمَّا هَذَا^{١٢} فَعِنْدَهُ أَمَانَةٌ سَتَرْجِعُ^{١٣} لَا مَحَالَةَ إِلَى مُوَدِّعِهَا وَمُبْدِعِهَا، فَإِلَيْهِ مَرْجِعُ^{١٤} الْأَمَانَةِ وَمَصِيرُهَا. وَتِلْكَ الْأَمَانَةُ كَالشَّمْسِ الزَّاهِرَةِ؛ وَإِنَّمَا هَبَّتْ إِلَى هَذَا الْقَالِبِ الْفَانِي وَغَرَبَتْ مِنْهُ، وَسَتَطْلُعُ هَذِهِ الشَّمْسُ عِنْدَ خُرَابِ الْقَالِبِ مِنْ مَغْرِبِهَا^{١٥} وَتَعُودُ إِلَى بَارِئِهَا وَخَالِقِهَا، إِمَّا مُظْلِمَةً مُنْكَسِفَةً وَإِمَّا زَاهِرَةً مُشْرِقَةً. وَالزَّاهِرَةُ الْمُشْرِقَةُ غَيْرُ مَحْجُوبَةٍ عَنِ الْحَضْرَةِ^{١٦} الرُّبُوبِيَّةِ. وَالْمُظْلِمَةُ أَيْضًا^{١٧} رَاجِعَةٌ إِلَى الْحَضْرَةِ، إِذِ الْمَرْجِعُ وَالْمَصِيرُ لِلْكَلِّ إِلَيْهِ، إِلَّا أَنَّهَا^{١٨} نَاكِسَةٌ

- | | |
|-----------------------------------|-----------------------------------|
| (١) تَأ: هَمَلَهُ. | (٢) دَأ: أَوْ. |
| (٣) آس: يَكُونُ. | (٤) سُورَةُ حُضُر (٥٩)، آيَةُ ١٩. |
| (٥) تَأ: الْحَوَاسِّ. | (٦) كَه: تَأ: نَسُوا. |
| (٧) كَه: تَأ: + مِنْ. | (٨) كَه: تَأ: فِي. |
| (٩) تَأ: الْأَفْق. | (١٠) تَأ: - الْمَلَأَ. |
| (١١) دَأ: - فَإِنَّ الْبَهِيمَةَ. | (١٢) تَأ: هَذِهِ. |
| (١٣) كَه: تَأ: يَسْتَرْجِعُ. | (١٤) كَه: آس، تَأ: يَرْجِعُ. |
| (١٥) كَه: تَأ: مَقْرِبِهَا. | (١٦) كَه: تَأ: الْحَضْرَتِ. |
| (١٧) تَأ: - أَيْضًا. | (١٨) دَأ: إِلَيْهِ. |

رؤوسها عن جهة أعلى عليين إلى جهة أسفل السافلين، كما في قوله (تعالى): ﴿وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الْعُجْرُمُونَ نَاكِسُوا رُءُوسِهِمْ عِندَ رَبِّهِمْ﴾^١. فبيّن^٢ أنهم عند ربهم، إلا أنهم منكوسون منحوسون قد انقلبت وجوههم^٣ إلى أقفيتهم، وانتكست رؤوسهم عن جهة فوق الأرواح إلى جهة أسفل الأشباح؛ وذلك حكم الله (تعالى) فيمن حرّمه توفيقه ولم يهده^٤ طريقه، نعوذ بالله من الضلال والإضلال والنزول في مزابيل الجهال.



مركز تحقيقات كليات علوم إسلامي

(١) سورة سجدہ (٢٢)، آية ١٢.

(٢) ك، تا: فتيين.

(٣) ك، تا: - وجوههم.

(٤) دا: يهد.

المقالة الثالثة^١



مركز تحقيقات كليات علوم إسلامي

في ذكر صفات الأبرار والعاملين الذين^٢ درجاتهم دون درجة^٣ المقربين

(٢) ك. تا: - الذين.

(١) دا: - المقالة الثالثة.

(٣) مع: درجات.



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

فصل ١ [١]

في الإشارة إلى كيفية الوصول إلى منازلهم



واعلم أنَّ طريقة^٢ تصفية القلب^٣ مع تكرُّر شُجُونِه وتشعُّبِ أقسامه وفنُونِه - منحصرة في إقامة وظائف^٤ العبادة وإدامة مراسم العدالة وإزالة وسوس العادة. وبناء الأول على تهذيب الأخلاق وتقويم الملكات. وبناء الثاني على^٥ إقامة^٦ مراسم العبودية وأداء^٧ الشكر على النعم الربوبية والعطايا الإلهية. وبناء الثالث على ترك المألوفات ورفض المستلذات. وشيء من هذه الطرق الثلاث لا يتم ولا يكمل^٨ إلا بسلوك الطريقتين^٩

(١) دا: - فصل.

(٢) ك، دا، تا: طريق.

(٣) ك: تصفيته.

(٤) مع، آس: جوامع.

(٥) مع: - على.

(٦) آس: - إقامة.

(٧) مع، آس: إدامة وظايف.

(٨) مع: + مسلوكةها/آس: + سلوكها.

(٩) مع، آس، تا: الطريقتين.

الأخريين^١، كما لا يستتم^٢ الجميع إلا بالتشوق إلى المعبود الحقيقي والخير المحض، جلّت عظمتُهُ وكبرياؤه. ولا يمكن التشوق إليه إلا بعد المعرفة به^٣.
على أن غاية السلوك والحركة ليست^٤ إلا المعرفة. فالمعرفة هي بعينها المبدأ والنّهاية والفاعل والغاية. فهو الأوّل^٥ علماً وإيماناً والآخر شهوداً وعيناً^٦.

فكلما اشتدّت المعرفة جلاءً وظهوراً، اشتدّ الشوق جدّةً وقوّةً، وازدادت بإزائهما^٨ الحركة والسلوك سعياً^٩ واجتهاداً. وكلّما قويّ الشوق و^{١٠} ازدادت الحركة، كلّمت المعرفة كشفاً ووضوحاً. وهكذا إلى أن يتصلّ أوّل^{١١} الدائرة بآخرها، ولم يبق في البين عارف ومعرفة غير المعروف^{١٢}، ومشتاق^{١٣} وشوق سوى المعشوق^{١٤}، وسالك وسلوك^{١٥} إلا^{١٦} السلوك إليه المقصود^{١٧}. فصار الأوّل^{١٨} عين الآخر والباطن عين الظاهر، وانحصر الوجود في الموجود^{١٩} المعبود، وطابق الشهود لما عليه^{٢٠} حكم الوجود^{٢١}، لإزالة وساوس الوهم

(٢) ك، دا، آس، تا: لا يستقيم.

(١) مع: الآخرين.

(٤) آس: ليس.

(٣) ك، تا: به.

(٦) آس: و.

(٥) تا: الأقل.

(٨) مع، آس: بإزائهما.

(٧) ك، تا: عيناً.

(١٠) آس: و.

(٩) مع: سرعته/آس: سرعة.

(١٢) مع: غير المعروف.

(١١) تا: أوّل.

(١٣) تا: مشتاقاً.

(١٤) ك، تا: المشتاق إليه/مع: سوى المعشوق/دا: المشتاق/آس: وشوق سوى المعشوق.

(١٦) ك، تا: سوى.

(١٥) آس: سلوك.

(١٨) تا: الأقل.

(١٧) مع، آس: إلا السلوك إليه المقصود.

(٢٠) مع، آس: + في الواقع.

(١٩) مع: الوجود/آس: - في الموجود.

(٢١) آس: + و.

المُضِلُّ^١ والخَيَالُ الضالُّ المُوَجِّبُ لإثبات أحكام^٢ الكثرة والاثنيّية في^٣
الواحد^٤ الحقّ المتعال.



مركز تحقيقات كلیه معارف اسلامی

(١) كه تا: المتصل.

(٢) ك، تا: - أحكام.

(٣) آم: و.

(٤) ك، تا: للواجب.

فصل ١ [٢]

في الإشارة إلى صفة العشق والشوق

اعلم أن هذه الصفة^١ الجليّة^٢ بالقياس إليه سبحانه^٣، وإن أنكرها الخائضون في عالم الأجسام^٤ الراجعون^٥ في مراتع الدواب والأنعام، كبعض المنتسبين^٥ إلى علم الكلام، إلا أن الأنبياء والأولياء (صلوات الله عليهم من الملك المتعال) والعلماء المرتفعين عن مزابل الجهال جعلوها كعبة الآمال ووسيلة^٦ المقاصد وقبلة جميع الأعمال.

ولهذا ترى شريعة^٧ سيّد المرسلين و^٨ خاتم الأصفياء (عليه وآله سلام الله^٩ الحقّ المبين) مشتملة على ذكر المحبة والعشق [!!!] في مواضع كثيرة من

(١) دا: - فصل.

(٢) ك: تا: + التي.

(٣) ك: دا، تا: تعالى.

(٤) تا: الرابعون.

(٥) ك: تا: العشبيين.

(٦) تا: قبلة.

(٧) آس: شيعة.

(٨) آس: - و.

(٩) آس: + على.

(١٠) ك: + الله/ تا: السلام.

آيات وأحاديث عديدة. وكلمات العلماء والفضلاء من ذوي الاعتبار و^١ أولي الأبصار، محتوية على وصف العشاق الإلهيين والوالهين المشتاقين إلى جمال رب العالمين والهائمين في عظمة أول الأولين. والحكماء [المتعالون] (قدس الله أسرارهم وأنوارهم) حكموا بسريان محبة الله^٢ في جميع الموجودات^٣ حتى الجماد والنبات بالحجة والبرهان، وأحكموا^٤ القول بأن مبدأ جميع الحركات والسكنات في العاليات والسافلات^٥ من^٦ الفلكيات والأرضيات هو عشق الواحد الأحد^٧ والشوق إلى المعبود الصمد.

وأما الهائمون في مهوى الجهلات^٨ والتائهون^٩ في تيه الغفلات المشتغلون باكتساب حطام عالم الأجسام وجمع^{١٠} ثمار الأشباح وأكمام^{١١} الأجرام، فهم حيث لا يقصِدون^{١٢} في عباداتهم وحركاتهم - لغاية بلاءهم - إلا^{١٣} مستلذات الآخرة ومشتهياتها^{١٤}، لكونها أدوم وألذ وأشهى مما يجدون في^{١٥} الدنيا، فليس^{١٦} من شأنهم^{١٧} الوصول إلى عشق المولى والانخراط في سلك عباده

(٢) ك، دا: محبته.

(١) مع، آس: من ذو الاعتبار والفضلاء.

(٤) ك، آس، تا: حكموا.

(٣) آس: الموجودات.

(٦) ك، دا، تا: في.

(٥) آس: السافلات.

(٨) ك، مع، دا، آس: الجهالات.

(٧) ك، تا: - الأحد.

(١٠) مع: جميع.

(٩) ك، تا: التائهون.

(١١) ك، تا: أكمام.

(١٢) ك، تا: يتصدون/مع، آس: حتى أنهم يقصدون/دا: يتصدون.

(١٤) مع: مشتهياتهم.

(١٣) مع، آس: - لغاية بلاءهم إلا/تا: إلى.

(١٦) مع: دون.

(١٥) آس: + دون.

(١٧) مع: - من شأنهم/آس: - الدنيا فليس من شأنهم.

الَّذِينَ لَا يُكْذِرُونَ بَرْجَاءَ جَنَّةٍ^١ وَ^٢خَوْفٍ جَحِيمٍ مُتَبِعٍ عَشْقٍ مَعْبُودِهِمُ الْفَائِضَ مِنْ
رَشَحَاتِ نَعِيمِهِ عَيْنُ تَسْنِيمٍ. فَمِنْ فِي وَادٍ، وَهُؤُلَاءِ فِي وَادٍ^٢.

طِفْلَانِ رَهْ نَشَسْتَه بَه أَقِيدِ جِسْرِي شِير

عَارِفِ بَه جِسْتَجْوِي مِي لَالَهْ كُونِ رُودِ

«أَكْثَرُ أَهْلِ الْجَنَّةِ الْبُلَّةُ».

وتوضيحُ هذا المرام، على الوجه الذي يُناسبُ طِبَاعَ ذَوِي^٥ الْأَفْهَامِ، هو أَنَّ
غَايَةَ تَكُونِ^٦ الْكَائِنَاتِ وَثَمَرَةَ وجودِ الْمَمَكِّنَاتِ لَيْسَ إِلَّا مَعْرِفَةُ الْحَقِّ الْأَوَّلِ، كَمَا
تَطَابِقُ عَلَيْهِ^٧ الْعَقْلُ وَالنَّقْلُ. فَمَا مِنْ^٨ مَوْجُودٍ إِلَّا وَهُوَ وَاقِعٌ فِي دَرَجَةٍ مِنْ دَرَجَاتِ
الْقُوَّةِ^٩ وَالضَّعْفِ بِالْقِيَاسِ إِلَى نَيْلِ هَذِهِ الْغَايَةِ الَّتِي ارْتَكَزَتْ فِي طِبَاعِ الْكُلِّ، وَإِنْ لَمْ
يَكُنْ مَشْعُورًا بِهَا فِي بَعْضِ الْخَلَائِقِ، بَلْ أَنْكَرَهَا بَعْضُ النَّاسِ خَاصَّةً: «وَإِنْ^{١٠} مِنْ
شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا يَفْقَهُونَ^{١١} تَسْبِيحَهُمْ»^{١٢}. فَالْوَاجِبُ الْحَقُّ
(سُبْحَانَهُ)^{١٣} بِحُكْمَتِهِ الْبَالِغَةِ سَلَطَ عَلَى جَمِيعِ الْمَوْجُودَاتِ، بِحَسَبِ طِبَاعِهَا،
عَشْقًا وَشَوْقًا إِلَى الْخَيْرِ الْحَقِيقِيِّ وَاللَّذَّةِ الْقُصْوَى وَالْغَيْبَةِ الْعُلْيَا^{١٤}، عَلَى قَدَرِ مَا
يُمْكِنُ أَنْ يُفَاضَ^{١٥} عَلَى^{١٦} كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهَا مِنْ مُتَبِعِ الْوُجُودِ وَيَسَّعَ لَهُ^{١٧} إِنَاءٌ^{١٨}

(١) مع: جنته.

(٢) ك، تا: + لا.

(٢) ك، تا: + شعر.

(٤) ك، تا: + عليه.

(٥) مع: - ذوي.

(٦) مع، آس: وجود.

(٧) ك، دا، تا: عليه تطابق / آس: - عليه.

(٨) ك، تا: - من.

(٩) ك، تا: - القوة.

(١٠) اصل، مع، آس: وُفَا.

(١١) اصل، آس، تا: يفقهون.

(١٢) سورة اسراء (١٧)، آية ٤٤.

(١٣) ك، دا، تا: تعالى.

(١٤) مع، آس: - والغيبة العليا.

(١٥) دا: تقاص / تا: يقاص.

(١٦) مع، آس: - على.

(١٧) تا: - له.

(١٨) دا: إياها.

قابليته لعين^١ الكمال والجود.

وإنما ارتكز ذلك في جميع الطبائع^٢ وغُرِّز في جبلة الأنواع، ليكون^٣ حفظاً وإدامة للموجود، وطلباً وحركة منه^٤ إلى المفقود^٥، لينتظم دار الوجود ويدوم السعي والطلب للحق المعبود. فكل^٦ شيء - سواء كان كاملاً أو ناقصاً - فله عشق جبلي أو شوق غريزي وحركة ذاتية إلى طلب الحق، طبعاً أو إرادةً، به قامت السماوات واستقرت الأرضون^٧. والسماوات في حركتها والأرض في سكونها لسيان^٨ في^٩ أن الغاية فيهما^{١٠} والمقصد في السير والسكون^{١١} لهما^{١٢} ليس إلا جاعل الأرض والسماوات والتقرب إلى مبدع الأشياء، كما أشار^{١٣} إليه بقوله: ﴿إِنِّي أَنَا طَوْعاً أَوْ كَرْهاً قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ﴾^{١٤}.

فَعَلِمَ مِمَّا ذَكَرَ أَنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ عِبَادَةً ذَاتِيَّةً وَعِبُودِيَّةً خَاصَّةً^{١٥} بوجه من الوجوه، وتبديل^{١٦} صفة نقص^{١٧} بصفة الكمال بصالح^{١٨} من الأعمال و^{١٩} صحيح من الحركات والأفعال. وأما المسمى بـ «الإنسان» فله شأن^{٢٠} آخر وخصوصية

- | | |
|--------------------------|--|
| (١) آس: بعين. | (٢) آس: الطبائع. |
| (٣) تا: فيكون. | (٤) مع، آس: - منه. |
| (٥) تا: المقصود. | (٦) تا: وكل. |
| (٧) تا: الأرضون واستقرت. | (٨) ك، تا: سيات / دا: لسيان / آس: لسيان. |
| (٩) تا: + غاية. | (١٠) تا: فيها. |
| (١١) مع: السلوك. | (١٢) تا: بهما. |
| (١٣) ك، تا: أشرنا. | (١٤) مع: اتينا. |
| (١٥) دا، آس، تا: و. | (١٦) سورة فصلت (٤١)، آية ١١. |
| (١٧) دا: خاصية. | (١٨) آس: تبديل. |
| (١٩) آس: بعض. | (٢٠) ك، تا: مصالح / مع: يصالح. |
| (٢١) آس: - و. | (٢٢) مع، آس: شيان. |

يَخْصُ^١ بها من بين^٢ سائر^٣ الأنواع من عالم الإمكان. وذلك لِأَنَّهُ قد صَحِبَتْهُ^٤ دواعي وهم^٥ وخیال^٦ يُعارضان عقله وذاته، وصادَفَتْهُ^٧ صوارف قُوى شهوة^٨ وغضب^٩ يُزاحمان^{١٠} له في سلوكه^{١١} الذي جُبِلَ عليه في الأزل وقَطِرَ عليه في العهد الأول^{١٢} الذي له^{١٣} مع الحق^{١٤}. فاحتاج لِمَا ذكرنا إلى هداية مُتَفَضِّلَة وإمدادٍ لطفٍ خارج عما في ذاته. ولهذا فَضَّلَ الله عليه^{١٥} فضلاً عظيماً، وأرسل إليه رسولاً مُنْذِراً، وأنزل عليه كتاباً مُبِيناً، لِيُثَلِّقَ سُدَى كِبَاقِي الحَيَوَانَاتِ أُسِيراً في أيدي الشَّهَوَاتِ^{١٦} عاجزاً مُضْطَرَّاً عند تَزَاحُمِ^{١٧} القُوى والآلات، ويتذكَّرَ لأجل الهداية والتَّعليم ما ربَّما نَسِيَهُ من العهد القديم وسَهَا^{١٨} عند تعارض المزاحمات عشقَ معبوده العليم^{١٩} الحكيم^{٢٠}.



- | | |
|-----------------------|--------------------------------|
| (١) دا: يحضر. | (٢) تا: - بين. |
| (٣) ك: تا: + الأشياء. | (٤) ك: تا: صحبه. |
| (٥) تا: الرهم. | (٦) تا: الخيال. |
| (٧) تا: وصفاته. | (٨) تا: شهوية. |
| (٩) تا: غضبية. | (١٠) ك: يتراحمان/تا: يتراكمان. |
| (١١) ك: الحركة. | (١٢) مع: آس: - الأزل. |
| (١٣) ك: دا: تا: - له. | (١٤) مع: آس: + الأزل. |
| (١٥) ك: دا: تا: إليه. | (١٦) تا: شهوات. |
| (١٧) ك: تا: مزاحم. | (١٨) مع: ينتهي. |
| (١٩) ك: تا: - العليم. | (٢٠) مع: الحكيم العليم. |

فصل ١ [٣]

في توضيح القول بأن مبدأ الأعمال الصالحة في الإنسان هو عشق^٢ البارئ سبحانه^٣ والشوق إلى لقائه

مركز تحقيقات كميته علوم اسلامی

اعلم - وفقك الله (تعالى)^٤ لمرضاته - أن محبة البارئ (تعالى) والشوق إلى لقائه^٥، وإن عمّت لجميع الموجودات حتى الجماد والنبات، إلا أن هذا الشأن^٦ في بعضها بتوسط بعض آخر على ترتيب ونسقي بين العالي والسافل والشريف والخسيس. فالكل مترتبة^٧، بعضها غاية لبعض وبعضها مقصود عن بعض، إلى أن ينتهي إلى الغاية القصوى والمقصود الأعلى. فالجماد^٨ وإن كان طالباً

(١) دا: - فصل.

(٢) ك، دا، تا: تعالى.

(٣) ك، تا: - إلى لقائه.

(٤) ك، تا: مرتبة.

(٥) ك: العشق.

(٦) ك، دا، تا: سبحانه.

(٧) تا: شأن.

(٨) آس: الجماد.

للحق (تعالى)، لكن بتوسط طلبه للنبات^١ وطلب النبات للحيوان وطلب الحيوان للإنسان وطلب الإنسان الناقص بالإضافة للإنسان الكامل^٢، وهكذا الأكمل فالأكمل والأشرف فالأشرف^٣، إلى أن ينتهي إلى طلب الغاية القصوى. وهذا التدرج^٤ في الاستكمال^٥ والتجدد في طلب المبدأ الفعّال معلومٌ مشاهدٌ في الكائنات لأجل مشاهدة كون بعض منها غذاءً للبعض ومُعِدّاً لكونه^٦ آلة^٧ له في طلب الكمال وخادماً يخدمه^٨ في مراتب الفعل والانفعال.

فكلُّ من الكائنات مُسَخَّرٌ لعشقي مرغوبٍ إليه^٩ مخصوصٍ، مقيدٌ بشوقٍ مقصودٍ خاصٍّ؛ إلا آخر مراتب الإنسان، فإنَّ مطلوبه ليس أمراً سفليناً، ومرغوبه ليس محبوباً^{١٠} دنيئاً^{١١}. فهو ثمرة الإيجاد من بين^{١٢} الموجودات^{١٣} المتسلسلة إلى جهة^{١٤} المقاد. فلا محالة^{١٥} يجب^{١٦} أن يكون له طلب الحق والتَّقَرُّبُ إليه، دون مَنْ سواه، فيكون حركاته وعباداته منحصرة نحو القصد إليه والتَّقَرُّبُ مِنْ^{١٧} دون غيره من الأشياء؛ والعمل الصالح عبارة عما يقصد الحق الأول (سبحانه) فيه وبه، دون شيء آخر، كطلب^{١٨} منزلة^{١٩} من منازل الدنيا أو^{٢٠} الآخرة؛ وهو لا

(٢) مع، أس: + بالإضافة.

(٤) تا: التدرج.

(٦) أس: - لكونه.

(٨) ك: تا: لخدمه.

(١٠) ك: تا: محبوباً.

(١٢) أس: - بين.

(١٤) ك: تا: جرد.

(١٦) ك: تا: بحيث.

(١٨) ك: تا: لطلب.

(٢٠) ك: دا، تا: و.

(١) ك: تا: طلب النبات.

(٣) أس: - فالأشرف.

(٥) ك: تا: في الأمر مشكل.

(٧) ك: دا، تا: - له.

(٩) مع، أس: - إليه.

(١١) مع، أس: ذاتياً.

(١٣) مع: موجودات.

(١٥) ك: تا: لا محالة.

(١٧) هـ: نسخها جزاً وأصله: منه.

(١٩) أس: منزل.

يُتَصَوَّرُ إِلَّا مِمَّنْ أَحَبَّ اللَّهُ (تعالى) بالحقيقة. فيكون الحقُّ الأوَّلُ جزاءَ عمله وغايةَ سعيه. وهذا الشخصُ لا بدَّ وأن يُمِيتَ شهوته عن غير الحقِّ - أي غير كان - ويُبطلَ رغبته عن ما سوى الله^١ - أي سوى - ولو كان نفسه وذاته^٢. فكان^٣ هذا السَّالِكُ قَتَلَ نفسه في^٤ سبيلِ الله وجاهد في^٥ الله حقَّ جهاده؛ فصار الحقُّ عِوَضاً^٦ له عن ذاته وديةً له عن^٧ جناية^٨ وقعت منه^٩ على نفسه، كما أُشير إلى هذا المعنى في الحديث القدسي^{١٠}.

فقد عُلِمَ أَنَّ كُلَّ حَرَكَةٍ وَكُلَّ عِبَادَةٍ لَيْسَ الْبَاعِثُ^{١١} إِلَيْهَا عَشَقُ الْبَارِئِ وَالشَّوْقُ إِلَيْهِ، فَهِيَ نَاقِصَةٌ^{١٢} بَتَرَاءِ^{١٣}، لَا تَوْذِي^{١٤} إِلَى غَايَةٍ حَقِيقِيَّةٍ، بَلْ إِلَى غَايَةٍ وَهْمِيَّةٍ أَوْ خَيَالِيَّةٍ أَوْ ظَنِّيَّةٍ؛ وَشَيْءٌ مِنْهَا لَا يُغْنِي^{١٥} مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً، كَمَا دَلَّ عَلَيْهِ قَوْلُهُ سُبْحَانَهُ: ﴿وَمَا يَتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظُلْماً إِنَّ الظُّلْمَ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً﴾^{١٦}.

مركز تحقيقات مكتبة مسجد نبوي

(١) ك: تا: سواها.

(٢) ك: تا: لكان.

(٣) ك: تا: + سبيل الله وجاهد في.

(٤) آس: عطى.

(٥) آس: - وقعت منه.

(٦) آس: باعث.

(٧) ك: آس، تا: ترى/دا: + و.

(٨) تا: عن.

(٩) ك: دا: ذاته ونفسه.

(١٠) آس: - في.

(١١) ك: تا: عرضاً.

(١٢) مع: خيانية/آس: جنايته.

(١٣) «وَمَنْ قَتَلْتَهُ فَأَنَا بَيْتُهُ».

(١٤) مع: ما قصته.

(١٥) تا: يؤذي/آس: وتؤدي.

(١٦) سورة يونس (١٠)، آية ٣٦.

فصل ١ [٤]

في أنه لا يعبد الله تعالى أحد من خلائق هذا العالم إلا العارف بالله بالحقيقة



وغيره من الناس إنما يكونون عِبَادَ الْكَثَرَاتِ^٢ وَطَلَبَةَ الْهَوَى^٣ وَالرَّغَبَاتِ^٤.
فعبادتهم وزهدهم ليست إلا مُوَاجِرَةً^٥ مَا^٦ أَوْ^٦ مُعَامَلَةً^٧ مَا^٧، حيث يُعَوِّضُونَ مُحَقَّرًا^٨
بِمُحَقَّرٍ آخَرَ^٨، وَيُبَدِّلُونَ مُسْتَضْفَرًا^٩ بِمُسْتَضْفَرٍ^٩ بِلِ فَانِيًا^{١٠} بَفَانٍ. فَإِنَّ كُلَّ مَرْغُوبٍ
وَمَطْلُوبٍ مِنْ عَالَمِ الْمَمَكِّنَاتِ^{١١} فَهُوَ^{١١} مِنْ حَيْثُ ذَاتُهُ الْإِمَكَانِيَّةُ^{١١} بَاطِلٌ^{١١} دُونَ وَجْهِهِ
الكَرِيمِ. وَالْعَارِفُ لَا يَقْصِدُ بِشَيْءٍ مِنَ الْأَشْيَاءِ وَلَا يَطْلُبُ بِحَرَكَةٍ مِنَ الْحَرَكَاتِ إِلَّا

(٢) كـ: تا: الكثرات.

(٤) كـ: تا: المرغبات.

(٦) كـ: تا: و.

(٨) مع: - آخر.

(١١) مع: آس: باطلة.

(١) دا: - فصل.

(٣) آس: - الهوى.

(٥) تا: - ما.

(٧) دا: معاملة ما ومواجهة ما.

(٩) مع: يبدلون مستحضرًا بمستحضر / كـ: تا: + آخر.

(١٠) مع: آس: فانيه.

وَجَهَ اللَّهُ واقتناء مَرْضَاتِهِ.

فهو في جميع أفعاله وتُروكه وعباداته وحركاته وسكناته وخلوته وجلوته وانفراده واجتماعه وأخذه ورَفْضه ومؤانسته ووحشته واشتغاله وانقطاعه مُتَقَرَّبٌ إلى الله^١ قاصدٌ نحوَه رَاغِبٌ^٢ فيه مُتَشَوِّقٌ^٣ إليه عاشقٌ إِيَّاهُ. وما سواه باطلٌ لدى العارف، لم يكن وَجْهَةً^٤ قَصْدِهِ ولا نُصْبَ^٥ عينه^٦ إلا من الجهة التي تُقَرِّبُه^٧ إلى الحق^٨.

وإنما يُحِبُّ الأنبياء (صلوات الله^٩ عليهم) لكونهم رسل الله ومن حيث إنهم سُفَرَاءٌ من عند محبوبه الحقيقي. ومن أحبَّ رسولَ مَلِكٍ، من حيث هو رسولُه، فإنما يكون محبوبه بالحقيقة^{١٠} في تلك المحبة هو ذلك المَلِكُ بالذات، ويكون محبةَ الرَسُولِ بالتَّبَعِ. وإليه أشار (عليه السَّلَام) بقوله: «و^{١٢} مَنْ أَطَاعَنِي فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ». و^{١٣} كذلك الحال في مَحَبَّةِ الأولياء والعلماء وأهل الإيمان: فإن^{١٤} جميعهم محبوبون للعارف لا من حيث ذواتهم وهوياتهم^{١٥} المنفصلة عن ذات الحق وهويته، بل من حيث^{١٦} ارتباطهم وانتسابهم إلى جهة معرفة الحق الواحد، فمحبة كل أحد من العارف يَرْجِعُ إلى محبة الحق^{١٧}.

(١) آس : + تعالى.

(٢) دا : يتشوق.

(٣) آس : نصيب.

(٤) ك، دا، تا : يقربه.

(٥) ك، تا : + وسلامه.

(٦) ك، تا : - عليه السَّلَام.

(٧) تا : - و.

(٨) تا : - وهوياتهم.

(٩) ك : محبته شعر / تا : محبته.

(١٠) آس : راغبة.

(١١) ك، دا، تا : وجهته.

(١٢) دا : عينه.

(١٣) ك، تا : + الله.

(١٤) تا : - ومن أحب... بالحقيقة.

(١٥) مج، آس : - و.

(١٦) تا : وإن.

(١٧) ك، تا : - حيث.

به جهان خرم از آنم که جهان خرم ازوست

عاشقم بر همه عالم که همه عالم ازوست

وَأَمَّا غَيْرُ الْعَارِفِ، فَيَسْتَحِيلُ ذَلِكَ فِي حَقِّهِ؛ فَإِنَّهُ إِذَا لَمْ يَعْرِفِ اللَّهَ^١، لَا يُمْكِنُهُ التَّشَوُّقُ وَالْقَصْدُ وَطَلَبُ^٢ التَّقَرُّبِ إِلَيْهِ. فَلَمَّا لَمْ يُتَصَوَّرْ فِي حَقِّهِ الْمَحَبَّةُ لِلَّهِ (سُبْحَانَهُ)، فَكَيْفَ يُتَصَوَّرُ^٣ مِنْهُ مَحَبَّةٌ^٤ لِأَحَدٍ فِي اللَّهِ؟ بَلْ إِنَّمَا يُحِبُّ مَا^٥ يَدَّعِي مَحَبَّتَهُ - كَأَهْلِ دِينِهِ وَرُؤَسَاءِ نَحْلَتِهِ - لِأَجْلِ غَرَضٍ آخَرَ غَيْرِ التَّقَرُّبِ إِلَى اللَّهِ^٦ مِنْ الْفِرِّ أَوْ عَادَةٍ^٧ أَوْ اسْتِيْنَاسٍ بِمَا سَمِعَهُ، أَوْ بَلَّغَ إِلَيْهِ مِنْذُ الطِّفْلِ^٨ مِنَ الْمَعْلَمِينَ وَالْآبَاءِ، أَوْ غَضَبِيَّةٍ فِيمَا نَشَأَتْ فِيهِ أَقْرَانُهُ وَاعْشِيرَتُهُ. وَأَمَّا الْمَحَبَّةُ الْخَالِصَةُ لِلَّهِ (تَعَالَى)^٩ مِنْ غَيْرِ شَرِكٍ، فَلَا يُتَصَوَّرُ لِغَيْرِ الْعَارِفِ، وَإِلَيْهِمُ الْإِشَارَةُ فِي قَوْلِهِ^{١٠} (سُبْحَانَهُ)^{١١}: ﴿فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ^{١٢} وَيُحِبُّونَهُ^{١٣}﴾^{١٤}.

فتادگان سرگوش دوست بسیار است

ولیکن از سرگوش چو من فتاده نخاست^{١٥}

فَغَيْرُ الْعَارِفِ^{١٦} - سِوَاءَ كَانُوا^{١٧} أَشْقِيَاءَ طَالِبِينَ لِشَهَوَاتِ الدُّنْيَا، أَوْ سَعْدَاءَ^{١٨} رَاغِبِينَ فِي لَذَاتِ الْآخِرَةِ - بِالْقِيَاسِ إِلَى الْعَارِفِ كَالْبَهَائِمِ وَالْحَشَرَاتِ

(١) ك: تا - الله.

(٢) تا: - طلب.

(٣) ك: تا: - في حقه... يتصور.

(٤) مع: الله/آس: - محبة.

(٥) مع: عن.

(٦) مع: + تعالى.

(٧) ك: تا: ملته.

(٨) مع: عن.

(٩) تا: أو.

(١٠) ك: تا: - تعالى.

(١١) ك: تا: بقوله.

(١٢) ك: تا: تعالى.

(١٣) تا: يحبونهم.

(١٤) سورة مائدة (٥)، آية ٥٤.

(١٥) مع: - فتادگان... نخاست.

(١٦) آس: - وإليهم الإشارة... العارف.

(١٧) تا: كان.

(١٨) تا: - سعداء.

بالقياس إلى البشر. لِأَنَّ هَمَّتَهُمْ وَهَمَّهُمْ مَقْصُورَانِ^١ فِي لَذَاتِ^٢ لَقَلَقِهِمْ وَذَبْذِبِهِمْ وَقَبَقْبِهِمْ. وَقَدْ قَالَ رَسُولُ الثَّقَلَيْنِ (صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ الْمُصْطَفَيْنِ): «مَنْ وَقِيَ شَرَّ لَقَلَقِهِ وَذَبْذِبِهِ وَقَبَقْبِهِ فَقَدْ وَقِيَ الشَّرَّ كُلَّهُ». فَقَدْ عَلِمَ مِنْ هَذَا الْكَلَامِ الْمَشْحُونِ بِالْإِحْكَامِ وَالِانْتِظَامِ بَوَجهٍ لَطِيفٍ وَإِيمَاءً^٣ دَقِيقٍ أَنَّ غَيْرَ الْعَارِفِ لَمْ يَتَجَرَّدْ ذَاتَهُ وَلَمْ يَتَخَلَّصْ بِالْكَلِيَّةِ مِنْ شُرُورِ الشَّهَوَاتِ وَأَفَاتِ الْأَجْرَامِ.

• • •



مركز تحقيقات كلیه پژوهش‌های اسلامی

(٢) ك، تا: - في لذات.

(١) ك، تا: مقصورون.

(٣) آس: إيمان.

فصل ١ [٥]

في منفعة العبادات البدنية^٢ في جلب المنافع الروحانية وإصلاح الأمراض النفسانية



اعلم أنَّ الصَّانِعَ العَليمَ القَدِيرَ (جَلَّتْ عَظَمَتُهُ) جَعَلَ الإنسانَ - كما أشرنا إليه^٢ - من^٣ جسم وروح وظُلْمَةٍ وضياء وكُدُورَةٍ وصفاء وظاهرٍ مشهور وباطنٍ مستور. ومَنْ ساعدته القُطَنَةُ^٥ والذِّكَاءُ وأعانته قوَّةُ العقل والذَّهَاءُ، يُمكن له بالفِرَاسَةِ الاستدلالُ من ظاهر الإنسان على باطنه والاطِّلاعُ مِنْ مَخْطَرِهِ على^٦ مَخْبَرِهِ في كثير من الحالات والصفات.

فكما أنَّ لِبَدَن^٧ الإنسان حالةً مِزاجِيَّةً متى^٨ تكون^٩ مستقيمةً حدَّ الاعتدال

(٢) ك، تا: - البدنية.

(٤) آس: - من.

(٦) مع: إلى.

(٨) ك، تا: حتى.

(١) دا: - فصل.

(٣) دا، تا: - إليه.

(٥) ك، تا: القطن.

(٧) ك، تا: البدن.

(٩) اصل، ك، دا، آس، تا: يكون.

غير مائلة من جادة^١ الاستقامة إلى الإعوجاج والانحراف من الوسط إلى الأطراف الموجب للاعتلال^٢ المتداعي^٣ للفساد والزوال، يكون الصحة الطبيعية باقية بحالها، والسلامة النوعية محفوظة على اعتدالها، وقوى^٤ الجوارح والأعضاء قائمة بإذن الله^٥ على شؤونها وأفعالها. ومتى انحرفت الحالة المزاجية عن الاعتدال وتغوّجت نسبة أوتار هذا^٦ الموسيقىار المقتضي لفضيلة^٧ الوحدة التأليفية عن جادة الاستقامة، أدت إلى الفساد والاستيصال، لصيرورتها معرضاً للأسقام والآلام ومنشأ للآفات والمحن.

فكذلك حال^٨ الروح في صفاتها^٩ الباطنية وأخلاقها^{١٠} النفسانية. فإنها متى مالّت عن التوسط في الأخلاق والصفات الشهوية والغضبية والفكرية إلى أطرافها الإفراطية والتفريطية، صارت معرضة للأمراض الباطنية والسيئات والمعاصي القلبية^{١١} التي إذا استولت على الباطن، أفسدت قوام الروح، وأوجبت عليها الهلاك الأخروي والعذاب الشرمدي - نعوذ بالله منه.

وكما أن الأغذية^{١٢} والأدوية المأكولة والمشروبة، التي جرت^{١٣} عادة الإنسان^{١٤} بتناولها^{١٥} إدامة^{١٦} للحياة البدنية وإبقاء للصحة الاعتدالية المزاجية،

(٢) ك، مع، دا، تا: للاعتدال.

(٤) ك، تا: - قوى.

(٦) مع، آس: هذه.

(٨) ك، دا، تا: - حال.

(١٠) مع: أخلاقه/تا: اختلافها.

(١٢) دا: الغذاء.

(١٤) دا: للإنسان.

(١٦) دا: ادامة.

(١) دا: حالة.

(٣) تا: المستدعي.

(٥) ك، تا: + تعالى.

(٧) تا: للفضيلة.

(٩) مع: صفاته/دا: صفاتها.

(١١) ك، تا: - القلبية.

(١٣) تا: جرى.

(١٥) ك: يتناولها.

لا يَخْلُو من خمسة أقسام؛ لِأَنَّهَا إمَّا مُفِيدَةٌ^١ مُصْلِحَةٌ نَافِعَةٌ، أو مُفْسِدَةٌ ضَارَّةٌ، وَكُلُّ وَاحِدَةٍ مِنْهُمَا عَلَى قِسْمَيْنِ، لِأَنَّ الْمُفِيدَةَ^٢ إمَّا بَحِيثِيَّةٌ يَكُونُ تَنَاوُلُهَا ضَرُورِيًّا^٣ وَتَرْكُهَا مُضَرًّا مُفْسِدًا مُؤْدِيًّا إِلَى عِلَلٍ وَأَدْوَاءٍ^٤ لَا عِلاجَ لَهَا وَلَا^٥ دَوَاءَ يُصْلِحُهَا؛ أو^٦ لا يَكُونُ كَذَلِكَ، بَلْ يَكُونُ تَنَاوُلُهَا مُوَافِقًا لِلطَّبْعِ وَمُلائِمًا لِلْمِزَاجِ وَمُعْطِيًّا لِلقُوَّةِ، وَتَرْكُهَا وَإِهْمَالُهَا لَا يُوجِبُ فُسَادًا وَلَا ضَرَرًا. وَالمُضَرَّةُ إمَّا بَحِيثِيَّةٌ يَكُونُ تَرْكُهَا ضَرُورِيًّا وَاسْتِعْمَالُهَا مُوجِبًا^٧ لِلهَلَاكِ، أو^٨ مُؤْدِيًّا إِلَى أَمْرَاضٍ لَا دَوَاءَ لَهَا؛ وَإِمَّا أَنْ^٩ لَا يَكُونُ^{١٠} كَذَلِكَ، بَلْ يَكُونُ تَرْكُهَا غَيْرَ وَاجِبٍ، وَإِنْ كَانَ تَنَاوُلُهَا لَمْ يَخْلُو^{١١} عَنْ مُضَرَّةٍ مَا^{١٢}. فَهَذِهِ أَرْبَعَةُ أَقْسَامٍ. وَالْقِسْمُ الْخَامِسُ مَا تَسَاوَتْ نِسْبَةُ تَنَاوُلِهَا وَتَرْكِهَا إِلَى الْمِزَاجِ^{١٣} وَالطَّبِيعَةِ، حَيْثُ لَا مَنَفْعَةَ فِي فَعْلِهَا وَتَرْكِهَا وَلَا مُضَرَّةَ فِي أَخْذِهَا وَرَفْضِهَا.

فكَذَلِكَ الْأَفْعَالُ وَالْأَعْمَالُ الْإِنْسَانِيَّةُ^{١٤} فِي تَأْثِيرِهَا لِلْفِطْرَةِ الْأَصْلِيَّةِ لِلرُّوحِ الْإِنْسَانِيَّةِ^{١٥}. فَإِنَّ لِلرُّوحِ^{١٦} حَالَةَ أَصْلِيَّةٍ^{١٧} عَبَّرَ عَنْهَا^{١٨} لِسَانُ^{١٩} تَرْجُمانِ الشَّرِيعَةِ بِالْفِطْرَةِ الْأَصْلِيَّةِ^{٢٠}، وَصَرَّحَ بِهَا فِي قَوْلِ الْقَائِلِ الصَّادِقِ الْمَصْدُوقِ (عَلَيْهِ وَآلِهِ

(١) ك، دا، تا: - مفيدة.

(٢) آس: - لأن المفيدة.

(٣) تا: ضرورة.

(٤) دا: وادعوا.

(٥) ك، آس: - لا.

(٦) تا: و.

(٧) ك، تا: موجدًا.

(٨) ك، دا، تا: و.

(٩) تا: - أن.

(١٠) دا: يكون.

(١١) آس، تا: لم تخلو.

(١٢) ك، تا: + في أخذها/ مع، دا: - ما.

(١٣) آس: للمزاج.

(١٤) مع: الإنساني.

(١٥) آس: الإنساني.

(١٦) آس: الروح.

(١٧) ك، تا: - ولا مضرة... أصلية.

(١٨) ك، تا: منها.

(١٩) مع: بلسان.

(٢٠) ك، تا: + للروح الإنسانية فإن للروح حالة أصلية.

الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ) من الواهب المفيض الحق: «كُلُّ مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ عَلَى الْفِطْرَةِ». فما دامت تلك اللَّطِيفَةُ^١ الْقُدْسِيَّةُ باقيةً على صفاتها^٢ الْأَصْلِيَّةِ، تكون^٣ محلًّا لانعكاس إشراقات أنوار الهداية الرُّوحَانِيَّةِ ومَهَبًا^٤ لِهُبُوبِ نَسَائِمِ^٥ السَّعَادَاتِ الْقُدْسِيَّةِ وشمائم^٦ آثار العناية الرَّبَّانِيَّةِ؛ ويكون على الاتِّصَالِ مِيلَانِهَا وتوجَّهها بحسَبِ إمداد^٧ الإلهامات الرَّبَّانِيَّةِ والخواطر الأُخْرَوِيَّةِ إِلَى الْجَنَّةِ الْعَالِيَةِ وَالْعَوَالِمِ الْمَلَكُوتِيَّةِ، وتكون^٨ مقصورَ الهمة على تكميل ذاتها واقتناء مَلَكَاتِهَا، لتستعدَّ بذلك للسَّعادة الْقُصْوَى ومجاورة سُكَّانِ الصَّوَامِعِ الْقُدْسِيَّةِ وَمَقَاعِدِ الصَّدَقِ مِنَ الْمَلَكُوتِ الْأَعْلَى. وَإِنْ^٩ انحرفت^{١٠} - والعياذ بالله - عن الفطرة الْأَصْلِيَّةِ وَالسَّلَامَةِ الْخَلْقِيَّةِ الَّتِي فُطِرَ النَّاسُ عَلَيْهَا، وَقَصَدَتْ^{١١} - بحسَبِ فساد عقيدة^{١٢} أو غلبة أغراض نفسانيَّة أو سَبْقِ أَعْمَالٍ قَبِيحَةٍ أو^{١٣} اغترار بعلوم ناقصة أو عباداتٍ غير خالصة - إِلَى الشَّهَوَاتِ الْمُزْخَرَفَةِ وَالذَّاتِ الْبَاطِلَةِ، وَأَقْبَلَتْ إِلَى الدُّنْيَا الدُّنْيَا، وَأَخْلَدَتْ إِلَى الْأَرْضِ حُبًّا لِلْحَيَاةِ الْخَسِيسَةِ^{١٤}، وَتَشَوَّقًا^{١٥} إِلَى طَلَبِ الرِّيَاسَةِ، وَتَهَالُكًا^{١٦} عَلَى التَّفَوُّقِ وَالتَّقْدِيمِ عَلَى الْأَقْرَانِ وَالْأَشْبَاهِ فِي هَذَا السُّجْنِ،

(١) آس: الطَّيْبَةُ. (٢) دا: صفاء حالها/ تا: + وحالها.

(٣) ك: لتكون/ تا: ليكون. (٤) ك، تا: مهياً.

(٥) دا: نسائم / در جمع «نسيم» در كتب لغت تازی نیامده و «نِسَام» ضبط شده است. ولی در فرهنگهای فارسی «نَسَائِم» را در جمع «نسيم» به کار برده‌اند. (ر. ک: فرهنگ آنتکراج).

(٦) «شمائم» در جمع «شمیم» به کار رفته است. یعنی خورش بویهای که بوییده شوند. (ر. ک: همان).

(٧) ك: أمور/ تا: امور. (٨) آس: يكون.

(٩) تا: - إن. (١٠) دا: انحرقت.

(١١) تا: فسدت. (١٢) تا: عقیدته.

(١٣) آس: و. (١٤) تا: الخسيسة.

(١٥) ك، دا، تا: تشویقا. (١٦) ك، دا، تا: تهالكها.

والمُنَافِسة^١ في التَّصَدُّر^٢ عليهم في هذا المَضِيق، جهلاً بأن هذه الدَّارَ سِجْنَ
للأبرار^٣؛ ووظيفةُ المسجون^٤ طلبُ الخلاص والتَّفْصِي عن الحبس، لا التَّصَدُّرُ
على سائر المحبوسين والمسجونين^٥ والمنافسة^٦ فيه معهم، فعند ذلك تُصير^٧
مُستَغْرَقَةً في بحار الجهالة، تَلْتَظِمُهَا^٨ أمواجُ الهَواجِسِ النَّفْسَانِيَّةِ وتعاقبُ أفواجُ
الوَسَاوِسِ الشَّيْطَانِيَّةِ، متقلِّبة^٩ في أودية الخيرة والضَّلالة، مُضطَرِّبة^{١٠} في
بِداء^{١١} الغباوة والغواية. نعوذ بالله من الخذلان من غير تدارك وغُفران.



مركز تحقيقات كليات علوم إسلامي

(١) ك: تا: المناقسة/ دا: آس: المناقشة.

(٢) تا: الأبرار.

(٥) مع: - والمسجونين.

(٧) تا: يصير.

(٩) تا: منقلبة.

(١١) تا: مبدأ.

(٢) ك: تا: التصدير.

(٤) دا: للمسجون.

(٦) تا: المناقسة/ آس: المناقشة.

(٨) مع: آس: تلتطمها/ تا: ينتظمها.

(١٠) آس: - مضطربة.

فصل ١ [٦]

في تفصيل ما ذكر وكشف ما ستر في بيان
وجوه التناسب في الصّحة والسّقم بين
الظّاهر والباطن، وفنون المشاكلة بين
الأغذية والأشربة الجسمانيّة والروحانيّة^٢

لا يخفى عليك ممّا أشير به^٣ إليك أنّه كما أنّ الأغذية والأشربة^٤ يتصوّر
لها، بالنسبة إلى مزاج^٥ البدن وسلامة طبيعتها، أحوال خمسة؛ فكذلك أفعال^٦
النفس الإنسانيّة وأعمالها وأفكارها، التي تُقيم^٨ لها أو تتصوّر بها سرّاً وعلانية،
بالقياس إلى فطرتها الأصلية، بحكم أوضاع الشرائع والنواميس الإلهيّة من

(١) دا، تا: - فصل.

(٢) مع: - به/أس: أشرنا.

(٣) تا: المزاج.

(٤) تا: الأفعال.

(٥) ك، تا: + و.

(٦) دا: - الجسمانيّة... الأشربة.

(٧) أس: - و.

(٨) ك، تا: تقسيم.

الأوامر والنواهي، أو بحسب ذاتها وصفاتها الذاتية العقلية، كما رآه بعضهم، لا يخلو أيضاً عن خمسة وجوه. فإنَّ تحقيق^١ ذلك و^٢ التّفطن^٣ لمعرفة^٤ خواصّ كلّ منها والاطّلاع عليها على وجه الكمال إنّما يظهر من مطالع أقوال أهل القدس والطّهارة من الأنبياء والأولياء (عليهم السّلام)^٥، الذين يأخذون^٦ علومهم من عالم الوحي والإلهام ويوصلونها^٧ إلى الأمتة^٨ ليُنَبِّهوهم^٩ عليها، بناءً على قُصور عقولهم للتّفطن على خاصيّة^{١٠} كلّ فعل وقول وفكر ونية. فليس معنى^{١١} كون هذه الخواصّ والأحكام للأفعال^{١٢} والأعمال شرعيّة^{١٣} أنّها موضوعة في الشرائع فقط^{١٤}، من غير أن تكون^{١٥} مطابقة لما في نفس الأمر^{١٦}، كما توهّمته جماعة؛ بل المراد ما ذكرناه^{١٧} من اطلّاع الكُمل^{١٨} عليها، دون غيرهم، وخصوصاً الأحكام التي لم يتطرّق إليها^{١٩} نسخ^{٢٠} في شيء من الأحوال ولم يتغيّر بتغيّر الأزمنة والآجال. فمن الأعمال والأقوال ما يكون الإتيان به نافعا في السعادة الأخروية ومثمرا للنجاة^{٢١} السرمديّة، ولا بد للمكلف أي الإنسان المستقيم الخلقة الباطنيّة

(١) تا: تحقق.

(٢) آس: -و.

(٣) تا: + أن.

(٤) تا: للمعرفة.

(٥) دا: - السلام / تا: - عليهم السلام.

(٦) دا، تا: تأخذون.

(٧) آس: يصلونها.

(٨) تا: الأمر.

(٩) تا: ليشبهوهم.

(١٠) آس: مناسبة.

(١١) ك، تا: - معنى.

(١٢) تا: والأفعال.

(١٣) آس: الشرعية.

(١٤) مع، آس: - فقط.

(١٥) دا: يكون.

(١٦) مع، آس: + مع قطع النظر عن الأوضاع الشرعية.

(١٧) آس: ذكرنا.

(١٨) تا: الكمال.

(١٩) مع: عليها.

(٢٠) ك: تسيح / تا: نسخ.

(٢١) ك، تا: لنجاة.

البالغ حد السلوك المعنوي والسَّير الأخروي المُعْبَر عنه بالعاقل البالغ - أن يشتغل^١ به على وجهه، ولم يتركه^٢ لا إلى بَدَل من غير عذر شرعي أصلاً؛ وهو المسمَّى بـ «الفرض».

ومنها ما يكون الاشتغال به^٣ مُسْتَبِحاً لِلتَّقَرُّبِ إِلَيْهِ تعالى ورفع المنزلة للعبد عند الرَّبِّ وسَبَباً لكونه ممدوحاً مشكوراً؛ ولكنّه ممّا يجوز تركه من غير لزوم ملامة واستتباع مَضَرَّة؛ وهو المسمَّى بـ «المندوب» و«النافلة».

ومنها ما يكون ارتكابها مُوجِباً لظلمة جوهر النفس واقترافها^٤ مُسْتَلْزِماً لِكُدُورَةِ الباطن، ولا سبيل للمكف في الإصرار بمزاوَلته والجَسَارَةِ في مباشرته؛ وهو «المحظور» و«الحرام».

ومنها ما يكون تركه أولى^٥ مِن فعله والإعراض عنه سبباً لِلْمَحْمَدَةِ والثَّنَاء، ولا يكون الإتيان به مُوجِباً لِلْمَذْمَةِ وَاللُّوم^٦؛ وهو «المكروه».

و^٧ منها ما لا يترتب على فعله وتركه نفع ولا ضرر^٨، ولا يتوجّه إلى شيءٍ منهما مدح ولا ذم بحسب الشرع والعقل؛ وهو «المباح».

وهذه الأحكام المنحصرة في الخمسة بحسب التقسيم العقلي والشرعي كما^٩ يَجْري في الأعمال والأفعال الظاهرية^{١٠} التي تصدّى^{١١} لمعرفتها وضبط

(٢) ك: تا: تتركه.

(١) دا: تشتغل.

(٤) ك: + به.

(٣) آس: - به.

(٦) دا: أقوى.

(٥) مع: افتراقها/ آس: افتراقها.

(٨) تا: - و.

(٧) مع: + والذم.

(١٠) ك: + يجوز.

(٩) مع: ضرر.

(١٢) تا: تصدر.

(١١) ك: دا: تا: - الظاهرية.

مسائلها^١ الفقهاء - شكر الله سعيهم - ودَوَّنوا فيها علماً يُسمَّى «علم الفقه»، كذلك في الأعمال الباطنية^٢ وتحصيل المآرب اليقينية واقتناء العلوم الإلهية الكشفية التي تصدَّى لها^٣ علماء^٤ الباطن وترقَّوا على معارجها وأظهروا منها شيئاً^٥ وكنتموا شيئاً^٦.

بل هذه الأقسام الخمسة^٧ جارية بحسب الاحتمال العقلي^٨ في كل تجارة أو طلب لمطلوب^٩ و^{١٠} تخلص عن مرهوب، سواء كان في دين أو دنيا، ظاهر أو باطن، شريف أو خسيس.

فمقصود الشريعة الظاهرية تهذيب الظاهر عن الأخباث والأنجاس الجسمانية، والزام الإنسان بهيئة الأعمال والعبادات، التي يكون فيها خضوع الجوارح وترك المستلذات، وإيتاء الصدقات للفقراء والمساكين من نوعهم، وتكثير أعداد أهل الإيمان والسداد بالمناكحة، وتقليل أعداد أهل^{١١} الكفر والنفاق والفساد بالمجاهدة، وإجراء الحدود وإصلاح الظلمة والفسقة الفجرة بالديات والتحذيرات، وضبط الأمة^{١٢} تحت السياسة البدنية، لينحفظ^{١٣} النظام ولا يكون هملاً وسدى كالأنعام الهيام^{١٤}.

ومقصود الشريعة الباطنية العملية تهذيب الباطن عن الفواحش والظلام

(١) مع: مستنتها.

(٢) أس: - لها.

(٣) مع: - وترقوا... شيئاً.

(٤) مع، أس: - الخمسة.

(٥) ك، أس، تا: المطلوب.

(٦) ك، تا: - أهل.

(٧) أس: لينحفظ.

(٨) أس: الباطنة.

(٩) ك، تا: العلماء.

(١٠) أس: - وترقوا... شيئاً.

(١١) ك، تا: - العقلي.

(١٢) مع: أو.

(١٣) تا: الأمر.

(١٤) أس: الهائم.

الباطنية، وتصفيتها^١ عن الصفات الحيوانية الشهوية والغضبية - كطلب
المشتهيات^٢ والترفع^٣ على الغير في^٤ تحصيل الرياسات^٥ -، وعن الوسوس
الشيطانية كالمكر والخديعة والحيل في اكتساب الفانيات.

ومقصود الشريعة الباطنية العلمية تهذيب الجنبه العاليه من النفس
والقوة العقلية عن الاعتقادات الفاسدة الجهلية، وتخليتها عن الأحكام الوهمية
الكاذبة، وتخليتها بالعقائد الحقّة اليقينية الدائمة الضرورية، أو بالمواعظ
الخطابية^٧ النافعة إن لم يكن^٨ بعد من الكاملين في العلم. بل ربما ينتفع^٩ أيضاً^{١٠}
في بعض الأحيان^{١١} بالمقدمات^{١٢} المشهورة المقبولة.

وقد يُسمّى الأولى بـ «الشريعة» والثانية^{١٣} بـ «الطريقة» والثالثة بـ
«الحقيقة». والغاية القصوى في الجميع سبيل^{١٤} الخلق إلى جوار^{١٥} الله (تعالى)
والانخراط في سلك المقرّبين إليه.
وقد مرّت الإشارة إلى أن الأقسام الخمسة^{١٦} جارية^{١٧} في كل من الطرق^{١٨}

(١) آس: تصفيها.

(٢) تا: الدفع.

(٣) آس: الرياضات.

(٤) تا: الخاطبية.

(٥) آس: ينفع.

(٦) مع، آس: الأهائين.

(٧) تا: الثاني.

(٨) آس: - تعالى.

(٩) ك، تا: الجارية/ دا: الحاوية.

(١٠) آس: الشبهات.

(١١) دا: و.

(١٢) تا: العمدة.

(١٣) مع، آس: - يكن.

(١٤) مع: - أيضاً.

(١٥) مع، آس: إلى المقدمات.

(١٦) تا: جزاء.

(١٧) ك، دا: تا: - الخمسة.

(١٨) دا: طرق.

الثلاث: أمّا الأوليين^١، فمِمّا^٢ لا يَخفى^٣؛ وأمّا الثالثة^٤، فالفرض^٥ فيه^٦ هو^٧ صناعة البرهان، والحرام هو السّفسطة، والمندوب هو الخطابة، والمكروه هو الشّعر، والمباح^٨ الجدل.

تتميم^٩

اعلم، أيّدك الله (تعالى)، أنّه لما كان الغرض الأصليّ - كما ذكرنا - من وضع النّواميس^{١٠} الإلهيّة سبباً لخلق^{١١} إلى جوار الله (سبحانه)^{١٢}، وإيصالهم إلى معرفة ذاته، وتخليصهم عن ذمائم الصفات ونقائص الأخلاق الموجبة لتعلّق ذاتهم بالأمور الخسيّة الدنيّة ووقوفهم في مرتبة البُعد^{١٣} والجِرمَان والعقوبة والخذلان.

فيلزم على هذا أن لا يقع خلاف في أصول الشرائع الحقّة^{١٤} والأديان الإلهيّة، ولا يتطرّق نسخ إلى معظّمات الأوامر والنّواهي وكلّيات الأحكام، كما يدلّ عليه قوله (سبحانه): ﴿شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا^{١٥} وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ^{١٦} وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا

(٢) تا: - فمِمّا.

(٤) مع: الثانية.

(٦) آس: - الفرض فيه.

(٨) مع، تا: + هو.

(١٠) ك، تا: نواميس.

(١٢) ك، دا، تا: تعالى.

(١٤) آس: - الحقّة.

(١٦) ك، تا: - إليك.

(١) مع، آس: الأولين.

(٣) ك، تا: لا بد.

(٥) تا: الفرض.

(٧) دا: - هو / آس: فهو.

(٩) دا: - تتميم.

(١١) ك، تا: - الخلق.

(١٣) آس: العبد.

(١٥) ك، تا: - به نوحاً.

تَتَفَرَّقُوا فِيهِ»^١، وقوله (تعالى)^٢ حكايةً عن المؤمنين بالله وملائكته^٣ وكتبه^٤ ورسله: ﴿لَا نَفَرُّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ﴾^٥.

فالاختلافات الواقعة بين أرباب الكلام والفقه في^٦ مُعْظَمَاتِ الْأُمُور وَكَلِيَّاتِ الْأَحْكَامِ - دون التفريعات الجزئية التي يُمكن التغيُّر فيها - إنما نشأت من قصور سعيهم^٧ في طلب الحقائق وعدم^٨ دخولهم في كل باب^٩ من جهتها. فإنَّ طريقَ تحصيل اليقين في كشف الحقائق الدينية والرموز النبوية ليس من جهة الأبحاث الكلامية والمجادلات^{١٠} الفقهية^{١١}، بل من جهة تحصيل العلوم الباطنية الكشفية^{١٢}، وترك المأنوسات الطَّبَاعِيَّةِ^{١٣}، ورفض الملائمات الدنيوية، وقطع النَّظَرِ عن استحلاء نظر الخلائق وتحسين النَّاسِ والتفات السلاطين، وبالجملَة التَّحَقُّقُ بِالزَّهْدِ الْحَقِيقِيِّ عَنِ الدُّنْيَا وَأَبْنَائِهَا وَمَالِهَا وَجَاهِهَا. والجاهُ أَعْظَمُ فِتْنَةٍ مِنَ الْمَالِ. وجاء المنزلة في القلوب بحسب العلم والصَّلاح أشدُّ فساداً من جاء المَسلَطة على الأبدان بحسب القدرة والجمعيَّة؛ إذ منه ينبعث أَكْثَرُ الْمَجَادَلَاتِ وَالْمُبَاحَثَاتِ^{١٤} الكلامية والمعارضات والمنازعات الفقهية التي منشؤها طلبُ الاشتهار^{١٥} والتبسط في البلاد، وشوقُ التَّروُّسِ^{١٦} والتسلُّط على العباد، وطولُ الأمل في مرغوبات هذه الأجساد، وتَمَنِّي البقاء في

(٢) ك، آس، تا: - تعالى.

(٤) آس: - وكتبه.

(٦) آس: بل.

(٨) مع، آس: - عدم.

(١٠) ك، تا: المجاهدات.

(١٢) مع: - الكشفية.

(١٤) ك، تا: المباحث.

(١٦) آس: الترانين.

(١) سورة شوری (٤٢)، آية ١٢.

(٣) تا: - وملائكته.

(٥) سورة بقره (٢)، آية ٢٨٥.

(٧) مع: + بل لعدم قابليتهم.

(٩) مع، آس: + لا.

(١١) ك، تا: - الفقهية.

(١٣) ك، تا: الطبيعية.

(١٥) آس: الانتهاء.

دار الأرض والإخلاق والرّضا بهذه^١ الحياة^٢ الدّنيا والبُعد عن رضوان الله^٣ في يوم المعاد.

زيادة إفصاح^٤ لمزيد إفصاح^٥

هذه الطّريقة التي أكتب عليها أكثر أهل الكلام واستحسنوها^٦ طبائع^٧ جمهور الأنام، ويتنبعث منها التفاتُ الخلق^٨ إليهم والعوامُّ الذين جُلّهم بل كلّهم خالٍ عن استعداد الارتقاء إلى العالم الأعلى، حيث لا سبيل لهم إلى طلب المبدأ الحقّ الأوّل^٩ واليوم الآخر ﴿وَرَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاطْمَأَنَّنُوا بِهَا﴾^{١٠} كسائر الأنعام كما قيل^{١١}:

دد ودام^{١٢} راره به معراج نیست
سرِ خسوک شایسته تاج نیست
لا یؤدّی سلوکها إلى غاية أخروية، وإن^{١٣} انقضت الأعمارُ والذهور لأحد في الاشتغال بها، كما نرى^{١٤} من المشغولين صرّف العمر فيها طول^{١٥} اللّیالي والنّهر^{١٦} من غير طائل ولا هدم باطل عاجل لبناء حقّ آجل^{١٧} ولا تبديل سیئة

(١) تا: - بهذه.

(٢) تا: بحیوة.

(٣) تا: + تعالى.

(٤) ك، تا: إفصاح / آس: إفصاح.

(٥) ك، تا: - لمزيد إفصاح / دا: - زيادة إفصاح لمزيد إفصاح / آس: إفصاح.

(٦) ك، مع، دا، تا: استحسنها.

(٧) تا: طباع.

(٨) آس: الحق.

(٩) مع: - الأوّل.

(١٠) سورة یونس (١٠)، آية ٧.

(١١) ك: + شعر / مع، آس: - كما قيل.

(١٢) ك، تا: خود مراد.

(١٣) ك، تا: - إن.

(١٤) ك، تا: نرى.

(١٥) آس: - طول.

(١٦) مع: السنة / ك، تا: النّهار / آس: النّهر.

(١٧) مع: آجل.

بحسنة^١ ولا إهمال ظاهر لتهديب باطن.

بل كلما أمعنوا^٢ فيها واكتسبوا زيادة بضاعة في تحصيلها وشدة مهارة في ضبط فروعها من أصولها، زادتهم وحشة على وحشة^٣ ونفاقاً على نفاق^٤، وأصبحت مؤلفاتهم^٥ معارك^٦ للجدل والخصام وميادين لطلب المباهاة بالغلبة^٨ والإفحام؛ بحيث لا يحصل للناظر فيها - لكثرة ما يشاهد من المطاردة^٩ والمصارعة والمخاضة والملاعنة^{١٠} - إلا زيادة^{١١} في طلب الدنيا و[حرص^{١٢}] على المشتبهات ورخصة في المناهي وجراًة في الإقدام على الشبهات بل المحظورات. ويفرغ منها وقد صار قلبه معدناً^{١٣} للوساوس المفسدة في الاستقامة والسداد^{١٤}، متقلباً^{١٥} عما فطره^{١٦} الله^{١٧} عليه لسلوك طريق الهداية والرشاد.

وقد نرى ذلك عياناً في طلبة هذا الزمان. وذلك لكثرة ما يعتريهم^{١٨} ويزاحمهم من تخلل^{١٩} أشواك أودية^{٢٠} الشكوك والإشكال في أقدام^{٢١} أفكارهم^{٢٢}

(٢) آس: أمضوا.

(٤) مع: نفاق.

(٦) آس: موافاتهم.

(٨) ك، مع، تا: - بالغلبة.

(١٠) مع: + بعد أن يستوفى نظرة فيها/ آس: + بعد أن.

(١٢) مع: نسخها: حرصاً.

(١٤) مع: + و.

(١٦) ك، تا: أفطره.

(١٨) تا: يقربهم.

(٢٠) مع، آس: - أودية.

(٢٢) مع، آس: - في أقدام أفكارهم.

(١) تا: بالحسنة.

(٣) آس، تا: وحشته على وحشته.

(٥) تا: نفاق على نفاقه.

(٧) تا: - معارك.

(٩) تا: المضارة.

(١١) مع: الازدياد.

(١٣) ك، تا: معذباً.

(١٥) آس: متقلباً.

(١٧) ك: + تعالى.

(١٩) مع، آس: - ما يعتريهم... تخلل.

(٢١) ك، دا، تا: قدم.

وَتَخَالِبُ^١ أَنْيَابَ أَفَاعِي^٢ الْخِلَافِ^٣ وَالْمِرَاءِ^٤ وَالْجِدَالِ لِأَيْدِي أَنْظَارِهِمْ وَإِغَالَةِ^٥ أَغْوَالِ أَهْلِ الضَّلَالِ وَالْإِضْلَالِ لِعُقُولِهِمْ وَأَوْهَامِهِمْ وَإِغْوَاءِ عَفَارِيتِ^٦ جَهَالَاتِ الْجُهَالِ لِأَنَّهُمْ وَأَفْهَامُهُمْ^٧، فَيَسْتَحِيلُ عَلَى الطَّالِبِ الرَّاغِبِ لِسُلُوكِ طَرِيقِ الْحَقِّ أَنْ يَجِدَ خِلَاصاً مِنْ هَذِهِ الْوَرِطَةِ، إِذْ قَدْ تَخِيلَ لَهُ أَوْلاً أَوْ سَمِعَ مِنْ مَعْلَمِهِ أَوْ نَاصِحِهِ أَنْ لَا عِلْمَ إِلَّا فَتَوَى حُكُومَةَ يَسْتَعِينُ^٨ بِهَا الْقَضَاةَ وَالْحُكَّامَ عَلَى فَصْلِ الْخِصَامِ، أَوْ صَنَعَةً جَدَلٍ يَتَدَرَّجُ^٩ بِهِ طَالِبُ الْغَلْبَةِ وَالْمُبَاهَاتِ وَالْإِفْحَامِ^{١٠}، وَأَنَّ الْعُلَمَاءَ الَّذِينَ قِيلَ فِيهِمْ: «إِنَّهُمْ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ^{١١}» هُمْ^{١٢} هَؤُلَاءِ الْمُنْتَسِبُونَ^{١٣} إِلَى الْمَذْهَبِ وَالَّذِينَ، الْعَارِفُونَ^{١٤} لَطَرِيقَةِ^{١٥} سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ (عَلَيْهِ وَآلِهِ أَجَزَلُ صَلَوَاتِ الْمُصَلِّينَ). فَيَتَحَيَّرُ عَقْلُهُ وَيَتَشَوَّشُ ذَهْنُهُ؛ فَيَقَعُ^{١٦} فِي الْخَيْرَةِ وَالذُّهْشَةِ وَالْاضْطِرَابِ، إِلَّا أَنْ يَهْدِيَهُ اللَّهُ^{١٧} بِتَوْفِيقٍ خَاصٍّ وَيُلْهِمَهُ طَرِيقَ الْهَدَايَةِ - إِنْ كَانَ مِنَ السُّعْدَاءِ - بِحَسَبِ مَا قَدَّرَهُ اللَّهُ فِي الْأَزَلِ. وَ^{١٨} إِنْ كَانَ مِنَ الْأَشْقِيَاءِ الَّذِينَ أَبْعَدَهُمُ اللَّهُ عَنْ^{١٩} مَنَازِلِ الْمُقَرَّبِينَ، فَيَكُونُ بِحَسَبِ حَسَنَةِ^{٢٠} ذَاتِهِ وَخُبْثِ جَوْهَرِهِ مُتَوَرِّطاً فِي مَرَاتِبِ الْبُعْدِ وَالضَّلَالِ، مَشْعُوقاً بِالتَّفَوُّقِ وَالْغَلْبَةِ عَلَى الْأَشْبَاهِ وَالْأَمْثَالِ

(١) ك: تا: - تخالب.

(٢) مع، آس: - أفاعي.

(٣) آس: في.

(٤) مع، آس: - والجدال... إغالة.

(٥) ك: تا: غواية/ دا: غواريت.

(٦) مع، آس: - لعقولهم... أفهامهم.

(٧) ك: آس، تا: تستعين.

(٨) ك: تا: يتدرج.

(٩) آس: الإقحام.

(١٠) آس: إشارته به حديث وإن العلماء ورثة الأنبياء..

(١١) دا: - هم.

(١٢) مع، آس: المنتسبين.

(١٣) مع، آس: العارفين.

(١٤) ك: دا، تا: بطريق.

(١٥) تا: فوق.

(١٦) مع، آس، تا: + تعالى.

(١٧) مع: - و.

(١٨) مع: - كان من.

(١٩) ك: تا: من.

(٢٠) تا: - حسنة.

بالجدال^١ وكثرة القيل والقال، محروماً عن علم طريق الآخرة الذي اعتنى بتحصيله علماء الآخرة والرجالُ المُقربون والأبدالُ الإلهيون؛ وهو الذي سمّاه الله^٢ في كتابه الكريم «فقهاً» و«حكمةً» و«علماً» و«ضياءً»^٣ و«نوراً».

* * *



(٢) تا: + تعالی.

(١) تا: - بالجدال.

(٣) آس: - وضياء.

فصل ١ [٧]

في بيان الغرض من الأفعال والأعمال الإنسانية والغاية في العبادات والطاعات الشرعية



اعلم أن كل نوع من أنواع الموجودات، وإن كان مُشاركاً مع غيره في كثيرة من الأحوال^٢ والصفات، لكنه^٣ يمتاز عن ما عداه بخاصية يكون بها تمامية ذاتها من حيث هي. إذ الشيء لا يمكن وجوده وتحققه بمجرد الأمر العام ما لم ينضم إليه فصل يمتاز به عن غيره ويكون مقوماً لوجوده في نفسه وذاته ومحصلاً لذلك الأمر العام بحسب حصة^٤ منه. ولا محالة يكون مبدأ ذلك الفصل حقيقة موجودة يكون مظهراً لآثار مخصوصة. وكمال كل موجود يستتبع كمال ظهور آثاره المخصوصة. وللإنسان من جملة أنواع الموجودات

(١) دا: فصل.

(٢) تا: + والطاعات.

(٣) كه: تا: لكن.

(٤) أس: قائمة.

(٥) تا: محصل.

(٦) دا: حقيقة.

وأقسام الكائنات خصوصية ومبدأ فصل به يمتاز^١ عن سائر الحيوانات والنباتات والجمادات، هي قوة النطق. والآثار المخصوصة المترتبة^٢ عليه هي إدراك المعقولات والتصرف بمقتضى الفكر والرؤية^٣ في الموضوعات للصناعات وتمييز^٤ الخير عن الشر وتعرف^٥ المحمود من المذموم. وينقسم أفعاله من جهة تأثيرها في أحواله للعاقبة إلى الجميل والقيبح ويستحق بها للثواب^٦ والعقاب. ويرتسم لوح^٧ حقيقته إما بالسعادة الدائمة أو^٨ الشقاوة الدائمة.

وكل من كان هذه القوة فيه أتم وأقوى، يكون ظهور الكمال الإنساني^٩ فيه أظهر وأجلى. ومن كان في استعمال المقدمات النظرية بحسب عقله النظري^{١٠} في طريق معرفة الحق^{١١} واستعمال الآلات البدنية بحسب عقله العملي في طريق التخلص عن قيود الدنيا وآفات الهوى أقوى^{١٢} وإلى^{١٣} اقتناء^{١٤} الفضائل العلمية والعملية أميل وأرغب، كان ترقيه في معارج الكمال وتحليه^{١٥} بفضائل^{١٦} الأحوال المستتبعة^{١٧} لإصوال الأعمال وتدرجه من حال إلى حال أشد وأكثر، و^{١٨} ظهور الخاصية الإنسانية فيه أوفر، وذاته بحسب جوهرها

(١) ك: تا: يمتاز به.

(٢) تا: مترتبة.

(٣) تا: رؤية.

(٤) دا، آس: يميز.

(٥) ك: مع: دا، آس: تا: يعرف.

(٦) مع: الثواب.

(٧) آس: نوع.

(٨) تا: و.

(٩) تا: - الإنسانية.

(١٠) ك: النظرية.

(١١) تا: الخلق.

(١٢) ك: تا: - أقوى.

(١٣) مع: - إلى.

(١٤) آس: لاقتناء.

(١٥) مع: تحليته.

(١٦) تا: بالفضائل.

(١٧) مع: آس: - بفضائل الأحوال المستتبعة.

(١٨) تا: في.

أفضل وأكمل، وهو في نفس الأمر أكيس من سائر أفراد الإنسان وأعقل. وتفاوت نفوس آدميين^١ في الشرف والخسة إنما يُعلم من تفاوتهم في ظهور هذه الخاصية وخفائها وكمالها ونقصها.

و^٢ أعلم أن مبادئ ظهور هذه الخاصية الإنسانية إنما يتحقق في طائفة يأخذون العلوم والفضائل بالتعلم^٣، ويستنبطون الصنائع النافعة بدقة^٤ أو هاهمهم وقوة طبائعهم. وأفضل منهم فيها^٥ جماعة يشرعون في طلب الفضائل العقلية ويخوضون في^٦ المعارف اليقينية بكمال^٧ التعقل وقوة التفكير والتأمل. وأعلى من الجميع أناس إلهيون ورجال ربانيون^٨ يأخذون علومهم الكشفية بالوحي والإلهام من العقل الفعال والملك المُلقي للحقائق المُوحي للأخبار والأحكام من غير وساطة هذه الأجسام.

فالعاقل بالحقيقة والكيس عند ذوي البصيرة من كان غرضه من الأعمال والأفعال^٩ - التي أعطى^{١٠} الله (تعالى) له أسباباً وآلات لإصدارها منه - طلب الفضيلة التي تخص^{١١} له من جملة الكائنات والتحقق بكماله^{١٢} الخاص التي به فارق الحيوانات ولم يحرم عن السعادة الأخروية ومنازمة الملائكة ومجاورة الرحمن^{١٣} بسبب مخادعة الشهوة وسحر الطبيعة وسوسة الشيطان.

(١) تا: آدميان.

(٢) تا: - و.

(٣) ك، مع، تا: التعليم.

(٤) ك، تا: برقه.

(٥) ك، دا، تا: - فيها.

(٦) آس: - في.

(٧) تا: لكمال.

(٨) دا، + و.

(٩) ك، تا: الأفعال والأعمال.

(١٠) مع: أعطاه/ تا: أعطاه.

(١١) مع: - تعالى.

(١٢) مع، دا، تا: يخص.

(١٣) ك: الكمال/ تا: المكان.

(١٤) ك، تا: للرجس.

وليس العاقل عند أرباب^١ البصائر وأولي الألباب من كَيْس في الأمور الباطلة الدنيوية، وصرف في تحصيلها غاية المجهود وبذل في اكتسابها نهاية السعي، وراعى في ترتيب أسباب المعيشة^٢ البدنية شرائط الثبوت والاحتياط، ويتحمل المشاق الشديدة والأسفار البعيدة، ويتعرض لأنواع المكاريه وأصناف المخاوف من قطع المفاوز المهلكة وعُبور البحار العميقة وركوب السفائن المضطربة، مع^٣ ما فيها من منازعة الحساد ومخاصمة الأضداد وتوزع^٤ خاطر في دفع مكاييد أهل العناد والمباعدة عن الأهل والأولاد والأحفاد. كل ذلك في طلب الأمور الخسيسة المادية ﴿كَسْرَابٍ بِقِيَعَةٍ يَخْسَبُهُ الظَّفَانُ مَاءً﴾^٥.

ثم مع هذه الشدائد العظيمة والمفاسد يكون في أكثر الأحيان^٦ خائباً خاسراً فيما يعدّه وغيره من الحمقاء^٧ تجارة^٨ وطلباً للربح والفائدة. وإذا ظفر على شيء مما يعدّه وغيره مطلوباً ومقصوداً أحياناً، فالخلل والزوال والفساد والانتقال^٩ والارتحال لاحق^{١٠} على التعاقب عن قريب لا محالة، من غير امكان مداومة ولا اتصال^{١١}؛ لأن الدنيا دار افتراق واضمحلال. فهذا الشخص^{١٢} وأمثاله - وإن كانوا معدودين^{١٣} عند ضعفاء العقول والجهلة والأرذال وسائر العوام الذين هم بمنزلة البهائم والأنعام من جملة^{١٤} العقلاء والأكياس، لكنهم

(١) ك: مع، دا: تا: أولى.

(٢) مع: على.

(٣) سورة نور (٢٤) آية ٣٩.

(٤) دا: الحمق. (ر: ك: ياورقى ص ٨).

(٥) دا: الأحق/ آس: - لاحق.

(٦) ك: تا: الظفان.

(٧) آس: - جملة.

(٨) ك: تا: - المعيشة.

(٩) ك: دا: تا: تورع.

(١٠) ك: آس، تا: الأهلين/ مع: الأجانب.

(١١) آس: ولا تقال.

(١٢) ك: مع، آس، تا: الاتصال.

(١٣) آس: - معدودين.

عند مَنْ له بصيرةً باطنيةٌ وحياةٌ عقليةٌ يكونون^٢ من جملة^٣ السفهاء والحمقى من أرذل^٤ الناس.

رُوي عن رسول الله (ص): «الكَيْس مَنْ دان نفسه وعَمِلَ لِمَا بعد الموت، والأحمق مَنْ اتَّبَعَ نفسه هواها وتمَتَّى على الله الأمانى».

والعالم بالحقيقة وبحسب عرف السابقين الأولين وما يقرب من زمانهم - قبل ظهور^٥ هذه البدع والأهواء في الدين - من كان مصروف^٦ الهمة في اقتناء العلوم اليقينية واكتساب المعارف الإلهية، مُبْتَهِجاً بالنظر^٧ في كيفية الصنع والإيجاد، مشعوباً بالاطلاع على معرفة المبدأ والمعاد، وكان أجلاً ابتهاجاته وغاية سعادته في عرفانه للحق الأول، وملاحظته لدقائق^٨ الربوبية ومطالعته^٩ لحضرة^{١٠} الإلهية. فإنَّ سعادة كلِّ أحدٍ هو عبارة عن إدراك ما يُلائم ذاته^{١١} ويوافق طبعه، والملائم لكلِّ شيء ما يكون مقتضى^{١٢} خاصيته ويكون به كماله. ولهذا يكون لذة الباصرة في إدراك الصور الجميلة، وبذلك يحصل كمالها؛ ولذة السامعة في سماع الأصوات؛ ولذة القوة^{١٣} الشهوية في جلب^{١٤} اللذيذ الحسي؛ ولذة القوة الغضبية^{١٥} في دفع الكريه الحسي بالانتقام؛ ولذة القوة العاقلة النظرية في إدراك حقائق الموجودات ونيل دقائق المعقولات والاتصال^{١٦} بعالم

(١) ك، مع، تا: جودة.

(٢) ك، تا: يكون / آس: - يكونون.

(٣) آس: - جملة.

(٤) ك، دا: أرذل / مع، آس، تا: أرذل.

(٥) دا: طلوع.

(٦) تا: معروفاً.

(٧) تا: + إلى.

(٨) مع: الدقائق.

(٩) مع: مطابقته.

(١٠) ك، دا، تا: للحضرة.

(١١) آس: - ذاته.

(١٢) آس: بمقتضى.

(١٣) ك، تا: - القوة.

(١٤) ك، تا: طلب.

(١٥) ك، تا: العقلية.

(١٦) آس: الإيصال.

المُفَارِقَات، إذ^١ به يَحْصُلُ مقتضى خاصيّتها ويتحقّق كمالها وغايتها وتماؤها.
ولا شك أن أجل المعقولات وجوداً^٢ وأشرفها ذاتاً هو ذات الحق الأول،
فيكون هو^٣ ألدّ الأشياء عند العقل. وذلك لأن المطلوب كلّما كان أكمل ذاتاً وأظهر
تحققاً، يكون إدراكه ألدّ وأبهى.

ولهذا يكون إدراك الحق ومشاهدة جماله وجلاله^٤ عند العرفاء والحكماء
الإلهيين أقصى الكمالات وألدّ السّعادات. وذلك لصفاء نفوسهم وطهارة
ذواتهم^٥ عن الخبائث الجسمانيّة وخلوص ذائقتهم العقليّة عن المكذّرات
الطبيعيّة.

وأما النّاقصون في العلم والعمل، النّازلون في مهوى الأجسام،
الخائضون في طلب اللذات الحسيّة، الهابطون في مهبط الشهوات الحيوانيّة،
فيكون ألدّ الأشياء في الواقع أوحشها عندهم، وذلك لخدّر ذائقتهم ومرضى^٦
قلوبهم وانحراف ذاتهم عن صوّب إدراك الحقائق على وجهها، لغلبة سُكرِ
الطبيعة وسحرِ عالم الأجسام، وتسلّط وسوسة الشيطان وتسخير القوى
الوهميّة والخياليّة وإرآمتها الأشياء^٧ لهم على خلاف ما هي عليها. فيحسبون
الظلمة نوراً والوحشة أنساً وسُروراً^٨ والباطل حقاً والمُنَافِرَ ملائماً والشرّ خيراً
والمكروه لذيذاً. وعلى هذا القياس في جميع الأشياء الدّنياويّة الباطلة والشرور
العاجلة. وبعكس ذلك في الأمور الأخرويّة والخيرات الآجلة التي يكون اقتناؤها

(١) ك، مع، تا: - وجوداً.

(١) آس: و.

(٢) ك، تا: جلالة وجماله.

(٢) ك، تا: - هو.

(٣) ك، تا: - و.

(٥) آس: ذاتهم.

(٤) ك، دا، تا: + كلها.

(٧) تا: محض.

(٩) تا: - سروراً.

سبباً للسعادة الحقيقية وموجباً للذة السرمدية. حتى أن ذات الحق (تعالى) -الذي هو أجمل الأشياء وأجلها وأعظمها بحسب نفس الأمر وعند أهل السلامة والأخيار من الأنبياء والعرفاء والأولياء^١ والحكماء- يكون عند الناقصين والفجار المنافقين أو حش الأشياء، قائلين بلسان حالهم عند الموقف الأكبر:

أى نوح لبان، چوزهر نابى بر من اى راحت ديگران، عذابى بر من

تسجيل^٢

فالذكي^٣ المحقق^٤ يتيقن له مما سبق أن العلم الذي به يحصل للإنسان حقيقة الكمال ويتحقق له مقتضى خاصيته التي يفوق^٥ بها على الأقران والأمثال ويتم فضائله النفسانية ويوصله إلى غاية مقاماته العقلية، هو ما يتعلق بالأمور الإلهية والمعارف الربانية، وعلم التوحيد وعلم المبدأ والمعاد وكيفية الصنع والإبداع وعلم النبوات من إرسال الرسل وإنزال الكتب وملاقاة الملك الموحى وكيفية الوحي والإلهام والعلم بالحوادث الجزئية والمفنيات وعلم طريق الآخرة وأحوال القيامة والحشر والجنة والنار الجسمانيتين اللتين فيهما^٦ يتحقق^٧ نعيم السعداء وعذاب الأشقياء في عالم الآخرة التي نشأتها ليست^٨ من جنس هذه النشأة الدنيوية^٩.

فهذه هي العلوم^{١٠} التي يتحقق بها كمال نفس الإنسان وتمامها بحسب

(١) مع: الأولياء والعرفاء.

(٢) دا: - تسجيل.

(٣) دا: الذكر.

(٤) مع، آس: المتحقق.

(٥) آس: تفوق.

(٦) همه نسخهها جز جدا: فيها.

(٧) مع: - يتحقق.

(٨) دا: - ليست.

(٩) مع: الدنياوية.

(١٠) آس: العلوم هي.

جزئها النظريّ الذي يَبْقَى معها أبد الدهر، لا يحسب جزئها العمليّ الذي يزول عنها عند ارتحالها من الدنيا إلى الآخرة؛ وليس شيء^١ غير تلك العلوم - سواء كان^٢ من الأعمال الصالحة أو العلوم المتعلقة بكيفيّتها - بهذه المثابة، بل الحاجة بها^٣ إنما هي لأجل صلاح التّعيش الدنيويّ على وجه يلائم الأغراض الأخروية ولا يزاحمها.

وأما العلوم التي يكون الباعث في اكتسابها الوصول إلى الأغراض النفسانيّة والمآرب الدنيويّة، والتسبّب بها في تحصيل المنافع الحسيّة واللذات البدنيّة، والتّوسّل^٤ إلى التّفوّق والتّفاخر على الأقران^٥، والتّوصّل إلى الجاه والرياسة على أبناء الزّمان^٦، وطلب الشّهرة في البقاع والتّبسّط في البلدان - كما يُشاهد من أكثر أخسّاء هذا الأوان^٧ - فهي علوم ضررها أكثر من نفعها، وتركها أولى من اقتنائها^٨.

هذا تقرير ما ذكروه وتفصيل ما أجملوه مطابقاً^٩ لما^{١٠} وجدنا في مسطوراتهم، وبلغنا من آرائهم ومعتقداتهم.

(٢) مع، آس: كانت.

(٤) مع: إلى.

(٦) مع: الأخرى.

(٨) مع، آس: الزّمان.

(٩) ك، تا: - سبباً للسّعادة الحقيقيّة (ص ١٦٦) - من اقتنائها.

(١٠) ك: مطابق ما/ تا: ما.

(١) مع: + من.

(٣) مع: إليها.

(٥) مع: التّوصّل.

(٧) مع، آس: النّوع.

(١٠) تا: - مطابقاً.

فصل ١ [٨]

في بيان السبب في كون الأعمال القبيحة موجباً للشقاوة الأخروية



مركز تحقيق وتطوير علوم اسلامی

اعلم أنَّ تكرّر الأفعال الشهوية والغضبية وتكرّر الأعمال الجسمانية القبيحة الموجبة لتعلق النفس بالأمور الدنيّة الماديّة وألفها بالغشاوات^٢ الظلمانية يحجب بصيرة العقل عن إدراك الحقائق العلميّة والدقائق العمليّة^٣ [الذي]^٤ به ينوط السعادة الأخروية وبه يحصل البراءة عن الشقاوة^٥ السرمديّة^٦. كما أشار سبحانه إلى المتوغّلين في تحصيل اللذات الكثيفة^٧

(٢) مع: المقارنات.

(١) دا: - فصل.

(٣) آس: العلميّة.

(٤) نسخة أصل و نسخهاى ديگر «التي» استا به نظر درست نمى نمايد و با ضمير «به» سازگار نيست. «الذي» مناسب است، كه

(٥) ك، مع، دا، تا: السعادة.

با جمله بعد صفت «ادراك» است.

(٧) آس: الحسية.

(٦) آس: + الهرمانيّة.

الجرمانية^١ وجرمانهم عن درك الحقائق العقلية^٢ بقوله: ﴿خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾^٣. وذلك لأن اشتغال النفس واهتمامها بهذه الأشغال المختلفة وإعمال قواها في هذه الأعمال المتفرقة الكونية وصرفها في هذه الذات^٤ المُخدجة والشهوات الناقصة يُوجب انصرافها عن^٥ عالم القدس ومحل الرحمة والكرامة ومعين^٦ الجمعية وإفاضة الخيرات وإعطاء السعادات، وإنكبابها إلى^٧ العالم السفلي ومنبع الوحشة والتفرقة والشر^٨ والآفة.

وقد ثبت وتحقق حسبما^٩ قررنا في مقامه^{١٠} وأقمنا^{١١} البرهان^{١٢} عليه - أن النفس^{١٣} الإنسانية، مع وحدتها وتجزدها، يصدر^{١٤} عنها لذاتها جميع الأعمال والتحريكات البدنية الحيوانية والطبيعية حتى الجذب والدفع الطبيعيين^{١٥}؛ كما يصدر عنها كذلك^{١٦} جميع الأفعال والانتقالات العقلية، ولا دخل لقواها وآلاتها في تأثيراتها، بل هي مُعدّات ومُخصّصات لأفاعيلها وجهات مكثرات لإثارها الصادرة عن وحدانية ذاتها، بل لها نحو تنزل في مرتبة القوى وضرب اتحاد

(١) آس :- الجرمانية.

(٢) دا :- العقلية.

(٣) سورة بقره (٢)، آية ٧.

(٤) آس :- وإعمال قواها... للذات.

(٥) تا :- عن.

(٦) آس :- الحقيقة.

(٧) آس :- عن.

(٨) تا :- والشر/آس :- الشرور.

(٩) آس :- معاً قد.

(١٠) إشارة ليست به قلعة النفس في وحدتها كلّ القوى. (ر. ك: لفظ، ج ٨، ص ٥٦ به بعد).

(١١) آس :- وأقمنا.

(١٢) دا :- البراهين.

(١٣) كه تا :- النفس.

(١٤) آس :- تصدر.

(١٥) آس :- الطبيعيين.

(١٦) آس :- لذلك.

بالآلات ومتقضياتها. فهي بحسب كل قول وفعل وعمل تصير^١ في مرتبة آلة ذلك القول أو^٢ الفعل أو^٣ العمل: فتكون^٤ عند فعل الإبصار باصرة؛ وعند الإسماع سامعة؛ وعند التحريك قوة مُحركة؛ وعند الشهوة بهيمة^٥؛ وعند الغضب سبُعاً؛ وعند إدراك المعقولات ملكاً عقلاًنياً؛ وعند تحريك القوة العملية في الخيرات والمصالح ملكاً عملياً. فإذا تَمَرَّنْتَ في عملٍ من الأعمال، صارت بحيث تغلب عليها^٦ خاصية ذلك العمل ويصعب عليها من^٧ الانتقال منه ما لم يكن^٨ قبل ذلك بهذه الصعوبة، ويكون حكمها بحسب الآخرة ما تختم^٩ به عاقبة أمرها.

فظهر أن انكبابها إلى اللذات الحيوانية والحياة^{١٠} الجسمانية يُورث ملكة انجذابها إلى جانب البدن ونزولها في المرتبة الدنيا^{١١} والمرحلة السفلى. وكلما اشتدَّ عشقها وشوقها إلى أمر زائل فإن، يكون تألمها وتحسُّرها في مفارقة^{١٢} وقطع التعلُّق به وترك^{١٣} الالتفات إليه أشدَّ وأدهى، وعقوبتها في الآخرة أدوم وأبقى. فإنَّ من جعل أمراً من الأمور مطمح نظره ومحلَّ قصده ووجهة^{١٤} قلبه، يتصوّر ويتمثّل ذلك الشيء في صفحة خاطره ويتجلّى^{١٥} في مرآة إدراكه بأجمل صورة وأحسن مثال^{١٦}، وإن كان بحسب ذاته و^{١٧} عند أصحاب^{١٨} الإدراك

(١) اصل، ك، مع، دا، تا: يصير.

(٢) مع: و.

(٣) ك، تا: - أو/ مع: و.

(٤) مع، آس، تا: فيكون.

(٥) ك، تا: بهيمة.

(٦) تا: عليه.

(٧) مع: - من.

(٨) مع: تكن.

(٩) مع، آس: يفتح.

(١٠) آس: الحيوانية.

(١١) آس: الأزل.

(١٢) ك، تا: المفارقة.

(١٣) آس: - ترك.

(١٤) ك، تا: + و.

(١٥) تا: يتجلّى/ آس: يتجلّ.

(١٦) تا: - مثال.

(١٧) آس: - و.

(١٨) ك، مع، دا، آس، تا: أصحاب.

في غاية القباحة^١ والخساسة. وكذلك القياس^٢ فيما هو يُضادُّه ويُخالفه حيث^٣ يتصوّر عنده بأقبح صورة وكسوة، وإن كان في الواقع وعند غيره في غاية الشرف والكمال.

فإذا تقرر ذلك، فاعلم أن هذا المرض المُفسد الذي يُغيّر جوهر ذات الإنسان عن سلامتها الفطرية، بحيث يرى الأشياء على خلاف ما هي عليها، قد انتشر في هذا الزمان وعم جميع أفراد الإنسان، وأهلك البعض بحيث لا يحتمل^٤ العلاج وصير^٥ البعض مُشرقاً على الهلاك، ومن يقبل العلاج^٦ فهو على سبيل الشذوذ. فليس في وجه الأرض التي هي دار المرضى^٧ إلا مريض أو هالك^٨. ومرضى القلوب^٩ أكثر من مرض الأبدان. وإنما صار مرض القلوب^{١٠} أكثر من مرض الأبدان^{١١} لثلاث^{١٢} علل ذكرها^{١٣} بعض العلماء:

الأول أن المريض لا يدري أنه مريض. والثاني أن عاقبته غير مُشاهدة في هذا العالم، بخلاف مرض البدن، فإن عاقبته الموت وهو مُشاهد ينفر^{١٤} الطباع منه. وما بعد الموت^{١٥} غير مُشاهد، فقلت النقرة عن طلب المشتهيات^{١٦} وإن علمها مُرتكبها^{١٧}. فلذلك^{١٨} تراه^{١٩} يتكل على فضل الله ويَجْتَهد في علاج

(٢) آس :- القياس.

(١) مع :+ والركاكة.

(٤) ك، دا، تا : يتحمل.

(٣) آس :- حيث.

(٦) دا : الفلاح.

(٥) ك : تصير / تا : يصير.

(٨) آس :- أو هالك.

(٧) آس، تا : المرض.

(١٠) ك، تا : القلب.

(٩) تا : القلب.

(١٢) ك، تا : الثلاث.

(١١) دا :- وإنما صار. الأبدان.

(١٤) ك، مع، دا، تا : تنفر.

(١٣) آس : ذكر.

(١٦) آس : المشتهيات.

(١٥) ك، تا :- ت.

(١٨) مع : فكذا.

(١٧) ك، تا : تركبها.

(١٩) تا : يراه.

مرض^١ البدن من غير اتكال. والثالث - وهو الداء العضال - فقد الطبيب^٢. فإن الأطباء هم العلماء وقد مرضوا في هذه الأعصار مرضاً شديداً عجزوا^٣ عن علاجه وصارت لهم سلوة في عموم المرض، حتى لا يظهر نقصانهم. فاضطروا إلى إغواء الخلق والإشارة عليهم^٤ بما يزيدهم مرضاً. لأن الداء المهلك هو حب الدنيا؛ وقد غلب هذا الداء على الأطباء، فلم يقدرُوا على تحذير الخلق استنكافاً من أن يقال لهم: فما بالكم تأمرون بالعلاج وتنسون أنفسكم؟ فبهذا^٥ السبب عم الداء^٦ وعظم الوباء وانقطع الدواء وهالك^٧ الخلق^٨ لفقد الأطباء، بل اشتغل الأطباء بفنون الإغواء.



- | | |
|--------------------------------|------------------|
| (١) تا: محض. | (٢) مع: - و. |
| (٣) تا: طبيب. | (٤) آس: أعجزوا. |
| (٥) ك: تا: - عليهم/ دا: إليهم. | (٦) آس: فهذا. |
| (٧) دا: الدواء. | (٨) مع، آس: هلك. |
| (٩) ك: تا: - الخلق. | |

فصل ٩ [٩]

في بيان سبب المغاليط^٢ التي تُوجب^٣ عَدَم
التمييز^٤ بين الأشرار والأخيار^٥ ورفع^٦ التفرقة
بين^٧ السفهاء^٨ والعقلاء والجهال والعلماء

مركز تقيت كميتر علوم رسدي

اعلم أن أكثر الناس لقصورهم عن درجة الكمال وجهلهم بأحوال الرجال
يشتبه عليهم الرذائل بالفضائل، فيحسبون السفسطة حكمة^٩ ويعُدُّون^{١٠} التهور
شجاعة^{١١} ويزعمون الخمود عفة^{١٢}. وذلك لأن أهل السفسطة وأصحاب البغي قد
يتكلمون بالفاظ الحكماء وكلمات الفضلاء، وقد يحفظون بطريق^{١٣} الأخذ

(٢) ك، تا: الأغاليط.

(٤) مج، آس، تا: التميز.

(٦) مج، آس، دفع.

(٨) ك، تا: الفقهاء.

(١٠) ك، تا: تواضعاً.

(١) دا: ..فصل.

(٣) ك، دا، آس: يوجب.

(٥) ك، مج، دا، تا: الأخيار والأشرار.

(٧) آس: - بين.

(٩) تا: يوردون / آس: يقدرون.

(١١) ك، تا: للطريق.

والانتحال أقوال السلف من غير تحقق بمعانيها وتأثر من^١ نتائجها وآثارها، بل لمقاصد نفسانية مثل الشهرة والرُّعونة والمُماراة وطلب الترفُّع وكسب الجاه الخسيس والمنزلة الدنيَّة عند العوامِّ والناقصين. فيتكلَّمون^٢ في المجالس بتلك المُمَوَّهات^٣ المزخرفة من قُشُورِ بقايا السلف ويَصْرِفونها في صورة النُّقُود المروَّجة^٤ على بعض الغُميان و^٥ الكُمه الأضاليل، الذين لا خَبَر^٦ لهم عن بضاعة الحكماء وقُنية الفضلاء، ولا يَتَمَيَّزُ عندهم^٧ ما يَتَزَيَّن^٨ به الرِّجالُ عن ما يتحلَّى به النُّسوانُ من أهل الحُجُب والحِجَال^٩، فيزعمون الأكاذيب الخياليَّة والأحلام^{١٠} الشَّيطانيَّة نهاية المقاصد^{١١} العرفانيَّة وغاية المطالب الكشفيَّة.

والحال أنَّهم لم يَكْتَسِبُوا علماً يقينياً في شيءٍ من المقاصد الدِّينيَّة^{١٢}، ولم يُحْصَلُوا لأنفسهم طُمأنينةً علميَّةً ولا مرتبةً من الذُّوق العرفاني في الحقائق الإيمانيَّة من العلم^{١٣} بأحوال^{١٤} المبدأ وأحوال^{١٥} الآخرة^{١٦}، ولا خَبَر^{١٧} لهم عن علم النفس التي معرفتها سُلَّمُ معرفة الحقِّ ومِرْقاةُ سائر العلوم اليقينيَّة^{١٨} والمعارف الحقَّة؛ بل لا اطمينانَ لهم بشيءٍ من الأشياء الكليَّة وعظائم الأمور الإلهيَّة، ولا

- | | |
|------------------------------|------------------------------|
| (١) مع: - من. | (٢) آس: فيكلمون. |
| (٣) ك، تا: الممرهات. | (٤) دا: المزوجة. |
| (٥) آس: - و. | (٦) مع، تا: خير. |
| (٧) مع: عند. | (٨) ك، مع، دا، تا: ما يزيّن. |
| (٩) تا: - والحِجَال. | (١٠) تا: الأحلام. |
| (١١) تا: مقاصد. | (١٢) آس: الدنية. |
| (١٣) ك، مع، تا: + بالله. | (١٤) دا: + الله. |
| (١٥) ك، مع، دا، تا: - أحوال. | (١٦) ك، مع، دا، تا: المعابد. |
| (١٧) ك، تا: خير. | (١٨) ك، تا: المتيقنة. |

وُثُوقٌ وَلَا اعْتِمَادَ لَهُمْ عَلَى الْيَقِينِيَّاتِ الدَّائِمَةِ، الَّتِي لَا يَحْصُلُ الْعِلْمُ بِهَا إِلَّا^١ مِنْ جِهَةِ الْبَرْهَانِ الَّذِي يُعْطِي اللَّمَّ فِي الْحُكْمِ الْيَقِينِيَّ^٢. وَحَيْثُ لَمْ يَرْتَقِ^٣ نَظَرُهُمْ عَنْ عَالَمِ الْخَيَالِ إِلَى عَالَمِ الْعُقُولِ وَلَمْ يَتَعَدَّ طَوْرَهُمْ عَنْ هَذِهِ الْهَائِوِيَةِ الْمُظْلِمَةِ إِلَى فُسْحَةِ الْأَنْوَارِ الْعَقْلِيَّةِ، فَلَا خَبَرَ^٤ لَهُمْ عَنْ مَا يَرِدُ عَلَى^٥ قُلُوبِ السَّالِكِينَ.

وهؤلاء الْمُتَشَبِّهَةُ بِالْحُكَمَاءِ وَالْعُرَفَاءِ فِي سَفْسَطَتِهِمْ^٦ وَ^٧ مُحَاكَاتِهِمْ^٨ لِأَقْوَالِ أَهْلِ الْكَمَالِ^٩ وَتَشَبُّهِهِمْ^{١٠} بِأَحْوَالِ الْبَالِغِينَ مِنَ الرِّجَالِ، يَكُونُونَ كَالْحَيَوَانَاتِ الْمُحَاكِيةِ لِأَفْعَالِ الْإِنْسَانِ وَأَقْوَالِهِ، كَالْقُرْدَةِ وَالطَّوْطِيِّ وَكَالصُّبْيَانِ النَّاقِصِينَ الْمُقَلِّدِينَ لِلرِّجَالِ الْكَامِلِينَ.

وَلَيْسَ الْمِيزَانُ الصَّحِيحُ وَالْمِحْكُ الصَّادِقُ وَالْمِيعَارُ الْمُسْتَقِيمُ فِي هَذَا الْاِشْتِبَاهِ وَالْاِلْتِبَاسِ إِلَّا الْحَكِيمُ الْعَارِفُ بِأَحْوَالِ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنَ النَّاسِ الْفَارِقَ بَيْنَ الْحِكْمَةِ وَالْوَسْوَاسِ، وَالْمُمِيزَ^{١١} بَيْنَ النَّاسِ^{١٢} وَالنَّسْنَاسِ، وَالْمُقَسِّمَ بَيْنَ^{١٣} الْعَلِكِ وَالْكَنَاسِ.

وَكَمَا أَنَّ فِي الْكَمَالَاتِ النَّظَرِيَّةِ يَقَعُ مِثْلُ هَذِهِ الْمِغَالَطَةِ وَالْخَلْطِ^{١٤} الْمَوْجِبِ لِعَدَمِ التَّفَرِيقِ بَيْنَ الْفَلَسَفَةِ وَالسَّفْسَطَةِ وَرَفْعِ الْاِمْتِيَازِ بَيْنَ الْإِسْلَامِ وَالزُّنْدَقَةِ، فَكَذَلِكَ كَثِيرًا^{١٥} مَا يَقَعُ الْاِشْتِبَاهُ وَالْاِلْتِبَاسُ فِي الْكَمَالَاتِ الْعَمَلِيَّةِ وَطَرِيقِ التَّصْفِيَةِ

- | | |
|---------------------------|---|
| (١) آس :- إلّا. | (٢) آس : النفسى. |
| (٣) تا : يرتقى. | (٤) ك، آس، تا : خير. |
| (٥) ك، مع، تا :- على. | (٦) مع : سفسطهم. |
| (٧) آس :- و. | (٨) ك، تا : محالاتهم. |
| (٩) تا : الكلام. | (١٠) تا : تشبههم. |
| (١١) آس : التمييز. | (١٢) تا :- الفارق بين الحكمة ... الناس. |
| (١٣) آس :- الناس ... بين. | (١٤) مع : الغلط. |
| (١٥) ك : كثير. | |

وَقُنُونِ الْفَضَائِلِ النَّفْسِيَّةِ.

فَأَصْحَابُ الشُّعْبِ مِنَ^۱ الْقَرْمَطَةِ يُشَبِّهُونَ^۲ بِأَهْلِ اللَّهِ وَأَرْبَابِ الصِّفَا
وَالْتَّصِفِيَّةِ. وَرَبَّمَا [يُعْتَبَرُ^۳] فِي هَذَا الزَّمَانِ أَصْحَابُ الزُّرْقِ^۴ مَعَ خُمُودِ فِطْرَتِهِمْ^۵
وَجُمُودِ بَاطِنِهِمْ مِنْ جَمَلَةِ الصُّوْفِيَّةِ وَأَهْلِ الْبَاطِنِ وَالْمُكَاشِفِينَ^۶.

فغان ز ابلهی این خزان بی^۷ دم و گوش که جمله شیخ تراش آمدند و شیخ فروش
شوند هر دو سه روزی مرید نادانی تهی ز دین و خرد خالی از بصیرت و هوش
و العاقل الفهیم^۸ وَكُلُّ مَنْ نَظَرَ فِي أَوْضَاعِ^۹ هَذَا الزَّمَانِ وَأَطْوَارِ أَهْلِهِ نَظَرَ
اعْتِبَارٍ وَاسْتَبْصَارٍ^{۱۰}، يَعْلَمُ يَقِينًا أَنَّ أَهْلَ اللَّهِ وَأَرْبَابَ التَّصَوُّفِ وَالْكَمَالِ وَالْحَالِ^{۱۱}
يَمْتَنِعُ أَنْ يَكُونَ أَحَدٌ^{۱۲} مِنْهُمْ^{۱۳} ظَاهِرًا^{۱۴} جَلِيًّا^{۱۵}، بَلْ يَجِبُ أَنْ يَكُونَ مُسْتَوْرًا
مَخْفِيًّا^{۱۶}، لَا بَأْنَ يَكُونَ بِشَرِّهِ^{۱۷} غَيْرًا^{۱۸} مُشَاهِدَةً لِأَحَدٍ، بَلْ بَأْنَ يَكُونَ^{۱۹} حَالَتَهُ^{۲۰}

مرکز تحقیقات کتب و تراث اسلامی

(۱) که، ده، آس: و. (۲) آس: یشبیهون.

(۳) در همه نسخه‌ها «يعتبرون» آمده که با نوعی تکلف همراه است زیرا یا باید به صیغه مطروم خوانده شود و ضمیر فاعل به «أصحاب الشُّعْبِ مِنَ الْقَرْمَطَةِ» برگردد و «أصحاب الزُّرْقِ» مفعول به حساب آید؛ و یا باید به صیغه مجهول خوانده شود و «أصحاب الزُّرْقِ» نایب فاعل به شمار آید که البته وجهی ندارد ولی تکلف است.

(۴) آس: الذوق. (۵) تا: نظرتهم.

(۶) ک: + شعر. (۷) مع: با.

(۸) آس: الفهم. (۹) تا: - أوضاع.

(۱۰) آس: - واستبصار. (۱۱) آس: - الحال.

(۱۲) دا: أخذ. (۱۳) آس: - أحد منهم.

(۱۴) ک: تا: ظاهر. (۱۵) تا: خلیاً.

(۱۶) آس: خفياً. (۱۷) ک: مع، تا: بشریت.

(۱۸) آس: - غیر. (۱۹) دا: تكون.

(۲۰) مع، آس: حاله / دا: حالیه.

مختفية^١ على الخلق^٢ ومرتبته مجهولة عليهم^٣.

وبالجملة، الصوفي - من حيث إنه صوفي^٤ - مستور عن^٥ العقول، وإن لم يكن ظاهر جسده وسائر حالاته مستوراً عن^٦ الأنظار.

فكل من ينتصب^٧ نفسه للتصوف والإرشاد ويتشبه بأهل الكمال والحال ويخالط^٨ الناس ويشاركهم في لذاتهم وشهواتهم ويعاونهم^٩ في غفلاتهم^{١٠} وجهالاتهم، فهو منافق ملعون^{١١} ورسوله^{١٢} والأئمة (عليهم السلام) ومناقض^{١٣} مضاد ومخاصم معاند لجميع السالك والمتألهين؛ لأن طوره على خلاف طورهم، فيكون ممقوتاً عندهم، وهم^{١٤} يتحاشون عن الالتفات إليه وينزّهون بالهم عن أخطاره^{١٥} ويظهرون^{١٦} عيونهم^{١٧} وأسماعهم عن رؤيته وإحضاره^{١٨} وعن سماع أحواله وأطواره.

وأكثر من يقعد في الصوامع ليشار إليه بالأصابع ويجلس^{١٩} في الخانقاهات^{٢٠} ليشتهر اسمه بالزهد والكرامات، فهو أحمق ناقص ملعون، وفي

(١) ك: آس، تا: مخفية.

(٢) آس: - عليهم.

(٣) آس: من.

(٤) آس: من.

(٥) آس: من.

(٦) آس: من.

(٧) آس: من.

(٨) آس: من.

(٩) آس: من.

(١٠) آس: من.

(١) آس: - على الخلق.

(٢) آس: - من حيث إنه صوفي.

(٣) آس: من.

(٤) آس: يخالطه.

(٥) ك: تا: غفلات.

(٦) آس: لرسوله.

(٧) آس: - وهم.

(٨) آس: يظهرهم.

(٩) آس: - إحضاره.

(١٠) ك: مع: الخانقاهات / دا: تا: الخانقات.

(١١) مع: تا: الله / آس: عدل الله.

(١٢) ك: تا: - ومناقض.

(١٣) آس: خطوره.

(١٤) آس: عيوبهم.

(١٥) مع: - ويجلس.

قيد الشهوات مسجون^١. فطوبى للتقي الجاهل^٢ الذي سَلِمَ عن إشارة الأنامل؛
وتغسأ^٣ لمن قَعَدَ^٤ في الصوامع لتحصيل الوسائل للمسائل.
خزائن الأمناء^٥ مكتومة^٦ وكُنُوز الأولياء مَخْتومة^٧. قدس الله (تعالى)
أهل عرفانه وخواص عباده ومحبيه من^٨ اطلاع أهل الدنيا وعبدية الشهوات
على أحوالهم والطمع في إدراك شأوهم^٩، وجَلَّتْ منزلتهم عن أن^{١٠} يَصِلَ إليها
أفهام الجهال وطبائع الأردال. فهم تحت حُجُب العِزَّة مُخْتَجِبُونَ، وفي قِباب
الكبرياء عن معارَفة أهل الشرِّ والفساد مَسْتُورُونَ، وهم خَاصَّة^{١١} بعبادة^{١٢}
ربهم والتَّقَرُّبِ إليه مُشْتَغِلُونَ. وسائر الناس -كباقي الحيوانات وجملة الكائنات
بخدمتهم^{١٣} قائمون، لأنهم غاية الكون وثمرَةُ الإيجاد، وغيرهم مُعَدَّاتٌ وآلاتٌ
لوجودهم وخدمهم وأَعْوَانٌ لتحصيل معرفتهم بالله وشهودهم؛ كما انتَظَمَ في
سَبِك^{١٤} المأثورات النبوية^{١٥} وانْحَرَطَ في نظم الأخبار الإلهية، حيث قال صاحبُ
الفضيلة الربانية المُشار إليها بقوله (تعالى): ﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ مِنَّا فَضْلًا﴾^{١٦}
المتَّوِّجُ بتاج الخلافة في بسيط ﴿إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ﴾^{١٧} المُرتدي بربداء
الحكمة وفصل الخطاب في مملكة ﴿وَشَدَدْنَا مُلْكَهُ وَأَتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ وَفَضَّلْ

(١) مع: مشجون.

(٢) آس: المجاهد.

(٣) مع، تا: تسعأ.

(٤) تا: قور.

(٥) آس: الأنبياء.

(٦) ك، تا: مكنونة.

(٧) دا: محزونة / آس: - وأكثر من يقعد ... مخترمة.

(٨) ك، دا، تا: عن.

(٩) ك، تا: ثنائهم / مع: شأنهم / آس: شأوهم.

(١٠) آس: - أن.

(١١) ك، دا: خاصته.

(١٢) الف: لعبادة.

(١٣) ك، تا: لخدمتهم.

(١٤) ك، تا: تلك.

(١٥) ك، تا: - النبوية.

(١٦) سورة صبا (٣٤)، آية ١٠.

(١٧) سورة ص (٣٨)، آية ٢٦.

الخطاب^١ المتحلي بحلية الذكر الجميل والقوة^٢ والأيد والأوبة^٣ إلى الحق،
 المكتسي بكساء^٤ الزلفى^٥ عنده وحسن مآب، سائلاً عن حكمة الإيجاد وغاية
 التكوين من حضرة رب العالمين سؤال متضرع خاشع على نهج الابتهاال: أي^٦
 رب لم خلقت الخلق^٧؟ فتودي له من وراء سُراريقات العزة: «كنت كنزاً مخفياً
 فأحببت أن أعرف فخلقت الخلق لأعرف^٨». فعلم من هذا الكلام أن العرفاء من
 حيث كونهم عرفاء محبوبون للحق^٩ (تعالى)، وأن من سواهم إنما خلقوا
 ورزقوا لأجلهم، كما وقع في المثنوي المولوي:

قطب شير وصيد کردن کار او بساقي این خلق روزی خوار او



مرکز تحقیقات کلیه موضوعات اسلامی

(٢) ك، تا: - الجميل والقوة.

(٤) آس: + و.

(٦) آس: إلى.

(٨) ك، تا: لكي أعرف.

(١) سورة من (٣٨)، آية ٢٠.

(٣) ك، مع، تا: الأوبة.

(٥) مع: + و.

(٧) تا: الجن.

(٩) ك، تا: لله.



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

المقالة الرابعة ١

في مواظب حكمة ونصائح عقلية
ومخاطبات روحانية في ذم الدنيا
وأهلها، ينتفع بها من له قلب سليم
وعقل مستقيم، دون من لا قلب له
ولا حياة عقلية كالبهائم
والحشرات



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

فإن الموعظ والنصائح [لا تحيي] ^١ الموتى، بل تنبه ^٢ الناعسين وتوقظ ^٣ النائمين، كما في قوله (تعالى) مخاطباً لرسوله النذير المنذر: ﴿إِنَّكَ لَا تَسْمِعُ الْمَوْتَى وَلَا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ﴾ ^٤ وقوله: ﴿ذَلِكَ [لَذِكْرِي] لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ﴾ ^٥. فلنذكر جملة من النصائح والآداب المستنبطة من كلام الله (تعالى) والأحاديث النبوية المستفادة ^٦ من طريقة ^٧ أهل بيته الطاهرين (صلوات الله وسلامه عليه و ^٨ عليهم أجمعين)، مع ما يطابقها ويوافقها من كلمات المتألهين وخطابات الحكماء الربانيين في فصول عديدة يختتم ^٩ الرسالة بها.

(١) هما نسخهما: لا يحيي.

(٢) اصل: يوقظ.

(٣) ك، تا: + و.

(٤) سورة ق (٥٠)، آية ٣٧.

(٥) ك، تا: طريق.

(٦) آس: نختم.

(٧) تا: ينبغي.

(٨) سورة نمل (٢٧)، آية ٨٠.

(٩) هما نسخهما: لذكرى.

(١٠) ك: المستفاد / تا: المشقة.

(١١) ك، دا، تا: - وسلامه عليه و.

فصل ١ [١]

قال الله (تعالى) - ناصحاً لرسوله وحبيبه، هادياً له طريق القَلاح^٢ لِيَهْدِيَ^٣ أُمَّتَه بهداه وَيَتَنَوَّرَ باطنهم بنور سلوكه طريق الحق^٤ وَوَرَعِهِ وَتَقْوَاهُ، مخاطباً إِيَّاهُ (صلى الله عليه وآله): ﴿لَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ^٥ أَزْوَاجاً مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لِنَفْثَنَّهُمْ فِيهِ وَرِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ^٦﴾. فَنهى سبحانه رسوله (ص)^٧ عن النظر إلى متاع الدنيا وزهرة حياتها الفانية، كَيْ لَا يَتَكَوَّثَ طَهَارَةً ذاتهِ الْمُجَرَّدَةِ وَعَيْنِهِ الْمُقَدَّسَةِ بِكَثَائِفِ مُسْتَلَذَّاتِهَا وَخَبَائِثِ مُسْتَهْيَاتِهَا، مع كونه^٨ (صلى الله عليه وآله) في غاية قوة اليقين^٩ الَّذِي لَا يُلْهِيه شَيْءٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ، كما هو مُصْرَحٌ بِهِ فِي الْقُرْآنِ الْمَجِيدِ فِي حَقِّ جَمَاعَةٍ هُوَ سَيِّدُهُمْ وَرَسُولُهُمْ، حَيْثُ قَالَ^{١٠}

(١) دا: - فصل.

(٢) مع: لِيَهْدِيَ.

(٣) دا: - به.

(٤) ك: مع، تا: - ص.

(٥) آس: في قوة العين.

(٦) ك: تا: العلاج.

(٧) ك: تا: - الحق.

(٨) سورة طه (٢٠)، آية ١٢١.

(٩) ك: تا: أَنَّهُ.

(١٠) ك: تا: + الله.

(تعالى): ﴿رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ﴾^١. فذلك الخطاب إمّا من جهة الأمة^٢، كما هو المتعارف من خطاب السيّد وإرادة قومه، وإمّا من جهة احتمال^٣ تغيّر ما في قلبه الشريف و^٤ قليل انحطاط ما عن مرتبته^٥ التي تليق^٦ بشأنه (صلّى الله عليه وآله).

فالعاقل لابد أن يتفطن بأن النظر إلى طيّبات الدّنيا التي هي^٧ خبيثات^٨ العالم الأعلى متى^٩ كان مؤثراً في حالة^{١٠} الرّسول (ع)^{١١} ومغيّراً لقلبه عمّا هو عليه من النّقدس عن الدّنيّات والاشتغال بعالم الملكوت ومجاورة الحقّ، فكيف يكون مباشرتها والتّوغّل فيها بالقياس إلى آحاد النّاس وحرف أعينهم^{١٢} عن صوب الآخرة وطريق الاستقامة؟^{١٣}

كف حق بارها به بغير
كه به دنيا واهل او منكر
ثم إنّ الآيات والنصوص^{١٤} التي تدلّ على ذمّ الدّنيا وتهجين^{١٥} أهلها ومدح الآخرة وتحسين أهلها أكثر من أن تُحصى^{١٦}. والعجب أن ليس الحثّ^{١٧} والتحريض^{١٨} الوارد^{١٩} منه (تعالى) في الكلام البديع الانتظام في شيء من الأحكام

- | | |
|---|--------------------------------------|
| (١) سورة نور (٢٤)، آية ٣٧. | (٢) تا: الأمر. |
| (٣) تا: اتصال. | (٤) آس: - و. |
| (٥) ك، مج، دا، تا: مرتبة / آس: المرتبة. | (٦) ك، دا، تا: يليق. |
| (٧) ك، مج، تا: + خبيثات. | (٨) دا: خبيثات. |
| (٩) تا: حتى. | (١٠) آس: حال. |
| (١١) ك، مج، تا: - (ع) / دا: (ص). | (١٢) مج: أعيينهم. |
| (١٣) ك: + شعر. | (١٤) آس: - والنصوص. |
| (١٥) ك، دا، تا: تهجى. | (١٦) مج، آس، اصل: يُحصى. |
| (١٧) مج: الاهتمام / آس: الاهتمامات. | (١٨) ك، دا: التحريض / آس: - التحريض. |
| (١٩) مج، آس: الواردة. | |

والمسائل التي في الحلال والحرام أشدّ وأكثر من الأمر بترك محبة الدنيا وعدم الالتفات إلى ساكنيها وذويها^١، مثل قوله (تعالى): ﴿فَأَعْرِضْ^٢ عَنْ مَنْ تَوَلَّى^٣ عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا • ذَلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ﴾^٤ وكقوله: ﴿وَلَا تُطِيعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا﴾^٥ إلى غير ذلك من النصوص القاطعة^٦.

ومع ذلك فإنك^٧ قد ترى^٨ النَّاسَ والمُنْتَهِسِينَ إلى العلم لا يَبْحَثُونَ عن آياتها ولا يَتَوَجَّهُونَ إلى النَّظَرِ فيها بعين التدبُّر والاعتبار، ولا^٩ الاعتناء^{١٠} بملاحظتها والعمل بمقتضاها والتفطن بغايتها ومنتهاها، وتراهم يُسَرِّدُونَ مجلِّدات في أبواب آخر من الأحكام و^{١١} مسائل الحلال والحرام والبحث عن آيات أحكامها واستنباط الفروع والدقائق في فنونها وأقسامها. كل ذلك لكونه مُوجِباً لرجوع الخلّاق في الفتاوى والأقضية، وسبباً للتقرب إلى الحُكَّام والتوصّل إلى الحُطَّام.

مركز تحقيقات كميّات علوم إسلاميّة

وصية إلهية

أوحى الله^{١٢} إلى^{١٣} داود: «يا داود، حذّر بني إسرائيل أكل الشّهوات، فإنّ

(٢) اصل، ك، مع، دا، تا: وأعرض.

(٤) سورة نجم (٥٢)، آيات ٢٩ و ٣٠.

(٦) آس: - مثل قوله تعالى ... القاطعة.

(٨) آس: فترى.

(١٠) آس: اهتمام.

(١٢) ك، مع، تا: + تعالى.

(١) دا: ذبيها.

(٣) مع: قولي.

(٥) سورة كهف (١٨)، آية ٢٨.

(٧) آس: - فأنك.

(٩) ك، تا: - لا.

(١١) مع: من / آس: - الأحكام و.

(١٣) آس: - إلى.

القلوب المتعلقة بالشهوات محجوبة^١ عني». ورأيتُ في بعض مجلّدات الفتوحات^٢ المكيّة: «يقول الله (تعالى): يا أخا المرسلين ويا أخا المنذرين - يعني سيّدنا محمّداً^٣ (ص) - لا تدخلوا بيّتا من بيوتي إلّا بقلوب سليمة وألسن صادقة^٤ وأيد نقيّة وفُروج طاهرة»^٥.

* * *



مركز تحقيقات كميّات علوم اسلامی

(٢) ك، مج، تا: فتوحات.

(١) آس: مجبوبة.

(٤) تا: صادق.

(٣) مج، دا: محمّد.

(٥) آس: - ورأيت في بعض ... طاهرة / فتوحات مكيّة ج ١، ص ٥٢٩.

فصل ١ [٢]

في وصايا نبوية في الزهد عن الدنيا وأهلها



قال أمير المؤمنين (عليه الصلوة والسلام) ^٢ في بعض خطبه:

مَنْ عَظُمَت الدُّنْيَا فِي عَيْنِهِ وَكَبُرَ مَوْقِعُهَا فِي قَلْبِهِ، أَثَرَهَا عَلَى اللَّهِ
(تعالى)، فَانْقَطَعَ إِلَيْهَا وَصَارَ عَبْدًا لَهَا؛ وَلَقَدْ كَانَ فِي رَسُولِ اللَّهِ
(صلى الله عليه وآله) كَافٍ لَكَ ^٤ فِي الْأَشْوَةِ، وَدَلِيلٌ لَكَ عَلَى ذَمِّ الدُّنْيَا
وَعَيْبِهَا، وَكَثْرَةِ مَخَازِيهَا ^٦ وَمَسَاوِيهَا، إِذْ قُبِضْتُ عَنْهُ أَطْرَافُهَا
وَوُطِّئَتْ لَغِيرِهِ ^٧ أَكْنَافُهَا وَقُطِمَ عَنْ رِضَاعِهَا وَزُويَ عَنْ زَخَارِفِهَا.
وإن شئت، ثَنَيْتُ بِمُوسَى كَلِيمِ اللَّهِ (صلوات الله عليه) ^٨، إِذْ يَقُولُ:

(١) مج، دا: - فصل.

(٢) ك، مج، تا: - في.

(٥) مج: في / دا: عن.

(٧) تا: لغيره.

(٢) مج: - عليه الصلوة والسلام.

(٤) دا، آس، تا: - لك.

(٦) اصل، ك، دا، تا: مخاذاها / مج: مخاذاها.

(٨) ك: عليه السلام / مج: - صلوات الله عليه / دا: (ع).

﴿رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ﴾^١. والله^٢ ما سألَه إِلَّا خُبْرًا يأكله، لَأَنَّهُ كَانَ يَأكُلُ بَقْلَةً مِنَ الْأَرْضِ. ولقد كانت خُضْرَةُ الْبَقْلِ تُرَى مِنْ شَفِيفِ صِفَاقِ بَطْنِهِ^٣ لِيَهْزَالَ وَتَشْدُبَ لَحْمَهُ.

وإِنْ شَفَّتْ، ثَلَّثَتْ بِدَاوُدَ (صلوات الله عليه)^٤ صاحبِ المزامير وقارئِ أهلِ الْجَنَّةِ، فَلَقَدْ كَانَ يَعْمَلُ سَفَائِفَ الْخَوْصِ^٥ بِيَدِهِ وَيَقُولُ لِجُلَسَائِهِ: «أَيُّكُمْ يَكْفِينِي بَيْعَهَا؟» وَيَأْكُلُ قِرْصَ الشَّعِيرِ مِنْ ثَمْنِهَا.

وإِنْ شَفَّتْ، قُلْتُ فِي عِيسَى (ص)^٦: يَتَوَسَّدُ الْحَجَرَ^٧ وَيَلْبَسُ الْخَشِينَ وَيَأْكُلُ الْجَشِيبَ^٨، وَكَانَ إِدَامُهُ الْجَوْعَ، وَسِرَاجُهُ بِاللَّيْلِ الْقَمَرِ وَظِلَالُهُ فِي الشِّتَاءِ مَشَارِقُ الْأَرْضِ وَمَغَارِبُهَا، وَفَاكِهِتُهُ وَرِيحَانُهُ مَا تُنْبِتُ^٩ الْأَرْضُ لِلْبَهَائِمِ. وَلَمْ تَكُنْ^{١٠} لَهُ زَوْجَةٌ تَقْتِنُهُ^{١١} وَلَا وَلَدٌ يَحْزَنُهُ وَلَا مَالٌ يَلْفِتُهُ^{١٢} وَلَا طَمَعٌ يَذِلُّهُ^{١٣}: دَابَّتُهُ رِجْلَاهُ وَخَادِمُهُ^{١٤} يَدَاهُ.

فَتَأْسُ بِنَبِيِّكَ الْأَطْيَبِ الْأَطْهَرِ (صلوات الله عليه)، فَإِنَّ فِيهِ أَسْوَدَ لِمَنْ تَأْسَى وَعِزَاءَ لِمَنْ تَعَزَّى^{١٥} انْتِسَاباً^{١٦}. قَصَمَ الدُّنْيَا قَصْماً وَلَمْ يُعْزِهَا طَرْفاً. أَهْضَمَ^{١٧} أَهْلَ الدُّنْيَا^{١٨} كَشْحاً وَأَخْفَصَهُمْ مِنَ الدُّنْيَا^{١٩}

(١) سورة قصص (٢٨) آية ٢٤.

(٢) تا: - الله.

(٣) ك، مج، دا، تا: باطنه.

(٤) ك، دا: (م) / مج، تا: عليه السلام.

(٥) مج: الخوص.

(٦) ك، دا، تا: (م) / مج: عليه السلام.

(٧) آس: + او احيى الله.

(٨) ك، مج، دا، آس، تا: الخشب.

(٩) ك، دا، تا: يثبت / آس: يثبت من.

(١٠) ك، دا، آس، تا: يكن.

(١١) تا: يفتته.

(١٢) ك، دا، تا: - ولا مال يلفتته.

(١٣) آس: + و.

(١٤) تا: خادميه.

(١٥) مج: + وأحبَّ العباد إلى الله المتأسِّي بيقينه والمقتصد لأثره.

(١٦) تا: وهضم.

(١٧) نهج البلاغة - انتساباً.

(١٨) ك، تا: - من الدنيا.

(١٩) آس: - الدنيا.

بَطْنًا. عُرِضَتْ عَلَيْهِ الدُّنْيَا^١ فَأَبَى أَنْ يَقْبَلَهَا. وَعَلِمَ أَنَّ اللَّهَ أَبْغَضَ شَيْئًا^٢ شِقَاقًا وَمَحَادَّةً^٣ عَنْ أَمْرِ اللَّهِ. وَلَقَدْ كَانَ^٤ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ يَأْكُلُ عَلَى الْأَرْضِ، وَيَجْلِسُ جِلْسَةَ الْعَبْدِ، وَيَخْصِفُ بِيَدِهِ نَعْلَهُ، وَيَرْقَعُ^٥ بِيَدِهِ ثَوْبَهُ، وَيَرْكَبُ الْحِمَارَ الْعَارِي يُرِيفُ^٦ خَلْفَهُ. وَيَكُونُ السُّتْرُ عَلَى بَابِ بَيْتِهِ، فَيَكُونُ فِيهِ التَّصَاوِيرُ، فَيَقُولُ لِأَحَدَى أَزْوَاجِهِ: يَا فُلَانَةُ^٧، غَيْبِيهِ^٨ عَنِّي، فَإِنِّي إِذَا نَظَرْتُ إِلَيْهِ ذَكَرْتُ الدُّنْيَا وَزَخَارِفَهَا. فَأَعْرِضُ عَنِ الدُّنْيَا بِقَلْبِهِ، وَأَمَاتُ ذِكْرَهَا مِنْ نَفْسِهِ، وَأَحِبُّ أَنْ تَغْيِبَتْ^٩ زِينَتُهَا عَنْ عَيْنِهِ^{١٠} لِكَيْ لَا يَتَّخِذَ مِنْهَا رِيَاشًا، وَلَا يَعْتَقِدَهَا قَرَارًا، وَلَا يَرْجُو^{١١} مِنْهَا مَقَامًا. فَأَخْرِجُهَا مِنَ النَّفْسِ وَأَشْخَصُهَا عَنِ الْقَلْبِ وَغَيْبُهَا^{١٢} عَنِ الْبَصَرِ، وَكَذَلِكَ^{١٤} مِنْ أَبْغَضَ شَيْئًا أَبْغَضَ^{١٥} أَنْ يَنْتَظِرَ إِلَيْهِ وَأَنْ يُذَكَّرَ عَنْده. وَلَقَدْ كَانَ فِي^{١٦} رَسُولِ اللَّهِ (صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ)^{١٧} مَا يَذُكُّ^{١٨} عَلَى

(١) ك، د، تـ: - الدُّنْيَا.

(٢) مـج: + فأبغضه وحقّر شيئاً فتحقره وصغّر شيئاً فصغّره ولو لم يكن فينا ما أبغض الله وتعظيمنا ما صغّر الله لكفى به.

(٣) تـ: محالة / آس: محاداة.

(٥) د: يرفع.

(٤) د: - كان.

(٧) ك، مـج، د، تـ: - يا فلانة.

(٦) اصل: يريف.

(٩) ك، مـج، تـ: تغيب.

(٨) مـج: غيبته.

(١١) د، تـ: يرجو.

(١٠) مـج: عينها.

(١٣) تـ: - و.

(١٢) د: غيبتها.

(١٥) ك، مـج، تـ: - أبغض.

(١٤) تـ: تلك.

(١٧) ك: صلى الله عليه وآله.

(١٦) تـ: - هي.

(١٨) ك، د، تـ: يدل.

مساوئ الدنيا وعبوبها^١. إذ جاع^٢ فيها مع خاصته^٣ وزويت^٤
عنه زخارفها مع عظيم^٥ زلفته. فلينظر ناظر بعقله: أ^٦ أكرم الله
محمداً^٧ أم أهانه؟ فإن قال: أهانه^٨، فقد كذب والله العظيم^٩، وأتى
بالإفك القديم. وإن قال: أكرمه الله^{١٠}، فليعلم أن الله قد أهان غيره
حيث بسط الدنيا له^{١١} وزواها عن أقرب الناس منه.

فتأسى متأس بنبيه (صلوات الله عليه)^{١٢} واقتص^{١٣} واقتفى^{١٤}
أثره^{١٥} وولج مولجه، وإلا فلا يأمن الهلكة. فإن الله جعل محمداً
(صلوات الله عليه)^{١٦} علماً للساعة ومبشراً بالجنة ومنذراً
بالعقوبة. خرج من الدنيا خميصاً^{١٧} وورد^{١٨} الآخرة سليماً. لم
يضع حجراً على حجر، حتى مضى لسبيله وأجاب داعي ربه. فما
أعظم منة^{١٩} الله (تعالى)^{٢٠} عندنا^{٢١} حتى أنعم علينا به سلفاً نتبعه
وقائداً نطأ عقبه! والله لقد رفعت مذرعتي^{٢٢} هذه حتى^{٢٣} استحيت

(١) آس :- وأن ينكر ... عيوبها.

(٢) تا: ارجاع.

(٣) مع، آس، تا: خاصيته.

(٤) آس: زويت.

(٥) ك، تا: عظم.

(٦) ك، مع، آس، تا: - أ.

(٧) ك، تا: محمد صلى الله عليه وآله / مع: + صلى الله عليه وآله / دا: + ص.

(٨) تا: - فإن قال أهانه.

(٩) آس: - العظيم.

(١٠) مع: + تعالى.

(١١) ك، مع، تا: له الدنيا.

(١٢) تا: صلى الله عليه وآله.

(١٣) ك، مع، دا، تا: - واقتص.

(١٤) آس: - واقتفى.

(١٥) دا: أثر.

(١٦) ك: + وآله / تا: صلى الله عليه وآله.

(١٧) ك: جميعاً.

(١٨) ك، مع، دا: + في.

(١٩) مع: سنّة.

(٢٠) مع، آس: - تعالى.

(٢١) ك، تا: - تعالى عندنا.

(٢٢) دا: بدرعتي / تا: بدرعتي.

(٢٣) تا: - حتى.

مِنْ رَاقِعِهَا. وَلَقَدْ قَالَ قَائِلٌ^١: أَلَا تَنْبِذُهَا؟ فَقُلْتُ^٢: أُعْزِبُ^٣ عَنِّي. فَعِنْدَ الصَّبَاحِ يُحَمِّدُ الْقَوْمُ السُّرَى^٤. (انتهى كلامه، عليه^٥ من^٦ الله سلامه وإكرامه^٧).

واعلم أَنَّ الأحاديثَ في ذمِّ الدُّنْيَا وطلبِ الشُّهُرَةِ عند الخلق والاستيناسِ بالنَّاسِ كَثِيرَةٌ مشهورةٌ في كتب الحديث^٩ وغيرها، كما أَنَّ الآيَاتِ الدَّالَّةَ عَلَى ذَلِكَ كَثِيرَةٌ^{١٠} غير محصورة. إِلَّا أَنَّ أرباب الحديث والمسمَّون بعلماء المذهب والشريعة لَا يَلْتَفِتُونَ إِلَيْهَا وَلَا يَبْحَثُونَ عَنْ إِجْمَالِهَا وَتَفْصِيلِهَا لِلْعَلَّةِ الَّتِي ذَكَرْنَاهَا.

وقد يُستفاد من قوله (تعالى): ﴿فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ﴾^{١١} إِلَى قوله: ﴿وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَيَلَذُّونَ ثَوَابِ اللَّهِ خَيْرٌ﴾^{١٢} بطريق المفهوم أَنَّ العلماءَ في الحقيقة^{١٣} هم الزَّاهِدُونَ^{١٤}، حيث نَسِبَ الزَّهْدَ فِي قِصَّةِ قَارُونَ إِلَى العلماءِ، وَوَصَفَ أَهْلَهُ بِالْعِلْمِ. وَقَالَ فِي وَصْفِ الْكُفَّارِ، وَقَالَ الَّذِينَ ﴿اسْتَخَبُّوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ﴾^{١٥}، فمفهومه أَنَّ الْمُؤْمِنَ هُوَ الَّذِي يَتَّصِفُ^{١٦} بِتَقْيِضِ

(١) ك، تا: - قائل.

(٢) ك، دا، تا: - فقلت.

(٣) ك، تا: احرب.

(٤) نهج البلاغة (تصحيح صبحي الصالح)، خطبة ١٦٠ (باللذكي تفاوت).

(٥) ك، تا: - عليه.

(٦) ك، مع، تا: + نكر.

(٧) ك، مع، دا: إكرامه وسلامه.

(٨) مع: و.

(٩) دا: - للحديث.

(١٠) آس: - كثيرة.

(١١) سورة قصص (٢٨)، آية ٧٩.

(١٢) آس: - و.

(١٣) تا: - وقال.

(١٤) سورة قصص (٢٨)، آية ٨٠.

(١٥) دا: حقيقة.

(١٦) دا: + و.

(١٧) سورة نحل (١٦)، آية ١٠٧.

(١٨) ك، دا، تا: انتصف.

ذلك، وهو أن يستحبَّ الآخرة على الحياة الدنيا.

فمن الأحاديث من طريق أئمتنا المعصومين^١ (سلام^٢ الله عليهم أجمعين)^٣ ما في كتاب الكافي عن أبي عبدالله (عليه السلام) قال: قال رسول الله (ص): «لا يجد^٤ الرجل^٥ حلاوة الإيمان في قلبه حتى لا يُبالي من أكل الدنيا. ثم قال: حرام على قلوبكم أن تعرف^٦ حلاوة الإيمان حتى تزهد في الدنيا»^٧.

وعنه (ع) قال: «مَنْ زَهَدَ فِي الدُّنْيَا، أَثْبَتَ اللَّهُ^٨ الْحِكْمَةَ فِي قَلْبِهِ وَنَطَقَ^٩ بِهَا لِسَانَهُ وَبَصَّرَهُ^{١٠} عَيُوبَ الدُّنْيَا^{١١}: دَاءَهَا وَدَوَاءَهَا^{١٢}، سَالِمًا إِلَى دَارِ السَّلَامِ»^{١٣}.
وعنه (ع): «جُعِلَ الْخَيْرُ كُلُّهُ فِي بَيْتٍ، وَجُعِلَ مِفْتَاحُهُ الزَّهْدُ فِي الدُّنْيَا»^{١٤}.

وعنه (ع) قال: «خَرَجَ النَّبِيُّ (ص) وَهُوَ مُحْزُونٌ، فَأَتَاهُ مَلَكٌ وَمَعَهُ مِفْتَاحُ خَزَائِنِ الْأَرْضِ. فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ، هَذِهِ مِفْتَاحُ خَزَائِنِ الْأَرْضِ. يَقُولُ لَكَ^{١٥} رَبُّكَ: افْتَحْ وَخُذْ مِنْهَا مَا شِئْتَ مِنْ غَيْرِ أَنْ تَنْتَقِصَ^{١٦} شَيْئًا عِنْدِي. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص)^{١٧}: الدُّنْيَا دَارٌ مِنْ لَا دَارَ لَهَا، وَلَهَا يَجْمَعُ مَنْ لَا عَقْلَ لَهُ. فَقَالَ الْمَلَكُ: وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ لَقَدْ سَمِعْتُ هَذَا الْكَلَامَ مِنْ مَلَكٍ يَقُولُهُ فِي السَّمَاءِ الرَّابِعَةِ حِينَ أُعْطِيتُ الْمِفْتَاحَ»^{١٨}.

(١) ك: مج. تا: - المعصومين.

(٢) ك: تا: صلوات.

(٣) مج: صلوات الله عليهم / دا: (ص).

(٤) آس: يأتي.

(٥) دا: المؤمن.

(٦) تا: تصرف.

(٧) أصول كافي ج ٢، كتاب الإيمان والكفر، باب نَمُّ الدُّنْيَا وَالزَّهْدُ فِيهَا، ص ١٢٨.

(٨) تا: - الله.

(٩) أصول كافي: أنطق.

(١٠) دا: بصير / تا: بصرت.

(١١) آس: + و.

(١٢) أصول كافي: + وأخرجه من الدنيا.

(١٣) همان، همانجا.

(١٤) همان، همانجا.

(١٥) تا: كذلك.

(١٦) مج، دا: تنتقص / آس: ينتقص.

(١٧) آس: - ص.

(١٨) همان، ص ١٢٩.

وعنه (ع) قال: «قال رسول الله (ص) ^١: إن في طلب الدنيا إضراراً ^٢ بالآخرة وفي طلب الآخرة إضراراً ^٣ بالدنيا؛ فأضرُّوا بالدنيا ^٤، فإنها ^٥ أحق ^٦ بالإضرار ^٧».

وروى الشيخ ^٨ الجليل أمين الإسلام محمد بن يعقوب الكليني (رحمه الله) في الكتاب مسنداً إلى جابر (رضي الله عنه) عن أبي جعفر (ع) حديثاً طويلاً في باب ذم الدنيا والزهد عنها، ذكر فيه ^٩: «يا جابر، الآخرة دارُ القرار ^{١٠} والدنيا دارُ فناء وزوال ^{١١}، ولكن أهل الدنيا أهل غفلة. وكان المؤمنون ^{١٢} هم الفقهاء أهل فكرة وعبرة لم يصيِّمهم عن ذكر الله (جلَّ اسمُه) ما سمِعوا بأذانهم، ولم يُغمِهِم عن ذكر الله ما رأوا من الزينة بأعينهم، ففازوا بثواب الآخرة كما فازوا بذلك العلم ^{١٣}».

وفيه إشعار بأن المعنى بالفقه في عُرف الأئمة (عليهم السلام) ليس صناعة يُغرف بها مثل دقائق الخلافات وتفريعات ^{١٤} الطلاق والزَّهَان ونظائرها من أحكام المعاملات، بل العلم الذي يُوجب الاستغراق في أمر الآخرة وأحوال الباطن والإعراض عن الدنيا بالكلية.

يؤيد ^{١٥} هذا ما رواه الشيخ الجليل ثقة الإسلام محمد بن يعقوب الكليني ^{١٦} مسنداً عن الحلبي ^{١٧} عن أبي عبد الله (ع) ^{١٨}: قال: «قال أمير المؤمنين ^{١٩}: ألا أخبركم

(١) مع: (ص ع).

(٢) مع: إضرار.

(٣) مع: إضرار.

(٤) دا: - فأضرُّوا بالدنيا.

(٥) آس: إنَّها.

(٦) أصول كافي: أولى.

(٧) همان، ص ١٢٦.

(٨) ك، تا: شيخ.

(٩) ك، دا، تا: فيها.

(١٠) أصول كافي: قرار.

(١١) ك، تا: الفناء والزوال.

(١٢) تا: المؤمن.

(١٣) همان، ص ١٢٢.

(١٤) تا: تعريفات.

(١٥) آس: ويؤيد.

(١٦) مع: الكليني.

(١٧) مع: - (ع).

(١٨) مع: الحلبي.

بالفقيه حقّ الفقيه^{٢٠}؟ مَنْ لَمْ يَقْنُطِ النَّاسَ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ، وَلَمْ يُؤْمَنْهُمْ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ^{٢١}، وَلَمْ يُرَخَّصْ لَهُمْ فِي مَعَاصِي اللَّهِ^{٢٢}، وَلَمْ يَتْرِكِ الْقُرْآنَ رَغْبَةً مِنْهُ^{٢٣} إِلَى^{٢٤} غَيْرِهِ. أَلَا لَا خَيْرَ فِي عِلْمٍ لَيْسَ فِيهِ تَفْهَمٌ؛ أَلَا لَا خَيْرَ^{٢٥} فِي قِرَاءَةٍ لَيْسَ فِيهَا تَدَبُّرٌ؛ أَلَا لَا خَيْرَ^{٢٦} فِي عِبَادَةٍ^{٢٧} لَيْسَ فِيهَا تَفَكُّرٌ^{٢٨}. (انتهى الحديث).

فتأمل فيه بعين الإنصاف حتى يظهر لك أن أي العلوم هو المنعوت بهذه النعوت. وما رواه أيضاً عن هشام أنه قال: «قال لي^{٢٩} أبو الحسن موسى بن جعفر^{٣٠} في حديث طويل كان في آخره: يا هشام، نُصِيبُ الْحَقَّ لِبَطَاعَةِ اللَّهِ^{٣١}، وَلَا نَجَاةَ إِلَّا بِالطَّاعَةِ^{٣٢}؛ وَالطَّاعَةُ بِالْعِلْمِ؛ وَالْعِلْمُ بِالتَّعَلُّمِ؛ وَالتَّعَلُّمُ بِالْعَقْلِ، وَلَا عِلْمَ إِلَّا مِنْ عَالِمٍ رَبَّانِيٍّ، وَمَعْرِفَةُ الْعِلْمِ بِالْعَقْلِ. يا هشام، قَلِيلُ الْعَمَلِ مِنَ الْعَالَمِ مَقْبُولٌ مُضَاعَفٌ، وَكَثِيرُ الْعَمَلِ مِنْ أَهْلِ الْهَوَى وَالْجَهْلِ مُرَدود. يا هشام، إِنَّ الْعَاقِلَ رَضِيَ بِالذُّونِ مِنَ الدُّنْيَا مَعَ الْحِكْمَةِ وَلَمْ يَرْضَ بِالذُّونِ مِنَ الْحِكْمَةِ^{٣٣} مَعَ الدُّنْيَا. فَلِذَلِكَ رَبِحَتْ تِجَارَتُهُمْ^{٣٤}. ثم قال فيه: «واعلم^{٣٥}، يا جابر، أَنَّ أَهْلَ التَّقْوَى أَيْسَرُ أَهْلَ الدُّنْيَا مُوَنَةً.

(١٩) ك، تا: + عليه الصلوة والسلام / مع، دا: + (ع).

(٢١) ك، مع، تا: العذاب.

(٢٠) آس: الفقه.

(٢٣) أصول كافي: عنه.

(٢٢) آس: - الله.

(٢٥) دا: الاخير.

(٢٤) تا: على.

(٢٧) دا: عباد.

(٢٦) دا: الاخير.

(٢٨) همان، ج ٨، كتاب فضل العلم، باب صفة لطباء، ص ٣٦.

(٣٠) ك، مع، دا، تا: + (ع).

(٢٩) ك، تا: - لي.

(٣٢) ك، تا: بطاعة / مع: بطاعة الله.

(٣١) دا: بالطاعة.

(٣٤) همان، كتاب العقل والجهل، ص ١٧.

(٣٣) مع: من الحكمة بالدون.

(٣٦) تا: - أهل.

(٣٥) ك، دا، تا: - واعلم.

وأكثرهم لك^١ معونة، [...] قَوَالُونَ بِأَمْرِ اللَّهِ، قَوَامُونَ عَلَى أَمْرِ اللَّهِ^٢، قطعوا^٣ محبتهم بمحبة^٤ ربهم، و^٥ وَحَشُوا الدُّنْيَا لَطَاعَةِ مَلِكِهِمْ، ونظروا إلى الله عز وجل^٦ وإلى محبته^٧ بقلوبهم». ثم قال (ع): «فأنزل^٨ الدنيا كمنزل^٩ نزلته ثم ارتحلت عنه، أو كمال وجدته في منامك فاستيقظت وليس معك منه^{١٠} شيء، إنني إنما ضربت لك هذا^{١١} مثلاً، لأنها عند أهل اللب والعلم بالله كفيء الظلال»^{١٢}.

وفي خبر أيضاً من طريق أهل البيت (عليهم السلام): «الزهد والورع يجولان في القلوب كل ليلة. فإن صادفا قلباً^{١٣} فيه الإيمان والحياء، أقاما فيه، وإلا ارتحلا».

وعن رسول الله (صلى الله عليه وآله) في آخر حديث روي عنه: «إن من^{١٤} علامات العقل التجافي عن^{١٥} دار الغرور والإنابة^{١٦} إلى دار الخلود والسرور والتزود لسكنى^{١٧} القبور والتأهب^{١٨} ليوم النشور».

وروي عن أبي ذر (رضي الله عنه) عن رسول الله (صلى الله عليه وآله) أنه

(١) تا: كذلك.

(٢) تا: + تعالى.

(٣) تا: تقطعوا.

(٤) ك، آس: محبة / آس: حجتهم محبة.

(٥) آس: - و.

(٦) ك، دا، تا: تعالى.

(٧) تا: محبة.

(٨) آس: - فأنزل.

(٩) ك: كمنزل.

(١٠) ك، مج، تا: - منه.

(١١) ك، مج، تا: - هذا.

(١٢) همان، ج ٢، كتاب الإيمان والكفر، باب ذم الدنيا والزهد فيها، ص ١٢٢.

(١٣) ك، تا: طلباً / مج: قلب.

(١٤) مج: - صلى الله عليه وآله.

(١٥) تا: - من.

(١٦) ك، تا: - عن.

(١٧) آس: الأمانة.

(١٨) ك، تا: لسكن.

(١٩) ك، تا: التأهل.

قال: «مَنْ زهد في الدُّنْيَا، أَدْخَلَ اللهُ الحِكْمَةَ قَلْبَهُ، فَأَنْطَقَ بِهَا لِسَانَهُ، وَعَرَفَهُ دَاءُ الدُّنْيَا ودَوَاءُهَا، وَأَخْرَجَهُ مِنْهَا سَالِماً إِلَى دَارِ السَّلَامِ»^١.

* * *



مركز تحقیق تکوین و علوم اسلامی

(١) ک، دا، تا: - وروي عن أبي ذر ... دار السلام. ظاهراً بر نسخة اصل نیز مؤلف قصد حذف لین حدیث را داشته است.

فصل ١ [٣]

في وصايا^٢ بعض الأنبياء والأولياء

قال عيسى (على نبينا وعليه السلام) لبعض أصحابه: «صُم عن الدنيا واجعل فطرك الموت». وقال^٢ الحواريون ذات يوم: يا روح الله، نحن نُصلي كما تُصلي ونُصوم كما تُصوم ونُذكر الله كما ذكّرنا^٤، ولا نُقدّر نَمْشي على الماء كما تَمْشي أنت. فقال: أخبروني كيف حُبكم للدنيا؟ قالوا^٥: إِنَّا نُحِبُّهَا. فقال: إِنَّ حُبَّهَا يُفْسِدُ الدِّينَ، لَكُنْهَا عِنْدِي^٦ بِمَنْزِلَةِ الْحَجَرِ^٧ وَالْمَدَرِ.

وقال لقمان لابنه وهو يَعِظُهُ: «جَالِسِ الْعُلَمَاءَ وَزَاحِمِهِمْ بِرُكْبَتَيْكَ، فَإِنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْقُلُوبَ الْمَيِّتَةَ بِنُورِ الْعِلْمِ كَمَا يُحْيِي الْأَرْضَ بِوَابِلِ السَّمَاءِ». اجتاز^٨ بعضُ العارفين في سياحته براهب، فقال: كيف الطَّرِيقُ إِلَى اللَّهِ؟

(١) دا: تا: - فصل.

(٢) ك: تا: قضايا.

(٣) دا: + له.

(٤) مع: آس: ذكرته.

(٥) مع: فقالوا.

(٦) مع: - عندي.

(٧) تا: الحجرة.

(٨) آس: اخبار.

قال الرَّاهِب: في خلاف الهوى. قال: فما خيرُ الزَّاد؟ قال: التَّقوى.

وقال بعضهم: مَثَلُ الْعَالِمِ الرَّاغِبِ فِي الدُّنْيَا الْحَرِيصِ فِي طَلَبِ شَهَوَاتِهَا^١ كَمَثَلِ الطَّيِّبِ [الممرض] ^٢نفسه المُداوي غيرَه، فلا يُرجى منه الصُّلَاحُ فكيف يَشْفِي غيرَه؟

سئل ^٣بعضُ الأولياءِ لله: ما سببُ الذَّنْبِ؟ قال: سببه ^٤النُّظْرَةُ^٥ ومن ^٦النُّظْرَةُ الْخَطْرَةُ. فإن تداركت ^٨الْخَطْرَةَ بِالرَّجُوعِ إِلَى اللَّهِ، ذَهَبَتْ؛ وَإِلَّا امْتَزَجَتْ بِالْوَسَاوِسِ، فَيَتَوَلَدُ مِنْهَا ^٩الشَّهْوَةُ.

وقال بعضهم: مَنْ أَظْهَرَ لِلنَّاسِ خُشُوعاً فَوْقَ مَا فِي قَلْبِهِ، إِنَّمَا ^{١٠}أَظْهَرَ نِفَاقاً عَلَى نِفَاقٍ.

واستوصى ^{١١}بعضُهم بعضاً، فقال: آمُرُكَ بِخَمْسٍ وَأَنْهَاكَ عَنْ خَمْسٍ: آمُرُكَ بِاحْتِمَالِ أَذَى الْخَلْقِ؛ وَتَرْكِ أَذَى الْخَلْقِ؛ وَإِدْخَالِ الرَّاحَةِ عَلَى الْإِخْوَانِ؛ وَأَنْ تَكُونَ ^{١٢}أُذْناً لَا لِسَاناً^{١٣}؛ وَأَنْ تَكُونَ ^{١٤}مَعَ النَّاسِ^{١٥} عَلَى نَفْسِكَ. وَأَنْهَاكَ عَنْ مَعَاشِرَةِ النِّسَاءِ؛ وَحُبِّ الدُّنْيَا؛ وَحُبِّ الرِّيَاسَةِ؛ وَعَنْ الدَّعْوَى؛ وَعَنْ الْوُقُوعِ فِي رِجَالِ اللَّهِ.

(١) دا، آس: شهواتها.

(٢) ك، آس، تا: المريض / مع: الممرض / اصل، دا: الممرض.

(٣) تا: مثل. (٤) مع: لله.

(٥) ك، مع، دا، تا: - سببه. (٦) مع: نظرة.

(٧) تا: في. (٨) ك، تا: تدارك.

(٩) دا: منهما. (١٠) ك، تا: - إنما.

(١١) آس: استوحى. (١٢) آس: يكون.

(١٣) ك، تا: الإنسان. (١٤) آس: يكون.

(١٥) آس: على الناس.

قال بعضهم: الذي قَطَعَ العبادَ عن ربِّهم وقَطَعَهُم عن أن يُرزَقوا حلاوة الإيمان وعن أن يبلغُوا حقائقَ الصِّدْقِ والعرفان وحَجَبَ قلوبَهُم عن النَّظرِ إلى الآخرة وما أعدَّ اللهُ فيها لأوليائه وأعدائه حتَّى يكونوا كأنَّهم مشاهدون له، هو تَهَاوُنُهُمْ^١ عن أحكام ما فرض عليهم في قلوبهم وأسماعهم وأبصارهم وألسنتهم وأيديهم وأرجلهم وبطونهم وفروجهم. ولو وقفوا^٢ على هذه الأشياء وأحكموها^٣، لَرَزَقَهُم اللهُ^٤ من حسن^٥ معونته وفوائده كرامته ما يعجز أبدانهم وقلوبهم عن احتماله.

سُئِلَ^٦ بعضُ أهل الله عن أعون ما يجده العون على تسكين الشهوة؟ فقال: الصَّيام بالنَّهار، والقيام بالليل، وحذفُ^٧ الشهوات والتَّغافل عنها، وتركُ مُحَادَّةِ النَّفْسِ بذكرها.



مركز تحقيقات کلمه پیر علوی

(٢) دا: - ولو وقفوا.

(٤) كه تا: - الله.

(٦) تا: مثل.

(١) ك، تا: مهاون هم / دا: يهاونهم.

(٢) آس: أحكموا.

(٥) آس: أحسن.

(٧) ك، تا: خوف.

فصل ١ [٤]

في وصايا فيثاغورسية^٢ نقلتها من الرسالة الذهبية^٣

إِنَّ مُهْلَكَاتِ النُّفُوسِ ثَلَاثَةٌ أَجْنَاسٌ: أَوَّلُهَا الشَّرْكُ وَسَائِرُ أَنْوَاعِهِ؛ وَالظُّلْمُ
وسَائِرُ أَنْوَاعِهِ؛ وَالتَّلَذُّذُ وَسَائِرُ أَنْوَاعِهِ. وَلِجَمِيعِ هَذِهِ الْأَجْنَاسِ^٦ وَسَائِرُ^٧
أَنْوَاعِهَا أَصْلٌ وَاحِدٌ هُوَ حُبُّ الدُّنْيَا.
فَتَحَرَّزِي، يَا نَفْسُ، مِنَ الدُّنْيَا وَأَعْرِضِي عَنْهَا وَانْظُرِي إِلَيْهَا^٨ بِعَيْنِ الْخَائِفِ
الْوَجِلِ، كَالطَّائِرِ الَّذِي عَرَفَ الْفَقْعَ الْمُنْصُوبَ وَقَطَنَ لَهُ وَانْحَذَفَ^٩ عَنْهُ وَخَذِرَهُ^{١٠}.

(١) د: - فصل. (٢) تا: فيثاغورس.

(٣) درباره الرسالة الذهبية در پایان کتاب سخن گفته خواهد شد. آنچه در اینجا ذکرش لازم است این است که این عبارت در رساله مذکور نیست، بلکه از «یا نفس ان مبدع...» تا پایان فصل از رساله هرمس: «فی معانلة النفس» است، که در الاطلاویة المصححة عند العرب (مصر ٥٦ تا ١٠٥) به تصحیح آقای عبدالرحمن بدوی در قاهره ١٩٥٥ به طبع رسیده است. البته برخی کلمات و عبارات هم در

انجا دیده نمی شود. (٤) آس: - والظلم وسائر انواعه.

(٥) مع: تلذذ. (٦) آس: - الأجناس.

(٧) آس: - سائر. (٨) ک: تا: - إليها.

(٩) ک: تا: انحرف. (١٠) ک: تا: حذره.

يا نفس، إِنَّ مُبْدِعَ الْأَشْيَاءِ وَمُبْدِنَهَا وَمُنْشِئَهَا، تَقَدَّسَتْ أَسْمَاؤُهُ، أَبْدَعَكَ
وَجَعَلَكَ ذَاتَ التَّصَوُّرِ وَالتَّمَثُّلِ: أَمَّا التَّصَوُّرُ، فَتَصَوُّرُكَ الشَّيْءَ عَلَى حَقِيقَةِ مَا
أَبْدَعَهُ مُبْدِعُهُ؛ وَأَمَّا التَّمَثُّلُ، فَتَمَثُّلُكَ مَا خَفِيَ عَنْكَ مَعْنَاهُ مِنْ عَالَمِ الْعَقْلِ بِمَا
شَاهَدْتَهُ^١ فِي عَالَمِ الْحَسِّ، مِثْلًا بِمِثْلٍ وَمَعْنَى بِمَعْنَى. كَمَا دَلَّتِ الصُّورَةُ الْمَطْبُوعَةُ
فِي السَّمْعِ^٢ عَلَى مَعْنَى^٣ حَقِيقَتِهَا فِي الطَّبَاعِ^٤، وَكَمَا دَلَّتِ الصُّورَةُ الْمَمَثَّلَةُ فِي
الطَّبَاعِ^٥ عَلَى مَعْنَى حَقِيقَتِهَا وَنَفْسِ مِمَثْلِهَا وَمَصَوِّرِهَا، وَكَمَا يُؤَثِّرُ الْمَاءُ فِي الرَّمْلِ
وَالطِّينِ مَعًا فِي حَرَكَاتِهِ وَتَمَوُّجِهِ.

فَاكْتَفَى مِنْهُ بِحَقِيقَةِ مَا أوردته إِلَيْكَ.

وَاعْلَمِي أَنَّ جَمِيعَ مَا أَنْتِ شَاهِدَةٌ لَهُ فِي عَالَمِ الْكَوْنِ مِنَ الصُّورِ وَالطَّبَعِ إِنَّمَا
هِيَ تَمَثُّلَاتٌ وَتَشْكِيلَاتٌ مَعَانِي هِيَ فِي عَالَمِ الْعَقْلِ بِالْحَقِيقَةِ غَيْرُ زَائِلَةٍ وَلَا بَائِدَةٍ.
وَيَجِبُ عَلَى كُلِّ رُوحَانِيٍّ جَسْمَانِيٍّ عِنْدَ بَلُوغِهِ الدَّوْرَ الْجَسْمَانِيَّ أَنْ يَتَلَقَّنَ أَنَّ
حَقِيقَتَهَا غَيْرُ زَائِلَةٍ. فَعِنْدَهَا يَتَصَوَّرُ^٦ الْعَقْلُ^٧ ذَاتَهُ فِي الْهَيُولَى، ثُمَّ^٨ يَنْظُرُ بِذَاتِهِ إِلَى
مَعَانِي ذَاتِهِ وَصُورِهَا، فَيَلْتَذُّ بِذَلِكَ تَبَجُّحًا مِنْهُ بِذَاتِهِ، وَاللَّذَّةُ الْعَقْلِيَّةُ هِيَ مَا يَنَالُهُ^٩
الْعَقْلُ مِنْ ذَاتِهِ بِذَاتِهِ، لَا شَيْءَ خَارِجٌ^{١٠} عَنْهُ. وَهِيَ هَذِهِ اللَّذَّةُ الْحَقَّةُ الدَّائِمَةُ الْأَبَدِيَّةُ.
تَبَيَّنَتْ لِي وَأَقْنَتْنِي مَعْرِفَةُ الْأَشْيَاءِ: إِنِّيَاتُهَا وَمَاهِيَاتُهَا^{١١} مِنْ^{١٢} كَيْفِيَّاتِهَا

(١) تا: شَهِدْتَهُ.

(٢) ك: مَج، تا: السَّمْع.

(٣) ك: مَج، تا: - مَعْنَى.

(٤) ك: تا: الطَّبَاع.

(٥) ك: الطَّبَاع / تا: - وَكَمَا دَلَّتِ الصُّورَةُ الْمَمَثَّلَةُ فِي الطَّبَاعِ.

(٦) ك: تا: فَعِنْدَ تَصَوُّر.

(٧) مَج: - الْعَقْل.

(٨) ك: تا: - ثُمَّ.

(٩) ك: مَج، دا: تا: يَنَال.

(١٠) ك: بِخَارِج.

(١١) دا: هِيَاتُهَا.

(١٢) ك: مَج، تا: - مِنْ.

وكمياتها، لأنَّ المطلبين الأولين بسيطان^١ أزليان^٢ لا وسيط بين النفس وبينهما، وأنَّ المطلبين الآخرين مركبان زمانيان ومكانيان.

واعلمي يا نفس أنَّ عالم المركب لن^٣ ينفصل معك محمولاً^٤ في ذاتك.

يا نفس، إنَّما رُتِبَت الدنيا على هذه المعاني المختلفة، التي هي خير وشر ونعيم وبؤس وشدة وراحة، تنبيهاً للنفس وإيقاظاً لها ومثالات^٥ يعمل^٦ عليها. فيكتسب^٧ بذلك العقل المُضيء النُّير والعلم التَّام الذي هو الحكمة والمعرفة بحقائق الأشياء. وإنَّما وردت إليها النفس لتعلم وتختبر^٨. ومن ورد إلى محل من المحال ليعلمه^٩ ويختبر حاله^{١٠}، ثم ترك العلم والبحث والاختبار، وتشاغل^{١١} بالنعيم^{١٢} والتلذذ، فقد ضيَّع مطالبه ونسي^{١٣} أربه^{١٤} الذي قصد له ولا خلق إلا لأجله. وإنَّما شرحتُ لك يا نفس، هذا الشرح لتعلمي أنَّ هذه^{١٥} الدنيا دار علم وبحث. فتأملِّي جميع معانيها وصورها وصيغها^{١٥} وتشكيلاتها المحسوسة السائلة البائدة الأعراض والأشخاص. واعلمي أنَّها مثالات للصور الخفية والتشكيلات الحقيقية الدائمة الأبدية.

وبالجملة، ليس في عالم العقل نوع إلا وشكله ظاهر في جريان الطبيعة. وكذلك كل ما هو موجود في عالم الكون إنَّما^{١٦} أنواع ومثالات كاذبة زائلة تدلُّ

(١) ك، مع، تا: بسيطاً.

(٢) مع: أن.

(٣) دا: مثلاً.

(٤) ك، تا: فليكتب.

(٥) ك، مع، تا: ليعلم.

(٦) ك، تا: التشاغل.

(٧) مع: ربه.

(٨) مع: صنيغها.

(٩) ك، مع، تا: أزلياً.

(١٠) ك، تا: مجهولاً.

(١١) دا: يستعمل.

(١٢) مع، دا: يختبر / تا: ليعلم ويختبر.

(١٣) مع: + و.

(١٤) ك، تا: بالتفهيم / مع: بالنعيم.

(١٥) مع، تا: - هذه.

(١٦) مع، دا: + هو.

على اللذات^١ الدائمة، والصُّورُ المتخيَّلة السَّائلة الهالكة تدلُّ^٢ على الصُّور الثَّابتة الباقية^٣، وإنَّ اختلاف جميع ما في الحسِّ وزواله تدلُّ على اتفاق^٤ جميع ما في العقل وبقائه وثباته.

فما دُمْتَ يا نفس، في عالم الطبيعة لا تطلُّبي لذَّةً ولا تشاغلي بمحسوس^٥ عن العلم والتصوُّر والبحث والاستكشاف لجميع ما قصدت له من مطالبك وآرائك لتكفي بالرجوع إلى اكتساب العلم.

فاذا تشوّقت يا نفس، إلى اللذات^٦ الحقَّة والسُّرور الدائم، فانزعي^٧ الكون وتهذبي من أوزار جسمك وتوقّي الأشياء^٨ المخالفة لجوهرك، ثمَّ صيِّري إلى عالم اللذات الحقِّية^٩ والسُّرور الدائم والنَّبسي حُلَّك الذاتية وتصورِي بتصورك^{١٠} الجوهرية الدائمة التي كنت مُشاهدةً لتشكيلاتها ومثالات أنواعها وأنت^{١١} في عالم الكون والفساد^{١٢}.

يا نفس، إنَّ المبدع - جلَّ اسمه^{١٣} - كالناطق الفائنض بما عنده من المعاني والجواهر على مستمعين^{١٤} منه. وليس كلُّ المُستمعين يفهمون عن المتكلِّم^{١٥}، بل منهم مَنْ^{١٦} يَحْتَاج إلى ترجمانٍ يؤدِّي ووسيطٍ يتوسَّط^{١٧} بين الناطق

(١) ك، مع، تا: الذات.

(٢) دا: الثَّابتة.

(٣) ك: تا: بمحسوس.

(٤) مع: فائز عن.

(٥) ك، مع، دا، تا: الحقَّة.

(٦) ك، تا: - وأنت.

(٧) ك، تا: - اسمه.

(٨) تا: المتكلِّم.

(٩) مع: يتوسَّط.

(١٠) ك، مع، دا، تا: يدل.

(١١) تا: - اتفاق.

(١٢) تا: الذات.

(١٣) ك، مع، تا: + به.

(١٤) مع: بتصور.

(١٥) آس: - يا نفس إنَّ مبدع الأشياء ... الكون والفساد.

(١٦) ك، مع، دا، آس: المستمعين.

(١٧) مع: - من.

والسّامع. وذلك لِضعف السّامع عن فهم القول. فلا تكوني يا نفس، مِنَ الجواهر المحتاجة إلى الوسائط، فإنّ التّرجمان^١ ربّما خان^٢ في تعبير الكلام وغيّر القول مُحرفاً له.

فاخرجي يا نفس^٣، عن رتبة العُجُومة إلى رتبة الفصاحة؛ واقتني يا نفس، العلم قبل العمل^٤ ومعرفة الثمرة قبل غرس الشجرة لتنجعي بالقول^٥ جزيل الثواب على العلم قبل العمل. فإنّ لك في ذلك راحة كثيرة وفائدة عظيمة.

واعلمي أنّك راجعة إلى مبدئك الذي هو أصلك. فتهدّبي من أوساخ الطّبيعة وأوزارها المُبطّئة بك عن سرعة الرّجوع إلى عالمك وأصلك^٦.

يا نفس، إنّ كلّ شيء يذهب ويَنقل إلى محلّ العلوّ^٧، فينبغي أن يكون خفيفاً صافياً ليكون أسرع لا ثقیلاً كَثِيراً، وعلى حَسَب كَدَره وثقله يكون سرعة مَمَرّه إلى غايته.

يا نفس، إنّما الطّبيعة زوجتك والعقل أبوك وإنّ لَطْمَةً من أبيك خيرٌ من ألف قُبْلَةٍ من زوجتك. فتأملي يا نفس، إنّهُ بطاعتك العقل تَحيين وتُشرفين، وبَعْصيانك إِيّاه وطاعتك^٨ للطّبيعة تَموتين وتُخسّين^٩. فتصوّري حقيقة هذه المعاني^{١٠}.

(١) تا: الترجمان.

(٢) مع، تا: خال.

(٣) دا: يا نفس فاخرجي.

(٤) مع، آس، تا: العمل قبل العلم / دا: للعلم.

(٥) مع: مالمقول.

(٦) بعد از کلمه «أصلك» در نسخه «آس» و حاشیه نسخه «مع» عباراتی آمده، که در نسخه اصل نیز بوده ولی ظاهراً خود مؤلف آنها را خط زده و حذف کرده است. عبارات مزبور در پایان کتاب درج خواهد شد.

(٧) تا: العتر.

(٨) مع، آس: بطاعتك.

(٩) ک، تا: تحيين.

(١٠) بعد از «المعاني» در نسخه «آس» عباراتی دیده می‌شود، که در نسخه اصل نیز بوده ولی ظاهراً خود مؤلف آنها را خط زده و حذف کرده است. در پایان کتاب درج خواهد شد.

یا نفس، ما بالک تُؤثرین السَّکَنی^۱ فی المنازل المَظْلَمَة الخَریبة المَوحِشَة
وتَتَرُکِین المساکنَ النِّیرَة المُضِیئَة الأنیسَة؟ فحَتَّى^۲ مَتَى أَنْتِ تَکُونِی^۳ مِنْ عُمَارِ
الخرابات الوحشة وتَکُونُ^۴ مساکنه الأولى^۵ مَظْلَمَة خالیة.

یا نفس، تَیقِنِی ما أَقُولُه وتَدَبَّرِیهِ، إِنْ کُنْتَ مَتَحَقِّقَة^۶ بِشِیْءٍ غَیر ما^۷ تَذکُرْتِه
بالحِوَّاسِ الخمس، فَقَدْ تَوَجَّهْتَکِ^۸ إلی طَریقِ نَجاتِک. وَإِنْ کُنْتَ لَمْ تَتَحَقَّقِی بِشِیْءٍ
مِنَ الْأَشْیَاءِ إِلَّا ما شَاهدْتِه بِطَریقِ^۹ الحِوَّاسِ، فَأَنْتِ إِنْذَنْ^{۱۰} مَوقُوفَة عَلَی طَریقِ
العَذَابِ^{۱۱} وَمَقاساة^{۱۲} العَذَابِ^{۱۳}.

واعِلِمْی أَنْ حَبَّ الدُّنْیا والخیر لَا یَجْتَمِعَانِ فی قَلْبٍ^{۱۴} أَبَدًا. فَتَصَوَّرِی یا
نَفس، حَقِیقَة هَذه وأَدْرِکِیهِ بِبَصَرِ عَقْلِک.
یا نَفس، إِنَّهُ بِالْعِلْمِ وَالْحَقِّ تُدْرِکِینَ^{۱۵} بِبَصَرِکِ اتِّصَالَکِ بِبَارئِکِ وَمَناسِبَتِکِ
إِیَّاه، فَتَلْتَذِینَ بِذَلكِ لَذَّةَ الْحَقِّ. وَإِنَّهُ بِالْجَهْلِ تُعَدِمِینَ^{۱۶} ذَلكِ وَتُنْکَرِینَهُ^{۱۷} وَذَلكِ
لِعَمَائِکِ وَظَلَمَتِکِ.

- (۱) آس: بالسکنی. (۲) ک: فعی / مع: فجئی / تا: فعی / دا: خوانا نیست.
(۳) آس: تَکُونِین. (۴) آس: یَکُون.
(۵) مع، دا، آس: إلّا وله. (۶) تا: مُحَقِّقَة.
(۷) تا: ما. (۸) تا: تَوجَّهْکِ.
(۹) دا: مِنْ طَریق. (۱۰) آس: إِنْذَنْ.
(۱۱) ک: تا: مَقامات.
(۱۲) بعد از «العذاب» در نسخه «آس» عبارتی آمده که در نسخه اصل نیز بود، ولی ظاهراً خرد مؤلف آنرا را خط زده و حذف کرده است. عبارت مزبور در پایان کتاب درج خواهد شد.
(۱۳) ک: تا: مَقامات. (۱۴) ک: تا: + واحد.
(۱۵) مع: تُعَدِمِینَ. (۱۶) ک: تَنکَرِینَ.
(۱۷) دا: تَنکَرِینَ.

يا نفس، إِنَّ هَذَا عَالَمٌ^١ الطَّيِّعَة، قَدْ دَرَيْتَهُ وَاخْتَبَرْتَهُ^٢. فَهَلْ شَاهَدْتَ فِيهِ غَيْرَ
مُبْصَرَاتٍ وَحَشِيَّةٍ^٣ وَمَسْمُوعَاتٍ مُفْزَعَةٍ^٤ وَأَسْبَابٍ مُلْهِيَةٍ^٥ مُؤَلَمَةٍ وَرَوَائِعٍ^٦ خَبِيثَةٍ
مُنْتَنَةٍ^٧ وَمَلْمُوسَاتٍ خَشِينَةٍ ذَنَسَةٍ؟ فَلَمَّا وَرَدَتْ هَذِهِ الْأَشْيَاءُ، اغْتَبَطْتَ بِهَا إِعْجَاباً
وَمِلْتَ إِلَيْهَا عَشْقاً وَنَسِيتَ مَعَادِنَكَ الذَّاتِيَّةَ الشَّرِيفَةَ. فَلَمَّا عَرَفْتَ خَطَاءَكَ وَزَلْلَكَ^٨،
أَرَدْتَ أَنْ تُشْرِكَ^٩ فِي خَطَاءِكَ غَيْرَكَ وَتُحْلِيَ الذَّنْبَ عَلَى^{١٠} سَوَالِكِهِ. هَيْهَاتَ! لَيْسَ
الذَّنْبُ إِلَّا لِمَنْ جَنَاهُ^{١١}، وَلَيْسَ الْخَطَا إِلَّا لِمَنْ أَخْطَاهُ. فَكَلَّمَا وَقَعْتَ فِيهَا تَكَرَّهْتَ^{١٢}
بِهَوَاكِ وَشَهْوَتِكَ، فَكَذَلِكَ تَتَخَلَّصِينَ مِنْ بَهْوَاكِ وَشَهْوَتِكَ.

يا نفس، إِنَّ النَّارَ تَطْفَأُ، وَنَارُ الشَّهَوَاتِ لَا تَطْفَأُ. وَالْأَمْرَاضُ تَعْرِضُ الْبَدَنَ^{١٣}
فَتَزُولُ^{١٤} فَيُسْتَرَاخُ مِنْهَا، وَأَوْجَاعُ الشَّهَوَاتِ لَا يُسْتَرَاخُ^{١٥} مِنْهَا، إِلَّا أَنْ يُدَاوَى^{١٦}
بِالْعَقْلِ. وَدَوَاءُهَا تَرْكُهَا وَالْإِضْرَابُ عَنْهَا؛ لِأَنَّ حَيَاةَ الشَّهْوَةِ مُوَاصِلَتُهَا، وَمَوْتُهَا
مَفَارَقَتُهَا وَالصَّبْرُ عَنْهَا.

يا نفس، مَنْ عَفَّ^{١٧} عَنْ شَهَوَاتِ الدُّنْيَا، عَفَّتْ مَصَائِبُ الدُّنْيَا عَنْهُ

- | | |
|-----------------------------|-------------------------|
| (١) ك، مع، تا: العالم. | (٢) مع: لخيرته. |
| (٣) مع: وحشية. | (٤) تا: متفرغة. |
| (٥) ك، تا: ملية / مع: ملية. | (٦) مع: روائج. |
| (٧) ك، تا: منتنة خبيثة. | (٨) دا: -، وزلك. |
| (٩) ك، مع، دا، تا: تشركين. | (١٠) آس: -، على. |
| (١١) آس: خباء. | (١٢) مع: تكرمين. |
| (١٣) مع: للبدن. | (١٤) دا، آس، تا: فيزول. |
| (١٥) مع، دا: تستراح. | (١٦) مع، دا، تا: تدأوى. |
| (١٧) مع: عفت. | |

و [خَرَجَ] ^۱ من الدنیا سلیمًا رابحًا، و ^۲ رَبِحُهُ قُرْبُهُ ^۳ من الله، تبارک اسمہ. وَمَنْ أُسْرِعَ إِلَى شَهَوَاتِ الدنیا، أُسْرِعَتْ مَصَائِبُ الدنیا إِلَيْهِ وَخَرَجَ مِنَ الدنیا خَاسِرًا، وَخُسْرَانُهُ بُعْدُهُ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى.

یا نفس، إِنَّهُ یَنْبَغِي أَنْ تَقْفِي عَلَى مَعْرِفَةِ ذَاتِكَ. فَلَيْسَ [خَارِجَ ذَاتِكَ شَيْئًا] ^۴ مَعًا یَجِبُ أَنْ تَطْلُبِي عِلْمَهُ. بَلْ جَمِيعُ مَطْلُوبَاتِكَ كُلِّهَا هِيَ مَعَكَ وَفِيكَ. فَلَا تَتَوَهَّنِ ^۵ بِطَلْبِكَ ^۶ مَا هُوَ مَعَكَ. فَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ یَكُونُ مَعَهُ الشَّيْءُ ^۷ فَيَنْسَى أَنَّهُ مَعَهُ، فَيَطْلُبُهُ ^۸ خَارِجًا عَنْ ذَاتِهِ، ثُمَّ یَأْتِيهِ الذِّكْرُ ^۹، فَيَذْكُرُهُ ^{۱۰}، فَيَجِدُهُ ^{۱۱} مَعَ نَفْسِهِ لَا خَارِجًا عَنْهَا.

فَتَقْنِي يَا نَفْسُ، أَنَّهُ ^{۱۲} لَا شَيْءَ مِنَ الْأَشْيَاءِ الْمَعْلُومَةِ ^{۱۳} الْمَوْجُودَةِ وَجُودًا دَائِمًا أَبَدًا خَارِجًا عَنْكَ الْبَتَّةَ. وَإِنَّمَا الشَّيْءُ الْخَارِجُ عَنْكَ هُوَ مَا امْتَنَازَ عَنْ كَدْرِكَ وَثَقُلِكَ فِي الْإِبْتِدَاءِ الْأَوَّلِ. وَهُوَ الشَّيْءُ الْقَابِلُ لِلْأَعْرَاضِ الْجَارِيَةِ مَعَ الْكُونِ وَلَا شَيْءَ آخِرٍ یُوجَدُ الْبَتَّةَ غَيْرَ هَذَا.

(۱) همه نسخها: خرجت.

(۲) تا: - و.

(۳) دا: قربة.

(۴) اصل: خوانا نیست / ک، مع، تا: تحیی / دا: یجب / آس: یحیی. چنانکه ملاحظه می شود هیچ یک معنا و مفهوم درستی ندارد. متن با توجه به آنچه در الاطرنیه المحدثه عند العرب (ص ۱۰۲) آمده تصحیح شد.

(۵) ک، تا: تنوَهْک / مع، آس: تتوَهْمَن.

(۶) ک، تا: تَطْلُبِک / مع: لَطْلُبِک.

(۷) مع: شئی.

(۸) آس: فَنَطْلُبُهُ.

(۹) ک، تا: - الذکر.

(۱۰) آس: فَنَذْکُرُهُ.

(۱۱) آس: فَنَجِدُهُ.

(۱۲) ک، تا: ان.

(۱۳) آس: - المعلومه.

فارجعي يا نفس، إلى ذاتك^١، فاطلبي جميع معلوماتك^٢ فيك لا خارجة^٣
عنك ولا تخرجي^٤ عن ذاتك^٥ تقعين^٦ في تيار الاختلافات^٧، فتتلاعب^٨ بك
الأعراض كتلاعب البحر الهائج^٩ بما^{١٠} فيه من السفن.



مركز تحقيقات كليات علوم إسلامي

(١) ك، مع، تا: ذلك.

(٢) ك، آس، تا: خارجاً.

(٣) ك، تا: ذلك.

(٤) دا: الاختلاف.

(٥) تا: المايح.

(٦) ك، تا: مطلوباً.

(٧) آس: لا تخرجيني.

(٨) ك، مع، تا: تقعي.

(٩) ك، مع، دا، آس، تا: فيتلاعب.

(١٠) ك، تا: لما.

فصل ١ [٥]

في ذكر طرف يسير من وصايا الحكماء ومواعظهم



إِنَّ الَّذِي يَجِبُ عَلَى كُلِّ إِنْسَانٍ يُرِيدُ النَّجَاةَ عَنِ الْعَذَابِ الدَّائِمِ وَالْعِقَابِ الْأَلِيمِ
هُوَ أَنْ يَنْزِعَ عَنِ نَفْسِهِ الْقُشُورَ الَّتِي تَتَعَلَّقُ^٢ عَلَيْهَا مِنْ صَحْبَةِ الْبَدَنِ، وَيَخْلَعَ اللَّبَاسَ
الَّذِي أَحَاطَ بِهَا مِنَ الْأُمُورِ الطَّبِيعِيَّةِ وَالصِّفَاتِ الْجِسْمَانِيَّةِ، وَتَجْلُو عَنْهَا الصُّدَى
الَّتِي تَرَكِبَ عَلَيْهَا مِنْ أَخْلَاطِ الْبَدَنِ مِنْ سُوءِ الْأَخْلَاقِ وَتَرَائِكُمِ الْجَهَالَاتِ وَفَسَادِ
الْأَرْاءِ، وَيُنْحِي عَنْهَا هَذِهِ الْأَشْيَاءَ لِيَصْفُو^٣ لَهُ اللَّبُّ وَالْمُخَّ. وَهُوَ جَوْهَرُ نَفْسِهِ الْفَيِّرَةِ
السَّافَةِ الرُّوحَانِيَّةِ، الَّتِي هِيَ كَلِمَةٌ مِنْ كَلَامِ اللَّهِ (تَعَالَى) وَرُوحٌ مِنْهُ نَفَخَهَا^٤ فِي
الْجَسَدِ فَأَحْيَاهُ بِهَا، وَهِيَ الَّتِي مَدَحَهَا اللَّهُ (تَعَالَى) بِقَوْلِهِ: «مَثَلًا» كَلِمَةً طَيِّبَةً
كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَضْلَاهَا ثَابِتٌ وَفَرَّغَهَا فِي السَّمَاءِ * تُوْتِي أَكْلَهَا كُلَّ جِينٍ بِإِذْنِ

(١) داء تا: - فصل.

(٢) مع، داء، آس: يتعلق.

(٣) مع، تا: ليصفوا.

(٤) تا: من نفختها.

(٥) هاء نسخها: ومثل.

رَبِّهَا»^١. وقال^٢ (تعالى): ﴿إِنِّي يَضَعُ الذُّكُومَ الطَّيِّبَ وَالْعَمَلَ الصَّالِحَ يَرْفَعُهُ﴾^٣.
يعني به روح^٤ المؤمن إذا فارقَت الجسد وقُطِعَ تعلقها بسبب أعمالها الصالحة
عن الأعراض^٥ الكثيفة الدنيوية واللذات الدنيوية^٦ البدنية، صعد إلى منازل رفيعة
جذانية، فتكون سائحة هناك ﴿فِي مَقْعَدٍ صِدْقٍ عِندَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ﴾^٧.

وأما أرواح الكافرين والفاسقين، لأجل تعلقها بالأمور الكثيفة الدنيسة
الظلمانية، فلا يصعد بها إلى هناك، بل تهيم وتهوي في هاوية^٨ البرزخ «إلى يوم
يُبعثون». وإليها الإشارة بقوله (تعالى): ﴿لَا تُفْتَحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَلَا
يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُجْرِمِينَ * لَهُمْ
مِنْ جَهَنَّمَ مِهَادٌ وَمِنْ فَوْقِهِمْ غَوَاشٍ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ﴾^٩؛ لأنه لا يليق
لتلوّثهم^{١٠} بالنجاسات الدنيوية^{١١} والقاذورات المادية ذلك المكان المطهر
المقدس العالي الشريف، الذي هو محل الصادقين والمطهرين، كما لا يليق
بالأوساخ من الناس مجلس^{١٢} الملوك والسادة^{١٣} والكرام.

فمن أراد أن يعرج بروحه إلى عالم المقدسين ودار الصادقين، فليجتهد
قبل ذلك، ويغسلها من دَرَن الشهوات الرديّة ووسخ الآراء الكاذبة^{١٤} والعقائد
الباطلة في حق الله وملكوته، ويخرجها من ظلمات الجهالات المتراكمة، ويُجَنِّبها

(١) سورة إبراهيم (١٤)، آيات ٢٤ و ٢٥.

(٢) تا: قوله.

(٣) سورة فاطر (٣٥)، آية ١٠.

(٤) ك: تا: الروح.

(٥) د: الأعراض.

(٦) ك: معج، د: آس، تا: ... الدنيوية.

(٧) سورة قمر (٥٤)، آية ٥٥.

(٨) معج: بادية / آس: تأدية.

(٩) آس: ... المجرمين ... نجزي.

(١٠) سورة اعراف (٧)، آيات ٤٠ و ٤١.

(١١) ك: تا: لتلوّثهم.

(١٢) معج: - و.

(١٣) تا: فجلس.

(١٤) آس: - و.

(١٥) آس: الكاذبية.

الأعمال السيئة، ويلبسها لباس التقوى والمعرفة، ويمنعها عن الانهماك في الشهوات الجرمانية والافتتار بالذات الجسمانية.

ومما يجب أن يعلم^١ ويعتقد^٢ كل أحد^٣ أن الإنسان لما كان جملة مجموعة من بدن جسماني ونفس روحانية^٤، وهما جوهران متضادان في الأحوال متباينان في الصفات مشتركان في أفعال عارضة وصفات زائدة، صار الإنسان^٥ من أجل بدنه المشارك به سائر البهائم والحشرات مريداً للبقاء في الدنيا وتمنياً للخلود فيها، ومن أجل نفسه الروحانية التي يشارك^٦ بها الملائكة^٧ والمقدسين طالباً لمعرفة الله والذات الأخروية متمنياً للبلوغ إليها والخلود فيها^٨.

وهكذا أكثر أمور^٩ الإنسان وتصرف أحواله متباينة متضادة، كالنفع والضرر والخير والشر والعلم والجهل والإيمان والكفر والشهوة والعفة والكرم والبخل والشجاعة والجبن وما شاكلها من الأفعال والأقوال والأخلاق المتضادة المتباينة التي تظهر^{١٠} من الإنسان لهذين الجهتين، أي جهة الجسد وجهة الروح.

فمن غلب عليه الجسدانية والتسفل^{١١}، ظهر منه الميل إلى الدنيا والشروع المختصة بالكون^{١٢} فيها؛ ومن غلب عليه الروحانية، ظهر منه الرغبة إلى الآخرة

(٢) ك: + أن.

(٤) تا: روحاني.

(٦) آس: تشارك.

(٨) ك: تا: للخلو فيها والبلوغ إليها.

(١٠) دا: آس، تا: يظهر.

(١٢) ك: تا: + والفساد.

(١) تا: يعقل.

(٣) آس: - أحد.

(٥) ك: للإنسان.

(٧) مج، دا: تا: - و.

(٩) ك: تا: - أمور.

(١١) ك: تا: التفسد.

وحبُّ معرفة الله والخيرات المختصّة بالكون مع الله والاستعداد للكون في الدار الآخرة.

فمن الصفات المختصّة بالبدن المجرد هو أنه جوهرٌ ظلمانيٌّ ثقيلٌ كدور، ذو طبائعٍ ممتزجةٍ متفاسدةٍ، وشهواتٍ مختلفةٍ فانيةٍ مستحيلةٍ^١، ولذاتٍ خسيصةٍ ذنيّةٍ متزايلةٍ، راجعٌ إلى العناصر بعد انحلاله واضمحلاله وتركِ النفس استعماله الذي هو موته وزواله.

وأما الصفات المختصّة بالروح بمجردها، فهي أنها جوهرٌ روحانيٌّ سماويٌّ نورانيٌّ، وأمرٌ ربّانيٌّ^٢ حيّةٌ^٣ بالذات، علامةٌ بالقوّة، قابلةٌ لمعرفة الله^٤ ومجاورة المقدّسين المقربين، فعالةٌ في الأجسام، ومُستعملةٌ لها، ومُتَمِّمةٌ إيّاها إلى وقتٍ معلوم.

ثمّ إنّها تاركةٌ لها راجعةٌ إلى عنصرها ومعدنها كما كانت بديّاً، إمّا بربح^٥ و غيبة أو بندامة وخسرانٍ وحسرةٍ وحرمانٍ، كما في قوله (سبحانه)^٦: ﴿كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ فَرِيقًا هَدَىٰ^٨ وَفَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ^٩﴾^{١٠}. وقال (سبحانه): ﴿كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ وَغَدَاً^{١١} عَلَيْنَا إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ^{١٢}﴾. وقال (سبحانه): ﴿أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ^{١٣}﴾.

(١) تا: متخيلة.

(٢) أس: - ربّاني.

(٣) ك، مع، تا: حي.

(٤) دا: بمعرفة.

(٥) مع: + تعالى.

(٦) ك، تا: أو.

(٧) ك، مع، دا، تا: تعالى.

(٨) ك، تا: - هدى.

(٩) ك، مع، دا، تا: عليه.

(١٠) سورة العنكبوت (٧) آيات ٢٩ و ٣٠.

(١١) ك، تا: ومحو.

(١٢) سورة انبيا (٢١) آية ١٠٤.

(١٣) سورة مؤمنون (٢٣) آية ١١٥.

وكفى بهذا لمن^١ كان له حياة عقلية زجراً ووعيداً وتهديداً^٢ وتوبيخاً وتذكيراً.

فاذكُرْ وتنبّه يا حبيبي، إن كنت ذا قلب يفقه^٣ المعاني، من نوم الغفلة ورقدة الجاهالة. وأعيذك أن تكون من الذين ذمهم رب العالمين بقوله: ﴿لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا﴾^٤.

ولما تحقق وتبين أن أكثر أمور الإنسان مثنوية^٥ متضادة من أجل أنه جملة مجموعة من جوهريين متباينين يكون حكمه في الآخرة إما يغلب عليه، صارت القنية^٦ أيضاً نوعين: جسمانية، كالمال ومتاع الدنيا من أكل الشبهات^٧ وطلب الرياسات والجاه في أعين الناس والشهرة عند الخلق؛ وروحانية، كالعلم والدين والتقوى والورع عن^٨ محارم الله^٩.

ومعظم النوع الأول المال، لأن به يتمكن الإنسان من تناول الشهوات وتحصيل الترفعات في الحياة الدنيا. ومعظم النوع الثاني العلم والدين، إذ بهما يصير ذا منزلة عظيمة عند الله في الآخرة، ويتمكن من المآرب الأخروية والسعادات الآجلة.

فقنية الروح العلم، كما أن قنية الجسد المال. وبالعلم والدين يُضيء

(١) أس: من.

(٢) ك: تا: تهديداً / أس: تهديداً.

(٣) ك: الفقه، تا: قلباً لفقه.

(٤) تلقى لزو آيه از سورة اعراف (١٧٩) وفرقان (٤٤) بتغيير در ترتيب.

(٥) أس: معنوية.

(٦) تا: اليقينة.

(٧) همه نسخهها جز «أس»: الشهوات.

(٨) ك: من.

(٩) أس: - الله.

النفوس ويزيد صفاؤها وإشراقها، كما أن بالأكل والشرب ينمو^١ الجسد ويزيد^٢ ويسمن ويفنى من جوع.

فلما كان^٣ الأمر^٤ كذلك، صارت المجالس اثنين: مجلس الأكل والشرب واللهو واللعب والغناء والرقص وطلب الشهوات والمقاصد الخسيسة والمآرب الخبيثة، كمجالس^٥ متصوفة هذا الزمان ومجمع رقصهم وصفقهم^٦ وتغنيهم وتلذذهم؛ ومجلس للعلم^٧ والحكمة وسماع روحاني ونقل معاني عرفانية وكلمات حكيمية ومواعظ دينية وخطابات إلهامية وأسرار إلهية وأشواق عقلانية من الأغذية الروحانية والأطعمة النفسانية للأرواح والنفوس المتألهة التي لا تبيد جواهرها^٨ ولا ينقطع سرورها في الدار الآخرة، كما في قوله (تعالى): ﴿فِيهَا^٩ مَا تَشْتَهِي^{١٠} الْأَنْفُسُ وَتَلَذُّ الْأَعْيُنُ وَأَنْتُمْ^{١١} فِيهَا خَالِدُونَ﴾^{١٢}. وتلك الأطعمة والأغذية الروحانية غير مدركة بإحدى^{١٣} الحواس الظاهرة، بل هي أسرار لا يمكن^{١٤} [كلها]^{١٥} نيلها إلا بضماير^{١٥} القلوب الذكية، كما في قوله (جل ذكره): «أعددت لعبادي الصالحين^{١٦} ما لا عين رأت ولا أذن سمعت ولا خطر على قلب بشر^{١٧}»^{١٨}.

- | | |
|------------------------|---|
| (١) ك: نمو. | (٢) ك، مع، تا: - ويزيد. |
| (٣) تا: كانت. | (٤) مع: - الأمر. |
| (٥) أس: لمجلس. | (٦) أس: صفقتهم. |
| (٧) دا: العلم. | (٨) ك، تا: جواهرها. |
| (٩) تا: - فيها. | (١٠) هـ: نسخها جزاء: تشتهي. |
| (١١) هـ: نسخها: فم. | (١٢) سورة زخرف (٤٢)، آية ٧١. |
| (١٣) أس: - بإحدى. | (١٤) ك، مع، دا، أس، تا: - كلها / اصل: كله. |
| (١٥) تا: بالضمائر. | (١٦) أس: الصالحين بالأعين. |
| (١٧) ك، دا، تا: - بشر. | (١٨) بحار الأنوار، ج ٨، ص ٩٢؛ ج ٨، ص ١٩١ و ١٦٨. |

ولما كانت المجالس اثنين، صارت السائلون اثنين: واحد يسأل حاجته من غرض الدنيا وصلاح^١ الجسد وجرّ منفعة إليه أو دفع مضرة عنه؛ وآخر يسأل مسألة من العلم لصلاح^٢ أمر النفس وخلصها من جهالات الظلمات ومنفعة للدين، طلباً^٣ لطريق الآخرة، واجتهاداً في الوصول^٤ إلى مجاورة الرحمن، وفراراً^٥ من العذاب الأليم^٦، وفوزاً بالنعيم المقيم^٧، وصعوداً إلى الملأ الأعلى، والسّيحان في درجات الجنان وحظائر القدس والروح والريحان المذكور في القرآن^٨.



(١) ك، تا: إصلاح.
 (٢) ك، تا: طلباً.
 (٣) ك، تا: الوصول.
 (٤) ك، تا: الوصول.
 (٥) مع: فرار.
 (٦) آس: من جهنم.
 (٧) آس: بالجنة.
 (٨) لشاره به آية ﴿فَرُوحٌ وَرِيحَانٌ وَجَنَّةٌ نَّعِيمٌ﴾ - سورة الواقعة (٥٦)، آية ٨٨.

خاتمة^١

اعلموا أيها الإخوان السالكون^٢ طريق النجاة، أن غرضي من وضع هذه الرسالة ليس توبيخاً لرجل معين أو رجلين، أو تعرضاً بحال واحد بعينه أو اثنين من المشتبهين^٣ بأرباب الكمال المتزيين بزّي أهل الوجد والحال، المحاكين^٤ - مع^٥ تورّطهم في الشهوات وقصور نظرهم كالنّسوان والصّبيان على اللذات - حكاية البالغين من الرجال، المتقلّدين - مع تحليّهم^٦ بحيلة النّاعمات في الجبال - أقوال الأبطال.

بل غرضي التّنبية والإعلام لمن له ذوق سليم وقلب صحيح على فساد الزّمان وانحراف أكثر النّاس عن جادة السّلوكة إلى طريق العلم والعرفان، وفشوّ داء^٨ الضلال والجهل والهذيان في أبناء الدّوران؛ حيث انتشر غياهب ظلمات

(١) دا - خاتمة.

(٢) أهل : السالكون.

(٣) آس : و.

(٤) آس : المنتسبين.

(٥) آس : المحاكين.

(٦) ك، ق، ن : من.

(٧) آس : تحليتهم.

(٨) مع : - داء.

العمى والضلالة في القلوب^١ والأذهان إلى غاية يَعدّون البطالة والتعطل في أمور الآخرة والذين نهاية وجدان التقرب في السلوك إلى رب العالمين، ويحسبون دعاية الشيطان وغلبة الوسواس واستيلاء الوهم بالأفكار الباطلة والخيالات الفاسدة الناشئة من صرف الوقت^٢ فيما لا يعنى من باب^٣ إلهامات الحق وإشارات عالم الملكوت.

فذكرت جملة من مقامات السالكين طريق الآخرة وصفاتهم وملكاتهم، وجملة من أوصاف أضدادهم البطالين الطالبين للدنيا؛ ليكون المرید الصادق على بصيرة في اتباع من يسلك سبيل الحق وطريق الصدق، ويتميز عنده^٤ العارف الكامل المكمل عن الجاهل الضال المضل، وينفصل لديه الأعمى المنافق عن البصير المحدث^٥، والجزر الخبير عن العامي النكير. لئلا يضل في الطريق ويؤدي أمره إلى الخسران المبین بسبب اتباع الشياطين^٦ المفسدين وطاعة المضلين المعطلين^٧، الذين يجعلون الإنسان الذي يتبعهم حيناً من الأحيان^٨ بريئاً من أشغال الدنيا واكتساب المعيشة الذي فيه نوع إعانة للخلائق وعرياً من فرائض الدين وتحصيل العلم واليقين الذي به^٩ يحصل الفوز بالدرجات الأخروية والقرب عند الخالق^{١٠}.

وليكون فيما كررنا بيانه من مذمة الجهل وحب الدنيا ومخمة المعرفة

(١) تا: القلب.

(٢) ك، مع، دا، تا: العمر.

(٣) آس: - من باب.

(٤) ك، تا: عند.

(٥) تا: المحدث.

(٦) آس: - الشياطين.

(٧) دا: - المعطلين.

(٨) آس: - حيناً من الأحيان.

(٩) آس: انتقال.

(١٠) دا: - به.

(١١) آس، تا: الخلائق.

وطلب الآخرة حثاً للطَّالِبِينَ، وترغيباً للسَّالِكِينَ في تحصيلهم واكتسابهم المعارف^١ الإلهية والمَعَالِمَ اليَقِينِيَّةَ المُنَوَّرَةَ لِقُلُوبِهِمْ في استكشاف الحقِّ واليقين، ورَفْضِهِمْ واجْتِنَابِهِمْ عن اللَّذَّاتِ الدُّنْيَاوِيَّةِ والشَّهَوَاتِ الجِسْمَانِيَّةِ المُكْدَّرَةِ لنفوسهم المُظْلَمَةِ لِقُلُوبِهِمْ المُنْزَلَةِ لأرواحهم منزلة البهائم والحشرات المُرْدِيَةِ لها إلى أسفل السَّافِلِينَ ومَهْوَى المَرَدَةِ الشَّيَاطِينِ.

فمن تأمل^٢ في فصول هذه الرِّسَالَةِ تأملاً شافياً مُمَعْنِياً، وتَفَكَّرَ في مقاصده وأصوله^٣ تَفَكُّراً كافياً مُشْبِعاً، ينبعث لا مَحَالَةَ منه - إن كان ذا فطرة صافية صحيحة خالية عن أمراض الحسد^٤ والعناد^٥، وقريحة ذكية مُسْتَقِيمَةٍ خالصة عن أسقام الجهل والعصبية^٦ واللَّدَادِ^٧ - شوقٌ قوِيٌّ إلى إمعان الفكر والنَّظَرِ في المعارفِ الحَقَّةِ والإلهيَّاتِ، والمطالبِ العاليةِ والمعاني الكشفيَّةِ الرِّبَوِيَّةِ، الَّتِي بها يَبْلُغُ الإنسان من جهة^٨ تكميل القُوَّةِ العلميَّةِ^٩ إلى مرتبة الملائكة المقرَّبين وأهل الولايات^{١٠} والكَرَامَاتِ من أَصْحَابِ الدِّينِ، وَيَحْدُثُ له حرصٌ^{١١} شديدٌ على^{١٢} تطهير القلب عن الدُّنْيَا والميلِ إلى زَهْرَاتِهَا، وتَغْسِيلِ الباطنِ عن دَرَنِ الصِّفَاتِ الذَّمِيمَةِ والمَلَكَاتِ الرَّذِيلَةِ، الَّتِي بها يَتَيَسَّرُ له مِن جِهَةٍ^{١٣} تكميل القُوَّةِ العلميَّةِ^{١٤} النِّجَاةَ من منزل الشَّيَاطِينِ والخَلَاصَ عن درجة النَّازِلِينَ في مَهْوَى

(١) مع : تا : لمعارف.

(٢) ك : تا : - فمن تأمل.

(٣) تا : - تفكر في مقاصده وأصوله.

(٤) مع : الجسد.

(٥) تا : الفساد.

(٦) تا : الغضبية.

(٧) آس : اللَّذَّاتِ.

(٨) دا : جهته.

(٩) ك : دا : تا : العلميَّة.

(١٠) دا : الولايات.

(١١) تا : مرض.

(١٢) آس : الَّتِي هِيَ.

(١٣) دا : جهته.

(١٤) آس : العلميَّة.

السَّافِلِينَ، فَيُطِيرُ نَفْسَهُ الْمُتَقَوِّيةُ^١ بِجَنَاحِي الْعِلْمِ وَالْعَمَلِ إِلَى جِوَارِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.
أَمَّا طَرِيقُ الْعِلْمِ، فَبَيَّنَّا كَيْفِيَّةَ سُلُوكِهِ مَجْمُوعَةً فِي كِتَابِنَا^٢ الْمُسَمَّى بِـ
«الْحِكْمَةِ الْمُتَعَالِيَةِ» الْمَلَقَّبُ بِـ «الْأَسْفَارِ الْأَرْبَعَةِ» وَمَتَفَرِّقَةً فِي مَوَاضِعَ مِنْ^٣ كُتُبِنَا
وَرِسَائِلِنَا.

وَأَمَّا طَرِيقُ الْعَمَلِ، فَتَفَاصِيلُ الْأَعْمَالِ مُسْتَنْبَطَةٌ مِنْ كُتُبِ^٤ اللَّهِ وَأَحَادِيثِ
نَبِيِّهِ^٥ وَأَوْلِيَائِهِ الطَّاهِرِينَ (سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ^٦ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ) اسْتَنْبَاطاً بِالْأَفْكَارِ
الْعَقْلِيَّةِ وَالْأَنْظَارِ الْعِلْمِيَّةِ؛ كَمَا أَنَّ تَفَاصِيلَ الْعُلُومِ^٧ مُسْتَنْبَطَةٌ مِنَ الْكِتَابِ
وَالْحَدِيثِ^٨ اسْتَنْبَاطاً بِالْأَطْوَارِ السَّرِّيَّةِ وَالْأَذْوَاقِ التَّأَلُّهِيَّةِ^٩ الَّتِي هِيَ فَوْقَ طُورِ
الْفِكْرِ وَالنَّظَرِ بِمَقْدَمَاتِ الْمَجَاهِدَةِ وَأَوْضَاعِ السَّلُوكِ لِسَبِيلِ الرِّيَاضَةِ.

وَإِذَا بَلَغَ الْكَلَامُ إِلَى هَذَا الْمَقَامِ، فَلَنُخْتَمِ^{١٠} الرِّسَالَةَ بِبَيَانِ شُرُوطِ الْإِرَادَةِ
وَفَرَائِضِ الْمُرِيدِ وَمَقْدَمَاتِ سَعْيِهِ وَاجْتِهَادِهِ^{١١}.

اعْلَمْ أَنَّ مَنْ شَاهَدَ خُقَارَةَ الدُّنْيَا وَفَنَاءَهَا وَعِلْمَ عِظَمِ الْآخِرَةِ وَبَقَاءَهَا -
إِمَّا بِحَسَبِ تَقْلِيدِ إِيْمَانِي^{١٢} أَوْ^{١٣} بِحَسَبِ^{١٤} عِرْفَانِ^{١٥} قَلْبِي بِرَهَانِي^{١٥} -
أَصْبَحَ بِالضَّرُورَةِ مُرِيداً لِحَرْثِ^{١٦} الْآخِرَةِ مُشْتَقاً إِلَيْهَا سَالِكاً سَبِيلَهَا

(١) ك، تا: المتقوية.

(٢) ك، تا: كتاب.

(٣) مع: - من.

(٤) ك، مع، دا، تا: كتاب.

(٥) مع: أحاديث.

(٦) ك، تا: + أجمعين من اليوم / مع: + من اليوم / آس: + أجمعين.

(٨) ك، تا: الأحاديث.

(٧) آس: - العلوم.

(٩) ك، مع، دا، تا: + هذه.

(٩) ك، مع، تا: - التي.

(١٢) دا: و.

(١١) مع: + و.

(١٤) آس: مشاهدة.

(١٣) آس: - بحسب.

(١٦) ك، تا: يريد الحرث.

(١٥) آس: + أو بحسب إلهام رباني.

مستهيئاً^١ بنعيم الدنيا. فإن من كان معه^٢ خَرَزَةٌ^٣ فرأى جوهرة نفيسة، لم يبق له رغبة في الخَرَزَةِ وقويت رغبته وإرادته في بيعها بالجوهرة. فمن ليس مريداً خَرَبَ^٤ الآخرة طالباً لِقَاءِ الله، فهو لِعَدَمِ إيمانه بالله واليوم الآخر إيماناً قليلاً، دون تحريك اللسان بالكلمتين أو حديث القلب بهما. فإذا المانع من الوصول لعدم السلوك، والمانع منه عدم الإرادة، والمانع منها عدم الإيمان، والسبب لِعَدَمِهِ^٥ عدم قوة التفطن بحقائق الأمور؛ لاستيلاء الهوى والشهوات وغلظة الحُجُب وتراكم الظلمات، وعدم الهداة المذكورين^٦ لأحوال المبدأ والمعاد، وفقد العلماء بالله واليوم الآخر الهادين إلى طريق اليقين، والمنبّهين على حقارة الدنيا وانقراضها وعظم أمر^٧ الآخرة ودوامها.

فالناس، حيث إنهم غافلون، قد انهمكوا في شهواتهم^٨ وغاصوا في رقتهم، وليس في علماء الدين من ينههم^٩. فإن طلب أحد طريقاً إليهم، وجدّهم مائلين إلى الهوى عادلين عن نهج الآخرة ويوم الدين. فصار ضعف الإرادة والجهل بالطريق ونطق العلماء بالهوى أسباباً قاطعة لطريق الله عن^{١٠} السالكين. ومهما كان المطلوب محجوباً والدليل مفقوداً والهوى غالباً^{١١} والطالب غافلاً، امتنع الوصول وتعطلت الطرق. فإن تنبّه مُتَنَبِّهٌ من نفسه أو من غيره وانبعث له إرادة في خَرَبَ الآخرة وتجارعتها، فينبغي أن يعلم أن^{١٢} له شروطاً لا بد

(٢) ك، آس، تا: - معه.

(٤) مع: لحرث.

(٦) تا: المذكورين.

(٨) مع: شهواتهم / تا: شهواتهم.

(١٠) آس: و.

(١٢) ك، تا: - أن.

(١) ك، تا: مستهيئاً.

(٣) مع: ضرره.

(٥) آس: + و.

(٧) آس: - أمر.

(٩) ك، تا: جنهم.

(١١) دا: عالياً.

من تعديلها^١ في بداءة الإرادة؛ وله معتصم^٢ لابد من التمسك به؛ وله حصن^٣ لابد من التحصن به^٤ ليأمن من الأعداء القطاع لطريقه^٥؛ وله وظائف لابد من ملازمتها في وقت سلوكه.

أما الشروط، فهو رفع الحجاب والسد الذي بينه وبين الحق. فإن جرمان الخلق عن الحق^٦ سببه^٧ تراكم الحجب ووقوع السد على طريقهم. قال (سبحانه): ﴿وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًا فَأَعْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ﴾^٨. والحجب أربعة: المال والجاه والتقليد والمعصية^٩.

فلا بد أن يرفع^{١٠} عن نفسه الأول بالتفريق والإخراج عن ملكه، إلا قدر ضرورته^{١١}، لئلا يكون قلبه مشغولاً ولو بدرهم، لأنه بقدره^{١٢} يحجبه عن الحق^{١٣}.

والثاني بالبعد عن مواضع الجاه وبإيثار التواضع والخمول والهزب من أسباب الذكر والشهرة. مركز تقيت كميتر علوم إسلامي

والثالث بأن يترك^{١٤} التعصب^{١٥} لمذهب دون مذهب، ويطلب^{١٦} حقيقة الأمر في اعتقاداته التي تلتقيها^{١٧} تقليداً من المجاهدة لا من المجادلة.

(٢) مع: - به.

(٤) ك، تا: الطريق.

(٦) ك، تا: سبب / مع، آس: بسبب.

(٨) مع: المعصية.

(١٠) مع: ضرورية.

(١٢) آس: الخلق.

(١٤) تا: المتعصب.

(١٦) آس: يلقها.

(١) مع، دا: تقديمها.

(٣) مع: - به.

(٥) دا: - عن الحق.

(٧) سورة يس (٣٦)، آية ٩.

(٩) تا: يوقع.

(١١) مع: بقدره.

(١٣) ك، تا: + و.

(١٥) ك، تا: يعيب / مع: يصيب.

والرَّابِعُ بالتَّوْبَةِ والخُرُوجِ مِنَ الْمَظَالِمِ وتصميم^١ العزم على عدم العود^٢ وتحقيق الندم على ما مضى وردَّ المظالم^٣ وإرضاء الخصوم. لأنَّ ما لم يُرْفَعْ حُجْبُ^٤ المعاصي بما ذُكِرَ، فيستحيل أن يُفْتَحَ لِلسَّالِكِ^٥ بابُ المكاشفة.

فإذا قَدَّمَ هذه الشُّرُوطَ، كان كَمَنْ تَطَهَّرَ^٦ وتوضَّأ للصَّلَاةِ التي هي معراجُ المؤمن، فيحتاج إلى إمام يُقْتَدَى^٨ به وأستاذٍ يَتَأَسَّى به لِيَهْدِيَهُ إلى سواءِ السَّبِيلِ. وهذا هو^٩ الْمُعْتَصِمُ للمُرِيدِ بعد تقديم الشُّرُوطِ المذكورة، فليتمسَّك به متمسِّكاً الأعمى على شطِّ البحر بالقائد، بحيث يُفَوِّضَ إليه أمره بالكَلِّيةِ ولا يخالفه في صدوره ووروده؛ حتَّى قيل: إِنَّ المُرِيدَ بَيْنَ يَدَيِ الشَّيْخِ كَالْمَيْتِ بَيْنَ يَدَيِ الْغَاسِلِ^{١٠}، يُقَلِّبُهُ مِنْ حَالٍ إِلَى حَالٍ كَيْفَ يَشَاءُ وهو لا يتكَلَّمُ معه ولا يَزِدُّ عليه، و^{١١} ذلك لأنَّ خطاءَ شيخه أَكْثَرُ نفعاً في حقِّه من صواب نفسه.

فإذا وَجَدَ مِثْلَ^{١٢} هذا الْمُعْتَصِمِ^{١٣}، فيجب عليه أن يعصمه بِجِصْنِ حَصِينٍ يدفع عنه قواطع الطَّرِيقِ^{١٤}؛ وهي أُمُورٌ خَمْسَةٌ^{١٥} جَمَعَهَا الشَّاعِرُ في قوله:

صُمْتُ وَجُوعَ وَسَهَرٍ^{١٦} عَزَلْتُ وَذَكَرِي^{١٧} بَدَوَامِ^{١٨}

نَا تَمَامانِ جِهَانِ رَا بَكَنْدِ كَارِ تَمَامِ

(٢) تا: انعدم العزم.

(٤) ك، تا: لا.

(٦) مج: السالك.

(٨) تا: يعتدي.

(١٠) تا: الغسال.

(١٢) تا: من.

(١٤) مج: الطَّرِيق / دا: الطَّرِيق.

(١٦) ك: -و.

(١٨) ك: + شعر

(١) ك: تمحيهم / تا: يصحهم.

(٣) تا: لمظالم.

(٥) تا: للحجب.

(٧) تا: يظهر.

(٩) ك، تا: - هو.

(١١) آس: -و.

(١٣) ك، تا: المستعصم.

(١٥) آس: أربعة.

(١٧) مج: ذكر.

أَمَّا الْجُوعُ، فَلتَنْفِيزُ^١ دَمِ الْقَلْبِ وَ^٢ تَبْيِضُهُ، وَفِي تَبْيِضِهِ^٣ تَنْوِيرُهُ،
وَلِإِذَابَةِ شَحْمِ الْفُؤَادِ وَفِي ذَوْبَانِهِ^٤ رَقَّتُهُ الَّتِي هِيَ مِفْتَاحُ الْمَكَاشِفَةِ، كَمَا أَنَّ قَسْوَتَهُ
سَبَبُ الْحَجَابِ.

وَأَمَّا السُّهَرُ، فَفِيهِ جَلَاءُ الْقَلْبِ وَصَفَاؤُهُ وَتَنْوِيرُهُ^٥ مَنْضَافاً إِلَى الصَّفَاءِ
وَالنُّورِ الْحَاصِلَيْنِ بِالْجُوعِ، حَتَّى يَصِيرَ الْقَلْبُ كَالْكُوكَبِ الدَّرِّيِّ وَالْمِرَاةِ الْمَجْلُوتَةِ
يَلُوحُ فِيهِ^٦ حَقَائِقُ الْأُمُورِ.

وَالسُّهَرُ أَيْضاً نَتِيجَةُ الْجُوعِ، فَإِنَّهُ مَعَ الشَّبَعِ غَيْرُ مَقْدُورٍ، وَالنَّوْمُ يُقَسِّي^٧
الْقَلْبَ وَيُؤَمِّتُهُ إِلَّا بِقَدْرِ الضَّرُورَةِ. وَقِيلَ فِي صِفَةِ الْأَبْدَالِ: إِنَّ^٨ أَكْلَهُمْ فَاقَةً،
وَنَوْمَهُمْ غَلْبَةً، وَكَلَامَهُمْ ضَرُورَةً.

وَأَمَّا الصُّمُتُ، فَلَأَنَّ الْكَلَامَ يَشْغَلُ الْقَلْبَ؛ وَشَرُّهُ الْقُلُوبُ لِلْكَلامِ عَظِيمٌ،
فَيَتَرَوَّحُ إِلَيْهِ. فَالصُّمُتُ يُلْقِحُ الْعَقْلَ وَيَجْلِبُ الْوَرَعَ وَيُعَلِّمُ التَّقْوَى.

وَأَمَّا الْعُزْلَةُ^٩ وَالْخُلُوتُ، فَفَائِدَتُهُمَا دَفْعُ الشَّوَاغِلِ وَضَبْطُ السَّمْعِ وَالْبَصَرِ،
فَإِنَّهُمَا يَهْلِيَانِ الْقَلْبَ. فَلَا بُدَّ مِنْ سَدِّ الْحَوَاسِّ إِلَّا عَنْ قَدْرِ الضَّرُورَةِ. وَلَيْسَ ذَلِكَ إِلَّا
بِالْجُلُوسِ فِي مَكَانٍ مُظْلِمٍ. فَإِنْ لَمْ يَكُنْ مَكَانٌ^{١٠} مُظْلِمٌ، فَيُلْفُ رَأْسُهُ فِي الْجَيْبِ أَوْ
يَتَدَثَّرُ بِكِسَاءٍ أَوْ إِزَارٍ. فَفِي مِثْلِ هَذِهِ^{١١} الْحَالَةِ يَسْمَعُ نِدَاءَ الْحَقِّ وَيُشَاهِدُ جَلَالَ
الْحَضْرَةِ الرَّبُّوبِيَّةِ. أَلَا تَرَى أَنَّ نِدَاءَ رَسُولِ اللَّهِ (ص) بَلَغَهُ، وَهُوَ عَلَى مِثْلِ هَذِهِ

(١) كـ: آس، تا: فلتنقيص / دا: فيتنقص.

(٢) كـ: -و.

(٣) مع: تنقيصه.

(٤) تا: لذبابه.

(٥) مع: تنويره.

(٦) كـ: تا: - جلاء القلب - يالوح فيه.

(٧) كـ: تا: يفتني.

(٨) مع: - إن.

(٩) كـ: تا: العزلة.

(١٠) مع: - مكان.

(١١) تا: هذا.

الصِّفَةُ؟ فَقِيلَ لَهُ: ﴿يَا أَيُّهَا الْمُزَّمِّلُ﴾^١، ﴿يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ﴾^٢.

فهذه الأربعة جُنَّةُ المُريد وجِصْنٌ يَدْفَعُ عَنْهُ الْقَوَاطِعَ وَالْعَوَارِضَ الْقَاطِعَةَ لَطَرِيقِهِ. فَيَسْتَعِزُّ بِهَا بَعْدَ ذَلِكَ بِسُلُوكِ^٣ الطَّرِيقِ وَيَقَعُ عَلَيْهِ اسْمُ «السَّالِكِ».

وَالسَّلُوكُ عِبَارَةٌ عَنْ قَطْعِ الْعَقَبَاتِ بَيْنَ الْعَبْدِ وَبَيْنَ اللَّهِ. وَلَيْسَتْ هِيَ إِلَّا صِفَاتِ الْقَلْبِ الَّتِي عُمِدَتُهَا التَّعَلُّقُ بِالدُّنْيَا، وَهُوَ دَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ. وَبَعْضُ تِلْكَ الْعَقَبَاتِ أَكْثَرُ مِنْ بَعْضٍ؛ وَالتَّرْتِيبُ فِي قَطْعِهَا الْإِسْتِغَالُ بِالْأَسْهَلِ فَالْأَسْهَلِ.

وَهَذِهِ الصِّفَاتُ الذَّمِيمَةُ أَسْرَارُ الْعَلَائِقِ الَّتِي قَطَعَهَا فِي أَوَّلِ الْإِرَادَةِ وَآثَارُهَا الْبَاقِيَّةُ. فَلَا بُدَّ أَنْ يُخْلِيَ الْبَاطِنُ عَنْ آثَارِهَا كَمَا أَخْلَى الظَّاهِرُ عَنْ أَسْبَابِهَا الظَّاهِرَةِ. وَفِيهِ يَطُولُ^٤ الْمَجَاهِدَةُ وَيَخْتَلِفُ ذَلِكَ بِاخْتِلَافِ الْأَحْوَالِ.

وَطَرِيقُ الْمَجَاهِدَةِ فِي كُلِّ صِفَةٍ غَالِبِيَّةٌ ذَمِيمَةٍ مُضَادَّةٌ الْهَوَى وَمُخَالَفَةٌ الشَّهْوَةِ بِتَرْجِيحِ مَا يُقَابِلُهَا، لِيَضَعُفَ وَلَمْ يَبْقَ تَعَلُّقُ الْقَلْبِ بِهَا.

فَإِذَا فَعَلَ الْمَجَاهِدَةُ، شَغَلَهُ الشَّيْخُ بِذِكْرِ يَلْزَمُ قَلْبَهُ عَلَى الدَّوَامِ؛ وَيَمْنَعُهُ مِنْ تَكَثُّيرِ الْأَوْرَادِ الظَّاهِرَةِ، بَلْ يَقْتَصِرُ عَلَى الزَّوَاتِبِ^٥ وَالْفَرَائِضِ؛ وَيَكُونُ وَرْدُهُ وَرْدًا وَاحِدًا، وَهُوَ لُبَابُ الْأَوْرَادِ وَثَمَرَتُهَا، أَعْنِي مَلَازِمَةَ الْقَلْبِ لِذِكْرِ اللَّهِ بَعْدَ الْخُلُوقِ مِنْ ذِكْرِ غَيْرِهِ، حَتَّى يَكُونَ فِي صُورَةِ الْعَاشِقِ الْمُسْتَهْزِ^٦ الَّذِي لَيْسَ لَهُ إِلَّا هُمُّ وَاحِدٌ، فَيَلْتَزِمُ زَاوِيَةً يَتَفَرَّدُ بِهِ وَيَأْكُلُ مِنَ الْقُوَى الْحَلَالِ قَدْرًا يَسِيرًا.

وَعِنْدَ ذَلِكَ يُلْقِنُهُ الشَّيْخُ ذِكْرًا مِنَ الْأَذْكَارِ الَّتِي يَرَاهُ^٨ مُنَاسِبًا لَهُ^٩، حَتَّى

(١) سُورَةُ الْمُزَّمِّلِ (٧٣)، آيَةُ ١.

(٢) سُورَةُ الْمُدَّثِّرِ (٧٤)، آيَةُ ١.

(٣) مَجْ: لِسُلُوكِ.

(٤) مَجْ: + مِنْ.

(٥) آس: تَطُولُ.

(٦) مَجْ: الزَّوَاتِ.

(٧) ك، تَا: الْمُسْتَهْزِ / مَجْ، آس: الْمُسْتَهْزِ.

(٨) ك، تَا: تَرَاهُ.

(٩) مَجْ: - لَهُ.

يَشْتَغَلْ بِهِ لِسَانُهُ وَقَلْبُهُ وَلَا يَزَالُ^١ يُوَاطِبُ عَلَيْهِ، حَتَّى^٢ يَسْقُطَ حَرَكَةُ لِسَانِهِ وَيَكُونُ^٣ الْكَلِمَةُ كَأَنَّهَا جَارِيَةٌ عَلَى اللِّسَانِ مِنْ غَيْرِ تَحْرِيكِ. ثُمَّ لَا يَزَالُ يَوَاطِبُ، حَتَّى يَسْقُطَ الْأَثَرُ عَنِ^٤ اللِّسَانِ وَيَبْقَى^٥ صُورَةُ اللَّفْظِ فِي الْقَلْبِ. ثُمَّ لَا يَزَالُ كَذَلِكَ، حَتَّى يَنْمَحِيَ عَنِ الْقَلْبِ حُرُوفُ اللَّفْظِ وَصُورَتُهُ وَيَبْقَى مَعْنَاهُ وَحَقِيقَتُهُ لِأَزْمًا لِلْقَلْبِ حَاضِرًا مَعَهُ غَالِبًا عَلَيْهِ.

وَيَعْتَرِيهِ عِنْدَ ذَلِكَ خَوَاطِرٌ، يُفْتَحُ عَلَيْهِ بَابٌ. وَرَبَّمَا يَرِدُ عَلَيْهِ مِنْ وَسَاوِسِ الشَّيْطَانِ مَا هُوَ كُفْرٌ^٦ أَوْ^٧ بِدْعَةٌ. وَمَهْمَا كَانَ كَارِهًا لَهُ^٨ وَمُشْمَرًا^٩ لِإِمَاطَتِهِ^{١٠} عَنِ الْقَلْبِ، لَمْ يَضُرَّهُ ذَلِكَ.

وَهِيَ مَنْقَسِمَةٌ^{١١} إِلَى مَا يَعْلَمُ قَطْعًا أَنَّ اللَّهَ (تَعَالَى) مَنْزُهُ عَنْهُ، فَلَا يُبَالِي بِهِ وَيَفْزَعُ إِلَى الذِّكْرِ وَيَسْتَعِيزُ^{١٢} بِاللَّهِ لِيُدْفِعَهُ عَنْهُ، كَمَا فِي قَوْلِهِ^{١٣}: ﴿وَإِنَّمَا يَنْزَغُكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ﴾^{١٤}، وَإِلَى مَا يَشْكُ فِيهِ، فَيَعْرِضُهُ وَسَائِرَ مَا يَجِدُهُ فِي قَلْبِهِ مِنَ الْأَحْوَالِ وَيَسْتَرَهُ عَنْ غَيْرِهِ.

ثُمَّ إِنْ شِئْخَهُ يَنْظُرُ فِي حَالِهِ وَيَتَأَمَّلُ^{١٥} فِي ذِكَاثِهِ^{١٦} وَكِيَاسَتِهِ، فَإِنْ وَجَدَهُ

(١) مع: لا يزال.

(٢) ك، تا: - يشتغل ... حتى.

(٣) مع، أس: تكون.

(٤) تا: على.

(٥) أس: تبقى.

(٦) تا: - كفر.

(٧) تا: و.

(٨) ك، مع، تا: - له.

(٩) مع: مشمراً / أس: مستمراً.

(١٠) ك: الإماطة / مع: الإماطة / تا: لا باطنه.

(١١) ك، تا: منقسم.

(١٢) أس: يستفيد.

(١٣) ك، تا: + تعالى.

(١٤) سورة اعراف (٧)، آية ٢٠٠؛ وسورة فصلت (٤١)، آية ٣٦.

(١٥) أس: تأمل.

(١٦) تا: أو.

ذِكْيًا، أَمْرُهُ^١ بِالتَّفَكُّرِ^٢ لِيَتَنَبَّهُ^٣ مِنْ نَفْسِهِ عَلَى حَقِيقَةِ الْحَقِّ وَيَقْدَفَ فِي قَلْبِهِ مِنَ النُّورِ مَا يَكْشِفُ لَهُ^٤ ذَلِكَ؛ وَ^٥ إِنْ عَلِمَ أَنَّ مِثْلَهُ لَا يَقْوَى عَلَيْهِ، رَدَّهُ إِلَى الْإِعْتِقَادِ الصَّحِيحِ بِمَا يَحْتَمِلُهُ قَلْبُهُ مِنْ وَعْظٍ أَوْ ذِكْرِ دَلِيلٍ قَرِيبٍ مِنْ فَهْمِهِ.

وَلَا بُدَّ لِلشَّيْخِ أَنْ يَتَأَنَّقَ^٦ وَيَتَلَطَّفَ. فَإِنَّ هَذِهِ مَهَالِكُ الطَّرِيقِ وَمَوَاقِعُ أَخْطَارِهَا. وَكَمْ مِنْ مُرِيدٍ اشْتَغَلَ بِالرِّيَاضَةِ، فَغَلَبَ عَلَيْهِ خَيَالُ فَاسِدٍ لَمْ يَقْوِ عَلَى كَشْفِهِ، فَانْقَطَعَ عَلَيْهِ طَرِيقُهُ وَاشْتَغَلَ بِالْبَطَالَةِ وَسَلَكَ طَرِيقَ^٧ الْإِبَاحَةِ. وَذَلِكَ هُوَ الْهَلَاكُ الْعَظِيمُ.

وَالْبَلَاءَةُ الْمُحْضَةُ أَدْنَى إِلَى الْخَلَاصِ مِنَ التَّجَرُّدِ لِلْفِكْرِ. فَإِنَّ مَنْ اشْتَغَلَ بِالْفِكْرِ وَدَفَعَ الشَّوَاغِلَ وَالْعَلَائِقَ عَنْ قَلْبِهِ، فَقَدْ رَكِبَ سَفِينَةَ الْخَطَرِ. فَإِنْ سَلِمَ، كَانَ مِنْ مُلُوكِ الدِّينِ؛ وَإِنْ أَخْطَأَ، كَانَ مِنَ الْهَالِكِينَ. وَلِذَلِكَ قَالَ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)^٨: «عَلَيْكُمْ بِدِينِ الْعَجَائِزِ».

ثُمَّ الْمُرِيدُ الْمُتَجَرِّدُ لِلذِّكْرِ وَالْفِكْرِ قَدْ يَقْطَعُهُ قَوَاطِعُ كَثِيرَةٌ مِنَ الْعُجْبِ وَالرِّيَاءِ وَالْفَرَحِ مِمَّا^٩ يَنْكَشِفُ لَهُ مِنَ الْأَحْوَالِ وَمَا^{١٠} يَبْدُو مِنْ أَوَائِلِ الْكَرَامَاتِ. وَمَهْمَا التَفَتَ إِلَى شَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ وَشَغَلَ بِهِ نَفْسَهُ، كَانَ ذَلِكَ قُتُورًا فِي طَرِيقِهِ وَوَقُوفًا. بَلْ يَنْبَغِي لَهُ أَنْ يُلَازِمَ حَالَهُ جَمَلَةً عَمْرِهِ مِلَازِمَةَ الْعَطِشَانِ الَّذِي لَا يُرَوِّيه الْبَحَارُ وَلَوْ أَفِيضَتْ^{١١} لَهُ، وَيَدُومَ عَلَيْهِ وَرَأْسُ مَالِهِ الْإِنْقِطَاعُ عَنِ الْخَلْقِ وَالْخُلُوءُ. فَإِذَا دَاوَمَ عَلَى ذَلِكَ وَحَصَلَ قَلْبُهُ مَعَ اللَّهِ، انْكَشَفَ لَهُ جَلَالُ الْحُضْرَةِ^{١٢} الرَّبُّوبِيَّةِ وَتَجَلَّى لَهُ الْحَقُّ

(٢) آس: بالفكر.

(١) آس: أمره.

(٤) ك، تا: + و.

(٣) تا: لتنبه.

(٦) ك، تا: يتأني.

(٥) ك، تا: - و.

(٨) آس: - صلى الله عليه وآله.

(٧) دا: - ويعلم التقوى (ص ٢٢٤) ... سلك طريق.

(١٠) آس: - ما.

(٩) آس: بما.

(١٢) تا: حضرة.

(١١) ك، تا: افتضت.

وظهر له من لطائف رحمة الله ما لا يجوز أن يُوصَف، بل لا يُحيط الوصفُ به أصلاً.
 فهذا منهاجُ رياضة المريد وقريبته^١ في التدريج إلى لقاء الله (تعالى)^٢،
 لخصناه من بعض^٣ كتب أهل العرفان.
 فلنختم به الكلام، حامداً لله العزيز المَنَّان، ومُصلِّياً على رسوله المبعوث
 لهداية كافة العقلاء من الإنس والجان، وآله الهادين إلى طريق الجنان المطهرين
 عن أدناس الرذائل والنقصان^٤.
 وقد تمت كتابته بيد مؤلفه في أوائل شهر شعبان المُعظم لعام سبع
 وعشرين بعد الألف. ختم الله له بالحسنى وجعل عُقباه خيراً من الأولى^٥.



مركز تحقيقات كليات علوم إسلامي

(١) مع: ترتيبه.

(٢) ك، أس: - تعالى / مع: + و.

(٣) أس: - بعض.

(٤) ك، تا: + الحمد لله الذي وفقني لإتمام هذه الرسالة الشريفة المنيفة.

(٥) ك، مع، دا، أس، تا: - وقد تمت ... الأولى.



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

پیوستها



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

اضافات

مربوط به ص ٩:

وقد نبّه الله تعالى أهل السلوك العلمي والعملية، وحذّرهم بأبلغ وجه وأغلظه عن الميل إلى المرغوبات والمُشتهيات الدنيوية، في حكاية بلعم بن باعورا؛ إذ قد شبهه بالكلب بقوله: ﴿وَأَنشَلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا^١ فَانْسَلَخَ مِنْهَا^٢﴾ (الآية)، إشارة إلى من خصّه الله تعالى بآياته^٣ من الكتاب والحكمة والعبادة والطاعة، ثم وكّلَه إلى نفسه، فمن خاصيّة نفسه الأمانة بالسوء أن تنسلخ منها، وتميل إلى الدنيا وزخارفها وشهواتها، وتتبع^٤ هواها في طلب المال والجاه والشهرة والرئاسة. فلما وقع فرخ همته العلية عن ذكر طلب الحق ومحبتّه، أدركته هذه الشيطان، وجعلته من الهالكين الضالّين عن الحق وطلبه؛ ليعلم أن المعصوم من عصمه الله تعالى، كما قال في حق يوسف:

(٢) سورة اعراف (٧)، آية ١٧٥.

(٤) ك، آس، يتبع.

(١) دا: آياتنا.

(٣) دا: بآية.

(٥) دا: و.

﴿وَهُمْ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ﴾^١. وفيه إشارة إلى أن لا يأمن السالك المحقق مكر الله ولو بلغ أقصى المقامات؛ فكيف لمن لم يسلك سبيل الله لا علماً ولا عملاً، وكان غريق بحر الشهوات أسير أيدي الذنوب^٢ محترق نار الظلمات؟!

فوظيفة السالك الصادق - بل الواصل المحقق - أن لا يغلق على نفسه مدام كونه في الدنيا أبواب المجاهدات والرياضات ومخالفات النفس وهواها في كل حال، كما كان حال النبي والأئمة المعصومين - صلوات الله عليهم أجمعين - والأكابر الماضين من حكماء أمته^٣ والعارفين الفائزين بنوره متابعتة؛ ولا يفتح على نفسه أبواب التمتعَات والتمتعات الدنيوية، من المأكل والمشرب والملبس والمركوب؛ وليحترز من أكل الشبهات، والتوسع في الدنيا، والتبسط^٤ في البلاد، وتبع^٥ الهوى، والإخلاص إلى الأرض. فإن قوله تعالى في هذه الآية: ﴿وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا﴾ [بها] وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَأَتْبَعَ هَوَاهُ^٦ تنبيه بليغ على أن طالب العلم وإن بلغ في سيره وفكره إلى الدرجة العليا والرتبة القصوى، بحيث يستحق الرحمة^٨ العليا والدرجة القصوى^٩، فإذا التفت^{١٠} إلى ما سوى الحق وركن إلى أهل الدنيا ومال إلى الشهرة والجاه فيها، يستنزله الغيرة^{١١} الإلهية ويستدرجه إلى أسفل دركه، يُماثل^{١٢} فيها الكلب؛ كما قال تعالى: ﴿فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ

(١) سورة يوسف (١٢)، آية ٢٤.

(٢) دا: الذات.

(٣) دا: الله.

(٤) آس: - في.

(٥) آس: المتبسط.

(٦) دا: يتبع.

(٧) سورة اعراف (٧)، آية ١٧٦.

(٨) دا: الرفعة.

(٩) آس: الأعلى / دا: العظيم.

(١٠) آس: التفتت.

(١١) دا: العزة.

(١٢) دا: تماثل.

الْكَلْبِ»^١ في شهوته وحرصه، «إِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَثْ»^٢ أي يصير بالاستدراج بحيث إنْ نصحتَه ووعظتَه^٣ ونبّهتَه عن خيائته حاله وضلاله، لم يقبل ولم يتنبّه؛ بل يستقبلك بالدعاوي، ويتشبّث بالأعذار، ويقابلك بالإنكار، وينسبك إلى سوء الخلق وقلة الاحتمال؛ وإن تركته، يُخلد إلى أرض الشهوات ويتّبع الهوى.

فما أشدّ سخافة عقل مَنْ يدّعي العلم والتقوى، ويزعم أن لا يضرّ اتّباع الهوى! أو ما نظر هذا السّفية الأحمق إلى كتاب الله، أو ما تلى آيات القرآن تلاوة فهم وإيقان، ليتعلّم أن الله تعالى كيف حذر أنبياءه - الَّذِينَ هُمْ أَحَبُّ خَلْقِ اللَّهِ - عن اتّباع الهوى، وأوعدهم عليه بالضلال؟! كقوله تعالى: «يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَى فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ»^٤، «ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِنَا»^٥، والمراد^٦ من التّكذيب بالآيات ترك العمل بها والغرور والجسبان؛ وقوله تعالى: «فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَسْتَفْهِمُونَ»^٧، أي أخبرهم عن أحوال المفرورين الممكورين، لعلهم يحترزون^٨ عما هم عليه من أعمالهم وأفعالهم.

(٢) سورة اعراف (٧) آية ١٧٦.

(٤) ك، آس: + و.

(٦) سورة ص (٢٨) آية ٣٦.

(٨) د: - للمراد.

(١٠) سورة اعراف (٧) آية ١٧٦.

(١) سورة اعراف (٧) آية ١٧٦.

(٢) آس: وعظله.

(٥) آس: و.

(٧) سورة اعراف (٧) آية ١٧٦.

(٩) د: - تعالى.

(١١) ك، آس: تحترزون.

مربوط به ص ٧٦:

شعيل

في زيادة التبيين لهذا المرام بوجه تفصيلي

فنقول: إن معرفة الحق الأول والنظر إلى وجهه الكريم أجل اللذات وأكملها؛ وذلك لأن اللذات تابعة للإدراكات وتختلف باختلافها، كما أن الإدراكات تختلف باختلاف المدركات.

أما ترى أن الإنسان جامع لجملة من القوى والمشاعر؛ ولكل منها غاية ولذة لها في نيل غايتها وغرضها بمقتضى طبيعتها وفطرتها^١ عليها؛ إذ لا معطل في الوجود، وإن الله تعالى لم يخلق شيئاً عبثاً ولا هزلاً. بل لكل قوة من القوى وغريزة من الغرائز المجتمعة في الإنسان - الذي هو عالم صغير مشتمل على جميع ما في العالم الكبير - غاية هي مقتضاها بالطبع؛ فلا جرم لذتها في نيل ما هو غايتها ومقتضاها، وألمها في تخلف مقتضاها عنها. فغريزة الغضب خلقت للتشفي والانتقام ودفع ما يضاد الجسم الذي هي فيه. وغريزة الشهوة لجلب ما يلائم البدن. وغريزة كل من الحواس الظاهرة والباطنة^٢ فلا جرم لذتها في حصول غايتها ومبتغاها والغرض من خلقها ومقتضاها، وألمها في ضد ذلك. فكذاك للنفس^٣ الإنسانية غريزة عقلية، تسمى^٤ بالبصيرة الباطنية^٥ واللطفية الربانية؛ خلقت ليُعلم بها حقائق الأمور ومهيئاتها. فمقتضى طبيعتها

(١) آس: + التي فطر عليها.

(٢) مع: النفس.

(٥) آس: الباطنة.

(٢) آس: + خلقت لإدراك متعلقاتها الظاهرة والباطنة.

(٤) آس: يسمى.

المعرفة والعلم، وهي غايتها ولذتها؛ كما أن مقتضى سائر القوى والطبائع غايتها ولذتها. ولهذا يفرح الإنسان إذا وُصف بالعلم ولو في الشيء الخسيس، كاللعب بالشطرنج وغيره؛ وذلك لفرط لذة العلم.

ثم لا شك أن ليست في الصنائع العملية^١ لذة العلم بالحياسة والخيطة، كلذة العلم بسياسة الملك وتدبير أمور الخلق؛ ولا في الصنائع العلمية لذة العلم بالفن والشعر، كلذة العلم بالمنطق والهيئة؛ بل لذة العلم^٢ بقدر شرف المعلوم. والمعلومات الكلية الباطنية أشرف من الجزئيات الظاهرة؛ فالعلم ببواطن الأمور وأصولها وحقائقها أشرف من العلم بظواهرها وفروعها وعوارضها. فإن كان في المعلومات ما هو حقيقة الحقائق وأصل^٣ الموجودات وأكملها وأشرفها، فالعلم به لا محالة ألد العلوم وأشرفها وأطيبها.

وليت شعري هل في الوجود شيء أشرف وأعظم وأجل من ذات المعبود ومبدأ العالم ومدبرها ومتكفلها^٤ ومُبدئها ومعيدها، وهل يتصور أن حضرة في الملك والملوك والجمال والبهاء والجلال أعظم من الحضرة الربوبية التي لا يُحيط^٥ بمبادئ جلالها وإشراق نورها وصف الواصفين؟! فإن كنت لا تشك في ذلك، فلا ينبغي أن تشك في أن الاطلاع على أسرار^٦ الربوبية والعلم بترتيب الأمور الإلهية المحيطة لكل الموجودات هو أعلى المعارف وأجل الاطلاعات وألذها وأشهاها وأجدر ما يعظم به الفرح والارتياح.

وبهذا يتبين أن العلم لذيق، وأن ألد العلوم العلم بالله وصفاته وأفعاله

(٢) آس: + بقدر شرفه وشرف العلم.

(٤) مع، آس: مكفلها.

(٦) آس: جلالها.

(١) مع، آس: العلمية.

(٣) آس: أصول.

(٥) مع: لا تحيط.

(٧) آس: بأسرار.

وتدبيره في مملكته من منتهى عرشه إلى تخوم الأرضين.

فتحقّق بتلك^١ أنّ لذة المعرفة أقوى من سائر اللذات، أعني لذة الشهوة وأكل الطعام، ولذة الغضب في الرئاسة والانتقام، ولذة سائر الحواس. فإنّ اللذات مختلفة نوعاً حسب اختلاف المدركات بالنوع، ولذة المعرفة مختلفة بالقوة والضعف.

فنقول: أغلب اللذات الدنيوية لذة الرئاسة^٢ والكرامة؛ لأنّها باطنية في الجملة، وليس في رتبته لذة الشهوات البهيمية الظاهرية. فإنّ المخير بين لذة الطعام اللذيذ والدجاج المسمّنة واللوزينج وبين لذة الرئاسة وقهر الأعداء والاستيلاء عليهم، يختار الثاني إن كان عالي^٣ الهمة غير ساقط النفس ولا واقعاً في درجة الصّبا والفتنة، فيهون عليه الجوع والصبر أياماً عديدة؛ وإن كان خسيس الهمة ميّت القلب شديد البهيمية، اختار الهريسة والحلاوة على لذة الرئاسة والكرامة.

فلذة معرفة الله ومطالعة جمال الحضرة الإلهية الربوبية والنظر إلى أسرار الأمور الإلهية، ألذ من الرئاسة التي هي أعلى اللذات، على من جاوز نقصان البهيمية والصّبا والفتنة. وغاية العبارة^٤ عنه أن يقال: ﴿فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ﴾^٥، وأنّه أعدّ لهم ما لا عين رأت ولا أذن سمعت ولا خطر على قلب بشر^٦. وذلك لأنّه^٧ لا يعرفه إلّا من ذاق اللذتين جميعاً؛ فإنّه لا محالة

(٢) آس: + والقلبة.

(٤) مع: الغبارة.

(١) آس: بذلك.

(٣) مع: - عالي.

(٥) سورة سجد (٢٢) آية ١٧.

(٦) لشاره به حديث قمي. (ركد: بحار الأنوار، ج ٨، ص ٩٢ و ١٩١).

(٧) مع، آس: لأنّ.

يؤثر^١ التبتل^٢ والتفرد والفكر والذكر، وينغمس في بحار المعرفة، ويترك الرئاسة، ويستحقّر الخلق.

وأما من لا خبر له عن المعرفة ولذتها، كمتصوفة هذا الآن، فتراهم يؤثرون صحبة الجماعة وكثرة الكلام معهم وأكل الشبهة والحرام في مجلسهم وطلب الخطام بوسيلتهم، على الخلوة والتفرد بذكر الله والاشتغال بأمور مقربة إليه تعالى^٣ لا يطلع عليه غيره. كل ذلك لخلق قلوبهم عن معرفة الله وتسليتهم عنه بغيره. وإلا فالعارف المحقق^٤ يستوحش عن صحبة الخلق، وحشة الإنسان الحي عن مقاربة الأموات في بيت مظلم. بل العارف الرباني يستوحش من هذه الحياة الدنياوية التي تحجبه عن ملاحظة ذاته تعالى على الوجه التام، ولا يزال^٥ يريد الموت الطبيعي للوصول إلى لقاء الله وحظيرة القدس، تحقيقاً لقوله تعالى: ﴿مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنْ أَجَلَ اللَّهُ لَاتٍ﴾^٦.

فكل من يرغب في الدنيا ويستأنس بصحبة الجماعة ويتحاشى عن التفرد منهم^٧ - إما بالموت أو بالخلوة عن الخلق - ويدعي المعرفة والولاية، فهو منافق كذاب^٨. قال الله تعالى في حق اليهود وكشف فضيحتهم وتكذيب دعواهم محبة الحق وولايته: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِنْ زَعَمْتُمْ أَنْكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ، فَتَمَنُّوا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾^٩.

فالعارف يعلم علماً يقينياً تحقيقاً^{١٠} كشافياً أن لذة معرفته^{١١} ومطالعة

(٢) مج: التبتل.

(٤) آس: المحقق.

(٦) سورة عنكبوت (٢٩)، آية ٥.

(٨) آس: كما.

(١٠) آس: وتحقيقاً.

(١) آس: مؤثر.

(٣) آس: + و.

(٥) آس: لا تزال.

(٧) آس: معهم.

(٩) سورة جمعة (١٢)، آية ٦.

(١١) آس: معرفة الله.

صفاته وأفعاله^١ ونظام مملكته من أعلى عليين إلى أسفل السافلين، أجل من جميع اللذات الدنياوية التي مُعظمها حبّ الرئاسة ونيل^٢ الجاه؛ ويُستحقر عنده الخلق ورئاستهم القاصرة الدائرة، لعلمه بفنائهم وقصور وجودهم وقصور رئاستهم المشوبة بكثير من المناقيات والمزاحمات، وذلك بخلاف الابتهاج بالحضرة الإلهية، فإنّها خالية عن المزاحمات متّسقة للمتواردين، لا نهاية لعرض^٣ هذه المملكة.

فلا يزال العارف بمطالعتها في جنّة عرضها السماوات والأرض، يرتع في رياضها ويقطف من ثمارها وهو آمن من انقطاعها؛ إذ ثمار هذه الجنّة غير مقطوعة ولا ممنوعة. ثم هي أبدية سرمدية، لا يقطعها الموت. إذ الموت لا يهدم محلّ معرفة الله، لأنّ محلّها أمر ربّاني سماوي. إنّما الموت يزيدّها جلاءً وقوّةً، وانكشافاً لمعرفتها ببارئها إن حصلت المعرفة؛ ولهذا قيل: المعرفة بذر المشاهدة.

فإذن، جميع أقطار ملكوت السماوات والأرض ميدانُ العارف، يتبوّأ منها حيث يشاء، من غير حاجة إلى أن يتحرّك إليها بجسمه وشخصه. وكل عارف في ملاحظة جمال الملكوت في جنّة عرضها ما ذكر وأوسع منها، من غير أن يضيق بعضهم على بعض أصلاً، وإن كانوا متفاوتين في سعة منزلاتهم بقدر تفاوتهم في اتّساع أنظارهم وفُسحة معارفهم، وهم درجات عند الله. وهذا أمر مُختلف^٤ على غير من ذاق هذا المشرب واحتجب عن هذا المقام. فربّما يُرجعُ

(١) مع: أفضاله.

(٢) آس: ميل.

(٣) مع: لغرض.

(٤) مع: مختلف.

عنده لذّة الرّئاسة على لذّة المعرفة؛ كما يُرجّحُ عند النّاقصين والصّبيان وبعض النّساء والمختنّين لذّة شهوة النّكاح والأكل على لذّة الرّئاسة. وعند هذا ليس الكلام على ^١ مَنْ أنكر هذا المقام، إلّا أن يقال: من ذاق عرف في البين.

إيضاح استفادي

لا تظنّ ^٢ أنّ لذّة العارف من انشراح الصّدر - عقيب انحلال الشّبّهات واضمحلال المعضلات وانشراح الرّوح عند الفتوح - في رياض المعرفة وبساتينها أقلّ من لذّة مَنْ يدخل الجنّة بفَرْقِها ^٣ ويقضي فيها شهوة البطن والفرج. وأنّى يتساويان! فإنّا لنعلم ^٤ ههنا من العارفين مَنْ رَوْحه ولذّته في فتح أبواب المعارف لينظروا إلى ملكوت السّماء والأرض. وجلال خالقها ومدبرها، أكثر من رغبته في المأكول والمنكوح والملبوس. وكيف لا يكون هذه الرّغبة أغلبَ على العارف البصير وهي مشاركة للملائكة في الفردوس الأعلى، إذ لا حظّ للملائكة في المطعم والمشرب والمنكح؟! ولعلّ تمتّع البهائم بالمنكح والمطعم والمشرب يزيد على تمتّع الإنسان.

فإن كنت ترى مشاركة البهائم في لذاتها أحقّ بالطلب من مشاركة الملائكة الأعلى في فرجهم وسرورهم بمطالعة جمال الحضرة الرّبوبيّة، فما أشدّ غيبك ^٥ وجهلك، وما أخسّ همّك وقيمتك على قدر قيمتك ^٦، وما أعجب حالك أيّها

(٢) آس: لا تظنّ.

(٤) آس: نعلم.

(٦) آس: همّك.

(١) آس: مع.

(٣) مع: يعرفها / آس: تعرفها.

(٥) آس: غيبك.

المسكين المستولى عليك دعابة الشَّيْطَان، بحيث^١ صيرك مشعوقاً بجاهك
الخصيس المنقّص بالحقير^٢، مشغولاً بمالك القليل المشوش اليسير، قانعاً
بلذات البهائم عن لذة النّظر إلى^٣ جلال الحضرة الرّبوبيّة وجمالها، مع إشراقه
وظهوره! فإنّه أظهر من أن يطلب، وأوضح من أن يفقد^٤ ولم يمنع القلوب من
الاستهتار^٥ بذلك الجمال بعد تركيتها عن كدورات شهوات الدّنيا إلا شدة
الإشراق مع ضعف الأحداق.

وأنت أيّها المسكين ذا الجاه الخصيس والمال الضائع، وإن كنت تضحك
بقصور عقلك ودناءة طبعك - كالنساء والصبيان^٦ - على البالغين من الرّجال
والعرفاء^٧، تقول في حقّ من ترى منهم مشغولاً بمعرفة ربّه مستوحشاً عن أهل
الثروة وأرباب المناصب في الدّنيا مؤثراً للخلوة والقناعة في المآكل والمشارب
والتّذاذه في الملابس: إنّهُ موسوسٌ إليه مديّرٌ شومٌ في الطّالع، ظهرت عليه مبادئ
الجنون؛ لكنك لم تعلم أنّه يضحك^٨ عليك بقناعتك بمتاع الدّنيا الدّنيّة، واشتراكك
مع البهائم والسّباع في قضاء شهوتك الفانيّة، وإجراء مقتضى جاهك الحقير
وحالك القصير. [وحالك] معه بعينها حال الكفرة الجهّال وسخريّتهم مع نوح
(ع)، في تركيب السّفينة ليركبها وينجو ويُنجّي من الغرق والهلاك^٩ هو ومن

(١) آس: حيث.

(٢) آس: الحقير.

(٣) آس: على.

(٤) آس: يعقل.

(٥) آس: الاستهتار.

(٦) آس: كالصبيان والنساء.

(٧) آس: + و.

(٨) مع: تضحك.

(٩) آس (هامش): من إفاداته - أعلى الله مقامه -:

كار جاهل بين به دنيا باختن

صنعت عالم سفينه ساختن

كلمته عاكف سري لذات جسد

طبع جاهل همهر طفلان تا ابد

آن يكی در بحر دنيا گشته مات

اين همی سازد سفينه در [حيات]

اتَّبِعْهُ، لَعَلَّه بِقَضَاءِ اللَّهِ.

فَالْعَارِفُ مُشْتَغَلٌ بِتَهْيَةِ سَفِينَةِ النِّجَاةِ مِنْ غَرَقِ بَحْرِ الْهَيُولَى وَلَسَعَ تَمَاسِيحُ^١ الْهَوَى لِنَفْسِهِ وَلِغَيْرِهِ، لَعَلَّه بِخَطَرِ الْمَعَادِ وَأَنْتَ لَغَفْلَتِكَ عَنْ كُنْهِ الْمَعَادِ تَحْقِرُهُ^٢ وَتَسْخَرُهُ^٣ مِنْ حَالِهِ، وَهُوَ يَقُولُ كَمَا حَكَى اللَّهُ عَنِ الْعَارِفِينَ: ﴿إِنْ تَسْخَرُوا مِنَّا فَإِنَّا نَسْخَرُ مِنْكُمْ كَمَا تَسْخَرُونَ • فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ﴾^٤.

وَالْعَارِفُونَ يَنْظُرُونَ إِلَى الْعَاكِفِينَ فِي حَضِيضِ الشَّهَوَاتِ نَظَرَ الْعُقَلَاءِ إِلَى الصَّبِيَّانِ عِنْدَ عَكُوفِهِمْ عَلَى لَذَّةِ اللَّعِبِ. وَلِذَلِكَ^٥ تَرَاهُمْ يَسْتَوْحِشُونَ مِنْ أَكْثَرِ الْخَلْقِ وَيُؤْثِرُونَ الْعُزْلَةَ وَالْخُلُوتَ، فَهُوَ أَحَبُّ الْأَشْيَاءِ لَهُمْ؛ وَيَهْرُبُونَ مِنَ الْمَالِ وَالْجَاهِ، عِلْمًا بِأَنَّهُ يَشْغَلُهُمْ عَنْ لَذَّةِ الْمُنَاجَاةِ؛ وَيُعَرِّضُونَ عَنْ أَهْلِهِمْ وَأَوْلَادِهِمْ، تَرْفُعًا عَنِ الْإِشْتِغَالِ بِهِمْ عَنِ اللَّهِ تَعَالَى. فَهَؤُلَاءِ هَؤُلَاءِ، وَأَنْتُمْ أَنْتُمْ.

مركز تحقيقات كميته نور علوم اسلامی

مربوط به ص ٢٠٥:

يَا نَفْسُ! إِنَّ^٦ عَالَمَ الطَّبِيعَةِ هُوَ مَحَلُّ الْخَوْفِ وَالذُّلِّ وَالْحُزْنِ، وَهَذَا عَالَمُ الْعَقْلِ هُوَ مَحَلُّ الْغِنَى وَالْأَمْنِ وَالْعِزِّ^٧ وَالسَّرُورِ؛ فَقَدْ شَاهَدْتَهُمَا جَمِيعًا وَشَافَهُتَهُمَا، فَاسْتَعْدِّي^٨ عَلَى خَبَرَةِ مِنْكَ.

يَا نَفْسُ! إِذَا أَعْطَاكَ الدُّنْيَا شَيْئًا، فَلَا تَأْخُذْ بِهِ^٩ مِنْهَا؛ فَإِنَّهَا رَبِّمَا^{١٠}

(١) مع: تمايح.

(٢) مع: - لعلمه... تحقره.

(٣) مع: تسخر.

(٤) سورة هود (١١)، آية ٢٨ و ٣٩.

(٥) مع: ذلك.

(٦) الأفلاطونية المحدثة + هذا.

(٧) أس: الغرور.

(٨) الأفلاطونية المحدثة فتخيري.

(٩) أس، مع: إنما.

(١٠) مع: أس: تأخذه.

تُطربِك^١ لِتُضْحِكَ قَلِيلاً وَتُبْكِيكَ كَثِيراً. وهذا الفعل منها فيك إنما هو بالطَّبْع، لا بالتكلف؛ ولن يقدر الشيء الطبيعي أن يكون غير ما هو. فأما النَّفْس، فلأنَّها حيَّةٌ عاقلة مميَّزة^٢ فلها الاستطاعة على أن تنخدع وعلى أن لا تنخدع. فإذا شافهت أفعال المخادع لها ثم انحرفت عن خداعه وحذرت^٣، فقد نجت^٤ من سوء العاقبة؛ وإذا قبلت المخادعة وتحققت^٥ الحال^٦، فإنَّما ذلك لهواها^٧ وشهواتها. وكما أنَّه يمكنها أن تقبل الخداع، فكذلك يمكنها أن لا تقبل ذلك؛ فهي مالكة لاستطاعة: إن شاءت تحرَّرت من الهلكة، وإن شاءت دخلتها^٨. فانظري، يا نفس، إلى هذه الوصايا وتدبري بها لتقربي بالنجاة إلى دار البقاء ومحلَّ النور والصفاء، مع السادة الأخيار والأئمة الأبرار.

يا نفس! لا تُطالبِي بالاستقرار في عالم الكون والفساد^٩، واعلمي أنَّ الزُّق^{١٠} مادام على ظهر الماء فلا قرار له ولا طمأنينة له بقاء؛ وإن استقر وقتاً ما، فإنَّ ذلك بالعرض. وإنَّما يستقرُّ ذلك الزُّق^{١١} إذا خرج عن الماء وأعيد إلى الأرض التي هي ينبوعه وأصله المشاكلة له بالكثافة والثقل، فحينئذٍ يستقرُّ به القرار. وكذلك النَّفْس مادامت في جريان الطبيعة، فلا قرار لها ولا راحة ولا طمأنينة. فإذا عادت النَّفْس إلى ينبوعها وأصلها، استقرَّت وظفرت بالراحة، واستراحت من شقاء الغربة وذلكها.

(١) آس: تسمى / مع: تستفر.

(٢) آس، مع: منيرة.

(٣) آس، مع: نجوت.

(٤) الأفلاطونية المحدثة - تحققت.

(٥) الأفلاطونية المحدثة: المعال.

(٦) الأفلاطونية المحدثة: بهراها.

(٧) آس، مع: سالكتها.

(٨) الأفلاطونية المحدثة: تطالبين بالاستقرار وأنت في عالم الكون؟

(٩) آس، مع: الزورق.

(١٠) آس، مع: الزورق.

يا نفس! إن هذا المركب الذي قد ركبته من هذا البحر الأعظم إنما هو مياه جامدة وبالغرور^١ تركب؛ ويوشك أن يطلع عليه الشمس فينحل فيعود إلى عنصره، ويتزكك جالسة على وجه الماء إن أمكنك الجلوس، تطلبين مركباً ولا مركب^٢ إلا ما اكتسبته من جودة السباحة وحسن التهذي.

يا نفس! إن الماء الصافي النقي الثوري يؤدي البصر إلى^٣ سائر ما في ذاته؛ فإذا شابه الكدر والوسخ، حجب العين عن إدراك سرائر الأشياء المستكنة فيه. وكذلك نور الشمس إذا أشرق على الأشياء، كان البصر مدركاً لها بالحقيقة؛ وإذا عرض لها البخارات والدخان والغبار، حيل بين البصر وبين إدراكه تلك الأشياء. وكذلك أنوار^٤ العقل اللطيفة، إذا مزجت^٥ بالأشياء الجلفة المظلمة، كدّرتها وعاققتها عن إدراك ما في ذاتها من الصور والأشكال وأعدمتهما التصور العقلي؛ فحينئذ تبقى النفس فقيرة من مقتنيات^٦ جاهلة بمعلوماتها عادمة حسن التهذي إلى طريق نجاتها.

يا نفس! ليس الزهد في الدار ترك تزويقها وإصلاحها مع الرضا بالمقام فيها. والزهد التام الرضا للقضاء^٧ بالتحويل والاستعداد والتأهب لنقله منها. فكذا، يا نفس، ليس الزهد في عالم الطبيعة ترك لذاته^٨ وشهواته^٩ مع الرضا بالمقام فيه^{١٠}. وإنما الزهد بالحقيقة شدة الشوق إلى مفارقتها^{١١} والراحة منه^{١٢}.

(١) الأهلطونية المحدثة من أمياه تجمد وبالعرض.

(٢) الأهلطونية المحدثة + تجدين.

(٣) آس: - إلى.

(٤) آس: نور.

(٥) مع: خرجت.

(٦) مع: للقضاء.

(٧) آس: معاشها / مع: مقاستها.

(٨) آس، مع: لذاتها.

(٩) آس، مع: والكفاية فيها (بجاء «بالمقام فيه»).

(١٠) آس، مع: مفارقتها.

(١١) آس، مع: مفارقتها.

(١٢) آس، مع: منها.

ومن معاندته^١ ومضادته^٢ واختلاف ظلمه^٣. فينبغي لك، يا نفس، أن تعتقدي الشوق إلى الموت الطبيعي والرضا به وتحاذري الفشل^٤ عنه. فبالخوف منه تكون الهلكة، وبالشوق إليه تكون السلامة. أليس تعلمين، يا نفس، أن بالموت الطبيعي تنتقلين من الضيق إلى السعة ومن الفقر إلى الغنى ومن الخوف إلى الأمن ومن الحزن إلى السرور ومن الظلمة إلى النور.

يا نفس! إن القمر تبين بما زادت^٥ إليه من الشمس؛ فإذا عرض له الظل ظل الأرض، انخسف وأظلم. فكذلك النفس نيرة مضيئة مادام يرد إليها نور العقل؛ وإذا عدمت العقل، أظلمت؛ وإذا توسطت الشهوات، عدمت نورها. وكما أنه مادامت الأرض في وسط العالم لن يعدم القمر الخسوف، فكذلك النفس مادامت ملازمة الطبيعة لن تعدم الظلمة. فاعلم من ذلك أن راحة النفس في مفارقتها الطبيعة.

يا نفس! إن التعقل ليس هو شيء غير التصور والتمثل. وأي نفس عدمت ذلك، فقد ذاتها؛ ومن فقد ذاته فهو ميت. يا نفس! إن التصور والتمثل هو العقل الذي هو الحياة الدائمة، والتلذذ والتنعيم في الدنيا هو الموت الدائم. فلا تؤثر مزايلة الحياة الدائمة باللذة والتنعيم في الدنيا فتهلكي.

يا نفس! ما بال سائر الجواهر الطبيعية الغير العاقلة متحركة بالطبع إلى عناصرها ومواضعها اللائقة بها، كالماء والأرض وغيرهما؟ ويحق ذلك أن كل جواهر إنما شرفه وعزه الرجوع إلى عنصره ومحطه ومحله. فإذا كانت الأشياء

(٢) آس، مع: مصادرتها.

(٤) آس، مع: الفضل.

(٦) آس، مع: اللذة.

(١) آس، مع: معاندتها.

(٣) آس، مع: ظلمها.

(٥) آس، وردت.

التي لا عقل لها ولا تمييز^١، وإنما حركتها حركة هيام وطبع، يتحرك كل منها إلى حيث شرفه وعزه ويأبى الغربة والبعد عن وطنه؛ فما بالك يا نفس، وأنت ذات العقل والتمييز، بما تأبين الرجوع إلى وطنك وعنصرك الذي فيه شرفك وعزك وتكرهين ذلك وتحبين البعد عن أصلك ومنبعك وتختارين اللبوث في الأرض الغربة ومقاساة الذل والهوان؟!

يا نفس! إنني تأملت اللذات كلها، فلم أجد ألد من ثلثة؛ هي الأمن والعلم والغنى. ولكل واحد من هذه الأشياء أصل وينبوع يحركه: فمن طلب العلم، فليذهب إلى معنى التوحيد؛ فإن بالتوحيد تكون المعرفة والعلم والتحقيق، وبالإشراك^٢ تكون النكرة والجهل والشك. ومن طلب الغنى، فليذهب إلى رتبة القنوع؛ فإنه حيث لا قنوع لا غنى. ومن طلب الأمن، فليعتقد التمني بمفارقة عالم الطبيعة، وهو الموت الطبيعي.

يا نفس! قد اتضح لك أن النور يأتي من قبل العقل، والظلمة يأتي من قبل الجسد. فينبغي لك، يا نفس، أن لا تأسفي^٣ على فراق الجسد، لشدة إضراره لك وخذلانه إياك وإعاقته لك عن إدراك معلوماتك؛ بل ينبغي، يا نفس، أن تأسي^٤ على مفارقتك عالم العقل، لكثرة منفعه لك ومساعدته إياك على نيل مطلوباتك. فأنصرفي، يا نفس، عن الطبيعة، زاهدة فيها، قالية خائفة منها، فازعة^٤ إلى عالم العقل الذي هو أصلك ومعدن لذاتك وسرورك وعزك؛ تحيى بذلك الحياة الدائمة وتستكمل السعادة الدائمة الكاملة.

(٢) أس، مع: وبالإشراك.

(٤) أس، مع: خولنا نبيست.

(١) أس، مع: تميز.

(٢) أس، مع: تأسي.

يا نفس! إنني أرى كل^١ يحنّ إلى شكله وكلّ نوع يحنّ إلى نوعه؛ فينبغي أن تكوني بهذا المعنى عارفة.

يا نفس! أنت صافية، فلا تصحّبين الكدر؛ وأنت نيرة مضيئة، فلا تمازجين الظلمة؛ وأنت حيّة ناطقة، فلا تصحّبين ميتاً؛ وأنت عالمة عادلة، فلا تصحّبين جاهلاً جائراً دنساً؛ وأنت^٢ متصوّرة بالتمييز والإرادة العقلية، فلا تصحّبين المتحرّكة حركة الهيام والالتباس والتشويش.

يا نفس! ما أشغل الغريق عن صيد السمك! وكذلك ساكن الدنيا ما أشغله عن مقاساة غصصها وتمنية الخلود فيها! وقد عرفت مصرعه.

يا نفس! يكفيك^٣ ما تقاسينه من آلائك وأضدادها وأوساخها، فلا تضيفي إلى آلائك أشياء أخرى، فتكوني كالغريق المرتهن في البحر قد حمل على عاتقه صخرة؛ وما أظن أن لنا غريقاً ينجو من البحر متجرّداً بنفسه، فكيف مع شيء آخر؟! 

مربوط به ص ٢٠٦:

يا نفس! ما أنت منصفة ولا عادلة ولا عاقلة! أبوك مقبل عليك بتأديبه ومعاتبته^٤ النافعة^٥ وأنت معرضة عنه ومقبلة على زوجتك وخداعها ومَلَقها المثمر لك الأحران والهموم والمخافة والفقر.

(٢) مع: - أنت.

(٤) أس: معاتبته.

(١) أس: مع: كل شكل.

(٣) أس: مع: تحريك.

(٥) أس: النافقة.

يا نفس^١! إنَّ من أصعب الأشياء وأشدّها أن يعمل أحد صناعة الصياغة بآلة
 الفلاحة أو صناعة التجارة بآلة الخياطة! ولكلّ صنعة أداة ليس يستوي عملها^٢ إلّا
 بها، لا غيرها؛ وإذا كان الإنسان عارفاً بعدّة صنائع مستعملاً أدواتها، فينبغي
 إذا أراد أن يعمل الخياطة أن يرمي من يده أداة الفلاحة، ويأخذ للخياطة أدواتها
 التي تصلح بها. فكذاك ينبغي لمن أراد أن يعمل الصّالح أن يترك عن يده أداة
 الجهل والشرّ، وهو حبّ الدّنيا والرّغبة فيها. فمتى هممت، يا نفس، في طلب العلم
 والخير، فدّعي من يدك أداة الشرّ وخذي للعلم والخير أدواتهما.



(١) أس: اعلمي يا نفس.

(٢) أس: علمها.

منابع احادیث

در گذشته گفته شد^۱ که صدرا اکثر احادیث این رساله را بدون مراجعه به کتب حدیث، از همان منابعی که مطالب را گرفته - یعنی نوشته‌های صوفیان - نقل کرده است. من کوشیدم، حتی الامکان برای این گونه احادیث منابع روائی بیابم. خوشبختانه اغلب موفق شدم؛ چند مورد هم توفیق حاصل نشد و بناچار به کتب صوفیان بسنده کردم. اما در چندین مورد هم صدرا حدیث را از منابع روائی آورده است. من در پاورقیها نام و نشان دقیق آن را یادداشت کردم و مراجعه به منابع دیگر را لازم ندیدم. اکنون هم برای احتراز از تکرار، نام منبع را قید نکرده، به همان پاورقیها ارجاع می‌دهم.

* * *

«إِستَعِينُوا عَلَىٰ كُلِّ صُنْعَةٍ بِأَهْلِهَا.» (ص ۲۶)

- کشف الخفاء ومزيل الأكياس عما اشتهر من الأحاديث على السنة الناس.

ج ۱، ص ۱۲۲

- الذرر المنتثرة في الأحاديث المشتهرة، صص ۸۴، ۸۵، حدیث ۵۰.

- رسائل إخوان الصفا، ج ۴، ص ۳۳۱.

«استفت قلبك وإن أفتوك فأفتوك» (ص ۱۲۰)

- مسند أحمد، ج ۴، صص ۱۹۴، ۲۲۷، ۲۲۸.

- سنن دارمی، ج ۲، ص ۲۴۵.

- الدر المنثور، ج ۲، ص ۲۵۵.

- الترغیب والترہیب، ج ۲، ص ۵۵۷.

- كشف الخفاء، ج ۱، ص ۱۲۴، حدیث ۳۴۵.

- تہذیب تاریخ دمشق، (بیروت)، ج ۳، ص ۲۱۲.

- مجمع الزوائد ومنیع الفوائد (بیروت، ۱۴۰۲ ق / ۱۹۸۲ م)، ج ۱، ص ۱۷۵.

- إحياء علوم الدين، ج ۱، ص ۷۷؛ به گونه‌ای دیگر: ج ۳، ص ۴۲.

- كنز العمال، ج ۱، ص ۱۲۱، ج ۳، صص ۴۳۰، ۴۳۱.

- بحار الأنوار (طبع بیروت)، ج ۱۸، ص ۱۱۸: «فقال النبي (ص): البر ما

اطمأنت إليه النفس، والبر ما اطمأن إليه الصدر؛ والإثم ما تردد في الصدر وجال

في القلب وإن أفتاك الناس وإن أفتوك.»؛ «أعدّ لهم ما لا عين رأت ولا أذن سمعت

ولا خطر على قلب بشر.» (ص ۲۳۶).

- بحار الأنوار (چاپ تهران)، ج ۸، صص ۹۲، ۱۹۱.

«أسكتوا فما لهذا خلقتكم.» (ص ۹۲)

(به گونه‌ای دیگر)

- كنز العمال، (طبع حیدرآباد، ۱۳۶۴ ق)، ج ۱، ص ۳۴۳، حدیث ۱۶۶۲.

- موسوعة أطراف الحديث النبوي الشريف، ج ۱، ص ۵۲۳ (از طبری)، ج ۲، ص

٥٢، منشور، ج ٢، ص ٣٣٥، مجمع، ج ٧، ص ١٨٨ و كشفه ص ٥٩ نقل کرده است.

«أكثر أهل الجنة البله، وعليون لذوي الأبواب» (ص ١١٢)

- إحياء علوم الدين، ج ٣، ص ٢٢. («البله أي البله في أمور الدنيا» - همان، ص

(١٧)

- مجمع الزوائد ومنبع الفوائد (طبع دوم بيروت، ١٩٦٧ م)، ج ٨، ص ٧٩.

- بحار الأنوار (طبع بيروت)، ج ٥، ص ١٢٨.

- معاني الأخبار، ص ٢٠٣: «قال النبي -صلى الله عليه وآله -: دخلت الجنة

فرأيت أكثر أهلها البله. قال: قلت: ما البله؟ فقال: العاقل في الخير، الغافل عن

الشر، الذي يصوم في كل شهر ثلاثة أيام».

- مرصاد العباد، صص ١٠٥، ٥٩٣.

مرکز تحقیقات کلامی و فقهی اسلامی

«ألا أخبركم بالفقيه حق الفقيه؟ مَنْ لَمْ يُقْنَطْ النَّاسَ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ، وَلَمْ يُؤْمَنْهُمْ

مِنْ عَذَابِ اللَّهِ، وَلَمْ يُرَخَّصْ لَهُمْ فِي مَعَاصِي اللَّهِ، وَلَمْ يَتْرَكِ الْقُرْآنَ رَغْبَةً

مِنْهُ إِلَى غَيْرِهِ. أَلَا لَا خَيْرَ فِي عِلْمٍ لَيْسَ فِيهِ تَفَهُُّمٌ؛ أَلَا لَا خَيْرَ فِي قِرَاءَةٍ لَيْسَ

فِيهَا تَدَبُّرٌ؛ أَلَا لَا خَيْرَ فِي عِبَادَةٍ لَيْسَ فِيهَا تَفَكُّرٌ» (ص ١٩٤ - ١٩٥)

- أصول الكافي، ج ١، كتاب فضل العلم، باب صفة العلماء، ص ٣٦.

«إِنَّ أَدْنَى مَا أَصْنَعُ بِالْعَالَمِ إِذَا آثَرَ شَهَوَاتِ الدُّنْيَا عَلَى طَاعَتِي أَنْ أَسْلَبَهُ لَذِيذَ

مَنَاجَاتِي» (ص ١١٣)

- اتحاف السادة المتقين، ج ٨، ص ٦١٩.

- تذكرة الموضوعات، ص ١٧٢.

«إِنَّ بَرَّخَا نِعَمَ الْعَبْدِ هُوَ لِي، إِلَّا أَنْ فِيهِ عَيْبًا. قَالَ: يَا رَبِّ، وَمَا عَيْبُهُ؟ قَالَ: يُعْجِبُهُ

نَسِيمُ الْأَسْحَارِ فَيَسْكُنُ إِلَيْهِ؛ وَمَنْ أَحَبَّنِي، لَمْ يَسْكُنْ إِلَيَّ شَيْءٌ.» (ص ١٠٥)

در کتب روایی دیده نشد، اما در کتابهای زیر آمده است:

- إحياء علوم الدين (بيروت، دارالهادي، ١٤١٢ ق / ١٩٩٢ م)، ج ٤، ص ٤٨٠

(مؤلف از همانجا گرفته است).

- قوت القلوب في معاملة المحبوب ووصف طريق المرید إلى مقام

التوحيد، ص ٥٤.

«إِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ.» (ص ١٥٨)

- أصول الكافي، ج ١، ص ٣٤.

- بحار الأنوار (طبع بيروت)، ج ٢، ص ٩٢.

- مستدرک الوسائل، ج ١٧، ص ٢٩٩.

- مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، ج ١، ص ١٢٦.

- كنز العمال (طبع دوم حیدرآباد، ١٣٨٢ ق / ١٩٦٢ م)، ج ١٠، ص ٧٧.

حديث ٦٠٨.

- منية المرید، ص ١٠٧.

- الدرر المنتثرة في الأحاديث المشتهرة، ص ٢٠٩.

«إِنَّ فِي طَلَبِ الدُّنْيَا إِضْرَارًا بِالْآخِرَةِ، وَفِي طَلَبِ الْآخِرَةِ إِضْرَارًا بِالدُّنْيَا؛ فَأَضْرُوا

بِالدُّنْيَا، فَإِنَّهَا أَحَقُّ بِالْإِضْرَارِ.» (ص ١٩٣، ١٩٤)

- أصول الكافي، ج ٢، ص ١٣١.

«إِنَّ لِلَّهِ مَلَائِكَةً سَيَّاحِينَ فِي السَّمَاءِ سُبُوحٌ مَلَائِكَةُ الْخَلْقِ؛ إِذَا رَأَوْا مَجَالِسَ الذِّكْرِ، يُنَادِي بَعْضُهُمْ بَعْضًا: أَلَا هَلُمُّوا إِلَى بُغْيَتِكُمْ! فَيَأْتُونَهُمْ وَيُحْفَوْنَ بِهِمْ وَيَسْمَعُونَ. أَلَا فَادْكُرُوا اللَّهَ وَادْكُرُوا أَنْفُسَكُمْ.» (ص ۴۳)

- إحياء علوم الدين، ج ۱، ص ۴۰.

(به گونه ای دیگر):

- بحار الأنوار (چاپ تهران)، ج ۷۴، ص ۲۵۹.

- موسوعة أطراف الحديث النبوي الشريف، ج ۳، ص ۴۰۰.

- الأحاديث القدسية، ج ۲، ص ۲۰ (از صحيح ترمذي، ج ۲، ص ۲۸۰ نقل کرده است).

«إِنَّ مِنْ عِلَامَاتِ الْعَقْلِ التَّجَافِي عَنْ دَارِ الْغُرُورِ وَالْإِنْسَابَةِ إِلَى دَارِ الْخُلُودِ وَالسَّرُورِ، وَالتَّزَوُّدَ لِسُكُونِ الْقُبُورِ وَالتَّأَهُبَ لِيَوْمِ النُّشُورِ.» (ص ۱۹۶)

(به گونه ای دیگر):

- مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۳۱۱.

- كنز العمال، ج ۱، ص ۶۶.

- الدر المنثور، ج ۳، ص ۴۴؛ ج ۵، ص ۳۲۵.

«أُولِيَانِي تَحْتَ قُبَابِي، لَا يَعْرِفُهُمْ غَيْرِي.» (ص ۱۱۵)

در کتب حدیث پیدا نشد، ولی در کتابهای عرفانی بسیار دیده شده است. برای نمونه، رک به:

- مصباح الهداية ومفتاح الكفاية، ص ۴۱۶.

- شرح گلشن راز (تهران، ۱۳۷۱ ش)، ص ۲۳۷.

- مرصاد العباد، صص ۲۲۴، ۲۲۶، ۳۷۹.

- شرح منازل السائرين، ص ۴۷۴.

- كشف المحجوب، ص ۷۰.
- كشف الأسرار وعدة الأبرار، ج ۴، ص ۴۰۶.
- در کتاب روضة المتقين في شرح من لا يحضره الفقيه، تأليف ملا محمد تقی مجلسی، ج ۹، ص ۲۸۵ به صورت ذیل آمده است:
- «كما وَرَدَ أوليائي تحت قبائي».
- «جُعِلَ الخَيْرُ كُلُّهُ في بيت، وَجُعِلَ مفتاحه الزَّهْدُ في الدُّنْيَا.» (ص ۱۹۳)
- أصول الكافي، ج ۲، ص ۱۲۸.
- وسائل الشيعة ج ۱۱، ص ۳۱۲.
- إحياء علوم الدين، ج ۴، ص ۲۲۷.
- «حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ.» (ص ۱۰۰)
- أصول الكافي، ج ۲، ص ۱۳۱.
- مستدرک الوسائل، ج ۱۲، صص ۳۸، ۳۹، ۴۵، ۷۰.
- وسائل الشيعة ج ۱۱، ص ۳۰۸.
- تحف العقول، ص ۲۱۵.
- الدر المنثور، ج ۶، ص ۳۴۱.
- «دَعْ مَا يُرِيْبُكَ إِلَى مَا لَا يُرِيْبُكَ.» (ص ۱۲۰)
- سنن دارمي، ج ۲، ص ۲۴۵.
- مستدرک حاکم، ج ۱، ص ۵۱.
- الدر المنثور، ج ۱، ص ۱۱۳.

- ترك الإطناب، ص ٣١١، حديث ٤٦٣.

- عوالي اللئالي، ج ١، ص ٣٩٤، حديث ٤٠، ج ٣، ص ٣٣٠، حديث ٢١٤.

- كشف الخفاء، ج ١، ص ٤٠٦، حديث ١٣٠٧.

- الترغيب والترهيب، ج ٤، ص ١٧٤.

«الدنيا دارٌ من لا دارَ له، ولها يجمع من لا عقل له. فقال الملك: والذي بعثك بالحق لقد سمعتُ هذا الكلام من ملكٍ يقوله في السماء الزابعة حين أعطيت المفاتيح.» (ص ١٩٣)

- مسند ابن حنبل، ج ٦، ص ٧١.

- الدر المنثور، ج ٦، ص ٣٤١.

- الترغيب والترهيب، ج ٤، ص ١٧٤.

- مجمع الزوائد، ج ١٠، ص ٢٨٨.

- تذكرة الموضوعات، ص ١٧٤.

- اتحاد السادة المتقين، ج ٨، ص ٨٣، ٦٢٣؛ ج ٩، ص ٢٧٥.

- كشف الخفاء، ج ١، ص ٤١٠، حديث ١٣١٥.

«ربّ أرني الأشياء كما هي.» (ص ٢١)

- عوالي اللئالي، ج ٤، ص ١٣٢، حديث ٢٢٨: «اللهم أرنا الحقائق كما هي.»

- مرصاد العباد، صص ٣٠٩، ٦٣٠.

- شرح گلشن راز، ص ١٢٨.

- انسان كامل، نسفى، ص ١٦١.

- تفسير كبير، رازى، ج ٦، ص ٢٦: «أرنا الأشياء كما هي.»

- کشف المحجوب، صص ۲۳۱، ۵۲۶.

«ربّ أرني الحقّ حقّاً وأرني الباطلَ باطلاً.» (صص ۲۱ و ۲۲)
(به گونه‌ای دیگر):

- مستدرک الوسائل، ج ۶، ص ۲۶۱.

- مرصاد العباد، ص ۳۶۴.

- شرح گلشن راز، ص ۲۴۲.

«الزهد والورع يجولان في القلوب كل ليلة؛ فإن صادقا قلباً فيه الإيمان والحياء،

أقاما فيه، وإلا ارتحلا.» (ص ۱۹۶)

- إحياء علوم الدين، ج ۴، ص ۱۱۵. (یاورقی: لم أر له أصلاً).

- الفوائد المجموعة في الأحادیث الموضوعة، ص ۲۵۲، شماره ۱۰۱.

- تذكرة الموضوعات، ص ۱۹۰.

«سائل العلماء، وخالط الحكماء، وجالس الكبراء.» (ص ۵۶)

- منية المرید، ص ۱۲۵.

- كنز العمال (طبع دوم حیدرآباد، ۱۳۸۲ ق / ۱۹۶۲ م)، ج ۱۰، ص ۱۴۱.

حدیث ۱۱۸۲.

«علیکم بدین العجائز.» (ص ۲۲۷)

- بحار الأنوار (چاپ تهران)، ج ۶۹، ص ۱۳۵.

- اتحاف السادة المتقين، ج ۷، ص ۳۷۶.

- الأسرار المرفوعة، ص ٢٤٨.

- كشف الخفاء، ج ٢، ص ٧٠، حديث ١٧٧٤.

- الدرر المنتثرة في الأحاديث المشتهرة، ص ٢٠٤، حديث ٣١٠.

«قال عيسى لبعض أصحابه: صُم عن الدُّنيا واجعل فطرك الموت.
وقال الحواريون: يا روح الله، نحن نُصَلِّي كما تُصَلِّي ونصوم كما تَصُوم
ونذكر الله كما نَكْزِتُها ولا نَقْدِرُ نَمشي على الماء كما تَمشي أنت! فقال:
أخبروني كيف حببكم للدُّنيا؟ قالوا: إِنَّا نُحِبُّها، فقال: إِنَّ حُبَّها يُفْسِدُ الدِّينَ؛
لكنَّها عندي بمنزلة الحجر والمدى.» (ص ١٩٨)

(به گونه ای دیگر):

- الدرر المنتثرة، ج ٢، ص ٢٩.

- إحياء علوم الدِّين، ج ٣، ص ٣٤٤، بيروت، دار الهادي، ١٤١٢ - ١٩٩٢.

«قال لقمان لابنه: جالس العلماء وزاجمهم بركبتك، فإنَّ الله يحيي القلوب
الميتة بنور العلم كما يُحيي الأرض بوابل السماء.» (ص ١٩٨)

- اتحاف السادة المتقين، ج ٥، ص ٢٧٥؛ ج ٦، ص ٢٠٤؛ ج ٨، ص ٦٢٢.

- كنز العمال (طبع دوم حيدرآباد، ١٣٨٢ ق / ١٩٦٢ م)، ج ١٠، ص ٩٧.

حديث ٨١٠.

- كشف الخفاء، ج ١، ص ٣٢٩، حديث ١٠٥٩.

- الدرر المنتثرة، ج ٥، ص ١٦٥.

- بحار الأنوار (طبع بيروت)، ج ١، ص ٢٠٤.

«القدر سرُّ الله، فلا تُفْشَوْه.» (ص ٣٤)

- بحار الأنوار (چاپ تهران)، ج ۵، صص ۵۷، ۹۷، ۱۱۰، ۱۲۳.
(به گونه‌ای دیگر:)

- كنز العمال (طبع دوم حیدرآباد دكن، ۱۳۶۴ ق)، ج ۱، ص ۱۱۷، حدیث ۶۲۴؛ ص ۳۱۰، حدیث ۱۵۶۲؛ ص ۳۱۳، حدیث ۱۵۶۸.
- الدر المنثور، ج ۴، ص ۳۱۶.

«قَصَمَ ظَهْرِي رَجُلَانِ: عَالَمٌ مُتَهَنِّكَ وَجَاهِلٌ مُتَفَسِّكٌ.» (ص ۳۸)
- منية العريد، ص ۸۱.

- بحار الأنوار (طبع بیروت)، ج ۱، ص ۲۰۸؛ ج ۲، ص ۱۱۱.
- الخصال، ج ۱ (في باب الاثنين)، ص ۸۰.
- إحياء علوم الدين، ج ۱، ص ۶۴.

مرکز تحقیقات کتب ویراث علوم اسلامی

« كان رسول الله جواداً وكان أجود ما يكون في رمضان؛ فإذا أنزل عليه جبرئيل ليُعَارِضَهُ الْقُرْآنَ، كان أجود بالخير من الريح المرسلة.» (ص ۱۲۱)
(به گونه‌ای دیگر:)

- صحيح مسلم، ج ۷، ص ۷۳.
- السنن الكبرى، ج ۴، ص ۳۰۵.
- مسند أحمد، ج ۱، صص ۲۳۰، ۲۸۸، ۳۷۳.

« كلمة من الحكمة يقَعَلَمُهَا الرَّجُلُ خَيْرٌ لَهُ مِنَ الدُّنْيَا.» (ص ۵۵)
- موسوعة أطراف الحديث النبوي، ج ۶، ص ۴۵۷.
(به گونه‌ای دیگر:)

- اتحاف السادة المتقين، ج ١، ص ٤١٩.
- تنزيه الشريعة المرفوعة، ج ١، ص ٢٨٣.
- بحار الأنوار (چاپ تهران)، ج ١، ص ١٨٣.

«كَلَّ مَوْلُودٌ يُؤَلَّدُ عَلَى الْفِطْرَةِ، فَأَبَواهُ يَهُودَانَهُ وَيُنَصْرَانَهُ وَيُمَجَّسَانَهُ.» (ص ٢١)

- أصول الكافي، ج ٢، ص ١٣.
- صحيح مسلم، ج ٨، ص ٥٣.
- السنن الكبرى، ج ٦، ص ٢٠٢.
- مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، ج ٧، ص ٢١٨.
- الدر المنثور، ج ٥، ص ١٥٥؛ ج ٦، ص ٢٩٨.
- بحار الأنوار (طبع بيروت)، ج ٣، ص ٢٨١.
- غريب الحديث، ج ١، ص ٢٢١.

«كَلَّ يَوْمٌ لَا أَرْزَادَ فِيهِ عِلْمًا فَلَا بُورِكَ فِي صَبَاحِ ذَلِكَ الْيَوْمِ.» (ص ٣٣)

(به گونه‌ای دیگر:)

- كنز العمال (طبع دوم، ١٣٨٢ ق / ١٩٦٢ م) ج ١٠، ص ٧٨، حدیث ٦١٦.
- مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، ج ١، ص ١٣٦.
- كشف الخفاء، ج ٢، ص ١٢٦، حدیث ١٩٩٤.
- تذكرة الموضوعات، ص ٢٢.

«كُنْتُ كَنْزًا مَخْفِيًّا فَأُحْبِبْتُ أَنْ أَعْرَفَ، فَخُلِقْتُ الْخَلْقَ لِأَعْرَفَ.» (ص ١٧٩)

(به گونه‌ای دیگر:)

- الدرر المنتثرة في الأحادیث المشتهرة، ص ۲۰۳.
- الأسرار المرفوعة، ص ۲۷۳.
- بحار الأنوار (چاپ تهران)، ج ۸۷، ص ۱۹۹.
- الغدير، ج ۱۱، پاورقی ص ۳۸۳.
- كشف الخفاء، ج ۲، ص ۱۳۲، حدیث ۲۰۱۶. (قال ابن تیمیه: ليس من كلام النبي)
- (المصنوع في معرفة حديث الموضوع: ابن تیمیه، زركشي، ابن حجر و دیگران گفته اند سند ندارد)، ص ۱۴۱ و ۱۴۲.
- تنزيه الشريعة المرفوعة، ج ۱، ص ۱۴۸.
- عوالي اللئالي، ج ۱، ص ۵۵.
- نقد النقود في معرفة الوجود، صص ۶۸۲، ۶۸۳.
- «الكتيس من دان نفسه وعمل لما بعد الموت: والأحقق من اتبع نفسه هواها وتمنى على الأمانى» (ص ۱۶۴)
- (به گونه ای دیگر):
- مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۱۵۵.
- مستدرک حاکم، ج ۱، ص ۵۷؛ ج ۴، ص ۲۵۱.
- السنن الكبرى، ج ۳، ص ۳۶۹.
- كنز العمال، ج ۳، ص ۳۷۹.
- غريب الحديث، ج ۱، ص ۴۳۸.
- مسند أحمد، ج ۴، ص ۱۲۴.

«لا يجد الرجل خلاوة الإيمان في قلبه حتى لا يبالي من أكل الدنيا. (ثم قال:)

حرامٌ على قلوبكم أن تعرف حلاوة الإيمان حتى تزهد في الدنيا.» (ص ١٩٣)

- أصول الكافي، ج ٢، ص ١٢٨.
- بحار الأنوار (طبع بيروت)، ج ٦٦، ص ٤٩.
- وسائل الشيعة، ج ١١، ص ٣١٢.

«لا يَسْعَنِي أَرْضِي وَلَا سَمَانِي، وَوَسِعَنِي قَلْبُ عَبْدِي اللَّيْن.» (ص ٢١)
(به گونه ای دیگر):

- بحار الأنوار (طبع بيروت)، ج ٥٨، ص ٣٩.
- إحياء علوم الدين، ج ٣، ص ١٤. (در پاورقی آمده: ولم أر له أصلاً).
- عوالي اللئالي، ج ٤، حديث ٧، ص ٧.

مرکز تحقیقات کتب و نشر علوم اسلامی

«لَفَقِيَهُ وَاحِدٌ أَشَدُّ عَلَى الشَّيْطَانِ مِنْ أَلْفِ عَابِدٍ.» (ص ١١٧)

- الدر المنثور، ج ١، ص ٣٥٠.
- مجمع الزوائد (طبع سؤم، بيروت)، ج ١، ص ١٢١.
- سنن ابن ماجه، ج ١، ص ١٨١.
- منية المريد، ص ١٠٤.

(به گونه ای دیگر):

- مستدرک الوسائل، ج ١٧، ص ٣٠١.
- بحار الأنوار (طبع بيروت)، ج ٢، ص ٢٥.

«لَوْ لَا أَنَّ الشَّيَاطِينَ يَحُومُونَ عَلَى قُلُوبِ بَنِي آدَمَ، لَنَظَرُوا إِلَى مَلَكُوتِ السَّمَاءِ.»

(ص ۲۱)

- بحار الأنوار (چاپ تهران)، ج ۷۰، صص ۵۹، ۱۶۱.
- عوالي اللئالی، ج ۴، ص ۱۱۳، حدیث ۱۷۴.
- إحياء علوم الدين، ج ۱، ص ۲۳۹؛ ج ۳، ص ۸.

«ما اتَّخَذَ اللهُ وَلِيًّا جَاهِلًا» (ص ۳۸)

(به گونه‌ای دیگر):

- كشف الخفاء، ج ۲، ص ۱۸۰، حدیث ۲۱۸۵.
- أسرار المرفوعة، ص ۳۰۲.

«مجلس نكز افضل من صلاة ألف ركعة، وحضور مجلس علم افضل من شهود ألف جنازة. قيل: يا رسول الله، من قراءة القرآن؟ فقال: فهل ينفع قراءة القرآن إلا بالعلم» (ص ۴۳)

(به گونه‌ای دیگر):

- بحار الأنوار (طبع بيروت)، ج ۱، ص ۲۰۴.
- مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۴۸۱.
- إحياء علوم الدين، ج ۱، ص ۱۶.
- الموضوعات، ج ۱، ص ۲۲۳.

«مَنْ أَخْلَصَ لِلَّهِ الْعِبَادَةَ أَرْبَعِينَ يَوْمًا، ظَهَرَ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ يَنْابِيعُ الْحِكْمَةِ. (وفي رواية:) فَتَحَ اللَّهُ قَلْبَهُ وَشَرَحَ صَدْرَهُ وَأَطْلَقَ لِسَانَهُ بِالْحِكْمَةِ وَلَوْ كَانَ أَعْجَمِيًّا غُلْقًا» (ص ۵۳)

- کنز العمال (حیدرآباد، ۱۳۷۰ ق / ۱۹۵۱ م)، ج ۳، صص ۱۴۴، ۲۰۸، ۲۰۹.
- الذر المنثور في التفسير بالمأثور، ج ۲، ص ۲۳۷.
- بحار الأنوار (طبع بیروت)، ج ۲۵، ص ۱۲۷.
- (به گونه‌ای دیگر):
- معاني الأخبار، ص ۱۰۱.

«مَنْ اسْتَوَى يَوْمَهُ فَهُوَ مَغْبُورٌ؛ وَمَنْ كَانَ يَوْمُهُ شَرًّا مِنْ أَمْسِهِ فَهُوَ مَلْعُونٌ.» (ص ۱۱۳)

- بحار الأنوار (چاپ تهران)، ج ۷۸، ص ۳۲۷.
- مستدرک الوسائل، ج ۱۲، صص ۱۴۸، ۱۵۲، حدیث ۱۳۷۴۸.
- منية المرید، ص ۲۲۹.
- معاني الأخبار، ص ۲۴۸.

«مَنْ أَطَاعَنِي، فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ؛ وَمَنْ أَبْغَضَنِي، فَقَدْ أَبْغَضَ اللَّهَ.» (ص ۱۰۹)

(به گونه‌ای دیگر):

- صحيح مسلم، ج ۶، ص ۱۳.
- مستدرک حاکم، ج ۳، صص ۱۲۱، ۱۲۸.
- السنن الكبرى، ج ۸، ص ۱۵۵.

«مِنْ تَخْمِيرِ طِينَتِهِ الْمُخْمَرَةَ بِيَدِ الْقُدْرَةِ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا.» (ص ۸۶)

- بحار الأنوار (چاپ تهران)، ج ۱۱، ص ۱۲۱؛ ج ۵۷، ص ۱۰۲، ۱۰۳.

(به گونه‌ای دیگر):

- عوالي اللئالي، ج ٤، ص ٩٨، حديث ١٢٨.

«مَنْ زَهَدَ فِي الدُّنْيَا، أَثْبَتَ اللَّهُ الْحِكْمَةَ فِي قَلْبِهِ، وَنَطَقَ بِهَا لِسَانَهُ، وَعَرَفَهُ دَاءُ الدُّنْيَا وَدَوَاءُهَا، وَأَخْرَجَهُ مِنْهَا سَالِمًا إِلَى دَارِ السَّلَامِ.» (ص ١٩٣)

- بحار الأنوار (طبع بيروت)، ج ٢، ص ٣٣.

- أصول الكافي، ج ٢، ص ١٢٨.

- مستدرک الوسائل، ج ١٢، ص ٥١.

- قوت القلوب، ج ٢، ص ١٧٧.

«مَنْ زَهَدَ فِي الدُّنْيَا، أَدْخَلَ اللَّهُ الْحِكْمَةَ قَلْبِهِ، فَأَنْطَقَ بِهَا لِسَانَهُ، وَعَرَفَهُ دَاءُ الدُّنْيَا وَدَوَاءُهَا، وَأَخْرَجَهُ مِنْهَا سَالِمًا إِلَى دَارِ السَّلَامِ.» (ص ١٩٧)

- موسوعة أطراف الحديث النبوي، ج ٨، ص ٢٨٩.

- إحياء علوم الدين، ج ٤، ص ٢١٦.

- اتحاف السادة المتقين (تصوير بيروت)، ج ٩، ص ٣٢٩.

«مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ، فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ.» (مضمون حديث، ص ١١٦)

- بحار الأنوار (طبع بيروت)، ج ٢، ص ٣٢.

- عوالي اللئالي، ج ١، ص ٥٤؛ ج ٤، ص ١٠٢.

- غرر الحكم، ج ٥، ص ١٩٤، شماره ٧٩٤٦.

«مَنْ عَظُمَتْ الدُّنْيَا فِي عَيْنِهِ...» (ص ١٨٨)

- نهج البلاغة، تصحيح صحيح السالم، ص ١٦٠.

«مَنْ عَمِلَ عَلَى غَيْرِ عِلْمٍ، كَانَ مَا يُفْسِدُ أَكْثَرَ مِمَّا يُصْلِحُ.» (ص ٣٨)

- أصول الكافي، ج ١، ص ٤٤.

- بحار الأنوار (چاپ تهران)، ج ٧٨، ص ٣٦٤.

(به گونه ای دیگر):

- مستدرک الوسائل، ج ١٧، صص ٢٤٣، ٢٤٨.

- تحف العقول، ص ٤٦.

- وسائل الشیعة، ج ١٨، ص ١٢.

«مَنْ قَارَفَ ذَنْبًا، فَارَقَهُ عَقْلُهُ، لَمْ يَعُدْ إِلَيْهِ أَبَدًا.» (ص ١٨)

- إحياء علوم الدین، ج ٣، ص ١٣ (در پارسی: لم أر له أصلاً).

مرکز تحقیقات کتب و اسناد اسلامی

«مَنْ وَقِيَ شَرًّا لِقَلْبِهِ وَذَبَذِبَهُ وَقَبَّقِبَهُ، فَقَدْ وَقِيَ الشَّرَّ كُلَّهُ.» (ص ١٤٣)

(به گونه ای دیگر):

- بحار الأنوار، (چاپ تهران)، ج ٦٦، ص ٣١٥.

- مستدرک الوسائل، ج ٩، ص ٣٢. (لقلقه: لسانه؛ قبقبه: بطنه؛ ذبذبه: فرجه

- همان).

«نُصِبَ الْحَقُّ لِبَطَاعَةِ اللَّهِ، وَلَا نَجَاةَ إِلَّا بِالطَّاعَةِ؛ وَالطَّاعَةُ بِالْعِلْمِ؛ وَالْعِلْمُ بِالتَّعَلُّمِ؛

وَالتَّعَلُّمُ بِالْعَقْلِ، وَلَا عِلْمَ إِلَّا مِنْ عَالَمٍ رَبَّانِيٍّ، وَمَعْرِفَةُ الْعِلْمِ بِالْعَقْلِ. يَا

هَشَامُ، قَلِيلُ الْعَمَلِ مِنَ الْعَالَمِ مَقْبُولٌ مُضَاعَفٌ، وَكَثِيرُ الْعَمَلِ مِنَ

أَهْلِ الْهَوَى وَالْجَهْلِ مُرَدُودٌ. يَا هَشَامُ، إِنَّ الْعَاقِلَ رَضِيَ بِالذُّونِ مِنَ الدُّنْيَا

مع الحکمة، ولم یرض بالدُّون مِن الحکمة مع الدُّنیا؛ فلذلك رِبَحْتَ
تجارَتَهُمْ» (ص ۱۹۵)
- ر.ک: پاورقی ص ۱۹۵.

«واعلم، یا جابر، أنَّ اهلَ التَّقوی ايسرُ اهلِ الدُّنیا مؤونةً وأكثرُهم لك معونةً؛
قوالون بأمرِ الله، قوامون على أمرِ الله؛ قطعوا محبتَهُم بمحبةِ رَبِّهم
ووحشوا الدُّنیا لطاعةِ مَلِیکهم، ونظروا إلى الله عزَّوجلَّ وإلى محبَّتِهِ
بقلوبهم. فأنزلَ الدُّنیا کمنزلِ نزلتِهِ ثمَّ ارتحلت عنه، أو کمالِ وجدته في
مقامك فاستيقظتَ وليس معك منه شيءٌ. إني إنما ضربت لك هذا مَثَلًا
لأنَّها عند اهلِ اللَّبِّ والعلم بالله كفيء الظلال» (ص ۱۹۵-۱۹۶)
- ر.ک: پاورقی ص ۱۹۶.

مرکز تحقیقات کلامی و فقهی اسلامی

«وَكُلُّ مُيسَّرٍ لِمَا خُلِقَ لَهُ» (ص ۲۸)

- مسند أحمد، ج ۱، ص ۲۳، حدیث ۱۹.

- كنز العمال (طبع حیدرآباد، ۱۳۶۴ ق) ج ۱، ص ۲۹۹، حدیث ۱۵۳۷.

- بحار الأنوار (طبع بیروت)، ج ۵، ص ۱۵۷، حدیث ۱۰.

«وَمَنْ قَتَلْتَهُ فَأَنَا دِيَّتُهُ» (ص ۱۳۹)

در کتب روایی دیده نشد. مستدرک الوسائل، ج ۱۸، ص ۴۱۹، از تفسیر ابوالفتح رازی به صورت
ذیل نقل کرده است: «وفیه مُرسلاً أنَّ الله تعالى قال: مَنْ دَعَانِي أُجِبْتُهُ، وَمَنْ سَأَلَنِي
أَعْطَيْتُهُ، وَمَنْ أَعْطَانِي شَكَرْتُهُ، وَمَنْ عَصَانِي سَتَرْتُهُ، وَمَنْ قَصَدَنِي أَبْقَيْتُهُ، وَمَنْ
عَرَفَنِي خَيْرْتُهُ، وَمَنْ أَحَبَّنِي ابْتَلَيْتُهُ، وَمَنْ أَحَبَّيْتُهُ قَتَلْتُهُ، وَمَنْ قَتَلْتُهُ فَعَلِي دِيَّتُهُ،

ومن علي ديتہ فأنا ديتہ.»

در اکثر کتب صوفیان آمده است. برای نمونه:

- شرح فصوص، قیصری، ص ۱۴۱.

- شرح فصوص، خوارزمی، ص ۱۸۶.

- شرح فصوص، خواجه محمد پارسا، ص ۱۱۷.

- کلمات مکتونه، فیض کاشانی، ص ۸۰.

«يا أخا المرسلين ويا أخا المنذرين، لا تدخلوا بيوتا من بيوتي إلا بقلوب سليمة

والنسي صادقة وأيد نقية وفروج طاهرة.» (ص ۱۸۷)

- ر.ک: پاورقی ص ۱۸۷



«يا جابر، الآخرة دار القرار، والدنيا دار فناء وزوال؛ ولكن أهل الدنيا أهل غفلة.

وكان المؤمنون هم الفقهاء أهل فكرة وعبرة، لم يُصِفْهم عن ذكر الله - جلّ

اسمه - ما سمِعوا بآذانهم، ولم يُغَمِّهم عن ذكر الله ما رأوا من الزينة

بأغْيَنَهم؛ ففازوا بثواب الآخرة، كما فازوا بذلك العلم.» (ص ۱۹۴)

- ر.ک: پاورقی ص ۱۹۴.

* * *

توضیحات

ابدال (جمع بدل و بدیل): در عرف صوفیه مشترک لفظی است. گاهی بر جمعی اطلاق می‌کنند که صفات نکوهیده را به صفات پسندیده تبدیل کرده‌اند، و عددشان منحصر نیست. و گاهی بر عددی معین اطلاق می‌کنند؛ بر چهل کس که در صفتی مخصوص اشتراک دارند، و یا بر هفت کس که مأمور امور خلایقند و هر کدام در اقلیمی از اقالیم هفتگانه باشد: آنکه در اقلیم اول است بر قلب ابراهیم - علیه السلام - است و نامش «عبدالحی» است. و آنکه در دوم است بر قلب موسی - علیه السلام - است و نامش «عبدالعظیم» است. و آنکه در سوم است بر قلب هارون - علیه السلام - است و نامش «عبدالمزید» است. و آنکه در چهارم است بر قلب ادريس - علیه السلام - است و نامش «عبدالقادر» است. و آنکه در پنجم است بر قلب یوسف - علیه السلام - است و نامش «عبدالقاهر» است. و آنکه در ششم است بر قلب عیسی - علیه السلام - است و نامش «عبدالسمیع» است. و آنکه در هفتم است بر قلب آدم - علیه السلام - است و نامش «عبدالبصیر» است؛ و این بدل هفتم خضر - علیه السلام - است.^۱

این هفت کس را بدین جهت «بدلاء» گویند که چون یکی از آنها از جایش مسافرت می‌کند در آنجا جسدی می‌گذارد که همانند صورت اوست، بگونه‌ای که کس نمی‌داند که او رفته است. در واقع معنای «بدل» همین است و بس. و آنها بر قلب ابراهیم - علیه السلام - هستند.^۱

ابوذر غفاری (جندب بن جناده): از قبیله بنی غفار، صحابی بزرگ پیامبر (ص) و از یاران علی - علیه اسلام - است. به آن حضرت چنان نزدیک بود که در مراسم کاملاً خصوصی حضرت فاطمه زهرا - سلام الله علیها - شرکت کرد. علی - علیه السلام - در خطبه صد و سیم نهج البلاغه از وی ستایش کرده است. ابوذر با گنج نهادن و ثروت‌اندوزی مخالفت می‌ورزید، بگونه‌ای که می‌توان او را مخالف مالکیت فردی قلمداد کرد. به احتمال قوی به همین جهت در زمان خلافت عثمان به ربنده تبعید گردید، در همانجا درگذشت و مدفون شده.^۲

ابوسهل بلخی؛ ابوزید احمد بن سهل بلخی (۲۳۵ - ۳۲۲ ه. ق): از حکما و فصحای اسلام، کثیرالتألیف و متفکن در علوم بوده است. از شاگردان کندی به‌شمار آمده است. ابوحیان توحیدی او را «سید أهل المشرق فی أنواع الحکمة» شناسانده و شهرستانی از متأخران فلاسفه اسلام شمرده و در ردیف کندی و... قرار داده است. برخی او را در علم کلام همردیف جاحظ دانسته و «جاحظ خراسان» لقب داده‌اند.

(۱) ر. ک: اصطلاحات المصوفیه ابن عربی، ذیل تعریفات جرجانی، ص ۲۳۵؛ اصطلاحات المصوفیه کاشانی، ص ۳۶.

(۲) ر. ک: تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۵؛ مروج الذهب، ج ۲، صص ۲۴۸ و ۲۴۹.

کتب کثیری به وی نسبت داده شده است؛ از آن جمله است کتابهای اقسام العلوم، شرائع الأیمان، فضیلة علوم الرياضیات، کتاب السياسة الكبير، کتاب السياسة الصغير، الأمد الأقصى و وجوه الحکمة که آن را «الإبانة عن الذیانة» نامیده است. او حکمت و شریعت را به هم نزدیک می‌ساخته و با تأویل آیات قرآن مخالفت می‌کرده. کتابی در تأویل آیات قرآن و ایراد به تأویلات اسماعیلیان نوشته است. برخی او را استاد محمد بن زکریای رازی در فلسفه انگاشته‌اند. او را سخنان حکیمانه بسیار است؛ از جمله «دوای بزرگ علم است»، «شریعت فلسفه کبری است» و «مرد حکیم و فیلسوف نمی‌شود مگر اینکه متعبد و مواظب به ادای اوامر شرع باشد».^۱

اخوان الصفا: در حدود نیمه قرن چهارم هجری در بصره و بغداد، جمعیتی سزی به نام «إخوان الصفا و خلان الوفاء» پدید آمد، که به گمان برخی نامی مستعار برای اشخاص و اعضای آن بوده است. عده‌ای آنها را از فرق شیعه و به احتمال قوی از فرقه اسماعیلیه انگاشته‌اند. تمام اعضای این گروه بر این عقیده بودند که شریعت مقدس اسلام با نادانیها و گمراهیها و اوهام و خرافات آلوده شده و راه تطهیر آن بکارگیری فلسفه است؛ اگر شریعت اسلام با حکمت یونانی انتظام یابد کمال مطلوب حاصل آید. برای این منظور، پنجاه و یک رساله در علوم مختلف زمانشان تألیف کردند. اما نام مؤلفان و نویسندگان این رسائل همچنان پنهان ماند. برخی بطریق حدس و تخمین آنها را کلام بعضی از امامان از نسل علی - علیه السلام - دانسته‌اند؛ برخی نیز به

(۱) ر. ک: معجم الأئمة، یاقوت، ج ۲، جزء سوم، شماره ۱۹، ص ۶۴-۸۶؛ تاریخ حکمای اسلام بیهقی، صص ۴۲، ۴۳؛ نزهة الأرواح و روضة الأفراح، صص ۳۷۲، ۳۷۳؛ الملل والنحل، شهرستانی، ج ۳، ص ۳؛ تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی، صص ۱۶۵، ۱۶۶.

متکلمان معتزلی عصر اول نسبت داده‌اند. اما بنا بر گزارش ابو حیان توحیدی نویسندگان رسائل اخوان الصفا، ابوسهل محمد بن معشر البستی معروف به «المقدسی»، ابوالحسن علی بن هارون زنجانی، ابواحمد المیهزجانی، ابوالحسن علی بن رامیناس العوفی و زید بن رفاعه بوده‌اند.^۱

الأربعین الحسینیة: تألیف حاج میرزا محمد مجتهد قمی است. او در سال ۱۲۷۶ هجری قمری در قم متولد شد. از جوانی به قصد تحصیل به عتبات عالیات رفت و در محضر سه فقیه و مجتهد بزرگ و نامدار زمانش آیت الله حاج میرزا حسن شیرازی، حاج میرزا حبیب‌الله رشتی و ملا محمد کاظم خراسانی تلمذ کرد. پس از تکمیل علوم دینی و فوز به قوه قدسیه اجتهاد به قم بازگشت و به ریاست عامه و شهرت تامه نائل آمد. مجلس درس و افادت و افاضتش مورد توجه خاصه و عامه واقع شد. شعر هم می‌سرود. در سال ۱۳۲۷ کتاب **الأربعین الحسینیة** را تألیف کرد و در سال ۱۳۴۱ که شصت و پنج سال داشت درگذشت.^۲

استدراج: در لغت بمعنای تقرب و ارتقاء از درجه‌ای به درجه‌ای بالاتر است. در اصطلاح متکلمان و متشرعان بمعنای امر خارق‌العاده‌ای است، که از دست کافر مدعی، موافق با آنچه ادعا کرده صادر می‌شود.^۳

(۱) ر.ک: تاریخ الحکماء قطبی، صص ۸۲، ۸۳؛ نزاهة الأرواح وروضة الأفراح، متن عربی، ج ۲، ص ۲۰ (ترجمه فارسی، ص ۳۶۸)؛ تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی، صص ۲۹۶ - ۳۲۰؛ مهدوی‌نامه، مقاله همکار عزیز استاد فقید مرحوم دکتر سید جلال‌الدین مجتبی، صص ۶۰۹ - ۶۳۳.

(۲) ر.ک: تاریخ علمای معاصرین، شماره ۸۳، ص ۱۲۰ و ۱۳۱.

(۳) ر.ک: کشف اصطلاحات الفنون، ج ۱، صص ۴۴۳ - ۴۴۴.

اسکندرانی: منسوب به اسکندریه (شهری در مصر که اسکندر کبیر در سال ۳۲۳ پیش از میلاد تأسیس کرد) است. بعد از سده چهارم پیش از میلاد، یعنی پس از ارسطو و شاگردانش، شهر آتن، بلکه تمام یونان، از حیث علم و حکمت از رونق افتاد و ارباب دانش در اسکندریه گرد آمدند و مدرسه و دارالعلمی تأسیس کردند که به مدرسه اسکندریه شهرت یافت و تا اوائل سده چهارم بعد از میلاد و به روایتی تا اواخر قرن اول هجری یعنی تا عهد عمر بن عبدالعزیز دایر بود. نومینوس آپامنائی (Numenius of Apamea) آمونیوس ساکاس (Ammonius Saccas) و پلوتینوس (در منابع اسلامی افلوطین و الشیخ الیونانی) از بزرگان فلسفه مدرسه اسکندریه به شمار می آیند. مسلمانان افلوطین را بخوبی می شناختند. حکمت و فرهنگ اسکندریه، نه محلی بود و نه ملی، بلکه جنبه جهان وطنی داشت. احترام گذاشتن به ادیان و فرهنگ شرقی از خصوصیات بارز آن بود.^۱

مرکز تحقیقات کتب و تاریخ علوم اسلامی

انبیاذقلیس (Empedocles، ۴۳۰ - ۴۹۰ پیش از میلاد)^۲: اولین حکیم از حکمای پنجگانه معروف (انبذقلیس، فیثاغورس، سقراط، افلاطون و ارسطو) در زمان داود پیغمبر - علی نبینا وعلیه السلام - بوده است. بروایتی علم و حکمت را از لقمان و بروایتی از سلیمان (ع) اخذ کرده است. به چهار اسطقس (آتش، هوا، آب و زمین) و دو مبدأ («محبت» که فاعل اتحاد است و «غلبه» که فاعل قهر است) معتقد بوده است.^۳

(۱) ر.ک: تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی، صص ۱-۸؛ انتقال علوم یونانی به عالم اسلام، تألیف تلیسی اولیری، ترجمه احمد آرام، فصل سوم، صص ۲۱-۴۶.

(۲) Runes Dictionary of Philosophy.

(۳) ر.ک: تاریخ الحکماء، قفطی، ص ۱۵؛ نزاهة الأرواح وروضة الأفراح، ص ۱۳ و ۷۲؛ حواری الحکماء ص ۸۱.

اومیرس شاعر (هومر، سده هفتم پیش از میلاد): شاعر نامدار یونانی و اولین کسی بود که شعر را در یونان پدید آورد، افلاطون و ارسطو او را سزاوار تعظیم می‌دانستند و در بالاترین مرتبه قرار می‌دادند. ارسطو دیوان وی را از خود دور نمی‌ساخت. کسانی که پیش از ارسطو و بعد از وی بودند به شعر او استدلال می‌کردند.^۱

بَرْخ: به معنای زخص و فراوانی است؛ لغت عمانی، عبرانی و یا سریانی است. نام غلام سیاه و پارسایی بوده که در زمان حضرت موسی - علیه السلام - می‌زیسته است.^۲

جالینوس قلوذی: از اهل فرغاموس^۳ و یکی از اطبای هشتگانه مشهور است که در صناعت طب مقتدا و پیشوا بودند. بروایتی در عهد مسیح - علیه السلام - زندگی می‌کرده، اما به زیارت آن حضرت توفیق نیافته، ولی به وی نامه نوشته و او را «نبی الله» و «طیب النفوس» خوانده است. کتابهای مهمی در طب تألیف کرده که اغلب آنها به زبان عربی ترجمه و مورد استفاده مسلمانان قرار گرفته است.^۴

حدیث قدسی: حدیثی است که خداوند معنا و مفاد آن را به پیامبرش الهام فرموده و پیامبر با لفظ و عبارت خود از آن خبر داده است. بنابراین، حدیث قدسی هم مانند قرآن وحی است. اما قرآن وحی متلو است، و حدیث قدسی وحی مروی است.

(۱) ر. ک: نزاهة الأرواح وروضة الأفراح، ص ۲۴۰ و ۲۴۱؛ محبوب القلوب، ص ۱۲۰.

(۲) ر. ک: لسان العرب: تاج العروس؛ منتهی الأرب.

(۳) Galenos (Galien) Klaudios de Pergamon (Pergame).

(۴) ر. ک: طبقات الأطباء والعلماء ابن جليل، ص ۴۲؛ تاریخ الحكماء قفطی، ص ۲۲۲؛ نزاهة الأرواح وروضة الأفراح، ص ۲۲۲؛ محبوب القلوب، ص ۵۰؛ تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی، ص ۳.

حدیث قدسی در امور ذیل با قرآن فرق دارد: (۱) قرآن معجزه است؛ حدیث قدسی لازم نیست معجزه باشد. (۲) نماز بدون قرآن نماز نباشد، بخلاف حدیث قدسی. (۳) منکر قرآن کافر است، ولی منکر حدیث قدسی کافر نیست. (۴) در قرآن میان خدا و رسول جبرئیل واسطه است، ولی در حدیث قدسی واسطه نیست. (۵) واجب است لفظ قرآن از خدای تعالی باشد، ولی در حدیث قدسی واجب نیست. (۶) متن قرآن بدون طهارت جایز نیست، بخلاف حدیث قدسی. (۷) حدیث قدسی خبر واحد و ظنی الصدور است، بخلاف قرآن که قطعی الصدور است.

احادیث قدسیه را گاهی «احادیث الهیه» نامیده‌اند. عنوان احادیث قدسی را اولین بار ابن عربی آورده و کتابی تحت عنوان «الأحادیث القدسیة» یا «الریاض الفردوسیة فی الأحادیث القدسیة» تألیف کرده است. این کتاب در سی و پنج صفحه در قاهره بدون تاریخ به طبع رسیده است.

کتاب مشکاة الأنوار فیما روی عن الله من الأخبار، الأحادیث المسندة والمرفوعة، الأحادیث المسندة إلى الله تعالى، الأربعین فی إرشاد السائرین، حدیث الأربعین، مائة حدیث قدسی و إحدى و عشرين حدیثاً عناوین دیگر کتاب الأحادیث القدسیة است.^۲

محمد بن حسین حرّ عاملی (متوفای ۱۱۰۴ ه. ق) کتابی تحت عنوان «الجواهر السنیة فی الأحادیث القدسیة» نگاشت و آن را در قوت دلیل و متانت برهان بر غیرش برتری داد و به «أخو القرآن» ملقب ساخت.^۳ تا آنجا که اطلاع حاصل است این کتاب بار اول در بمبئی سال ۱۳۰۲ ه. ق، بار دوم در نجف اشرف سال ۱۳۸۴ ه. ق و بار سوم در

(۱) ر.ک: عثمان یحیی، مؤلفات ابن عربی، شماره ۱۱، ص ۱۶۹.

(۲) ر.ک: همان، شماره ۸۲۲، صص ۵۶۰، ۵۶۱.

(۳) ر.ک: الجواهر السنیة فی الأحادیث القدسیة، طبع بمبئی، ص ۳.

سال ۱۴۰۲ هـ. ق (بیجا) به طبع رسیده است.

کتابهای دیگری که احادیث قدسی را گرد آورده‌اند:

- الأحادیث القدسیة، تألیف أبو عبد الرحمن عصام الدین الصباطی، طبع اول، قاهره،

۱۴۱۱ هـ. ق / ۱۹۹۱ م.

- الأحادیث القدسیة (مشمول بر ۳۹۹ حدیث)، مؤلف شناخته نشد، لبنان، بیروت،

دار الفکر، ۱۴۱۶ هـ. ق / ۱۹۹۶ م.

- الاتحاف السنیة بالأحادیث القدسیة (مشمول بر ۲۷۲ حدیث)، تألیف محمد

عبدالرؤوف حافظ مناوی (متوفای ۱۰۲۵). این کتاب را من ندیدم؛ از مقدمه الأحادیث

القدسیة صباطی (ص ۱۰) نقل کردم.

- الاتحاف السنیة فی الأحادیث القدسیة (مشمول بر ۸۶۴ حدیث)، تألیف شیخ محمد

مدنی، با تصحیح و تحقیق و مقدمه شیخ محمود امین از علمای جامع الأزهر، طبع

بیروت، دار الجیل.

مرکز تحقیقات کتب و علوم اسلامی

حَشْوِیَّة: «حشو» در لغت چیزی را گویند که بالش و لحاف و جامه بدان پر کنند؛

و در اصطلاح عبارت از زایدی است که آن را فایده‌ای نباشد.^۱

حشویه (به سکون شین و فتح آن) گروهی هستند که به ظواهر کتاب تمسک

می‌جویند و بر این باورند که مقصود خداوند از آیات همان است که آنها می‌فهمند.^۲

این گروه را بدین جهت «حشویه» گویند که آنها احادیثی را که اصل و سند

درستی ندارند داخل احادیثی می‌کنند که از رسول (ص) روایت شده است. تمام

(۱) ر. ک: جرجانی، التعریفات، ص ۷۷.

(۲) ر. ک: تهانوی، کشاف اصطلاحات الفنون، ج ۱، ص ۳۹۷.

حشویه قائل به جبر و تشبیه‌اند.^۱

برخی از اصحاب الحدیث از جمله سفیان ثوری، شریک بن عبدالله، ابن ابی لیلی، محمد بن ادريس شافعی، مالک بن انس و امثال آنها از این گروه به‌شمار می‌آیند.^۲

حواریون: حواری: خویش، گازر، اندرزگو، یاری دهنده، حواریون یاری دهندگان حضرت مسیح - علیه السلام - و آنها دوازده کس بوده‌اند و فرنگیان ایشان را Apostres نامند. در قرآن مجید - سورة آل عمران (۳)، آیه ۵۲؛ سورة مائده (۵)، آیه ۱۱۱ و ۱۱۲؛ و سورة صف (۶۱)؛ آیه ۱۴ - به همین معنی به کار رفته است. مؤلف المنجد آن را لغت حبشی شناخته است.^۳



خاطر: واردی است که بدون کار و کوشش بنده به صورت خطابي، یا تعریفی و یا طلبی بر قلبش گذر کند. آنچه بصورت خطاب است بر چهار قسم است: (۱) ربانی: آن خاطر نخست است که سهل بن عبدالله شوشتری (متوفی ۲۸۳ هـ. ق) «سبب اول» و «نقر خاطر» می‌نامد. آن هرگز خطا نکند. و گاهی به قوه و سلطه و عدم اندفاع شناسانده می‌شود. (۲) ملکی: آن باعث مندوبی یا مفروضی است، و خلاصه هر چیزی است که در آن صلاحی باشد و «الهام» نامیده می‌شود. (۳) نفسانی: آن چیزی است که در آن حظی برای نفس باشد و «هاجس» نامیده می‌شود. (۴) شیطانی: آن چیزی است که انسان را به

(۱) ر. ک: نشوان حمیری، الحور العین، ص ۲۰۴.

(۲) ر. ک: اشعری قمی، المقالات والفرق، ص ۶.

(۳) ر. ک: فرهنگ ناظم الأطباء، منتهی الأرب، لسان العرب: المنجد، لغتنامه دهخدا.

مخالفت با حق تعالی می خواند و «وسواس» نامیده می شود.^۱

خسروانی (منسوب به خسرو): «خسروانیین» عنوانی است که شهاب الدین یحیی بن حبش معروف به شیخ اشراق به حکیمان فرس اطلاق می کند.^۲

دهر (به فتح دال و سکون هاء و فتح آن): زمان طویل و امد معدود است. راغب گفته است: «دهر» اسم مدت عالم است از آغاز وجود تا پایان آن. دهریه گروهی از کافرانند که منکر الوهیتند؛ به قدم دهر قائلند، و حوادث را به دهر نسبت می دهند و بر این باورند که صانع موالید، نجوم و افلاک است.^۳

دیوجانس طبیب: در نسخه اصل و تمام نسخه ها حتی نسخه چاپی (ص ۳۷) به همین صورت آمده است، ولی اشتباه است؛ باید «دیوجانس کلبی» باشد. صدرا این قسمت را از *نزهة الأرواح و روضة الأفراح* شهرزوری گرفته، که در آنجا (متن عربی، ص ۲۷؛ ترجمه فارسی، ص ۲۱۸) دیوجانس کلبی ضبط شده است.

دیوجانس (۳۲۸ - ۴۰۴ قبل از میلاد) حکیم اهل زمان خود، همنشین و استاد افلوطین، تارک دنیا و پرهیزکار بوده است. از زهد و بی اعتنائی وی به دنیا حکایتها و داستانها نقل شده است؛ از جمله: «روزی پادشاه وقت بر او بگذشت، دید او را که در جایی بلند که آفتاب روست نشسته است. پادشاه ایستاده گفت: چه حاجت داری تا روا

(۱) تعریفات، جرجانی، ص ۸۵؛ اصطلاحات صوفیه، کاشانی، ص ۱۵۸؛ مفتاح الهدایة و مصباح الکفایة، صص ۱۰۵ و ۱۰۶.

(۲) ر. ک: مجموعه مصنفات شیخ اشراق، «کتاب المشارع والمطارحات»، ص ۴۹۲ و ۵۰۳.

(۳) ر. ک: کلمات اصطلاحات الفنون، ج ۱، ص ۴۸۰؛ ناصر خسرو، زاد المعاد، ص ۱۴۶.

کنم؟ گفت: حاجت من آنکه از من به یک جانب شوی تا آفتاب را از من مانع نشوی.^۱
 بروایتی، او را بدین جهت کلبی نامیدند که «دوست می‌داشت مردمان را از
 رهگذر حقانیت، و شرم نمی‌کرد از سخن حق از هیچ‌کس».^۲

زُندیق: ملحد؛ آن که به خدا و آخرت ایمان ندارد. (ثنوی؛ آن که قائل به دو
 صانع است: نور و ظلمت، و یزدان و اهرمن.) معرب زندی (در این صورت باید «زندیق»
 تلفظ شود)؛ کسی که عقیده به زند کتاب زردشت دارد. زنادقه، فرقه‌ای متشبهه و
 مبطله.^۳

طَباع: در لغت به معنای طبیعت و طبع بکار رفته است. اهل حکمت، «طَباع» و
 «طبیعت» را بر صورت نوعیه اطلاق می‌کنند؛ اما طَباع را اعم از طبیعت دانند، زیرا
 طبیعت را فقط در موردی به کار می‌برند که صدور حرکت و سکون اولاً و بالذات و بدون
 اراده باشد.

طَباعیه و طَباعیان، کسانی هستند که طبیعت را مؤثر در وجود می‌دانند و بر
 این باورند که موجودات از فعل و انفعال طبایع چهارگانه پدید آمده‌اند.^۴

عقل فَعَال: عقل دهم؛ صورتی مفارق است که هرگز در ماده نبوده و نخواهد بود،
 و در مرتبه فلک نهم - یعنی فلک قمر - است. واسطه در فیض است؛ واهب صور و

(۱) ر. ک: تاریخ الحكماء قطبی، صص ۱۸۲، ۱۸۳؛ نزهة الأرواح وروضة الأفراح، صص ۲۱۸، ۲۱۹؛ محبوب

القلوبه صص ۱۲۳-۱۲۷. (۲) ر. ک: کشف اصطلاحات الفنون، ج ۱، ص ۶۱۷.

(۳) ر. ک: منتهی الأربیه کشف اصطلاحات الفنون، ج ۱، ص ۹۱۱؛ اسفان، ج ۴، صص ۱۴ و ۱۳۸؛ زاد المسافرین،

ص ۱۴۲.

کدخدای عالم عناصر است. مکمل نفوس انسانی است؛ نفوس انسانی را از قوه به فعل درمی آورد و به مرحله عقل مستفاد می‌رساند. برخی از حکمای اسلام آن را جبرئیل یعنی فرشته وحی انگاشته موحی انبیا، ملهم اولیا و معلم علما شناخته‌اند. اما ثامسطیوس (Themistius)، فیلسوف یونانی، متوقی حدود ۳۹۵ - یکی از شارحان ارسطو - عقل فعال را از جهتی واقع در درون نفس و متحد با عقل بالقوه می‌داند، مانند اتحاد صورت با ماده؛ و در واقع عقل فعال را ماهیت «من» می‌انگارد.^۱

لقمان حکیم، مکنی به ابوسعید: اول کسی است که او را «حکیم» گفته‌اند. از حبشه و بروایتی از سرزمین نوبه بوده، در زمان حضرت داود - علی نبینا وعلیه السلام - می‌زیسته و استاد انبیاذقلس حکیم بزرگ یونانی بوده است. در شام فوت کرد و در زمه مدفون شده است. در قرآن مجید سوره‌ای به نام لقمان آمده و در آیه دوازدهم همان سوره خداوند او را به اعطای حکمت مفتخر فرموده است. در ادب فارسی او را به حکمت ستوده و اخبار و اقوال حکیمانه‌اش را با آب و تاب فراوان نقل کرده‌اند.^۲

الوالیهین: ولّه: بیخودی و سرگشتگی از عشق. واله: بیخود و سرگشته از افراط در عشق و محبت، عاشق و دیوانه.^۳

(۱) ر. ک: الهیات شفاء چاپ مصر، ص ۳۸۸؛ اسفار، ج ۳، صص ۴۶۱-۴۶۵؛ کتّاب اصطلاحات الفنون، ج ۱، صص ۱۰۲۸-۱۰۳۰؛ شرح منظومه سبزواری، چاپ ناصری، ص ۱۸۶؛ عقل در حکمت مقام ص ۲۲۳.

(۲) ر. ک: تاریخ الحکماء قسطنطنیه، ص ۱۵؛ مروج الذهب معنوی، ج ۱، ص ۱۵۷؛ نزهة الأرواح وروضة الأفرح، صص ۱۹، ۲۰، ۷۲، ۷۳، ۳۰۹-۳۲۲؛ منتهی الأرب: محبوب القلوب اشکوری، ص ۱۴، کتّاب سعدی (گکستن، باب دوم، ص ۷۱ و ۷۳؛ مجلس، مجلس چهارم، ۱۱۶۴)، تهران، ۱۳۷۴.

(۳) ر. ک: منتهی الأرب.

وصایای ذهبیه یا ذهبیات: منسوب به فیثاغورس (۵۳۲ الی ۴۹۷ قبل از میلاد) از اهل ساموس است که به عربی ترجمه شده است. پیشینیان آنچه که زیبا و خالص بود به طلا تشبیه می‌کردند؛ بدین سبب اشعار یا وصایای ذهبیه را که در نوع خود ارزشمند و فاخر است «طلایی» خواندند و «ذهبی» نام نهادند. گویا این اشعار از خود فیثاغورس نیست، بلکه شاگردان راستین و یا یکی از شاگردانش به نام لوزیس (Lysis) پندها و حکم و امثال استاد را که از وی شنیده بودند، جمع آوری کرده بصورت شعر درآوردند که بالغ بر هفتاد و یک بیت است.

این اشعار حقیقی‌ترین اثری است که افکار یکی از بزرگترین رجال کهن فلسفی را به ما می‌نمایاند. هیروکلس که تفسیری عالمانه از این وصایا دارد، با اطمینان اعتقاد دارد که آنها احساس و درک یک شاگرد به‌تنهایی از عقاید استاد نیست، بلکه مشرب همه اعضا و انجمنهای سری فیثاغورسی است. هیروکلس می‌گوید: قرائت و ترتیل این اشعار بامدادان و شامگاهان برای هر یک از مؤمنان به آیین فیثاغورسی فریضه بوده است. طبق گفته جالینوس در رساله «شناخت و درمان بیماریهای روان» او خود همه روزه صبح و شام همه اشعار فیثاغورس را قرائت می‌کرده است.^۱ استاد دکتر عبدالرحمن بدوی وصایای ذهبیه را تصحیح کرده است که در مجموعه الحکمة الخالدة (جاویدان خرد)، صفحات ۲۲۵ - ۲۲۸، تحت عنوان «وصیة فیثاغورس المعروفة بالذهبیة»، در تهران، انتشارات دانشگاه تهران، سال ۱۳۵۸ ش، به‌طبع رسیده است.

(۱) ر. ک: تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی، مجلد اول، چاپ دوم، ص ۹۱، تهران، ۱۳۳۶ ش؛ مقاله همکار ارجمند مرحوم دکتر سید ابوالقاسم پورحسینی استاد دانشگاه تهران، «فیثاغورس و فیثاغورسیان» در مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، شماره‌های سوم و چهارم، سال هفتم، فروردین - تیر ۱۳۴۹، صص

الِهائِمْوْنَ: هَيْمَان: دوست داشتن. هَيْمَان از افراط در عشق حاصل می‌شود.
 «مَحَبَّت» از تَجَلِّيَّات وارد از حضرت جمال است، و «هَيْمَان» از تَجَلِّيَّات وارد از حضرت
 جلال. هائِم: حیران و شیدا و سرگشته.^۱



مرکز تحقیقات کتب و علوم اسلامی

(۱) ر. ک: اقرب الموارد؛ شرح فصوص، قیصری، ص ۱۶۸.



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

فهرستها



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

فهرست آیات قرآنی

- ۱۳۵ ﴿إِنَّمَا طَوْعاً أَوْ كَرْهاً قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ﴾
- ۱۹۲ ﴿اسْتَخَبُوا الْحَيوةَ الدُّنْيا عَلَى الْآخِرَةِ﴾
- ۶۴ ﴿أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ﴾
- ۱۰۸ ﴿أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ﴾
- ۲۱۳ ﴿أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثاً وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ﴾
- ۱۱۲ ﴿أَلَا بُعْدَ لِقَامُودَ﴾
- ۱۱۲ ﴿أَلَا بُعْدَ لِمَدَيْنَ كَمَا بَعِثْتُ قَامُودَ﴾
- ۱۲۰ ﴿الَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَقُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ أَنَّهُمْ إِلَى رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ﴾
- ۲۱۱ ﴿إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ﴾
- ۱۰۴ ﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفَافاً﴾
- ۱۱۰ ﴿إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ﴾
- ﴿إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ * وَإِخْوَانُهُمْ يَمُدُّونَهُمْ فِي الْغَىِّ ثُمَّ لَا يُقْصِرُونَ﴾
- ۲۱ ﴿إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا﴾
- ۱۷۸ ﴿إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ﴾
- ۱۸۳ ﴿إِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْغَوْتِ وَلَا تَسْمَعُ الصَّمْتَ الدُّعَاءَ﴾
- ۳۳ ﴿إِنَّمَا يَغْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ﴾
- ۴۸ ﴿إِنَّمَا أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي﴾

- «أَبَيِّنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا» ١٢٤
- «بِسْمِ اللَّهِ مَجْرِيهَا وَمُرْسِيهَا» ٧٠
- «حَقَّمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةً وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ» ١٦٩
- «ذَلِكَ [الذِّكْرُ] لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ» ١٨٣
- «رَبِّ إِبْنِي لِمَا أُنْزِلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقَبِلْ» ١٨٩
- «رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ» ١٨٥
- «رَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاطْمَأَنَّنُوا بِهَا» ٢٩
- «شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ» ١٥٥
- «فَأَعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّى عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا • ذَلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ» ١٨٦
- «فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ» ١٩٢
- «فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ» ١٤٢
- «فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مِمَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً لِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» ٣٠
- «فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ» ٢٩
- «فَمَا وَجَدْنَا فِيهَا غَيْرَ بَيْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ» ٣٣
- «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ • وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ» ٧٨
- «فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُقْتَدِرٍ» ١١١
- «فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُقْتَدِرٍ» ٢١١
- «فِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَتَلَذُّ الْأَعْيُنُ وَأَنْتُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» ٣٠
- «فِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَتَلَذُّ الْأَعْيُنُ وَأَنْتُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» ٢١٥
- «قُلْ هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنَا إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَخْرُصُونَ» ٨
- «قُلْ أُنْزِلَ الَّذِي يَعْلَمُ السُّرَّ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» ٣٤
- «قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِنْ زَعَمْتُمْ أَنْكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَعَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» ١٠٤
- «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ» ١٠٩
- «قُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا» ١١٨

- ﴿كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً وَإِنْ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ وَإِنْ مِنْهَا لَمَا يَشْقُقُ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ وَإِنْ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ﴾ ٢٥
- ﴿كَسْرَابٍ بِقِيَعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ مَاءً﴾ ١٦٣
- ﴿كَذَّابٌ زَانٌ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾ ١٧
- ﴿كَذَّابٌ زَانٌ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾ ٢٩
- ﴿كَذَّابٌ زَانٌ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾ ١٢٠
- ﴿كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ فَرِيقًا هَدَىٰ وَفَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ﴾ ٢١٣
- ﴿كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ وَعَدًا عَلَيْنَا إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ﴾ ٢١٣
- ﴿لَا تَحْسِبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ بِمَا أَتَوْا وَيُجِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا فَلَا تَحْسِبْتَهُمْ بِمُفَارَاةٍ مِنَ الْعَذَابِ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ ١٢
- ﴿لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ﴾ ٩٢
- ﴿لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ﴾ ١٢٥
- ﴿لَا تَفَرَّقْ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ﴾ ١٥٥
- ﴿لَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الدُّنْيَا لِنَمِيتَنَّهُمْ فِيهِ وَبَرِّزْ رَبِّكَ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ﴾ ١٨٤
- ﴿لَا تُفْتَحْ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّىٰ يُلَاحِظَ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُجْرِمِينَ﴾ ٢١١
- ﴿لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آبَاؤُنَا﴾ ٨٤
- ﴿لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَدَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا أُولَٰئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا﴾ ٢١٤
- ﴿مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ • تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا﴾ ٢١١
- ﴿مَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ﴾ ٦٢
- ﴿مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا﴾ ٨٢
- ﴿مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا﴾ ٨٤
- ﴿نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ • الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْنَدَةِ﴾ ٤٠

- ﴿وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَيَلَكُمْ ثَوَابُ اللَّهِ خَيْرٌ﴾ ١٩٢
- ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالِ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْطَعِمُ مَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ
- أَطْعَمَهُ﴾ ٨٤
- ﴿وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ نَرَجَاتِ﴾ ١١٨
- ﴿وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ * أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ﴾ ٤٤
- ﴿وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ ٢٨
- ﴿وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ ٨٥
- ﴿وَأَمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ﴾ ٢٢٦
- ﴿وَلَنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ﴾ ١٣٤
- ﴿وَبَدَأَ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مَا لَمْ يَكُونُوا يَحْتَسِبُونَ﴾ ٩٥
- ﴿وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ﴾ ٢٢٢
- ﴿وَذَكَرْنَا قَائِمُ الذِّكْرِ تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ﴾ ٤٣
- ﴿وَرَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاطْمَأَنَّنُوا بِهَا﴾ ١٥٦
- ﴿وَشَدَدْنَا مُلْكَهُ وَأَتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ وَفَصَّلَ الْخِطَابِ﴾ ١٧٩
- ﴿وَطَبَعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ﴾ ١٧
- ﴿وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا﴾ ٣٣
- ﴿وَلَا تُطِيعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا﴾ ١٨٦
- ﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ﴾ ٥٨
- ﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ مِنْهَا فُضْلًا﴾ ١٧٨
- ﴿وَلَوْ تَرَى إِذِ الْمُجْرِمُونَ نَاكِسُوا رُءُوسِهِمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ﴾ ١٢٦
- ﴿وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشُّعْرَ وَمَا يَنْبَغِي لَهُ﴾ ٤٤
- ﴿وَمَا أَنَا بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ﴾ ٩١
- ﴿وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِلْعِبَادِ﴾ ٩٥
- ﴿وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ﴾ ٩٥
- ﴿وَمَا يَتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا﴾ ١٣٩
- ﴿وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ قَالَ أُوحِيَ إِلَيَّ وَلَمْ يُوحَ إِلَيْهِ شَيْءٌ وَمَنْ قَالَ سَأُنْزِلُ

- مِثْلَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ ۸
- «وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا» ۵۵
- «وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا • فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا» ۱۲۰
- «وَوَاعَدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأَتَمَمْنَاهَا بِعَشْرِ» ۵۳
- «وَهُمْ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ» ۱۳
- «وَيَا خُذْ الصَّدَقَاتِ» ۸۲
- «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَزْدَادُوا إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ» ۱۲۰
- «يَتَّبِعُوا مِنَ الْآخِرَةِ كَمَا يَتَّبِعُ الْكُفَّارُ مِنَ الْأَصْحَابِ الْقُبُورِ» ۲۹
- «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ • ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً فَادْخُلِي فِي عِبَادِي • وَأَدْخُلِي جَنَّتِي» ۱۲۲
- «يَا أَيُّهَا الْمَرْمُلُ» ۲۲۵
- «يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ» ۲۲۵
- «يُسْقَوْنَ مِنْ رَحِيقٍ مَخْتُومٍ • خِتَامُهُ مِسْكٌ وَفِي ذَلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ • وَمِزَاجُهُ مِنْ تَسْنِيمٍ • عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ» ۱۱۰
- «يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا» ۸۴
- «يُضَيِّعُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ» ۹۲
- «يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ» ۱۰۴
- «يَكَادُ زَيْتُهَا يَضِيءُ» ۲۳
- «يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ» ۱۲۰

فهرست اشعار فارسی

آنان که ره دوست گزیدند همه در کوی شهادت آرمیدند همه
در معرکه دو کون فتح از عشق است هر چند سپاه او شهیدند همه
نوزده

از بسرون در میان بازارم وز برون خلوتیست با یارم
۱۰۵ هـ

این جهان و آن جهان و با جهان و بی جهان هم توان گفتن مرا و را هم از آن بالاستی
نیست حدی و نشانی کردگار پاک را نی برون از ما و نه بی ما و نه باماستی
پانزده

این سخن را در نیابد هیچ فهم ظاهری گرابو نصرستی و گربو علی سیناستی
پانزده

ای نوش لبان چو زهر نابی بر من وی راحت دیگران عذاب می بر من
۱۶۶

به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست
۱۴۲

پای استدلالیان چوبین بود پای چوبین سخت بی تمکین بود
چهارده

پیر شیاد دانه پشاشیده
ریش را شانه کرده پژه زده
گرد او چند ناتراشیده
سر که بر روی نان و تژه زده
سی و دو

چون دیده راه بین نداری
قائد قرشی به از بخاری
۹

دد و دام را ره به معراج نیست
سرخوک شایسته تاج نیست
۱۵۶

ز آهن تثبیت فیاض مسبین
پای برهان آهنین خواهی به راه
پای استدلال خواهی آهنین
پای استدلال کردم آهنین
از صراط المستقیم ما بخواه
نحن ثبتناه فی الأفق المبین
چهارده

شراب عشق می سازد ترا از سرکار آگاه
نه تدقیقات مشائی نه تحقیقات اشرافی
دوازده

صمت وجوع و سهر و عزالت و نکری به دوام
ناتمامان جهان را بکند کار تمام
۲۲۴

صفت عالم سفینه ساختن
طبع جاهل همچو طفلان تا ابد
این همی سازد سفینه در حیات
کار جاهل دین به دنیا باختن
گشته عاکف سوی لذات جسد
آن یکی در بحر دنیا گشته مات
۲۴۰

طفلان ره نشسته به امید جوی شیر
عارف به جستجوی می لاله کون رود
۱۳۴

عشق آتش در مذاقم آب حیوان کرده است
جان فدای آن کمان ابرو که از تیر جفا
می پرستی فارغم از کفر و ایمان کرده است
هر سر مو بر تنم صد نوک پیکان کرده است

- داده بر خاک فنا پیدا و پنهان مرا ز آنکه حسن و عشق را پیدا و پنهان کرده است
چهارده
- فتادگان سر کوی دولت بسیار است و لیکن از سر کویش چو من فتاده نخواست
۱۴۲
- فغان ز ابلهی این خران بی دم و گوش که جمله شیخ تراش آمدند و شیخ فروش
شوند هر دو سه روزی مرید نادانی تهی ز دین و خرد خالی از بصیرت و هوش
۱۷۶
- قطب شیر و صید کردن کار او باقی این خلق روزی خوار او
۱۷۹
- گفت حق بارها به پیغمبر که به دنیا و اهل او منگر
۱۸۵
- من نمی گویم که آن عالیجناب هست پیغمبر ولی دارد کتاب
سیزده
- نقد صوفی نه همه صافی و بیغش باشد ای بسا که مستوجب آتش باشد
سی و دو
- هست صوفی آنکه شد صفوت طلب نه لباس صوف و خیاطی و نبّ
صوفیی گشته به پیش این لثام الخیاطه و اللّواطه والسلام
سی و یک
- هستی به توقائم است و موجود توئی در کعبه و در میکه معبود توئی
گر قصد حرم کنند و گر سجده بت معبود همه توئی و مقصود توئی
چهارده

فهرست اشعار عربی

أَمَّا الْخِيَامُ فَإِنَّهَا كَخِيَامِهِمْ وَأَرَى نِسَاءَ الْحَيِّ غَيْرَ نِسَائِهَا
سی

تَعْصِي الْإِلَهَ وَأَنْتَ تُظْهِرُ حَبَّةَ هَذَا لَعْمَرِي فِي الْفِعَالِ بَدِيعَ
لَوْ كَانَ حَبِّكَ صَادِقًا لَأَطَعْتَهُ أَنْ الْعَسْحَبَ لَمَنْ أَحَبَّ مَطِيعَ
۱۰۶

فساد كبير عالم مستهتك واعظم منه جاهل مستهتك
هما فتنة للعالمين عظيمة لمن بهما في دينه يتمسك
۲۸

فهرست نام اشخاص

آدم ۲۶۷	ابو زید بلخی ۲۶۸
آمینوس ساکاس ۲۷۱	ابو سعید ابوالخیر هفده
ابراهیم نبی ۲۶۷، ۲۶۸	ابو سهل بلخی ۲۶۸
ابن ابی لیلی ۲۷۵	ابو سهل محمد بن معشر (المقدسی) ۲۷۰
ابن سینا سیزده، بیست و شش	ابو طالب مکی هفده، پنجاه
ابن عربی بیست، بیست و سه	ابو عبدالرحمة صبايطی ۲۷۴
بیست و چهار، سی و یک، پنجاه و یک	ابو عبداللہ (ع) ۱۹۳، ۲۸
۲۶۸، دوازده، سیزده، سی و دو	ابو علی سینا پانزده
ابن فارض هفده	ابو نصر پانزده
ابو احمد مهرجانی ۲۷۰	ابو یزید بسطامی ۴۷، ۴۸
ابو الحسن علی بن هارون زنجان ۲۷۰	احمد آرام ۲۷۱
ابو الحسن عامری ۶۲	احمد بن محمد جیلانی هفتاد و پنج
ابو الحسن علی بن رامیناس العوفی ۲۷۰	ادریس نبی ۲۶۷
ابو الحامد غزالی هفده	اردبیلی (میرزا علی اکبر) بیست و پنج
ابو الحفص عمر سهروردی هفده	ارسطو بیست، ۲۷۲، ۲۷۸، ۶۰
ابو حیان توحیدی ۲۶۸، ۲۷۰	پنجاه و هفت، ۲۷۱
ابو جعفر (ع) ۱۹۴	ارشمیدس پنجاه و هفت، ۶۱
ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی ۱۹۴، ۳۸	اسکندر کبیر ۲۷۱
ابونر غفاری (چند بن جناده) ۲۶۸	اشکوری ۶۲

- افلاطون پنجاہ و یک، ۵۹، ۶۰، جابر ۱۹۴، ۱۹۵
 پنجاہ و ہفت ۲۷۲
 افلوطین ۲۷۱، ۲۷۶
 اقلیدس ۶۱
 امیر المؤمنین ۱۹۴
 امین (سید محسن) بیست و پنج، سی و چہار
 انباز قلس پنجاہ و ہفت، ۲۷۱، ۲۷۸
 انصاری (خواجہ عبداللہ) پازدہ
 انصاری (شیخ مرتضیٰ) بیست و پنج، بیست و ہفت
 اوحدی مراغی دہ
 اومیرس پنجاہ و ہشت، ۶۱، ۲۷۲
 بحرانی (یوسف بن احمد) بیست و سہ
 بدوی (دکتر عبدالرحمن) ۲۷۹، ۲۰۱
 برخ ۱۰۵، ۲۷۱
 برنجکار (رضا) ہفتاد و ہفت
 بسطامی (بو یزید) پنجاہ و شش، ہفدہ، چہل و چہار، چہل و پنج، بیست و یک، بیست و نہ
 بقراط پنجاہ و ہشت، ۶۱
 بلعم بن باعورا ۲۳۱
 پور حسینی (دکتر سید ابو القاسم) ۲۷۹
 پلوٹینوس (افلوطین، الشیخ الیونانی) ۲۷۱
 تبریزی (مقصود علی) ۶۲
 ثامسطیوس ۲۷۸
 جاحظ ۲۶۸
 جالینوس قلوذی ۲۷۲، ۲۷۹، ۶۱
 جبرئیل ۲۷۲، ۲۷۸، ۱۲۰
 جعفری (علی اصغر) ہفتاد و ہفت
 جواد تارا ہفتاد و شش، ہفتاد و سہ
 حافظ سی و یک
 حاج میرزا حسن شیرازی ۲۷۰
 حر عاملی (محمد بن حسین) ۲۷۲
 حلی (حسن بن مطہر حلی) بیست و چہار
 الحلاج (حسین بن منصور) ۱۲، ۴۶، بیست، بیست و نہ، بیست و یک، ہفدہ، پنجاہ و شش، چہل و چہار
 الحلبي ۱۹۴
 خراسانی (ملا محمد کاظم) ۲۷۰
 خضر ۲۶۷
 خلخالی (محمد صالح) پانزدہ
 خوانساری (میر محمد باقر) بیست و پنج
 دانش یژوہ (استاد محمد تقی) سی و پنج، ہفتاد و سہ
 داود (نبی) ۵۸، ۱۷۸، ۲۷۸، ۲۷۱
 داود قیصری ہفدہ
 دلیسی اولیری ۲۷۱
 دیو جانس ۲۷۶، ۶۱
 ذوالقرنین ۶۰
 ذیمقراطیس پنجاہ و ہشت، ۶۱، ۹۰

- رازی (محمد بن زکریا) ۲۶۹
 رضاقلی خان هدایت ده
 زردتشت ۲۷۷
 زید بن رفاعة ۲۷۰
 السری ۱۱۶، ۱۱۵
 سعدی شیرازی سی و یک
 سفیان ثوری ۲۷۵
 سقراط پنجاه و هفت ۲۷۱، ۵۹
 سلیمان ۲۷۱، ۵۹
 سهروردی (شهاب الدین) ۶۲
 سهل بن عبدالله شوشتری ۲۷۵
 شافعی (محمد بن ادريس) ۲۷۵
 شریک بن عبدالله ۲۷۵
 شهید ثانی (شیخ زین الدین) پنجاه و هفت
 بیست و چهار
 شیخ اشراق (یحیی بن حبش) ۲۷۶
 الشیخ الرئيس ۱۰۸، ۱۰۹
 شیخ بهائی ۱۲، دوازده
 شیخ زین الدین بن علی بن احمد عاملی ۵۸
 شیخ مفید بیست و شش
 شیدان شید (غلامرضا) هفتاد و هفت
 صدرا بیست و هفت، سی، بیست و هشت،
 شانزده، چهل و دو، چهل و سه،
 چهل و هشت، سی و شش، سی و هشت،
 سی و نه، چهل و یک، چهل
 طوسی (خواجه نصیر) بیست و پنج
 عثمان یحیی ۲۷۲
 عصام الدین صبابطی ۲۷۲
 علی (ع) هفتاد و یک، ۲۶۸، ۲۶۹
 علیاری (حاج ملا علی) بیست و پنج
 علی بن رامیناس عوفی ۲۶۹
 عمر بن عبدالجبار ساوی پنجاه
 عمر بن عبدالعزيز ۲۷۱
 عیسی (نهی) ۱۹۸، ۱۵۴، ۲۶۷
 غزالی (ابو حامد) سی و یک،
 بیست و هشت، چهل، چهل و سه،
 چهل و پنج، چهل و شش، چهل و نه،
 پنجاه، چهل و یک، سی و شش، سی و هفت،
 سی و نه، سی و چهار، پنجاه و یک
 فاطمه زهرا (ع) ۲۶۸
 فارابی بیست و شش، سیزده
 فرانسیس بیکن بیست و نه
 فریدالدین عطار هفده
 فیثاغورس پنجاه و هفت، ۲۷۹، ۲۷۱، ۵۸، ۵۹
 قشیری (ابوالقاسم) سی
 قمی (حاج شیخ عباس) بیست و شش
 قونوی (صدرالدین) هفده
 کاشانی (عزالدین محمود) سی و دو
 کبیری هفتاد و شش
 کرکی (علی بن عبدالعالی) بیست و چهار
 کندی ۲۶۸

- کوشا (سبحانعلی) هفتاد و هفت
کیوان قزوینی بیست و دو
لقمان ۱۹۸، ۵۸، ۲۷۸
مالک بن انس ۲۷۵
مجتبوی (دکتر سید جلال الدین) ۲۷۰
محمد (ص) ۳۸، ۹۱، ۱۹۴، ۵۵، ۱۸۷
محمد ابراهیم اصفهانی هفتاد و پنج
محمد بن الحسین السلمی ۱۱۷
محمد بن حسن طوسی (شیخ طوسی)
بیست و چهار
محمد بن حسین حر عاملی ۵۶، ۵۵، ۲۷۲
محمد بن معشر البستی (مقدسی) ۲۶۹
محمد عبدالرؤف حافظ مناوی ۲۷۴
محمد علی بن عبدالوهاب هفتاد و شش
محمدی (دکتر مقصود) هفتاد و هفت
محمود شبستری هفده
مراغی (اوحدالدین) سی و دو
مرعشی (سید شهاب الدین) بیست و شش
مسیح (ع) ۱۷۵، ۲۷۲
مشکوه (استاد سید محمد) سی و چهار
مظفر (شیخ محمد رضا) سی و چهار
مکی (شمس الدین محمد) بیست و چهار
ملاصدرا بیست و سه، سی و دو
موسی (نبی) ۲۷۲، ۲۶۷، ۱۵۴
موسویان (دکتر سید حسین) هفتاد و هفت
مولوی (جلال الدین) ۱۷۹، بیست، هفده،
دوازده، سی و یک
میرداماد سیزده، دوازده
میرزا حبیب الله رشتی ۲۷۰
میرزا حسین نوری بیست و سه
میرزا محمد مجتهد قمی ۲۷۰
میر قنبرسکی بیست و دو، پانزده،
دوازده، شانزده
نصر (دکتر سید حسین) سی و چهار
نوح (نبی) ۱۵۴
نومینوس ۲۷۱
هارون ۲۶۷
هانری کرین سی و چهار
هرمس پنجاه و یک، ۲۰۱
هشام ۱۹۵
هومر ۲۷۲
یوسف (نبی) ۲۶۷
یوسفی (امیر) هفتاد و هفت

فهرست نام مکانها

رېښه ۲۶۸

مصر ۵۸، ۲۷۱

یونان ۵۹



آتن ۲۷۱

اسکندریه ۲۷۱

بصره ۲۶۹

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

فهرست نام گروه‌ها

صوفیان سی و دو، پانزده، شانزده،	إخوان الصفاء سی و هشت، ۲۶۹
بیست، بیست و هفت	اسماعیلیه ۲۶۹
طباعیه ۴۹	اشاعره شصت و دو
فیثاغورسیه ۲۰۱	اشعریه ۴۹
فیثاغورسیان ۲۷۹	اصحاب الحدیث ۲۷۵
فلسوفان مشاء بیست و یک	الأفلاطونیه المحدثه ۲۰۱
القرمطه ۱۷۶	باطنیه ۴۸، ۴۹
کرامیه ۴۸	بنی اسرائیل ۶۰
متشبهه ۲۷۷	حشویه ۴۸، ۴۹، ۲۷۴
المتصوفه چهل و نه	حکیمان خسروانی پنجاه و هفت
متصوفین چهل و سه، پانزده، بیست،	حواریون ۲۷۵
پنجاه و پنج	خسروانیین ۲۷۶
متکلمان معتزلی ۲۷۰	دهریه ۴۹، ۲۷۶
المشائین ۶۳	زنادقه ۲۷۷
معتزله ۴۹	شیعه امامیه دوازده
اليهود ۲۲۷	صوفیه سی و دو، پنجاه و هفت، ۱۷۶

فهرست نام کتابها

- آراء اهل المدينة الفاضلة ٦٤
آفاق تفکر در ایران سی و چهار
الإبانة عن الديانة ٢٦٩
الاتحافات السنية بالأحاديث القدسية ٢٧٤
أثولوجيا ٥٧
الأحاديث القدسية (الرياض الفردوسية) ٢٧٥
٢٧٣
احوال و آثار و آراء فرانسيس بيكن سي
الأحياء (احياء علوم الدين) سي و پنج،
چهل و هشت، چهل و نه، پنجاه،
پنجاه و يك، سي و يك، سي و شش،
سي و هفت، سي و هشت، سي و نه، چهل،
چهل و دو، چهل و چهار، چهل و پنج،
چهل و هفت
الأربعين الحسينية ٢٧٠
الأربعين في إرشاد السائرين ٢٧٣
الأربعين في أصول الدين چهل و نه،
پنجاه، پنجاه و يك
ارغنون نو سي
- الأسفار الأربعة شانزده، هفده، هجده،
بيست و يك، بيست و هشت، ٢٢٠، ١٦٩،
٨٦
اصطلاحات الصوفية (ابن عربي) ٢٦٨
اصطلاحات الصوفية (كاشاني) ٢٦٨
٢٧٥
اصول کافی پنجاه و يك
أعيان الشيعة بيست و شش، سي و چهار
الأفلاطونية المحدثة ٢٤١، ٢٤٢، ٢٤٣
أقرب الموارد ٢٨٠
أقسام العلوم ٢٦٩
أكسير العارفين بيست و يك
إلهيات شفا ٢٧٨
الأمدة على الأبد ٦٢
الأمدة الأقصى ٢٦٩
انتقال علوم يوناني به عالم اسلامي ٢٧١
إيقاظ النائمین شانزده، هفده، نوزده،
بيست و هشت

- بحار الأنوار ۲۳۶
بعث النشور بیست و پنج
بهجة الآمال بیست و پنج
پیشرفت دانش سی
تاج العروس ۲۷۲
تاریخ الحكماء اسلام (بیهقی) ۲۶۹
تاریخ الحكمای قفطی ۲۷۱، ۲۷۰، ۲۷۲
۲۷۷، ۲۷۸
تاریخ علمای معاصرین ۲۷۰
تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی ۲۶۹
۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲
تاریخ یعقوبی ۲۶۸
تحصیل السعادة ۶۴، ۶۵، ۶۶
تذکرة ریاض العارفین ده، شانزده،
بیست و دو
التعريفات (جرجانی) ۲۷۴، ۲۷۶، ۲۶۸
تفسیر طبیعت بیست و نه
الجواهر السنیه فی الأحادیث القدسیة ۲۷۳
حدیث الأربعین ۲۷۳
حکمة الأشراق ۶۳
الحکمة الخالدة (جاویدان خرد) ۲۷۹
الحوار العین ۲۷۵
خردنامه صدرا سی و سه
دبستان المذاهب بیست
دیوان حافظ سی و دو
دیوان میرداماد چهارده
رسائل اخوان الصفا سی و هشت
- رسائل خواجه عبدالله انصاری یازده
الرسالة الذهبیة ۲۰۱
رساله سه اصل ۵۸، سی و چهار، نوزده
رساله صنایع (میرفندرسکی) شانزده
رسالة فی السعادة ۱۰۹
رسالة فی القضاء والقدر هفده
رساله قشیریہ سی و یک
روضات الجنات سیزده، بیست و پنج
ریحانة الأدب شانزده
زاد المسافرين ۲۷۶، ۲۷۷
سفينة البحار بیست و شش
شرایع الأديان ۲۶۹
شرح اصول کافی بیست و چهار
شرح تعرف پنجاه
شرح عجائب القلب سی و هفت
شرح فصوص قیصری ۲۸۰
شرح قصیده میرفندرسکی پانزده
شرح منظومه سبزواری ۲۸۰
الشفاء چهل و هشت
صوان الحکمة ۲۷۱
طبقات الأطباء والحکماء ۲۷۲
طرائق الحقائق بیست و هفت، سی و دو
الطهارة بیست و هفت
عرفان نامه بیست و دو
عقل در حکمت مشاء ۲۷۸
عوالی اللئالی بیست و هفت
الفتوحات المکیة پنجاه، پنجاه و یک، ۱۸۷

- فرهنگ ناظم الأطباء ۲۷۵
فضيلة علوم الرياضيات ۲۶۹
فوائد الرضوية بيست وشش
قوت القلوب پنجاه
قرآن ۱۹۵
کافی ۲۸، ۱۹۳
کتاب السياسة الصغير ۲۶۹
کتاب السياسة الكبير ۲۶۹
کسر أصنام الجاهلية هفتاد و سه،
سی و پنج
کشاف اصطلاحات الفنون ۲۷۷، ۲۷۴،
۲۶۷، ۲۷۰، ۲۷۸
کليات سعدی ۲۷۸
کليات شيخ بهائي دوازده، سيزده
کیمیای سعادت چهل و نه، پنجاه
الکني والألقاب بيست وشش
گلستان ۲۷۸، سی و یک
لؤلؤة البحرين بيست و سه
لسان العرب ۲۷۵، ۲۷۲
لغتنامه دهخدا ۲۷۵
مؤلفات ابن عربی ۲۷۳
المبدأ والمعاد هفده
مثنوی سی و یک، چهارده، بیست، ۱۷۹
مثنوی جام جم سی و دو
مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران ۲۷۹
محبوب القلوب ۲۷۸، ۲۷۸، ۶۲، ۲۷۲
المحجة البيضاء سی و چهار
مجموعه رسائل ملاصدرا هفده، ۶۴
مذکر زمان بیست و نه
مروج الذهب ۲۶۸، ۲۷۸
مستدرک الوسائل بیست و سه
المشارع والمطارحات ۲۷۶، ۶۳، ۶۲
مشاعر نوزده، سی و چهار
مشکاة الأنوار ۲۷۳
مصباح الهداية ومفتاح الکفاية پنجاه،
سی و دو
معادلة النفس پنجاه و یک، ۲۰۱
معجم الأدبا ۲۶۹
مفاتیح الغیب شانزده، هفده، هجده،
نوزده، بیست، بیست و هشت
مفتاح الهداية ومصباح الکفاية ۲۷۶
المقالات والفرق ۲۷۵
الملل والنحل ۲۶۹
منتهی الادب ۲۷۲، ۲۷۵، ۲۷۸، ۲۷۷
منهاج العابدین پنجاه
منية المرید فی آداب المفید والمستفید
پنجاه و هفت، ۵۸
مهدوی نامه ۲۷۰
نزہة الأرواح وروضة الأفرح ۶۲، ۲۷۰،
۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۷، ۲۷۸
نهج البلاغة پنجاه و یک
وجوه الحکمة ۲۶۹
وصایای ذهبیه (ذهبیات) ۲۷۸، ۲۷۹

فهرست اصطلاحات و تعبيرات

~ المفتوحة جهل	آ ا.
أبواب المعارف ٢٣٩	الآداب الظاهرة ٤٩
اتحاد عاقل ومعقول سى و چهار	~ المرضية ٤٠
أثولوجيا ٧٥	الآراء الفاسدة جهل، ٤١، ٢٩
الإجارة جهل و هفت	آفات الأجرام ١٤٣
إجراى حدود شخصت و نه	~ النفس ٥٥
أجل اللذات ٢٣٤	~ النفوس جهل و شش
أحاديث إلهية ٢٧٣	~ الهيولى ١٦١
~ قدسية ٢٧٣	الابتهال ٣٦
الأحاديث النبوية ١٨٣	الأبحاث الكلامية ١٥٥
أحباء الله العارفين ١٢٣	الإبداع ١٦٦
الأحكام ٤٩	أبدال ٢٦٧
أحكام البرازخ العلوية ٣٤	الأبدال الإلهيون ١٥٩
الأحكام الوهمية ١٥٣	~ المقربين ٥
الاحتمال العقلي ١٥٢	ابدى نوزده
الأحلام الشيطانية ٢٧، ١٧٤	الأبرار ١١٠
احوال پنجاه و نه، شخصت، ١١٥	الأبواب الإلهية ٦١
الأحوال ١١، ٤٧، ٩٧، ١٦٠، ٢٢٧	~ الطبيعية ٦١

اسباب مغلطه ها هفتاد	چهل و چهار
استدراج ٢٧٠	أحوال الآخرة ١٧٤
استدراجات ١٢	الأحوال الفاضلة ٨٣
استدلال چهارده	أحوال القلب ٥٥
استدلاليان چهارده	~ قلبى شخصت ويك
الاستغناء ١١٤	~ قيامت هفتاد
أسر القيود ١٠	~ القيومية ٣٤
أسرار ١١٥، ٢١٥	~ المبدأ ١٧٤
~ إلهية ٢١٥	~ المبدأ والمعاد ٢٢١
~ الأرضيات ٣٤	أخا الحقيقة ١٢٣
~ الحقائق سى وشش، ٧	الأخبار الإلهية ١٧٨، ٥
~ الحكمة ٥٤	الأخلاق الجميلة ٤٠، چهل
~ ربانية ٥	~ الحسنه ١١٣
~ السماويات ٢٤	~ الخبيثة ٤١، چهل
~ العلائق ٢٢٥	~ الرذية ٢٢
أسفل السافلين ١٠٧، ١٢٣، ٢١٩، ٢٣٨	اخلاق فاضله شخصت ويك
أسقام النفوس ٤١، چهل	~ النفس ٧٧
أسطقس ٢٧١	أخو القرآن ٢٧٣
الإسلام ١٧٥	الأخبار ١٦٦، ١٧٣
الأسناد العالية ١١٨	إدراك المعقولات ١٧٠
الإشارات النبوية ٣٧	أديان إلهى شخصت ونه
الأشرار ١٧٣	الأديان الإلهية ١٥٤
إشراقات أنوار إلهى شخصت وهشت	أنواق تألهى هفتاد و دو
~ ~ الهداية الروحانية ١٤٧	الأذواق التألهية ٢٢٠
الأشعرية ٤٩	أساطين اسكندرانى پنجاه و هفت
أشواق عقلانية ٢١٥	~ الحكمة والشريعة ٧٤

- الأشياء الروحانية ٢٢
إرادة ٢٢٢
~ جُزافية ٩٠
الإرادة العقلية ٢٤٦
أرباب البصائر ١٦٣
~ التوحيد ٤
~ الصفا ١٧٦
~ الصناعات سى وشش، سى وهفت
~ الضمائر المنقورة ٧٢
~ الفقه ١٥٥
~ القلوب ٨، سى وشش، پنجاه و هفت
~ الكلام ١٥٥
~ الكمال ٢١٧
أرض الشهوات ٢٣٣
الأرواح ١١
أصحاب الإدراك ١٧١
أصحاب البصائر الثاقبة ٧٢
~ البغي ١٧٣
~ التفريد ٤
~ الدين ٢١٩
~ الزجر ١١
~ الفال ١١
~ القلوب ١١، ١٠٦
~ المعرفة والدين ٢٨
إصلاح الأمراض النفسانية ١٤٤
~ النفس ٧٩
أصول الشرائع الحقّة ١٥٤
~ المنطق ٦٢
أضواء الشمس اللأهوت ١٢٣
أطوار سرى هفتاد و دو
الأطوار السرية ٢٢٠
الاعتقادات الرديّة ٤١، جهل
اعتقادات عامية ٢٦
الاعتقادات الواهية ٢٧
أعراض ٢٠٨، ٢٠٩
إعطاء السعادات ١٦٩
الأعمال الإنسانية ١٤٦، ١٦٠
~ السيئة ٢١٢، ٢١
~ الشرعية ١٥٠
~ الصالحة ١٢، ١٦٧
~ الظاهرية ١٥١
~ الخارجية ٣٩
أعلى عليين ٢٣٨
الأغراض الأخروية ١٦٧
~ الحيوانية ٨١
~ النفسانية ١٦٧
إفاضة الخيرات ١٦٩
أفعال ١١٥
الأفعال الإنسانية ١٤٦
~ الشهوية ١٦٨
~ الظاهرية ١٥١
~ الغضبية ١٦٨

- الأفكار العقلية ٢٢
 ~ العلمية ٢٢
 أفهام الجهال ١٧٨
 أقاليم هفتكانه ٣٦٧، ٣٦٧
 اقتناص العلوم ٢٠
 الأقدام الراسخة ١١٤
 أقسام الكائنات ١٦١
 أقصى المقامات ٢٢٢
 الأقضية ١٨٦
 أقوال ١١٥
 أكابر الصوفية ٥٢
 الأكاذيب الخيالية ١٧٤
 الأكياس ١٦٣
 الأبواب ١١٢
 السن صادقة ١٨٧
 الفاظ مشترك ٤٢، پنجاه و پنج
 الإلهام ١٢٠، ٢٧٥
 إلهامات الحق ٤٢
 إلهامات الربانية ١٤٧
 الإلهيات ٢١٩
 إلهيات شوقي هفتاد و دو
 الهيئة الراسخة ٧٨
 الهيئات النورية ٧٨
 ألواح القوابل ١٠٨
 الإمامة ٢١
 أمراض القلوب ٤١، چهل
 الأمراض القلبية ٤٤، ٨٢
 الأمر البسيط الإنساني ٢٢
 أمر رباني ٢٣٨
 ~ الروحانيات ٦٢
 ~ النفس ٢١٦
 الأهم الفاضلة ٦٣
 أمور الآخرة والدين ٢١٨
 الأمور الأخروية ١٦٥
 ~ الإلهية ١٦٦، ٢٣٥
 ~ الطبيعية ٢١٠
 ~ الغريبة ١٢
 أمين الاسلام بيست و چهار
 أنا الحق بيست و نه، و پنجاه و شش، ٤٦
 أناس الهيون ١٦٢
 الانبساط ١١٣
 أنبيا هفتاد و يك، هجده
 الأنبياء چهل و يك، ١٩٨
 الانتقالات الذهنية ٢٢
 الأنس پنجاه، ١١٩
 انشراح الروح ٢٣٩
 الأنظار العلمية ٢٢٠
 انكشاف حقيقة الحال ٤
 أنوار العزة والسلطة ١٢٣
 ~ العقل ٢٤٢
 ~ مكاشفه ٩٩، شصت و چهار
 ~ الملكوت ٦٢

- ~ الموجودات ۱۶۰
 إنبات (إنباتها) ۲۰۲
 الإنبة الأزلية الواجبة الذاتية ۷۹
 أوامر شخصت ویک
 الأوامر الشرعية ۸۲
 أوائل العقول ۷۱
 ~ الكرامات ۲۲۷
 الأوتاد الواصلين ۵
 أودية الشكوك ۱۵۷
 أوساط العلماء ۱۱۳
 أوصاف القهر ۱۱۴
 ~ اللطف ۱۱۴
 أوصياء هجده
 أوضاع السلوك ۲۲۰
 ~ الشرائع والنواميس الإلهية ۱۴۹
 الأوضاع الشرعية ۱۰۹
 أول الإرادة ۲۲۵
 أولي الأبواب ۱۶۳
 أولياء هفتاد ویک، ۱۹۸، ۷۵
 الأولياء جهل ویک، هجده
 أولي الدراية والنهي ۵
 أولیای شریعت حقه ۱۴، پنجاه و دو
 أولیاء الكشف والیقین ۲۸
 أهل الله ۴، ۱۱، ۱۷۶
 ~ الباطن ۱۷۶
 ~ البصائر والأنظار ۴
 ~ بیت سی و سه
 ~ التوحید ۴۱
 ~ الجنة ۱۱۲
 ~ الحق ۲۵
 ~ الحكمة ۱۱۷
 ~ الخصوص ۱۱۳
 ~ السلامة ۱۶۶
 ~ السلوك العلمي والعملی ۲۳۱
 ~ العرفان ۲۲۸
 ~ العلم ۱۹۶
 ~ فقه بیست و سه
 ~ القدس والظہارة ۱۵۰
 ~ اللب ۱۹۶
 ~ المخاریق ۱۱
 ~ المكاشفة جهل و پنج
 ~ الوجد والحال ۲۱۷
 ~ الولايات ۲۱۹
 ~ ولايات وكرامات هفتاد و دو
 ~ الولاية ۱۱۷
 أیدنقیة ۱۸۷
 ایمان قلبی ۲۲۱
 «ب»
 باب المكاشفة ۲۲۳
 ~ المكاشفات ۶۳
 الباطنية ۴۷، ۴۹

تجلیات الحق ۲۸	بت بیست و نه
تدقیقات مشایی دوازده	بتهای اوهام و خیالات پنجاه و دو
التذکیر چهل و شش، ۴۲	~ نادانی سی
~ المحمود چهل و دو	بدل ۲۶۷
ترهات بیست و هفت، ۲۷	بدلاء ۲۶۸
تزکیة نفوس پنجاه و پنج، ۴۷	بدن جسمانی ۲۱۹
التشکیلات الحقیقیة الدائمة ۲۰۳	البراهین ۱۰۲
تصفیة القلب ۷۹	برهان ۲۷۳، ۱۶۹، سیزده، بیست و پنج
التصور ۲۰۲	البرهان العرشی ۱۲
تصوّف دروغین سی و دو	~ الکشفی چهل و سه، ۴۲
~ راستین بیست	~ الیقینی ۹۹
تطهیر الملكات ۶۵	بصائر القلوب والأبصار ۱۱۲
التعطّل ۲۱۸	بصيرة باطنية ۱۶۴
تفاسیل العلوم ۲۲۰	بضاعة الحكماء ۱۷۴
تفاضل الأحوال ۷۷	البطالة ۲۱۸
~ اعمال ۴۹	بطالان پنجاه و پنج، ۳۹
التفرّد ۲۳۷	بعض المکاشفین ۱۱۶
التفریعات الجزئیة ۱۵۵	البقاء ۷
التفکّر ۱۰۵	بیت القلب ۷۹
تفکرات علمی ۱۸	«ت»
تقدّس بیست و دو	تأله بیست، بیست و دو
التقدّس ۱۰۶	تأملات فلسفی هجده
تقلید ایمانی ۲۲۰	التبیل ۲۳۷
التقوی ۱۹۹	تحقیقات اِشراقی دوازده
تقویم ملکات ۶۶	التّجريد ۶۲
تلطیف السرّ ۳۸	

- تلویح عرشي ۶۲
التَّمَثُّلُ ۲۰۲
تواضع عالمانه بیست و یک
التَّهَجُّدُ ۱۰۴
تهذیب اخلاق ۶۵، ۶۶، سی و نه
~ الباطن ۱۵۲
«ث»
ثقة الإسلام بیست و چهار
الثمرة القاصية ۶۹
ثمرة مجاهدة المتقين سی و نه
«ج»
الجدل چهل و چهار، ۱۵۴
جریان الطبیعة ۲۰۳
جلال الأزل ۱۱۱
~ الحضرة الربوبية ۲۲۸، ۲۴۰
جلية العقل ۱۸
جماعة الصوفية الحقّة سی و دو
الجمال الأحدي ۷
جمال الحضرة الربوبية ۲۲۹
جمعية القلب ۱۱۹
جناح العلم ۲۲۰
~ العمل ۲۲۰
الجنة العالية ۱۴۷
جنة المريد ۲۲۵
جنود الشیطان ۱۱۴
~ الملائكة ۱۱۴
جوار رب العالمين ۲۲۰
الجواهر ۲۰۵
جوع ۲۲۴
جوهر ۲۱۰، ۶۱
جوهره روحانية ۲۱۳
جوهر النفس سی و هشت
الجوهرية الدائمة ۲۰۴
الجهاد ۳۶
الجهال ۱۷۳
الجهل ۲۱۲
«ح»
حبّ الله ۱۰۱
~ الدنيا ۱۹۹، ۲۰۱
~ الرئاسة ۱۹۹
الحج ۳۶
حديث البعد ۱۱۲
~ قدسی ۲۷۳
~ القلب ۲۲۱
~ نفس ۱۰۰
حديقة العارفين بیست و پنج

حرام سى ويك

الحرام ١٨٦، ١٥٤، ١٥١

حركة عملية ٧٨

~ فكرية ٧٨

~ قولية ٧٨

الحشوية ٤٩

حضرت جلال ٢٨٠

~ جمال ٢٨٠

~ رب العالمين ١٧٩

~ ربوبى پنجاه و نه

الحضرة الربوبية ٢٣٥، ١٨

حظائر القدس ٢١٦

حظيرة القدس ٢٢٧

الحق الأول ٥٤، ٧٠، ١٦٤، ١٦٥

~ الراسخ ٩٦

~ المعبود ١١٧

حقائق الأشياء ١٦، ٥١، ٤٩، ٨٨، ١١٧

سى وهفت

حقائق إلهى پنجاه وهشت

الحقائق الإلهية ١٠٩، ٦٥

حقائق الأمور ٢٣٤

~ الأنباء ٥٣

~ أنبياء پنجاه وهفت

~ الإيمان ٨

الحقائق الخفية الإلهية ١٨

~ الدينية ١٥٥

~ الربانية ٢٢، ٢٥

حقائق الصديق ٢٠٠

الحقائق العقلية ١٦٩

~ العلمية ٢٧، ١٦٨

حقائق المعارف ١٢٠

~ الموجودات ١٦٤

حقيقة الحق ١٩، ٧٧، ٢٣٥، سى وهشت

~ المطلوب ١٩

حقبة العلوم ٤٠

الحكم اليقيني ١٧٥

الحكمة جهل وشش، ٤٧، ٤٨، ١١٤، ١٩٥

٢١٥، جهل وهشت

حكمة الإيجاد ١٧٩

الحكمة المتعالية ٢٢٠

الحكماء ٥٧، ٢١٠

حكماء إلهيين ٧٥

الحكيم جهل وهفت، ٥٤

حكيم إلهى پنجاه وهشت

الحكيم الإلهي ٧٠

~ العارف ١٧٥

حكيماً فلسفياً بيست و سه

حكيمان خسروانى پنجاه وهفت

حلال سى ويك

الحلال ١٨٦

حلاوة الإيمان ١٩٣

حلقه ذكر سى و دو

- الحور ١١١
 حياة الأبد جهل، ٤١
 الحياة البدنية ١٤٥
 ~ الدائمة ٢٤٥
 ~ الدنياوية ٢٣٧
 حياة عقلية ١٦٤، ١٨١، ٢١٤
 الحيل ١١
 ~ الفقهية ٥٥، جهل وهشت
 «د»
 الدائمة الضرورية ١٥٢
 الدار الآخرة ١١٠
 دار السلام ١٩٧
 ~ الصادقين ٢١١
 درجات الجنان ٢١٦
 ~ القرب ١١٢، ١١٧
 ~ النفوس جهل ودو
 الدرجة القصوى ٢٣٢
 درجة النفوس ٤٣
 دعابة الشيطان ٢٤٠
 الدقائق ١٨٦
 دقائق الخلافات ١٩٤
 الدقائق العملية ١٦٨
 دقائق المعقولات ١٦٤
 الدنياويات ٢٩
 دهر ٢٧٦
 الدين ٢١٥
 دين العجائز ٢٢٧
 «خ»
 الخاصية الإنسانية ١٦١
 خاطر ٢٧٥
 خاطر الأول ١١٩
 خاطر الحق ١٢٠
 ~ الشيطان ١٢١
 ~ القلب ١٢٠
 خبيثات العالم الأعلى ١٨٥
 الخطابة ١٥٤
 خطابات إلهامية ٢١٥
 خطوط إلهية ١٠٨
 الخطوة ١٠٥، ١٢
 خلسه پانزده
 خنازير الحرص ١٢٢
 خوارق العادات ١١
 خواطر ١١٩، ٢٢٦
 الخواطر الأخروية ١٤٧

رسوم ظاهري بيست	ذء
الرّضا جهل و نه، پنجاه	ذات الحق ١٦٦
رفع الحجاب ٢٢٢	ذذبذبه ١٤٢
الرّموز الإلهية ٣٧	الذّكر جهل و دو، ٢٢٧، ٤٢، ١١٩، ٢٢٦
~ النبوية ١٥٥	ذكر الله ٢٢٥
الروحانيّة ٢١، ٢١٣	الذّكر الجميل ١٧٩
روحانيّات پنجاه و سه	~ الحقيقي ٤٣
الروحانيّات الباقية ١٦	~ باللسان ٥٧
الروح الإنساني ٧٧	~ المحمود ٤٤
~ البخاري الحيواني ١٢١	ذكر القلب ٥٧
~ العقلي ١٢٢	الذّكرى جهل و دو
~ الناطقة ٧٨	ذوق بيست، بيست و پنج
روية نوزده، ١٦١	~ سليم هفتاد و دو
الرهائين ١٣	الذّوق العرفاني ١٧٤
رهان پنجاه و هفت	
الرّهانة جهل و هشت، ٥٥	و
رياست حقّه پنجاه و هشت	رؤسای عصمت و طهارت پنجاه و دو
الرّئاسة الصغرى ٢١	الرّبّانيّين ١٨٣
~ العظمى ٢١	الرّحمة ١١٤
~ الوسطى ٢١	~ العليا ٢٣٢
الرّياضة ٣٥	رجال الله ١٩٩
رياض الجنة جهل و يك	الرّجال المقرّبون ١٥٩
رياضة المتعلّمين ٥٣	رجال ربّانيّون ١٦٢
رياض المعرفة ٢٣٩	رداء الكبرياء والجبروت ١٢٣
~ النفس سى و نه	ردّ المظالم ٢٢٣
الرّياضات النفسانيّة ٦٧	رستاخيز پنجاه و دو، پنجاه و سه

السَّعَادَةُ الْقُصُوى ١٤٧	«ن»
السَّفر إلى الله ١١	زبدة المدققين بيست و پنج
السفسطة ١٥٤، ١٧٣، ٧١٥، هفتاد	الزَّكَاةُ ٣٦
السَّفهاء ١٧٣	زمانیان ٢٠٣
سفينة النجاة ٢٤١	الزَّندقة ١٧٥
سكَّان الصوامع القدسيَّة ١٤٧	زندیق ٢٧٧
سكر الحب ١١٦	الزَّهَاد ١١٨
سكرة الموت ١٠٠	الزَّهد الحقيقي ٦٥، ٥٢، پنجاه و شش
السَّكينة ١٢٠	زى صوفیان بیست و هفت
السَّلاك ١٧٧، هجده	
السَّلامة الخلقیَّة ١٤٧	«ف»
السَّلم چهل و هفت، چهل و هشت،	السَّابِقين الأولین ١٦٤
پنجاه و هفت، ٥٥	السَّالکين ٢١٧، ٢٢١
سَلَم الخلع ٦٢	سبحانی سبحانی پنجاه و شش،
السَّلوق ١١٤	چهل و چهار، چهل و پنج، بیست و نه
السَّلوك المعنوي ١٥١	سحر الطَّبیعة ١٦٢
السَّماع ٢١٥	سرّ الأسرار سی و شش، ٧
سماع روحاني ٢١٥	~ خفی چهل و سه
سماویة نورانیة ٢١٢	سرّ القدر ٣٤
سنتهای خانقاهی بیست و هفت	السَّرور الدَّائم ٢٠٤
سهر ٢٢٤	السَّعادات الآجلیة ٢١٤
سیّد المرسلین ١٥٨، ١١٢، سی و نه	السَّعادة الأخریة ١٦٢، ١٦٨
السَّیر الأخروي ١٥١	~ الحقیقیة ١٦٦، ٧٥
سیر و سلوک پانزده	~ الدَّائمة ١٦١
سبل العِرم ١١٩	~ الدَّائمة الكاملة ٢٤٥
	سعادة السَّعادات ٧٦

شش،

شاعر پنجاه و هفت، چهل و هفت

الشَّبهات ١٥٧، ١٤

الشَّر ٢١٢، ٢٠٣

شراب الأبرار ١١٠

الشَّراب الصرف ١١٠

شراب عشق دوازده

شرائع إلهي شخصت و نه

~ حقّه شخصت و نه

شرع بیست و پنج

الشَّرْع المبین ١٢

الشَّرک ٢٠٢

شَرِّ لُفْقَه ١٤٢

شُرور الشهوات ١٤٣

شروط الإرادة ٢٢٠

شره القلوب ٢٢٤

الشريعة ١٥٣

شریعت باطنی شخصت و نه

الشَّرِيعَةُ الباطنية العلمية ١٥٣

~ الحَقَّة ٨٢

~ الظَّاهِرِيَّة ١٥٢

~ النَّامُوسِيَّة ٣٥

الشَّطْح ٤٤، چهل و پنج، چهل و یک،

چهل و سه، پنجاه و شش، پنجاه و پنج

بیست

شطحات بیست و هفت، ٢٧

شطحات پنجاه و پنج، ٩

~ المتصوّفين ٤٦

الشَّعْبَةُ ١١، ١٢

الشَّعْر ١٥٤

الشَّقَاوَةُ الدائمة ١٦١

~ السَّرمَدِيَّة ١٦٨

شمانم آثار العناية الربّانية ١٤٧

الشَّقْوق ١١٤، پنجاه، چهل و نه

الشَّهَوَاتُ الجسمانية ٢١٩

~ الدُّنْياوِيَّة ٢٩

شهود الجلال والجمال ١١١

~ الحَقِيقَةُ سِي و نه

الشَّهْوِيَّة ١٥٣

الشَّيْخ ٢٢٥، ٢٢٣، ٥٤

شیخ جلیل بیست و چهار

الشَّيْخُوخَةُ ٢١

شیع المشائین ٦٣

ص،

صاحب الشَّرْع ٤٩

الصَّنَائِقُ المصدّق ١٤٦

الصَّانِعُ العَليم ١٤٤

صانع موالید ٢٧٦

الصَّحَّةُ الطَّبیعیَّة ١٤٥

~ الاعتداليَّة المَزاجِيَّة ١٤٥

صدر الکفره بیست و پنج

- صدرنشین مجلس کفر بیست و پنج
الصدیقین ۷۵
صفاء العقل سی و نه، ۱۷
الصفات ۱۶۰
~ الجسمانیة ۲۱۰
~ الحيوانیة ۱۵۳
~ الشهویة ۱۴۵
صفحات الموائد ۱۰۸
صفای صوفیانه بیست و یک
صقع الربوبیة ۴۲
صمت ۱۳، ۲۲۴
صناعة البرهان ۱۵۴
الصنائع العملية ۵
الصنع ۱۶۶
الصوامع ۱۷۸
الصور الإدراکیة ۳۹
~ الثابتة الباقية ۲۰۴
~ الخفیة ۲۰۳
صور الكائنات ۱۰۸
الصور المتخیلة ۲۰۴
صور مطالب حقه پنجاه و سه،
سی و هشت، ۱۶
الصوفي ۵۴
صوفیان هجده
صوفیاً بحثاً بیست و سه
~ عرفاناً بیست و شش
- صوفیان دروغین سی
صوفی صافی پانزده
الصوم ۳۶
«ض»
الضرورة الدینیة ۱۰۱
ضمائر القلوب سی و شش، ۷
«ط»
الطابع ۲۰۲
الطاعات الشرعیة ۱۶۰
طامات نه، ۴۸، ۴۴، پنجاه و پنج،
پنجاه و شش، بیست، بیست و هفت،
چهل و سه، چهل و یک
طبائع الأرذال ۱۷۸
~ الأنام ۴۷
طباع ۲۷۷
طبيب پنجاه و هفت، چهل و هشت
~ النفوس ۲۷۲
الطبیعة ۲۰۵
طرق المعرفة والیقین ۹۷
طریق حدسی ۲۸
~ الحق ۱۸۴
الطریق إلى الله ۱۹۸
طریق الجنان ۲۲۸
~ السلوك والسير ۹۴

~ العلم ۲۲۰	~ ربّانی پنجاه و هشت
~ علم و عرفان هفتاد و دو	العارف الربّاني ۲۳۷
~ الكشف والیقین ۹۹	~ الحكيم ۶۵
~ مشاهده شخصت و چهار	العاشق المشتهر ۲۲۶
~ المشاهدات ۶۳	العاقل ۱۸۵
~ مکاشفه شخصت و چهار	عالم الأسرار ۴۸
الطريقة ۱۵۳	العالم الأعلى ۱۵۶
طريقة أهل الله ۴	عالم الخيال ۱۷۵
طريق فکری ۲۸	~ ربّاني ۱۹۵
طلاق پنجاه و هفت، چهل و هشت،	العالم بأمر الله ۵۸، ۵۶
چهل و هفت، ۵۵	~ الربّاني ۸۶، ۷۰
الطلب ۱۱۴	~ السفلى ۱۶۹
طلوع شمس اليقین ۱۲۲	عالم الشهادة ۵۷، ۸
طور الفكر والنظر ۲۲	صغير ۲۳۴
طیّاب الدنيا ۱۸۵	~ الطبيعة ۲۴۵، ۲۴۱، ۲۰۶، ۲۰۴
	~ العقل ۲۰۳
«ظ»	~ العقول ۱۷۵
ظلمانی پنجاه و دو، پنجاه و سه	~ الغیب ۵۷، ۸
ظنّي الصدور ۲۷۳	~ القدس ۱۶۹
الظّهار پنجاه و هفت، چهل و هشت، ۵۵	~ الكون ۲۰۳، ۲۰۲
	العالم الكبير ۲۳۴
«ع»	~ المجتهد ۷۳
العابد المتجرّد ۷۳	عالم المغلطة ۱۲۳
~ الورع ۱۰۹	~ المقدّسين ۲۱۱
عارفان هجده، سی	عالم ملک و ملکوت پنجاه و نه
عارف راستین پانزده	~ ملکوت هفتاد و یک

- ~ الملکوت ۱۸۵، ۱۱۷
 ~ نبوت شخصت و چهار
 ~ ولایت شخصت و چهار
 ~ الوحي والإلهام ۱۵۰
 العبادات البدنية جهل و پنج، ۱۴۴، ۶۷
 عبد البصير ۳۶۷، ۲۶۷
 ~ الحي ۳۶۷، ۲۶۷
 ~ السميع ۳۶۷، ۲۶۷
 ~ العليم ۳۶۷، ۲۶۷
 ~ القادر ۲۶۷
 ~ القاهر ۲۶۷
 ~ المرید ۳۶۷، ۲۶۷
 العتاق جهل و هفت
 عدمیت ازلی نوزده
 العذاب السرمدي ۱۴۵
 عرفاء هجده
 العرفان ۲۰۰
 عرفان عملی پانزده
 ~ قلبی برهانی ۲۲۰
 عرض ۶۱
 العزلة ۱۳
 العزّة ۱۱۴
 عزلت ۲۲۴
 العشق بیست و نه
 العشق العفیف ۲۸
 ~ مع الله ۴۶
 عظامم الأمور الإلهية ۱۷۴، ۱۰۷
 عظماء أرباب القلوب ۵۲
 العقائد الحقّة ۱۵۳
 عقال الشرع ۱۰
 عقل سیزده، بیست و پنج، ۱۹۳
 العقل ۲۰۲، ۱۹۵
 عقل بالقوة ۲۷۸
 ~ فعال ۲۷۷
 العقل الفعال ۹۲
 عقل مستقیم ۱۸۱
 العقل المنفعل ۹۲
 العقلاء ۱۶۳، ۱۸۳
 العقول ۱۱۲، ۱۷۷
 ~ السليمة ۵
 ~ القاصرة الهيولانية ۴
 عقول کلی شخصت و پنج
 العلم ۲۴۵، ۲۱۵، ۲۱۲، ۲۰۵
 علم إلهی پنجاه و هشت
 العلم الإلهي ۶۹
 علم الإعراب واللغة ۷۵
 العلم بالحوادث الجزئية ۱۶۶
 علم الأحكام ۵۶
 ~ التوحيد ۱۶۶
 ~ سلسلة اسباب نازله شخصت و پنج
 ~ طريق الآخرة جهل و شش
 ~ الفقه ۱۵۲

- ~ كَلَى شَصَتْ وَدُو
~ المبدأ والمعاد ١٦٦
~ المنطق ٧٦
~ النبوات ١٦٦
~ النفس ٧٦
~ هيئت شَصَتْ وَپَنج
~ الأجرام ١٠٧
العلماء ١١٨، ١٧٣
علماء الآخرة ١٥٩، ١٦
~ الدّين ٢٢١
~ الدّنيا ١٦
~ ربّانّیین ٧٥
~ الرّسوم ١٦
علمای شریعت بیست و سه
العلوم الإلهية ١٠٩، ٦٢، ٥٩
~ ~ ~ الكشفية ١٥٢
علوم باطنی شَصَتْ وَدُو
العلوم الباطنية الكشفية ١٥٥
علوم حقیقی پنجاه و پنج، شَصَتْ وَیک
العلوم الحقیقیة ٨٢، ٢٦، ٤٠، ٢٢
~ الربّانية ٦٧
~ الشرعية جهل وشش
~ الطبيعية ٥٩
~ الظاهرة ٣٤
~ العملية ٧٣
~ الكشفية ١١٣
- ~ المذمومة جهل وشش
علوم مکاشفة پنجاه و نه
~ المکاشفة ٧٣، ٧٤، ٧٥، ٧٩
~ نظری إلهی پنجاه و نه
العلوم النظرية الإلهية ٧٢
~ اليقينية ١٧٤، ١٦٤
علیون ١١٢
عوالم الملكوت ٣٤
العوالم الملكوتية ١٤٧
عمدة الحكماء الرّاسخين بیست و پنج
العمل ٢٠٥
العناصر ٢١٣
عناية جهل
العناية الأزلية ١٣
عهد النّبی جهل و هشت
عين الشهود ٧
- «غ»
غاية أخروية ١٥٦
الغاية الأخيرة ٨١
غاية التكوين ١٧٩
الغاية الحقیقیة ٦٩
~ الذاتية ٧٨
~ العرضية ٧٨
غایت قصوی شَصَتْ وَدُو، ١٥٣، ٦٧
الغرض الطّبيعي ١٠٩

- غريزة عقلية ۲۲۴
 الفضيحة ۱۵۳، ۱۴۵
 الغيرة الإلهية ۲۲۲
- ف،
 فاعل اتحاد ۲۷۱
 ~ قهر ۲۷۱
 فتوح پنجاه و نه
 فرائض المريد ۲۲۰
 الفردوس الأعلى ۲۳۹
 فرشتگان مقرب پنجاه و چهار
 الفرض ۱۵۱، ۱۵۴
 الفروع ۱۸۶
 الفساد ۲۰۴
 فصل ۱۶۱
 ~ الخطاب ۱۷۸
 الفضائل العلمية ۱۶۱، سيزده
 ~ العملية ۱۶۱
 ~ النفسانية ۱۶۶، هفتاد
 فضيلة الأحوال ۸۲
 الفضائل النفسية ۱۷۶
 الفضيلة الربانية ۱۷۸
 الفطرة الأصلية ۲۸، ۱۴۶، ۱۴۷
 الفقهاء ۱۵۲
 الفقه چهل و شش، چهل و هشت
 الفقيه ۵۴ و پنجاه و هفت
- الفكر ۲۳۷، ۱۶۱
 ~ اللطيف ۳۸
 الفكرية ۱۴۵
 الفلسفة ۱۷۵
 فلسفة كبرى ۲۶۹
 الفناء ۷
 الفن الربوبي ۶۹، پنجاه و هشت
 فن الربوبيات ۶۲
 الفتاوى ۱۸۶
 فيلسوف اعظم بيست و يك
 فيلسوفاً إلهياً بيست و شش
- ق،
 القانون الأصلي ۸۵
 قبقة ۱۴۳
 قبلة مقاصد و اعمال شخصت و هفت
 قدر لاحق ۹۰، شخصت و دو
 قدرة چهل و دو
 قدوة أهل الإشراف ۶۲
 قدوة جهله بيست و هشت
 قدوة المقربين ۱۱۲
 قديم ۶۱
 قراءة القرآن چهل و دو
 القرابين ۳۶
 قضائه چهل و دو
 القضاء الأول ۹۱

- قضاء سابق ٩٠، شخصت ودو
 قطر ١٧٩
 قطعي الصدور ٢٧٣
 قلب ١٨٣، ٢٢٤، ٢٢٦
 ~ آدم ٣٦٧
 ~ إبراهيم ٣٦٧، ٣٦٨
 ~ إدريس ٢٦٧
 القلب الحقيقي ٣٣، شخصت
 قلب صحيح هفتاد ودو
 ~ عيسى ٣٦٧
 القلب المعنوي ١٢٢
 قلب هارون ٣٦٧
 ~ يوسف ٣٦٧
 القلم الإلهي ١٠٨
 القلوب سي وهفت
 ~ الذكية ٢١٥
 قلوب سليمة ١٨٧
 القلوب الصافية ١٢
 قنية الجسد ٢١٥
 ~ الروح ٢١٥
 قواطع الطريق ٢٢٣
 قواعد الأنس ١٠٤
 قرالون بأمر الله ١٩٥
 قوامون على أمر الله ١٩٥
 قوانين العلاج ٤١، جهل ويك
 قوة الإحاطة جهل وشش
- قوة حدسية ٢٣
 القوة العاقلة ١٦٤
 قوة العقل ١٤٤
 القوة العلمية ٢١٩
 ~ العلية ٢١٩
 قوة قدسية اجتهد ٢٧٠
 قوة اليقين ١٨٤
 القوى الحساس ١٢٣
 ~ الحيوانية ١٢١
 ~ العقلية ٢٩
 قوة فكرية ٢٢
 القوى المحركة ١٢٣
 ~ النفسية والبدنية ٣٧
 ~ الوهمية ١٦٥ و ٢٩
 القول الثابت ٩٦
 القيام بالليل ٢٠٠
- «ك»
 الكامل المكمل ٢١٨
 الكاهنين ١٣
 الكبراء ٥٧
 الكبريت الأحمر ٣٤
 الكرامات ١١، ٢١٩
 كسر أصنام الجاهلية ١٤
 الكشف ١٠٣
 كشف الأسرار ٥٣



مرکز تحقیقات کتابخانه و اسناد ملی

- الكشف الحقيقي ١٩
 ~ اليقيني ٩٩
 كعبة آمال ٦٧
 ~ مقصود ٢٢
 كفره الهند ١٣
 كلمات حكمية ٢١٥
 كليات الأحكام ١٥٥، ١٥٤
 كمالات عرفاني ١٢
 ~ عملی هفتاد
 ~ معنوی سیزده
 الكمالات النظرية ١٧٥
 الكفل ١٥٠
 كنوز الأولياء ١٧٨
 الكوكب الدرّي ٢٢٤
 الكون ٢٠٤
 كيفية الوحي والإلهام ١٦٦
- «ل»
 لباب الأوراد ٢٢٥
 لباس التقوى ٢١٢
 اللذات الأخروية ٢١٢
 ~ الحقّة ٢٠٤
 ~ الحقّة الدائمة الأبدية ٢٠٢
 ~ الدنياوية ٢١٩
 ~ الحيوانية ٢٩، ١٧٠
 اللذة العقلية ٢٠٢
- الذات الدنيّة ٢١١
 لسان ترجمان الشريعة ١٦٤
 اللطيفة القدسية ١٤٧
 اللعان جهل وهفت
 اللقاء السرمدي ٧
 لقاء الله ٢٢٨
 اللّم ١٧٥
 اللّعية الدائمة ٧٦
 لوح النفوس ٢٧
 ~ حقيقة ١٦١
 اللطيفة الربانية ٢٣٤
- «م»
 ما أعظم شأني بنجاه وشش
 ~ الدنياوية ١٦٧
 ماهياتها ٢٠٢
 المآثورات النبوية ١٧٨
 المأنوسات الطباعية ١٥٥
 المباح ١٥٤، ١٥١
 المباحثات الكلامية ١٥١
 مبادئ الأفكار ٧١
 ~ اللطف ١١٣
 المبدأ ١٦٤
 ~ الحقّ الأول ١٥٦
 ~ الفعّال ٩٠

المحبّة بيست ونه، پنجاه	~ الفيّاض ٣٩
محبّة الله ١٠٢، ١٠٣	~ المفيض ٨٣
المحبّة لله ١٤٢	~ والمعاد ٢
المحبّين لله سى و پنج	المبدع ٢٠٤
المحبّة البيضاء ١٢	مبدع الأشياء ٢٠٢
محدث ٦١	المبدع الأول ١١٠
المحظور ١٥١	متأله ربّاني ٢٢
المحكّ الصادق ١٧٥	المتألّهين ١٧٧، ١٨٣
محلّ الرّحمة والكرامة ١٦٩	المتجرّدين چهل وهفت
مخاطبات روحانى هفتاد و يك	المتظاهرين بالتّصوّف والعرفان ١١٥
~ روحانيّة ١٨١	متفقّه سى و دو
مدار الحكمة ٦٣	المتفلسفين ٨٤
المرابحة چهل وهشت، پنجاه وهفت، ٥٥	المتناظرين ٨٨
مراتب الوجود ١١٧	المجادلة ٢٢٣
مرتبة الرّوح ١٢٢	المجادلات الفقهيّة ١٥٥
المرتبة العلميّة بيست وشش	المجادلين ٨٤
مرتبة القوى ١٦٩	مجالس الذّكر چهل و يك، ٤٣
مردان ٦	مجامع علامات المحبّين ١٢٣
المريد المتجرّد للذّكر والفكر ٢٢٧	المجاهدة ٣٥، ٢٢٣، ٢٢٥
المشاهدة ١٠٣	مجاهدة المتّقين ٤٠
مشاهدة الحق ٦	المجاهدات التّصوّفيّة ٣٨
~ المعارف الإلهيّة ١٢٢	~ الشرعيّة والحكميّة ١٦
~ الملكوت ١٢٠	~ الفكريّة سى وهشت
المشايع الكبار ١١٨	~ ~ والعقليّة الدّينيّة والعقليّة ١٧
مشكاة النّبوة ٥٩	مجلس علم چهل و دو
المشيّة الأزليّة ٨٩	محادثة النفس ٢٠٠

المطالب العالية ۲۱۹	المعدّات ۸۳
مطالب علميّة ۲۸	معدن الجمعية ۱۶۹
المطالب الكسبيّة ۲۳	معراج ۱۵۶
المطلوب الحقيقي ۷۹	المعرفة ۲۴۵
المعاد ۱۶۴، ۵	معرفة الأشياء ۲۰۲
المعادين الرّوحاني والجسماني ۳۶	~ الله ۱۶، ۷۶، ۲۱۲، ۲۱۳
معارج الملكوت ۱۶	~ الحق ۱۶۱
~ ملكوت وروحانيّات پنجاه و سه	~ ~ الأول چهل و هشت، ۲۳۴
معارف إلهی پنجاه و هشت	المعرفة الحرّة ۶۹
المعارف الإلهيّة ۲۲، ۲۵، ۶۷، ۱۶۴، ۲۱۹	معرفة الرّبوبيّة ۷۵
معارف الحق ۷۹	~ الطرائق ۶۲
~ حقه هفتاد و دو	~ النفس الإنسانيّة ۳۶
المعارف الحقّة ۱۷۴، ۲۱۹، ۷۹	المعصوم ۲۳۱
~ الرّبانيّة ۲۶، ۱۰۹، ۱۶۶	معلّم أول نیست و یک
~ اليقينيّة ۴۰، ۱۰۹	معلّم الفلاسفة نیست و یک
المعاصي القلبيّة ۱۴۵	المعلومات الكلّيّة الباطنيّة ۲۳۵
معالجة الأبدال ؟	المعيار المستقيم ۱۷۵
~ أمراض القلوب سی و نه	المغالطة ۴۲، ۱۷۵، چهل و دو
معالم إلهی پنجاه و شش	المغاليط ۱۷۳
المعالم الإلهيّة ۵۱، ۵۶، ۵۹	المغتربين چهل و نه
معالم ربوبي پنجاه و هشت	المغيبات ۱۶۶
المعالم الربوبيّة ۶۵، ۷۹	مفسدات الأعمال چهل و شش
~ اليقينيّة ۲۱۹	المقاصد الدّينيّة ۱۷۴
معاني عرفانيّة ۲۱۵	~ العرفانيّة ۱۷۴
المعتزليّة ۴۹	مقاعد الصّدق ۱۴۷
معدّات ۱۷۸	المقامات چهل و چهار

الملائكة المقربين ٢١٩، ١٦	مقامات عقلى هفتاد
ملكاً عقلاً ١٧٠	~ معنوى دوازده
الملكات ٨٢، ٧٨	المقدسین ٢١٣
ملكات پسندیده پنجاه و هشت	مقدمات المجاهدة ٢٢٠
الملكات الروحیة ٨٠	~ المكر ١١٤
ملكات فاضله شخصت	المقربون ١١١
ملكاتها الفاضلة ٧٧	المقربين سى وشش، سى و هفت، ٢١٣
الملكات القلییة ٨٠	المقصود الأصلي ٨١، ٧٩، ١٠٩
ملكات نفسانى شخصت ویک	المكاشفة الحقّة ٨١
الملكات النفسانيّة ٧١	المكاشفات الذوقیة ٨٧
ملکوت اشياء ٥٣، پنجاه و هفت	~ العرفانية بیست وشش
الملکوت الأعلى ١٤٧	المکاشفین ١١٣، ١٧٦
ملکوت السّماء ٢١	مکالب الکل ١٢٢
~ ~ والأرض ٢٣٩	مکانیان ٢٠٣
ممکنات نوزده	مکاید الشیطان ١١٩
المناجاة ١٠٥	المکر الخفی ١١٣
المنازعات الفقهيّة ١٥٥	المکروه ١٥٤
منازل المقربين ١٥٨	المکونات ٨٦
منافع روحانى شخصت و هشت	الملا الأعلى ٣٩
المنافع الروحانيّة ١٤٤	ملاحظة الحقائق العقلیة ١٢٢
المنافقین سى وشش، سى و هفت، ١٦٦	الملائكة ٢١٢
منجم پنجاه و هفت	ملائكة الله العقلیین ١١١
المنجم چهل و هفت و چهل و هشت	~ الخلق ٤٣
المنسوب ١٥٤، ١٥١	~ سیاحین ٤٣
منزل الناسوت ١١٧	الملائكة المقدسين ٣٦
مهلكات النفس ٢٠١	ملائكة مقرب هفتاد و دو

- ~ نفوس هفتاد و یک
المهيمن ۱۱۱
~ المتعال ۵
مواظ حكيمه ۸۱
~ حكيم هفتاد و يك
~ دينيه ۲۱۵
المواظ الولويه ؟
المواقف الجدليه ۶۳
الموقف الأكبر ۱۶۶
الموت الطبيعي ۲۳۷، ۲۴۴، ۲۴۵
الميزان الصحيح ۱۷۵
- «ن»
النّاطق ۲۰۴
النّافله ۱۵۱
النّبوة ۲۱
نبي الله ۲۷۲
نداء الحق ۲۲۵
نسائم السّعادات القدسيه ۱۴۷
نسخ ۱۵۴
نشأة نبويه أو ولويه ۲۳
نصائح عقليه ۱۸۱، هفتاد و يك
نعيم الجنان ۱۱۰
نفس ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۴۲، ۲۴۳
نفس أمارة بالسّوء ۱۲۲
نفس الأمر ۱۵۰
- النّفس الإنسانيه ۱۰، ۱۶، سى و هشت
نفس روحاني ۲۱۲
نفس قدسيه ۲۳
نفوس الأدميين ۱۶۲
النّفوس الساذجه ۵
~ الشريره ۱۲
نفوس كلّى شخصت و پنج
نكات شرعيه خلافيه ۵۴
نمر الغضب ۱۲۲
نوافل ۱۰۵، شخصت و چهار
نواميس شخصت و نه، ۳۶
نواهي شخصت و يك
النّواهي الشرعيه ۸۲
نور العظمه والجلال ۱۱۲
~ العلم ۱۹۸
نوراني ۱۵، پنجاه و دو، پنجاه و سه
نور حذقه السّالکين بيست و پنج
النّيه الإلهيه ۱۰۹
- «و»
واجب عيني ۴۱، ۵۵
واله ۲۷۸
والهه ۹
الوالهين ۲۷۸
الواهب المفيض الحق ۱۴۷
الوجه البرهاني اليقيني ۶۵

هاجس ٢٧٥	وجوه جدلية فقهية ٥٤
الهاوية ١٢٢	الوحدة التأليفية ١٤٥
الهلاك الأخرى ١٤٥	وحدت وجود سيزده
الهمة ١٦٤	ورثة الأنبياء ١٥٨
هوى النفس ١٢٠	الوساوس الشيطانية ١٥٢
هيمن ٢٨٠	وصايا ١٩٨
الهيولى ٢٠٢	وصايا نبوية ١٨٨
الهيوليات ١٠٨	الوقت ١١٩
	ولاية الله ١٠٢
	وله ٢٧٨
«ي»	
اليقين ١٥٥	
اليقينيات الدائمة ١٧٥	«هـ»
اليوم الآخر ١٥٦، ٢٢١	هائم ٢٨٠
يوم المعاد ١٥٦	الهائمون ٢٨٠

فهرست منابع تحقیق

آقا بزرگ تهرانی

- الذریعة طبع اول، مطبعة الآداب، رمضان ۱۳۷۸ هـ. ق.

آمدی، عبدالواحد بن محمد تميمی

- غرر الحكم، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ سوم، ۱۳۸۲ هـ. ق.

آملی، سید حیدر

- نقد النقود في معرفة الوجوه، تهران، ۱۳۷۴ هـ. ش.

ابن ابی جمهور، محمد بن علی

- عوالي اللئالي، قم، طبع اول، ۱۴۰۳ هـ. ق.

ابن بابویه، محمد بن علی

- معاني الأخبار، قم، ۱۳۶۱ هـ. ش.

ابن جوزی، عبدالرحمان بن علی

- الموضوعات، دار الفكر، طبع دوم، ۱۴۰۳ هـ. ق.

ابن حنبل، احمد

- مسند تحقیق عبدالله محمد درویش، دار الفكر، ۱۴۱۱ هـ. ق.

ابن سیف، ابو علی حسین بن عبدالله

- شفاء الیهیات، القاهرة، ۱۳۸۰ هـ. ق.

- رسائل، قم، انتشارات بیدار، ۱۴۰۰ هـ. ق.

- رسائل، القاهرة، ١٩٥٤ م.

ابن شعبه حسن بن علي

- تحف العقول، ترجمه فارسی، کتابخانه الإسلامیه، تهران، ١٣٦٦، تصحیح علی اکبر

غفاری

ابن عراق، ابوالحسن محمد

- تنزیه الشریعة المرفوعة قاهره، بی تا، دار الکتب العلمیة.

- تنزیه الشریعة المرفوعة بیروت، بی تا.

ابن عربی، محمد بن علی

- فتوحات مکیة، دار صادر، بیروت، بی تا.

ابن عساکر

- تهذیب تاریخ دمشق، بیروت، دار احیاء التراث العربی، طبع سوم، ١٤٠٧ هـ. ق.

ابن ماجه، ابو عبدالله محمد بن یزید قزوینی

- سنن، بیروت، دار الفکر، بی تا.

مرکز تحقیقات کتب و تاریخ علوم اسلامی

احمد نوری، عبدالنبی بن عبدالرشید

- دستور العلماء، طبع اول، حیدر آباد، بی تا.

اخوان الصفا

- رسائل، دار صادر، بیروت، ١٣٧٧ هـ. ق.

اردبیلی شیخ علی اکبر بن محسن

- بحث النشور، بی تا، بی جا.

اسکندر بیک ترکمان

- ذیل تاریخ عالم آرای عباسی، تهران، ١٣١٧.

اشعری قمی، سعد بن عبدالله

- المقالات والفرق، تهران، ١٣٦١.

اشکوری، محمد دیلمی

- محبوب القلوب، ج ٢، بی تا، بی جا.

- افلاطون، معاذلة النفس (منسوب به هرمس)، تحقيق عبدالرحمن بدوي، قاهره، ۱۹۵۵م.

امين، سيد محسن

- اعيان الشيعة، بيروت، ۱۴۰۳هـ.ق.

اميني، عبدالحسين احمد

- الغدير، تهران، دار الكتب الإسلامية، چاپ دوم، ۱۳۶۶ ش.

انصاري، خواجه عبدالله

- رسائل، تصحيح وحيد دستگردی، تهران، ۱۳۴۹ ش.

- رسائل، تصحيح وحيد دستگردی، بيروت، ۱۳۷۷هـ.

انصاري، شيخ مرتضى

- كتاب الطهارة، چاپ سنگی، ۱۲۹۸، بی.جا.

- كتاب الطهارة، چاپ سنگی، ۱۳۱۴، بی.جا.

- كتاب الطهارة، چاپ جديد، قم ۱۴۱۸هـ.ق.

اوحد الدین مراغی

- مثنوی جام جم، تصحيح استاد نفیسی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۴۰ ش.

بحرانی، يوسف بن احمد

- لؤلؤة البحرين في الإجازات وتراجم الحديث، قم، مؤسسه آل البيت، چاپ دوم، بی.تا.

بسیونی، ابو هاجر زغلول

- موسوعة أطراف الحديث النبوي الشريف، بيروت، طبع اول، ۱۴۱۰هـ.ق.

بيهقي، احمد بن حسن

- السنن الكبرى، حيدر آباد دکن، ۱۳۵۲هـ.ق.

بيهقي، ظهير الدين

- تاريخ حكماء الإسلام، دمشق، ۱۳۶۵هـ.ق.

پارسا، خواجه محمد

- شرح فصوص، تصحيح دکتر جليل مسگر نژاد، چاپ اول، تهران، ۱۳۶۶هـ.ق.

تهانوی، محمد اعلى بن على

- کشف اصطلاحات الفنون، تهران، ۱۹۶۷ م.

تمیم داری، دکتر احمد

- عرفان و ادب در عصر صفوی، تهران، ۱۳۷۲.

جرجانی، سید شریف

- تعریفات، مصر، ۱۳۵۷ هـ. ق.

جهانگیری، محسن

- محیی الدین ابن عربی، چاپ چهارم، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۷ هـ. ش.

- احوال و آثار و آراء فرانسیس بیکن، چاپ دوم، تهران ۱۳۷۶ ش.

حافظ، خواجه شمس الدین محمد

- دیوان، تهران، کتابفروشی اسلامی، ۱۳۲۷ ش.

حاکم نیشابوری، ابو عبدالله محمد بن عبدالله

- مستدرک، ریاض مکتبه النصر الحدیثه.

هر عاملی، محمد بن حسن

- الجواهر السنیه فی الأحادیث القدسیه بمبئی، ۱۳۰۲ هـ. ق.

- وسائل الشیعه إلى تحصیل مسائل الشریعه بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۳۸۲ ق.

حکیم، سید محسن

- أعیان الشیعه طبع دوم، بیروت، ۱۴۰۳ هـ. ق.

خلخالی، محمد صالح

- شرح قصیده میر فندرسکی، تهران، ۱۳۱۴ ش.

خوارزمی، تاج الدین حسین بن حسن

- شرح فصوص الحکم، تصحیح نجیب مایل هروی، چاپ دوم، تهران، ۱۳۶۸.

خوانساری، میرزا محمد باقر

- روضات الجنان فی أحوال العلماء والسادات، قم، ۱۳۹۲ هـ. ق.

دارمی، ابو محمد عبدالله تمیمی

- سنن، دار احیاء السنة النبویه، بی تا.

داودی، دکتر علی مراد

- عقل در حکمت مشاء چاپ اول، تهران، ۱۳۴۹.

نایسی، اولیری

- انتقال علوم یونانی به عالم اسلام، ترجمه احمد آرام، تهران، ۱۳۴۲.

رازی، فخرالدین

- تفسیر کبیر، طبع دوم، مطبعة عامریه، مصر، ۱۳۲۴ هـ. ق.

رازی، نجم الدین

- مرصاد العباد، تهران، ۱۳۷۴.

زبیدی، مرتضی سید محمد بن محمد

- اتحاف السادة المتقين، بیروت، دار الکتب العلمیة، طبع اول، ۱۴۰۹ هـ. ق.

زین الدین، علی بن احمد عاملی

- منية المرید فی آداب المفید والمستفید، طبع سوم، تحقیق رضا مختاری، ۱۳۷۴ ش.

سعدی شیرازی، شیخ مصلح الدین

- کلیات، تهران، ۱۳۷۴ ش.

سیوطی، عبدالرحمان

- الدرر المنتثرة فی الأحادیث المنتثرة، بیروت، دار الفکر، ۱۴۱۵ هـ. ق.

- الدر المنتور فی التفسیر بالمأثور، بیروت، دار الفکر، بی تا.

- الدر المنتور فی التفسیر بالمأثور، قم، ۱۴۰۴ هـ. ق.

شایگان، داریوش، هانری کرین

- آفاق تفکر معنوی در اسلام ایرانی، ترجمه باقر پرهام، تهران، ۱۳۷۱.

شوکانی، محمد بن علی

- الفوائد المجموعة فی الأحادیث الموضوعة، قاهره، مطبعة السنة المحمدیة، ۱۳۰۸.

- الفوائد المجموعة فی الأحادیث الموضوعة، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۳۱۸.

شهرزوری، شمس الدین محمد

- نزہة الأرواح وروضة الأفراح، متن عربی، طبع اول، حیدرآباد، ۱۲۹۶ هـ.ق.
- نزہة الأرواح وروضة الأفراح، ترجمہ فارسی مقصود علی تبریزی، چاپ اول، ۱۳۶۵.
- شہرستانی محمد
- ملل و نحل، قاہرہ، ۱۲۸۷ هـ.ق.
- شیخ اشراق، یحییٰ بن حبش سہروردی
- مجموعه مصنفات، جلد یکم، تصحیح پروفیسور ہانری کرین، تہران (بہ توصیہ دکتر جہانگیری)، ۱۳۵۳.
- المشارع والمطارحات، عکس شماره ۵۵۷۰ کتابخانہ مرکزی دانشگاہ تہران.
- شیخ بہائی، محمد بن حسین
- کلیات، بہ کوشش غلامحسین جواہری، تہران، کتابخانہ سنائی، بی تا.
- الأربعین، تہران، ۱۳۱۰ هـ.ق.
- صبا بطی، ابو عبدالرحمہ عصام الدین
- الأحادیث القدسیة، طبع اول، قاہرہ، ۱۴۱۱.
- (ملا) صدرا، محمد بن ابراہیم شیریازی
- اسفار، تہران، ۱۳۸۳ ق.
- ایقاظ النائمین، تہران، ۱۳۶۱.
- رسالہ سہ اصل، تہران، ۱۳۴۰.
- مشاعر، تہران، ۱۳۱۵، بی جا، چاپ سنگی.
- مفاتیح الغیب، چاپ اول، تہران، ۱۳۶۳.
- شرح اصول کافی، تصحیح محمد خواجوی، تہران ۱۳۶۶.
- مجموعه تفاسیر، چاپ سنگی، تہران، ۱۳۲۰.
- مجموعه رسائل، تہران، ۱۳۷۵.
- صدوق، محمد بن علی بن حسین بن بابویہ
- الخصال، با مقدمہ و ترجمہ سید احمد فہری زنجانی، تہران، بی تا.
- معانی الأخبار، تصحیح علی اکبر غفاری، قم، ۱۳۷۹ هـ.ق.
- صفا، دکتر ذبیح اللہ

- تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی، چاپ دوم، تهران، ۱۳۳۶.

عجلونی، اسماعیل بن محمد

- کشف الخفاء ومزیل الألباس عما اشتهر من الأحادیث علی السنة الناس، بیروت، دار

الکتب العلمیة، طبع سوم، ۱۴۰۸ هـ. ق.

علی قاری، هروی مکی

- الأسرار المرفوعة مؤسسة الرسالة، بی جا، بی تا.

- المصنوع فی معرفة الحديث الموضوع، بیروت، ۱۳۹۸ هـ. ق.

علیاری تبریزی، حاج ملا علی

- بهجة الآمال فی شرح زبدة المقال، قم، ۱۴۰۸ هـ. ق.

عین القضاة، همدانی

- نامه ها، تهران، ۱۹۶۹ م.

غزالی، محمد

- الأربعین فی أصول الدین، بیروت، ۱۴۰۸ هـ. ق.

- احیاء علوم الدین، مصر، ۱۳۵۸ هـ. ق.

- کیمیای سعادت، تهران، چاپ چهارم، ۱۳۵۲.

- منهاج العابدین، مصر، طبع اول، ۱۳۷۳ هـ. ق.

فارابی، ابو نصر

- آراء أهل المدينة الفاضلة، طبع اول، بیروت، ۱۹۵۹ م.

- تحصیل السعادة، حیدر آباد، ۱۳۴۵ هـ. ق.

فیض کاشانی

- کلمات مکتونة تهران، ۱۳۴۲ هـ. ش.

قشیری، ابو القاسم عبدالکریم بن هوازن

- رسالة قشیریة (ترجمه)، تهران، ۱۳۴۵.

قفطی، علی بن یوسف

- تاریخ الحكماء، بغداد، بی تا.

قمی، حاج شیخ عباس

- سفينة البحار ومدينة الحكم والآثار، طبع نجف، ١٣٥٥.

- فوائد الرضوية في أحوال علماء مذهب الجعفرية، ج ١، ١٣٢٧.

- الكنى والألقاب، قم، بى.تا.

قيصرى، داود بن محمود

- شرح فصوص الحكم، تصوير قم، انتشارات بيدار، ١٣٦٣ هـ. ش.

كاشانى، عبدالرزاق

- شرح منازل السائرين، قم، ١٤١٣ هـ. ق.

- اصطلاحات الصوفية، قم، ١٣٧٠ هـ. ش.

كاشانى، عز الدين محمد

- مصباح الهداية ومفتاح الكفاية، تهران، ١٣٢٣.

كلينى، محمد بن يعقوب

- اصول كافي، تصحيح على اكبر غفارى، تهران، ١٣٦٣.

كنانى، ابوالحسن على بن محمد بن عراق

- تنزيه الشريعة المرفوعة عن الأخبار الشنيعة الموضوعة، طبع دوم، بيروت، دار الكتب

العلمية، ١٤٠١ هـ. ق.

كيشيرو اسفنديار

- دبستان مذاهب، چاپ اول، تهران، ١٣٦٢.

كيوان قزوينى

- عرفان نامه، چاپ اول، تهران، بى.تا.

لاهيجى، شمس الدين محمد

- شرح گلشن راز (مفاتيح الإعجاز)، تهران، ١٣٧١.

متقى هندی، علاء الدين محمد

- كنز العمال، حيدرآباد، ١٣٦٤ هـ. ق / ١٣٧٠ هـ. ق / ١٣٨٢ هـ. ق.

مجلسى، ملا محمد باقر

- بحار الأنوار، تهران، مطبعة الإسلامية، ١٣٨٦ هـ. ق.

- بحار الأنوار، بيروت، طبع دوم، مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۳ هـ. ق.

مجلسی، ملا محمد تقی

- روضة المتقين في شرح من لا يحضره الفقيه، طبع دوم، قم ۱۴۱۱ هـ. ق.

مدرس تبریزی، محمد علی

- ریحانة الأدب، چاپ دوم، تبریز، چاپخانه شفق.

مدنی، محمد

- الاتحافات السنیه فی الأحادیث القدسیه، بیروت، بی تا.

مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین

- مروج الذهب ومعادن الجوهر، چاپ پنجم، بیروت، ۱۳۹۳ هـ. ق.

مسلم بن حجاج

- صحیح، مکتبه و مطبعه محمد علی صبیح و اولاده، بی تا.

معصوم علیشاه، محمد معصوم شیرازی

- طرائق الحقائق، تهران، کتابخانه سنائی، ۱۳۱۸.

مکی، ابو طالب محمد بن ابی الحسن

- قوت القلوب فی معامله المحبوب و وصف طریق المرید إلى مقام التوحید، دار صادر،

بیروت، بی تا.

منذری، مصطفی حلبی

- الترغیب والترهیب، دار الکتب العلمیه، بیروت.

میبدی

- کشف الأسرار و عدة الأبرار، تهران، ۱۳۳۸ هـ. ش.

میر داماد، محمد باقر

- دیوان، اصفهان، مطبعه سعادت، ۱۳۴۹.

میر فندرسکی، ابوالقاسم

- رساله صناعیه، تهران، ۱۳۱۷.

ناصر خسرو

- زاد المسافرين، تحقيق محمد بذل الرحمن، لندن، جمادى الأولى، ١٣٤١.

نسفى، عزالدین

- الإنسان الكامل (مجموعة رسائل)، تصحيح ومقدمه ماريژان موله، چاپ دوم، تهران،

١٣٥٠ هـ. ش.

نورى طبرسى، حاج ميرزا حسينى

- مستدرک الوسائل، طبع اول، قم، ١٤٠٨ هـ. ق.

هجویری، علی بن عثمان

- كشف المحجوب، تهران، امير كبير، ١٣٣٦.

هدايت، رضا قلى خان

- تذكرة رياض العارفين، تهران، ١٣٠٥.

هروى، ابو عبید قاسم بن سلام

- غريب الحديث، بيروت، طبع اول، دار الكتب العلمية، ١٤٠٦ ق.

هندي، محمد طاهر بن على فتنى

- تذكرة الموضوعات، تصوير بيروت، بی. تا.

هيثمى، نورالدين على

- مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، بيروت، دار الكتب العلمية، ١٤٠٢ هـ. ق. طبع دوم، ١٩٦٧ م.

ياقوت

- معجم الأدباء، دار الفكر، ١٤٠٠ هـ. ق.

يعقوبى، احمد

- تاريخ، بيروت، بی. تا.